المؤید من السماء المظفر علی الاعداء اسکندر و دارا شاه شه جهان آرای [illegible]
طبع او بهتر [illegible] چون ملک تمام او جهان نما غیاث السلطنة والدنیا والدین
خلد الله ملکه و سلطانه و ضاعف الله اقتداره حوادث [illegible]
بنده [illegible] مغیث الدین محمد بن مجد الدین مبارکشاه حکیم الکرمانی
المتخلص بحکیم [illegible] حوادث الزمان [illegible]
از حیوانات و نباتات و جمادات از قول [illegible] و حکما [illegible]
ایام و طلاب [illegible] و معارف خواص و عوام مستفید [illegible]
جمع کرده از اقوال حکما و علما در خواص اشیا مشغول شد و در [illegible]
[illegible] نموده انچه بفارسی بود بجنس نقل کرد و عربی بفارسی ترجمه [illegible]
[illegible] و اصح [illegible]
صحت [illegible] این نسخه را بحر الجواهر نام نهاد و در [illegible]
و [illegible] نسخه از نام و القاب همایون پادشاه عالی نسب جهانگیر جهان [illegible]
[illegible] زیب و زینت [illegible]
[illegible] عدل و انصاف [illegible] قضا حکم قدر قدرت
[illegible] المؤلف [illegible] انصاف [illegible]
[illegible] مبارک [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] تا قیام قیامت [illegible] المؤلف [illegible] این نسخه
[illegible] شاه [illegible] از کمال [illegible]
عالم حقایق و حکمای [illegible]

کرد [illegible] این فقیر حقیر بقلت بضاعت و عدم استطاعت بدرک حقایق علوم
معرفت بزیان عضوی پوشیده از سر احسان در اصلاح [illegible] رسیده تا از مرده و الفاظ
عالم [illegible] و افتد بحث المجنسین کردند و این سبک خفیه را بد [illegible] فرماید [illegible]
این نسخه باقی [illegible] ذره فلک [illegible] عرض [illegible] که بیاز ماند [illegible]
ب صاحب [illegible] روز [illegible] کند [illegible] ابو [illegible] اینکه [illegible]
بر مقدمه و به مقال و تقاریست مقدمه در [illegible] ادویه [illegible]
مقاله اول در منافع مفردات ادویه مفرده [illegible]
دوم در مرکبات و صفت تراکیب [illegible] مقاله سوم در منافع ادویه مفرده
و مرکبات و اغذیه [illegible] در علاج هر [illegible] از سر تا قدم [illegible]
متداول است میان اطبا و کشف [illegible]
یا نباتی یا معدنی [illegible] ادویه [illegible]
[illegible] مرده [illegible]
[illegible]
تمام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ادویه [illegible] بر [illegible]

بسانه

2

بستانی و کوهی اقوی از بری و اکثر [illegible] را جوب بعد از دو سال یا سه سال ضعیف
شود و اکثر صموغ بالقوت بعد از سه سال باطل شود خاصه قرفیون اما معدنیات را
[illegible] آنچه بود از معادن معروف گیرند و لیکن بهتر جوهر او پاک و لون او تفاوت [illegible]
[illegible] بطعم خوب باشد اما [illegible] ادویه کافور را با جو یا [illegible] یا فلفل نگاه دارند
و [illegible] بادام [illegible] الخلیل [illegible] و مسک و کافور و عنبر را
در ظرف [illegible] یا [illegible] و کافور را در [illegible]
[illegible] در [illegible] سر محکم سازند و معدنیات را در انبار [illegible] دارند و [illegible]
در [illegible] حرارت [illegible] و خالی از رطوبت [illegible] دو [illegible]
در [illegible] ادویه [illegible] ادویه [illegible] قبول [illegible] باشد نباید
[illegible] الکثیر [illegible]
[illegible] الکثیر [illegible]
و [illegible]
یا [illegible] اغذیه [illegible]
[illegible]
و [illegible] مطلق [illegible]
[illegible]
[illegible] ظاهر [illegible]
[illegible]
و [illegible]
و [illegible] مطلق [illegible]

منافع بسیار و بیکران از زهر دافعی و زهرها هلاک و مانند آن والله اعلم فصل
بدانکه اسامی ادویه مفرده در این نسخه گذشته شده جمع کردم چون اسماء ادویه بالسنه
مختلفه افتاده و در هر ولایتی باسمی مشهور بعربی و فارسی و ترکی و هندی و غیره در کتب
گفته شده در هر شهری و در هر ولایت چه میگویند اما درین فصل اسم عربی و فارسی
آوردم تا طالب باسهل طریق بمطلب رسد و ادویه مفرده را از حرف اول گرفته
بر ترتیب الف و بی نهادیم تا آنچه طلبند آسان توان یافت حرف الف اطریلال بفارسی حرف الالف
هم اطریلال گویند اغیس بفارسی لویب بیخ زرک ابریشم بفارسی ابریشم ابار سرب
سوخته ابنوس بفارسی هم ابنوس انزروت بفارسی انزروت آملج بفارسی ماده ...
ابرج بفارسی ... اثمد بفارسی سرمه اجین بفارسی ... اخیوس بفارسی گندم گیاه
ادرک بفارسی ... ادباب بفارسی ... بفارسی ... اولی الفار بفارسی
مرک موش ... بفارسی ... بفارسی ... اراته بفارسی ... اشترغار
اسفیداج بفارسی سفیداب اسقیل بفارسی پیاز دشتی اشنان بفارسی ... اسبرک
بفارسی ... اسطوخودوس ... اشنه ... اسارون ...
... گویند ... بفارسی ...
... اصل القصب بفارسی بیخ نی اصل الکبر بفارسی بیخ کبر ... اصل ...
بفارسی ... انار ... بفارسی ... افتیمون ... گویند ...
... اقحوان ... اکلیل الملک ...
... گویند ... بفارسی ... بفارسی ...
باذنجان ... بنیر مایه ...

بنیر مایه

بنیر مایه ... اندروب ... نوعی از مرغ آبی اهلیلج اصفر هلیله زرد اهلیلج اسود
هلیله سیاه اهلیلج کابلی هلیله کابلی ایل ... ابریشم ... آسمان گون
حرف البا باقلا باقلی ... بادزهر ... بادرنجبویه ... بالنگو بابونج بابونه حرف البا
بادروج بادنجان بخور مریم برنج کابلی برنگ کابلی ... بزرقطونا ...
بادرلن بزر الکرفس تخم کرفس بزرقطونا ... بزر الکتان تخم ...
... بسفایج ... بسد مرجان بصل ... بطم ...
بطیخ خربزه بطیخ هندی هندوانه ... حرف ... بلیلج بلیله ...
بلور ... بلسان ... بنفسج ... بنگ دیوانه بندق فندق ... حرف التا
... بیض تخم مرغ حرف
التا ... تربد ... تمر هندی ... ترنجبین ...
توت تودری ... حرف الثا ... حرف الثا
... ثوم سیر حرف الجیم ... حرف الجیم
... جوز ... جاکسو ... جعده
... جلنار ... جوز ... حرف الحا
جوز ماثل جوز القی ... حرف الحا ...
... حب الملوک ... حجر ...

حجر الکرک بادمهره حجر الیت یشم حجر لاجورد لاجورد حجل کبک حدید آهن
جرمل اسفند حرف خوبه کلان حرسف کنگر حرجول نوعی از ملخ حسک خارک خسک
جبسین الزجاج حضرم غوره حراه دوستک حلیه شلمیت حلیث ابکر حمص نخود
حماض شلخه حمام کبوتر حمار اهلی خر حمار وحشی گوره خر خطاطی حر زهره حنطه گندم
حنا جینی حواصل سقای مرغا حرف الخا خالیه وعنبر خدانی بر زرک خطمی خبث
دیم آهن و غیره خبز نان خرنوک ضیکه کنگ خار خردل آبنوری خروع بید انجیر خرا طین
کرم سرخ که در کل باشد خرف سفال خس کاهو خشخاش کوکنار خصیه الثعلب خطمی خرو
خطاف فرستوک خفاش شب پرک خل سرکه خلاف بید خمیر خمر باده خمر سرا
خنفسا خورده وک خنزیر خوک خوخ شفتالو خیار بادرنگ خیار جنبر خیار چنبر خربوا
خلدکور موش حرف الدال دار چینی دار فلفل نلسر ده شباب دب خرس دجاج
ماکیان دخان دود دفلی خرزهره دردار درخت پشه دردی درد شراب دهن جوز هندی
دلب چنار دلبوب سوسن زرد دم الاخوین خون سیاوشان دماغ مغز سر
دهن البلسان روغن دانه بلسان دهن الخروع روغن بید انجیر دهن الاس روغن مورد
دهن الشبت روغن شبت دهن البنفسج روغن سوسن دهن الورد روغن گل دهن الحنظل
روغن تخم مرغ دهن الجوز روغن جوز دهن الحب روغن گندم دهن القسط روغن قسط دود
قرمز کرم قرمز حرف الذال ذراریح مکس درخت جواری ذهب زر ذئب گرگ
حرف الرا ...اند ... زنجبیل باد ... رانج ... رصاص قلعی رطب خرما
رمان انار رماد خاکستر ... سرما ... ریباس ریواج ...
حرف الزا زاج زاک زبیب مویز زبد البحر کف دریا زنجبیل الجبال مومیج

بندمکه

کجور

زبد مکه زباد هم زباد بسرکین زجاج آبگینه زرنباد جدوار زرنب و زراوند دو هیم
زرنیخ و زراوند و زعفران هم زعرور دولانه زفت زلالیه زمرد هم زنجار زنگار زنجرف
شنگرف زفا و زوفا هم زهر الحجر کاسنک زیت روغن زیتون زیبق سیماب حرف السین
ساذج ساده هندی ساج درخت شتم ساذوران سیبهک داور ... سداب
سراس ... سنج شیبه بید ... سداب سرو هم سرطان خرچنگ خرقنک جو
سراج القطرب ... سعد مشک زیر زمین سفرجل آبی سقمونیا محموده
سقنقور ماهی سقنقور شکر سکر سکبینج ساکب سلیخه هم سلق چغندر سلخ الحیه
پوست مار سلیخناه سنا کیب سماق تخم بیسیم گنجد ... جرمانوکت ...
کاو و کوسفند سماک ماهی سمور ... سماق درنیخ سنور گربه ... روس ...
سنا ... تلخ ... سیاده سورنجان هم سوسن ... زرنیخ
سکرالعشر ... ماهی زهره سوسن هم سوقوت حرف الشین شاه اسفر پجان
شاد بلوط هم شاهترج شاه تره شادنج هم شب یمانی زاک بلور شحم پی شعیر جو
شعر موی شغیس ... مار سرپسر درخت ... شقاقل ... دستی شقایق النعمان
لاله شلجم شلغم ... موش ... موم شونیز سیاه دانه شیطرج هم
شیرج ... روغن کنجد ... خشک ... حرف الصاد
صابون صبر صدف هم صنوبر درخت ناژ ... صعتر ... کاکوتی ... صل ... هم
حرف الضاد ضبان ... ضیغ ... ضفدع چغز حرف الطا
طلیعه ... طلسم ... طباشیر ... آب ایستاده طحال سپرز ... طلق
طلع شکوفه خرما طبیخ ... طین مختوم گل مختوم طین ارمنی گل ارمنی طیبوس

عروسک طین گل حرف الظا ظلف المعز سم بز ظلف التیس سم بز نر کرطیان
یاسمن زرد حرف العین عاقرقرحا عرق الصباغین زردچوبه عدس نسک عسل النحل
عسل انگبین عصفر کاجیره عصا الراعی سرخ مرد عصافیر گنجشکها عفص مازو عظام استخوانها
عقرب کژدم عقاب دله علیق توت ترزی علو علف علو زلو عنبر هم عنب الثعلب
انگور سگک عنکبوت کلاش غناب جیلان عنب انگور عود هم حرف الغین غافت
غاز غاز غالیه غالیه غبار الرحی گرد آسیا غرب درخت بید غزال آهو بره غبیرا سنجد
حرف الفا فادسا عود صلیب فاریوس فاخته هم فرنجمشک فرفیون هم فستق پسته
فضه نقره فطر سماروغ فطراسالیون کرفس کوهی فلفل پلپل فوه رونک
فوفل هم فهد یوز فودنج پودینه فیروزج پیروزه قیان تیان حرف القاف قاقله هم
قثا خیار قثا الحمار خربزه سگک قرنفل قرابیا آلبالو قرمز قرطم کاجیره
قسط کت قصب نی قصب الذریره هم قسوس نیچک ورک قصب السکر نیشکر قطا قطع هم
قطاه هم قرع کدو قلب دل قنابری قطران قنطوریون قنبیل سم قند عارت گند
بتک قنبره جکاوک حرف الکاف کاسم کافور کالج لبر کبریت گوگرد کبابه هم گند چکم
کباب هم کتان زغیر کثیرا کرفس هم کرم رز کرنب کرم کراث گندنا کرسنه ساحل
کراویا کرویا کرکم شکنه کرکی کلنگ کرکدن کرگ کزبره گشنیز کعب البقر شتالنگ گاو
کلیه گرده کلت سبزوره کمثری امرود کمون زیره کندر کندش کهربا هم تواع باج ها حرف اللام
لادن عود وعنبر در کارکونید لاجورد لاجورد لیلاب عشقه پیچک لبن شیر لبن حار
شیر جاپایه زرده لیت لبن البقر شیر گاو لبن المعز شیر بز لبن النعاج شیر میش لبن الاتن
شیر شتر لبن الاتن شیر خر لبن الحلیب شیر اسب لبن النساء شیر زن لباغله لحم گوشت هم

الجملان

نسخه راست
ز العدس

الجملان گوشت بره لحم النعاج گوشت میش لحم الجدا گوشت بزغاله لحم المعز گوشت بز
لحم البقر گوشت گاو لحم العجل گوشت گوساله لحم الغزال گوشت آهو بره لحم الارنب گوشت
خرگوش لحم الابل گوشت شتر لحم الکباش الجبلی گوشت بز کوهی لحم الحمار الوحشی گوشت گورخر
لحم الفرس گوشت اسب لحم الحمار الاهلیه گوشت خر لحیه التیس ریش بز لسان الثور زبان گاو
لسان الحمل زبان بره لسان العصافیر زبان گنجشکان لسان زنان لوز حلو بادام شیرین لوز مر
بادام تلخ لوبیا لوبیا لولو مروارید لیمو لیمو حرف المیم ماء میتا ماء الحمص مامیران زهره
ماء الجبن آب پنیر ماء اللحم آب گوشت ماء الشعیر
آب جو ماء الورد آب گل وگلاب ماء الجبن آب ماء الرماد آب خاکستر
مثلث آب انگور جوشانیده مخ مغز مداد سیاهی نویسند محیص دماغ مرزنجوش
مرزنگوش مرداسنج مرداسنگ مرارات زهرها مسک مشک مر فسان
مشمش زردآلو مصطکی مصطکی علک رومی میعه ...
مغناطیس آهن ربا ملح نمک حرف النون نانخواه نانخواه جوانی نارجیل نارگیل
نارنج نارمشک هم نار نبق کنار نحاس نحاس اسپرس نرجس نرگس نیز هم
نشاسته نشارة الخشب تراشه چوب نعنع پودنه نعام شترمرغ نعاج هم نمام سیسنبر
نمل مور نمر پلنگ نمکود گوشت قاق نوشادر نوا القر دانه خرما نوا المشمش دانه ...
نیلوفر هم نیل نیل حرف الواو ورد گل ورد الحمار گل رعنا ورشان کبوتر دشتی
وزغ سوسمار ورق الخوخ برگ شفتالو ورق الدلب برگ چنار ورق الاجاص
برگ آلو سیاه ورق البلوط برگ بلوط ورق الخلاف برگ بید ورد الورد گل ...
حرف الها هلیون ... هدهد شانه سر هلیلج هلیله هلیله هندبا کاسنی

آلیف

حرف الیا ما سمع یا قوت بتوع تیر نباتات حرف الف اطریلال نباتیست تخم او
مستعملست و در مصر رجل الغراب خوانند و جزایر سطاین تیز گویند و نبات او
مانند نبات شبت است اما گل او سفیدست و گل شبت زرد و تخم او در علاج بهق
و برص نفع عظیم دارد و خاصیت این تخم را یکی از حکمای عرب دانست و امر دیم گویند
دانست تا میر و برص ... او میر دند و علاج میکرد و برص دفع میشد و با این سبب بیاموخت
و بعضی از اولاد او مطلع شدند و بعد از فوت کس ... و خاصیت این تخم
در علاج برص ظاهر شد طبع این تخم گرم و خشکست در آخر درجه دوم و این تخم را باد ما
زه هم بعضی گویند زرکش و بر شکل شبت و بطعم تلخ باد ... تیز ... بخایند زبان را
بگزد و این تخم خوشبوی باشد و این تخم را بعضی تنها خورند و بعضی با دویه دیگر مرکب ساخته
خورند و در آفتاب گرم موضع برص را گشاده بنشیند چنانچه موضع برص عرق کند و
از آن موضع زرد آب شود و برص باذن الله تعالی دفع شود و عضو را هیچ نقصان و برص ... باشد
هیچ نقصان و ضرر نکند اما باید که این تخم را بعد از آنکه ... بلغم و سودا ... باشند
و بدن پاک شده خورند و در کمی خوردن با ذراع ... الله اعلم مولانا قطب الدین شیرازی گفته
اطریلال سه درم تخم شقاق النعمان یک درم مثقال عاقرقرحا چهار درم ... چند با ... و
انو و طوس همه را کوفته و بیخته بعسل سرشته ... چهار ... کنند هر روز یکی خورند و
در آفتاب گرم بنشینند نوع دیگر اطریلال یک درم عاقرقرحا ... نیم بعسل ...
لعوق کنند نوع دیگر اطریلال ... خرد و برگ سداب ... از هر یک ... جزو
کوفته و بیخته هیچ روز هر روز ... درم با شراب انگور بخورند نوع دیگر هر روز دو
اطریلال سوده بعسل ... کوزه ... یا آب گرم بخورد پانزده روز و برص ...

دفع شود

٦

دفع شود و اگر برص در عضوی پر گوشت باشد زودتر دفع شود و این سر عجیب است از
اسرار حق سبحانه و تعالی در این تخمست که عضوی که برص داشته باشد آبله زند و زرد آب
برود و بعد از آن پوست و گوشت بر آن عضو که برص داشته باشد بروید و برص
دفع شود و عضوی که برص نداشته باشد هیچ نقصان نکند از غیر اهل مصر و دمشق
عود ریح گویند و بفارسی پوست بیخ زرک و زرک را بلفظ شیرازی زرشک و بکرمانی
زارج گویند و پوست و بیخ او گرمست در اول و خشک در دوم بجوشانند و مضمضه
کنند قلاع را زایل کند هر نوع قلاع که باشد و با گلاب سوده در چشم چکانند رمد را
دفع کند و در آخر زهد مزمن النفع بلیغ کند و ... درد چشم ... صحت ...
و با شراب یا سرکه جوشانیده بخورند درد جگر و ورم از النفع بلیغ کند ... گویند
اطباء جامر و اره ها ... بدل مامیران صبر ... ابریسم بفارسی ... و بترکی ...
و هست ... گویند ... زرد باریک ... بود و ... انجه در گرمی و سردی
و گویند گرم و خشک بود در اول ... گویند گرم و تر ... در اول بلغم و سودا را پاک کند
و بدن فربه سازد و قوت بدنی دهد و ... زایل کند و ... جسم دهد و قوت
دل و خفقان النفع بلیغ کند و شربتی یک درم ... با ... کرده معده را
مضرت ... مصلح او رب ریواج یا ترنج ... ابار سرب سوخته را گویند و بشیرازی
بلعربی ... گویند سوختن آن سرب را بر پاره ها نهند و قدری گوگرد بر آن پاشند
و در کوزه نهند و کاسه سفالی ... بر سر کوزه نهند و ... گشت
تمام دم کنند تا سوخته شود ... در ... و ... زیبق ...
حشم ... کند و ... دیگر و خصیه ... و مفاصل و سرطان

ور یشهای تر را نفع عظیم کند و بدل ابار پیر مه است. ابنوس دو نوع است سیاه
و بلمع و درخت این بدرخت عناب ماند و چوب آن در آب فرو رود و گرم و خشک است
در دوم بسایند در آب و در چشم کشند نور و سفیدی چشم را زایل کند و کشاره
او موی برویاند و اگر بخورند سبک گردد و میانه بر اندازد بزرگ جهت خسک [illegible]
بهتر از کشاره ابنوس نیست و بدل آن چوب کنار است. ابنق و سندر گویند بعربی آن
عرعر بفارسی را سیو بهمه گویند و ذاک گویند اندر تخم او کشنیز خشک تر کرده خشک بسیار زند
تریاق زهر جانوران است چه بگزند و خشک و [illegible] لکن دفع ضرر باد سموم و زهر کند و ضماد
دیا پوست او بخورند [illegible] نافع بود و دواست او خشک با شراب دافع زهرها است
و بسوزند و [illegible] و خاکستر او بر نقرس طلا کنند نافع بود و تخم او بر ضماد زیر مالند
نفع کند. گویند اگر چربی [illegible] بر دندان [illegible] در ساعت درد بیرون آورد
گویند اگر در طعام زهر باشد و [illegible] فریاد کنند و مویهای او برخیزد. آتایه
بفارسی باده دیگر را ناغر بهندی [illegible] گویند شیر او جهت [illegible] است چون
روز بیست مثقال بخورند تا خواص در حرف خا باسم خماره اسم خربست که [illegible]
اترج بفارسی ترنج گویند. مولف گوید در ولایت کابل ترنج شیرین و ترش است و اکثر
شیرین است بغایت خوش مزه اما ترش او بهتر است و گرم و خشک است در دوم
و گوشت سفید او [illegible] تر بهتر است گرم و تر در اول و تخم او گرم باشد و
و ترش او سرد و خشک بود در دوم [illegible] کردن کلف زایل کند و خفقان گرم
خوردن نافع بود و قلع صفرا کند [illegible] آورد و مالیخولیا را از صفرا سود
بود نافع است و [illegible] دهد و خمار دفع کند و تریاق زهر گزیدن کان دو باره است

در دو رکیتر را نافع بود و بیده مضعفات بک باید و فواق را زایل کند و بوی
آن معطس بود و بر صداع هاکه از ابتلی شود از عطسه زدن باشد به جهت او مفید
و مضر احشا بود و مصلح آن رب مورد و بدل آن لوز [illegible] اترج اد الفار
و عمر زنکوش بفارسی مرزنگوش گویند بهتر آن بود که گل او سرخ لاجوردی رنگ
باشد گرم است در دوم و خشک در سیوم خوردن آن نافع صرع بود و سقوط
عصاره آن لقوه را نافع بود و با شراب بخورند گزیدن افعی را نفع عظیم کند و با سرکه
ضماد کنند گزیدن مار و عقرب را سود آرد و درد سر و دیگر اعضای که از سردی
باشد نفع کند و سده بکشاید و بول براند و معده و احشا را گرم کند چون آب آن با
بانند که غسل غرغره کنند دماغ را از اخلاط بد پاک کند و چوب آن در عضوی که
خار باشد ببندند بیرون آورد اما مضر مثانه بود و مصلح آن تخم [illegible] و خرفه با سبغول
برنج بود ارز بفارسی برنج و بترکی [illegible] و بهندی چاول گویند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم و علی
مرتضی علی کرم الله وجهه روایت میکنند که فرمودند که در هر چیزی که حضرت حق جل و علا
آفریده نفع و ضرر هست بجز از برنج که در وی غیر نفع هیچ چیز نیست و سید همه طعام
برنج است و بعد از گوشت و ادمان اکل برنج عمر دراز کند و اگر خواهند که طعامی از
اطعمه بهشت خورند برنج با شیر و شکر خورند. [illegible] گوید گرم است در اول و خشک در دوم
و بعضی گفته اند سرد و خشک است. شکم قبض کند و قبض برنج سرخ زیاده است و اگر بسایند
و با سپیره [illegible] بپزند شکم نرم کند و برنج سفید رنگ رو صاف کند و بدن فربه
سازد و مضر اصحاب قولنج است و مصلح آن شیر تازه یا روغن. [illegible] گوید اصلاح
بعسل و شکر سرخ است. [illegible] گوید با شیر [illegible] منی بیفزاید. [illegible] گوید برنج جهت [illegible] خون

شکم و گرده و مثانه و خفقان رحم و تند چنیعات نافع بود کرنج از مس چیزی که از مس که ساخته باشند نشاید خورد ارجوان بفارسی ارغوان گویند درختی است که اندر رخت میخورند سرد و خشک پوست بیخ او بجوشانند و بخورند قی آرد و خاکستر چوب آن در ابرو کشند موی سیاه و بسیار برآید و شربت کال آن دفع خمار کند ارا تو بفارسی ساک وتر کی قراغغ گویند انجم سیاه کردست در میان عدس و غیره شود اید آس که و آب بسر شند و شش ساعت در آفتاب نهند و بر اورام گرم ضماد کنند نرم شود و درد زایل کند ارنب بفارسی خرگوش و ترکی توشقان و بهندی سهسو گویند گوشت او خون غلیظ سود ای شود گرم و خشکست و خون او بریان کرده زهرها دفع کند و شیخ را نافع بود و دماغ ارنب رعشه را بعد از مرض پیدا شود دفع کند

گویند جهت سر او بسوزند و با پیه خرس طلا کنند موی داء الثعلب برآرد و پنیر مایه او با نمک یا روغن یا عسل حل کنند و با سرکه بخورند صرع را نافع بود و اگر زن عاقر بعد از پاک شدن پنیر مایه او بردارد آبستن شود و لیکن پادزهر مجموع زهرها خاصه گزیدن افعی و مصلح گوشت او ابازیر است گوید بعر الارنب در مجلس بخور کنند ضراط بر اهل مجلس واقع شود و اگر کسی بعر الارنب بخورد بهار واقع شود علاج آنست که روغن بادام بسیار بخورد تا دفع شود لیس گوید ارنب که نر شود که ماده و چون نر شود ماده را براند و ماده بار گیرد و بزاید و چون ماده شود با نر جفت شود و بزاید گوید ارنب چون خسته شود برگ بخورد شفا یابد گوید اگر پستان ارنب خشک کرده زن بخورد و اگر عاقر باشد آبستن شود و گفته اند اگر خصیه ارنب عاقر بخورد آبستن شود اسفیداج بفارسی سپیداو و ترکی اوپه گویند سرد و خشکست

دردوم

دردوم اوسس گویند ریشها و سعفه و بثره و داء الحیه را با روغن گل طلا کردن نافع بود دوس گوید میرد جراحات و سپیداو قلعی گزیدن عقرب بجای بشن مالند نفع کند و سپیداو سرب با ادویه خلط کنند در درد چشم و غیر از آن کیک سازد و خورد آن بکشد علاج آن قی و طبیخ و تخم کرفس و انیسون و بادیان و پسته و عسل کنند م گوید مصلح آن صمغ عربی و قندست کوید بدل اسفیداج خبث الرصاص و رصاص محرق و خل الخمر است اسفاناخ مشهورست گوید معتدل است و نافع خشونت سینه و ملین شکم و بواسطه اعتدال محرور و مبرود را موافق است سح گوید سرد و تر است در آخر اول و غذای نیکو دهد و بنجلی دعا ساخت و نافع صفرا و نافع درد پشت ح گوید غذای او نافع جمیع امراض سینه است مثل سرفه و خشونت سینه و اورام و حرقه بول و تشنه را نفع کند ف گوید مداومت او سوختن و درد حلق و درد سینه و تشنگی و امراض دموی و صفراوی را نافع بود و بدل آن ترکی است اسد بفارسی شیر و ترکی ارسلان و بهندی سیو گویند

گوید پیه شیر مقوی عظیم است جماع را هر که بمالد در دست و زانو و بن ران و قضیب تقویت عجیب کند را گوید روغن الجزره پیه شیر بگدازند و در افتیلیا مالند نفوط بکجرد شود و از شستن پوست شیر و اسیر و نقرس را نافع بود و گفته اند پیه شیر از آتش و آواز خروس بگریزد اسفیدج و خطاطیف بفارسی پیاز دشتی گویند موش را بکشد و در میان نرگس بسیار بود و چون از بیخ برآرند خصی و داغ و شیرینی کنند خصی آنست که نره او را از میان بر کشند و داغ آنکه سفال گرم کرده زیر او نهند و مسوی آنکه در خمیر گرفته بعد از آنکه در گل گیرند و در تنور تافته جای نهند تا پخته شود پس پوست او

بار کنند بجوی دو پاره کنند گرم و خشکست در دوم و بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود
گوید جهت صرع و سودا نافع بود و تیزی چشم زیاده کند و ربو و سعال مزمن و صلابت
سپرز و استسقا را نفع بسیار کند گوید سرکه عنصل با ادویه جرب و بهق و قوبا بیامیزند
نافع بود گوید عنصل را بریان کنند و یا پخته و در زیت و نمک آمیخته دو مثقال بخورند
اسهال اخلاط غلیظ کند و مقدار قیراطی از ریشه بریان کرده معتدل بی حرکت آورد
پنج درم از وی با بیست درم روغن زیت بپزند و صاف کرده بر دو کف پای بمالند
جرب کند و در زمین نهند و بجهند بغوط تمام کنند و اگر روز نهند قوت تمام دهد
باه را گوید از خواص ورق عنصل آنست که اگر برگ بر بالای در بیاویزند و توقف کنند لکه
نشود و باشد که بمیرد و برگ عنصل مثلث و ثلث کنیم و ج و ثلث کنیم حماما باشد از ترنج
در حرف سین سیسنبر بسر بح گفته شود اسطوخودوس و موقف الارواح نیز گویند طعم او تیز است
با اندک تلخی گوید طبیخ او صالح درد سینه است منافع او فراوان گوید مفتح و محلل و مقوی
جمیع اعضای ظاهر و باطن است گوید گرم و خشکست در دوم گوید مسهل بلغم و سودا
و دافع صرع و مالیخولیا است و ایم سهال او باشد و شربتی از درم تا سه درم و اگر با سکنجبین
خورند بهتر باشد و یکدرم عسل سرشته بخورند دماغ را تنقیه نیک کند گوید
در ادویه قلبی خاصیت او اسهال سوداست از سر و دماغ و دل و مقوی و مفرح دل است
و تصفیه جوهر روح کند در دل و دماغ است و منع عفونت و تقویت آلات
بول کند و جهت اسهال با شراب یا سکنجبین خورند با اندکی نمک اما اصحاب صفرا را
آرد و تشنگی گوید سوده بخورند از تعاس سر را نافع بود گوید کسی که زهره
خورده یا جانوری گزنده باشد اسطوخودوس بخورد همه را دفع کند و بدل آن بوزن آن [illegible]

بافیم

مورد

با افتیمون اسهال بقاری خورد و بکابلی خرم گویند سرد و خشکست در دوم مسکن قبض کند
و عرق و خون از اعضا باز دارد و نطول آن سستی اعضا را نافع بود و بخور آن بوی بد
خوش کند و سوخته آن بر خوی بپاشند نفع کند و اورام جگر و خفقان را زایل کنند و مو
دراز کند و معده را قوت دهد و تخم او را حب الآس گویند سرفه و نزله را نافع بود نبی عربی صلی الله علیه و سلم
فرمودند که آدم علیه السلام فرود آمد از بهشت بدنیا با سه چیز گندم که آن سید طعام
اهل بهشت است و آس که آن سید ریاحین دنیاست و با عجوه که آن سید میوه‌های دنیاست
و عصای موسی علیه السلام از چوب آس بود که آدم علیه السلام از بهشت بیرون آورده بود
مولف گوید حب الآس شکم قبض کند و در تب گرم و اسهال بهتر آنست که بریان کرده
حب الآس است و مورد گزیدن عقرب و رتیلا را نافع بود و بویدن مورد بخار گرم را
نفع کند و عصاره آن بکشند چشم را قوت دهد و آب رفتن را باز کند بجوشانند و در
آن نشیند خروج مقعد و رحم را نفع کند گوید در ادویه قلبی که نافع خفقان
و ضعف دل بود و در رویانیدن موی مورد انفع عظیم است و روغن آن موی سیاه بود
و بخور آن خون رحم باز دارد و تخم آن [illegible] میباشد و قی باز دارد و بدل مورد برگ آن بود
و گفته‌اند عصاره برگ از ادویه عظیم النفع است گوید مویز او نافع و قوت
پنج او مثقال قوت و ج است اما از وج قوی ترست گوید بدل او پست و حیض و بانج
عرق النسا هفت مثقال از وی با ماء العسل بخورند مثل خربق سفید اسهال کند
مفتح و مسکن اوجاع همه اعضای باطن است و نافع نفخ سپرز و مقوی گرده و مثانه
گوید با عسل بخورند منی بیفزاید و اعضای سرد را گرم کند گوید گرم کند معده
و جگر و بیرون آورد رطوبات آن را گوید بدل او اسارون نیکنیم وزن او وج است

یا گوید بدل او بوزیدان او قردمانا و ثلث وزن او وحب است استرغاز در خراسان استرغاز
گویند گفتن بیخ خارست مثل الخدان و طعم او تیز [illegible] گوید گرمتر و خشکتر از الخدانست [illegible] گوید گرمست
در دوم و خشکی او در سیم است یا گوید نافعست ریاح است و فعل و قوت او در همه چیز مثل
الخدانست یا گوید با سرکه اشتهای طعام آورد و در هضم یاری دهد [illegible] گوید معده را قوت دهد
و پاک کند اشخیص خارست علک گویند بترکی سقز و عوض مصطکی از اخایند اورا
خار مسود [illegible] گوید بیخ او را بخورند حب القرع را دفع کند و استسقا را نافع بود و ضماد
آن قروح خبیثه را دفع کند ولیکن بیخ گرم و خشکست در سیم [illegible] گوید بیخ او بجوشانند و با آن
مضمضه کنند درد دندان را بیاکن کنند [illegible] گوید علک او بخایند درد سینه را نافع
و معده را نافع بود اشنان در کابل اشلان گویند و در اکثر بلاد گازران به آن جامه شویند
و لیکن گرمست در سیم و محرق یا گوید تازه او پاک کننده و نقیه [illegible] است و گوشت
زیاده بخورند [illegible] گوید اشنان انواعست و بهترین سبزست و لطیف تر سفید نیم درم با سرکه
عسر البول را نافع بود و پنج درم بچه مرده و زنده بیندازد و نیم درم اشنان فارسی با یکدرم
حیض براند و سه درم اسهال آبی استسقا کند و ده درم او کشد قاتل [illegible]
و کرسی ما به بغدادی و در کرمان [illegible] و میله و در خراسان [illegible] دوالاک گویند ولیکن
بلوط و صنوبر و جوز و غیره شود و بهترین سفید [illegible] خوشبوی بود [illegible] کرفته گویند
[illegible] گوید در گرمی و سردی معتدلست [illegible] گوید گرمست در اول و خشک در دوم
بخورند صرع و اختناق رحم را نافع بود و بجوشانند و در آب او نشینند حیض براند
و درد رحم را نافع بود و خفقان و معده را سود دارد و دل را قوت دهد و سده رحم
بگشاید و ضماد او ورم گرمها را تسکین دهد و محلل صلابت مفاصل بود و درد

جگر ضعیف را مفید بود و قوت شهوت باه بدهد و مقوی قضیب بود و چون آن را
و با شراب جوشانیده بخورند گزیدن جانوران را نافع بود و [illegible] مضر بود دماغ است
و مصلح او انیسون و بدل آن بوزیدان قوة دمانا و صندل زرد بود اشترو انیخ و [illegible]
و لذات الذهب نفاریس سلم کماه و بکرمانی اشترک گویند و القمع نوعی از کماة است
[illegible] گوید ضماد آن اورام و خنازیر صلب تحلیل دهد [illegible] گوید ملین و جاذب
و محلل و منضج است بخورند شکم براند و در سرکه حل کنند و بر ورم سپرز و جگر
مالند تحلیل دهد و با عسل و زفت و زیت ضماد کنند فصول منجر مفاصل را
نفع کند ابن [illegible] گوید گوشت متعفن جراحت بخورد و گوشت نو برویاند [illegible] گوید
گرمست در آخر دوم و خشک در اول مخفف و محلل قوتست و نافع جراحات
بدست و چنین مرده و زنده بیرون آرد و با سرکه بر ورم صلب خصیه مالند نفع کند
[illegible] گوید در آب حل کرده غرغره کنند بلغم بسیار از حنک تحلیل دهد و دماغ
پاک کند و بخورند ریاح را دفع کند و درد پشت را نافع بود و بدل اشنان بیخ خانه
زنبور عسلست و گفته اند خردل سفید با جاوشیر است اسراس بفارسی سریش
گویند از آن جهت که سریش موزه دوزان از بیخ آن شود گرم و خشکست در دوم و بر
اورام بلغمی و داء الثعلب طلا کنند نافع بود و بسایند و بخورند بول و حیض براند
اما مضر معده بود و مصلح آن کاکنج [illegible] گوید برگ سریش در اول بهار بیرون
آید پخته بخورند حیض براند جگر و سپرز را نافع بود اذناب القصب بفارسی بیخ نی کوفته
بر عضو بندند [illegible] آهن در وی باشد بیرون آید و با سرکه بر درد مفاصل طلا کنند
نافع بود و خاکستر بیخ نی و ضماد او بر [illegible] برسیم بندند موی برویاند و قوت دهد

اصل الکبر بفارسی بیخ کبر گویند سر گوید گرم و خشک است در سیم با سرکه بر خنازیر بندند نفع کند و عرق النسا و بواسیر را نافع بود و پوست او با سرکه بخته مضمضه کنند درد دندان
سرد را نافع بود و با سرکه سوده بر کلف و بهق مالند سود دارد و با سرکه خوردن و با انگبین
و عسل طلا کردن درد سپرز را دفع کند و درد ورکین را نفع کند و حیض براند و بر بهای
بد کوفته ضماد کنند بصلاح آورد اما سینه سخت را بگدازد و مسهل بلغم بود و مضر
مثانه است مصلح آن عسل بود و بدل آن جهت سپرز خلشت یا سکنجبین است و بدل اصل الکبر
الطرفاست اصل الرمان بفارسی بیخ انار گویند ز گوید سرشتر از پوست بیخ انار ترش بیست
مثقال با چهار کاسه آب بجوشانند در دیگ سفالی تا یک کاسه بماند صاف کنند
و پس از آن نیم مثقال قند بخورند و گر آب بیاشامند و صبح بخورند چند قدم بروند حب القرع
کرم کدو دانه گویند بیفتد و چند روز بعد از آن هر صباح یک جیچه سرکه بخورند بکلی منقطع شود
مجرب است افیون صمغ خشخاش است بعضی گفته اند عصاره خشخاش است و بهتر آن باشد
در آب گرم زود حل شود و در آفتاب زود نرم شود سرد است در چهارم و خشک است در سیم
طلای او همه درد ها را تسکین دهد و با زرده تخم مرغ نیم برشت بر نقرس طلا کنند درد و بی
خواب آورد و جبین بر دارند چو را نفع کند و با روغن گل و زعفران در گوش چکانند
درد ساکن کنند و با شیر دختر در چشم کنند مسکن درد بود و با روغن گل مالند در دسر ساکن
سازد و دو درم اگر بخورند هلاک کند و علاج زهر او بفلفل و دارچینی و جند بیدستر
و فرفیون کنند و قی و شراب کهنه بسیار خوردن و حمام و طعام چرب دفع مضرت
او کند ماح گوید مصلح او عود هندی و ح باشد و بدل افیون سه وزن آن بذر البنج و بکوز
تخم لفاح است احسس و در کابلستان پتانه گویند و بترکی ارمی گویند و لفظ ماهیت

یک کرنج

یک گز نیم بلند شود زیاده و کم نیز هست و از میان او شاخهای بسیار بر آید و از سر
تا پای او همه برگ باشد و گل او زرد بود و طعم او تلخ قابض باشد و برگ سفید نیز باشد
اشنه بود و تخم او دقیق بود ک گوید برگ او مانند برگ جعفریست خوردن او گزند
عقرب را نافع بود بصر گوید انواع او بسیار است و بهتر او رومیست و کابلی بستانی
باشد و هر چه تلخ تر بهتر و نوعی هست کل و برگ او خردتر از انواع دیگر و بوی او بد بود
و بوی او بد نباشد او نافع باشد ورم معده و جگر را و همه او مخففه و مقوی و مسخن
و حالی اند و حدت اخلاط بر از کشند و بیرون آرند باد را گرم است در اول و خشک
در دوم عصاره او گرم تر از نبات اوست بصر گوید بعسل سرشته بر دارند حیض براند
وارا یا موم و روغن حنا بر پشت معده و جگر در دمند بسته باشد ضماد کنند نفع کند
خو گوید نافع بود بهیج روی و او رام بد و ابتدای فساد مزاج را ود گوید شربتی از وی یک مثقال است
تا دو وزن و اگر تر کرده یا جوشانیده خورند از پنج درم تا هفت هول گوید افسنتین نافع
بواسیر و شقاق مقعد و غلظ اجفان و صلابات باطن است و خوردن و ضماد کردن ح گوید
مقوی معده و مشهی است از اخلاط حار نافع مفاصل گرم و با سرکه بخته
ضماد کنند در دسر را نفع کند مولف گوید بیخ او جوشانیده بخورند بهیج روی و نفخ
و امراض جگر و امعاء و سپرز را نفع کند ف گوید افسنتین بمنزله اوست با بنفشه
او هلیله زرد است افتیمون گل نباتیست بصر گوید گرم و خشک در سیم و بهتر او
سرخ رنگ است ابن گوید در قلع مره سودا نهایت قوتیست بسیار کسی از مالیخولیا خلاص
یافته از خوردن افتیمون با افسنتین و مفرد او نیز خورده اند راز گوید حب او کوفته و بیخته ده
درم و در خرقه نیک ببندند و در سی درم شراب اندازند و بر بام نهند و صباح خورده

بمالند و قوت شراب بشکند و چند قطره روغن بادام شیرین آمیخته نهار بخورند اسهال سودا کند
و مالیخولیا را دفع کند شیخ گوید صرع را نفع کند و اگر بسیار جوشد قوت او باطل شود
ما گوید بدل افتیمون جهت اسهال سودا ابو ریحان ترید گفته و گفته اند یکنیم وزن آن اسطوخودوس
و گفته اند جا شاید بدل اوست افعی بفارسی مار افعی و ترکی ایلان و بهندی سانپ گویند
بصری گوید گوشت او گرم و خشکست بخورند بدن پاک کرده فضلات را بظاهر جلد آورد
و دفع کند و جذام را نفع بلیغ کند چنانکه گویند افعی در خم شراب افتاده بود و بعضی
نادانسته آن شراب را خوردند و چون افعی را در خم مرده دیدند وهم غالب شد بسیار
کردند و کسی را از ایشان جذام پیدا کرده بود دوا او را جدا کرده بودند اتفاق کردند مردن او
بهتر از زندگی اوست این شراب را بدهیم تا بخورد و بمیرد و شراب را بوی دادند بخورد
نادانسته تمام بدن او آماس کرد و از پوست او انواع فضلات بیفتاد و از آن زحمت خلاص
یافت و هم جالینوس گوید چهار کس بر این نوع افعی در طعام یا شراب افتاده مرده
خورده اند از طعام و شراب یا مرده اند و از آن محنت خلاص شده اند دیسقوریدس گوید
نمک او خاصیت او دهد بگیرند افعی زنده و در دیک نو اندازند و نمک سبت و انجیر
از هر یک یکنیم رطل و شش اوقیه عسل در دیک اندازند و سر دیک محکم کرده در زیرش آتش کنند
تا نمک سیاه گشت شود بیرون آورند و آن نمک را سوده نگاه دارند و افعی را اگر
و سر و دم چهار انگشت باید از دم نمک ضرب پوست کنند و اندرون او پاک
بشویند و با زیت و اندک نمک و شبت پخته بخورند عمر و روشنائی چشم بیفزاید و زرد
عصب را نفع کند و ضماد زیرا که اندازه بر زیاده شود شیخ گوید تقویت قوی
بدن کند و حواس و شباب را نگاه دارد و افعی خام کوفته بر گزیدن او بندند نفع کند

اما گوشت

اما گوشت افعی بسیار خوردن تن را متقرح و فاسد کند اقط بفارسی قروت
و پینو گویند سرد و خشکست شکم قبض کند خاصه بریان کرده دیر هضم شود معده را
بد بود و مصلح آن کل انگبین است اقاقیا بهترین آن خوشبوی است در رنگ او میان
سبزی و سیاهی باشد و در وی تیزی باشد و بشویند تیزی او نماند ل گوید سرد دارند
ترف دم را نافع بود و نافع قروح لثه و دوسنطاریا بود بر شکم طلا کنند حبس کند
و مقوی اعضا بود و نافع داء الحیه و شقاق عارض از سرما بود ضماد او بثور چشم را
نافع بود و منع بثور مقعد کند و با سفیده تخم مرغ بر سوختن آتش مالند آبله
بکند و دفع کند و بر اورام حار طلا کنند منع مواد کند و بدل اقاقیا عصاره
خرنوب جوشانیده است و خشک کرده اقحوان بفارسی گاو چشم و بشیرازی بابونه
گاو و آن نوعی از بابونه است و بهترین بود که برگ آن سبز و گل سفید و در میان او گل زرد
و بطعم تلخ و نوعی باشد که گل سفید نباشد همه گل او زرد باشد گرم و خشک در دوم
مفتح سده جگر بود و محلل رطوبات با سکنجبین و یا با نمک بخورند مسهل بلغم و سودا
بود و خشک کرده بر اند و با صور را نافع بود و صلابت رحم را تحلیل دهد چون در آب
نشینند و نوره چون از وی بردارند حیض بگشاید ف گوید آب آن بر درد کمر و پشت
طلا کنند قوت باه زیاده کند و تر او بویند خواب آورد و شربتی درم بود اما مضر
معده و سپرز است و مصلح او انیسون و گشنیز و قند است اکلیل الملک بفارسی کلیل
الملک گویند گیاهی است مانند نیم حلقه و تخم او در اندرون آن و بهترین بود که تخم او زرد باشد
گرم و خشک بود در اول محلل قوت با نفستین ورم جگر و سپرز و احشا ضماد کنند
نافع بود و عصاره تر او با میفختج بخورند اخلاط را بگدازد و شربتی یکدرم بود با شراب خوشبو نشینده

بخورند در و معده زایل کند و تحلیل ورم صلب مفاصل کند و مضر خصیه بود و مصلح آن
عسل و بدل اکلیل الملک بوزن او بابونه بود و گفته اند نیم وزن او برگ انجیر و گفته اند بوزن آن
فراسیون اکمکث بپارسی خصیه ابلیس گویند و آنها شاند سه سلکست بمقدار جوز بوا جمیع
بجنبانند مغز در اندرون او بجنبد و بعضی یکرنگ بود سیمابی و بعضی مثال تخم
سیاه دارد و بغایت املس و صلب بود اما سبک بود بشکند مغز او سفید تلخ بود
زن آبستن با دیگر صولان او در زیر او نهند آسان بزاید و اگر بر زن بندند زود بزاید و درم دم
گرفته بر ساق چپ بندند آسان بزاید و سوده با شیر زنان بشیر آلوده کرده بر دارد زن
عاقر آبستن شود د گوید هر کس در دست گیرد خصم بر وی غالب نشود بر درخت بار
ریزد بار نگاه دارد وه گوید بدل اکمکث فلونیا باشد الیه بپارسی دنبه و بترکی قویروق
گویند گرم و تر است دیر هضم شود گرم تر و غلیظ تر از پیه بود بر عصب کوفته دنبه بندند
نافع بود وه گوید مفسد معده بود محلل اورام صلب مصلح آن زنجبیل و دارچینی بود
املج بپارسی آمله گویند و بهترین سیاه فربه بود سرد و خشک است در دوم مقوی معده
و دل و اعصاب بود و بواسیر را نافع بود و حفظ و ذهن بیفزاید و اکثر اعصاب را تقویت کند
آب آمله و حنا موی را سیاه کند دو نیم درم کوفته در آب شیرین بجوشانند و بعد از دو ساعت
صاف کنند و سه نوبت در چشم چکانند سفیدی را دفع کند و شربتی سه درم بود
مضر سپرز است مصلح آن عسل و بدل آمله سپر املکت امیرباریس و انبرباریس بپارسی زرک و
بپارسی زرشک و بگریانی زارج گویند بهترین تخیته سیاه رنگ بود سرد و خشک بود در دوم
قلع صفرا کند معده و جگر را قوت دهد و قی و تشنگی را زایل کند و سحج را نافع بود و بر ورم گرم
ضماد کنند نفع کند و رفتن شکم از سردی جگر بود با سنبل و زرک برابر آمیخته بدهند

بقرکو

آمله

13

قبض کند و بدل زرک بوزن آن تخم کاکنج و چهار دانگ وزن آن صندل سرخ گفته اند سوسن
بپارسی بادیان رومی گویند و آن دو نوع بود رومی و نبطی خواه ماند و غیر آن نقره داما بهتر رومی باشد
گرم و خشک بود در سیم بول براند و نفخ شکم و سایر بدن تحلیل دهد و حیض و عرق براند
پسر بنجار آن دارند صداع سرد و نزله را دفع کند و سده جگر بگشاید و شهوت جماع
برانگیزاند و دفع مضرت سموم جانوران کند کوفته با روغن گل در گوش چکانند درد زایل
کند و جهت استسقا و نفخ معده و قراقر را نافع بود و تنها مر غزال را نافع بود مولف
گوید سده جگر و مثانه و سپرز و رحم بگشاید و سوده بر دندان کرم خورده پاشند بوی آن را زایل
زایل کند و بدل انیسون تخم شبت و کرویا است انفحه بپارسی پنیرمایه و بترکی دامله
و بهندی کسوتی گویند همه پنیرمایه گرم و خشک است و ملطف و محلل و در مجموع
خواص بعضی گفته شود انفحه الارنب پنیرمایه خرگوش با سرکه بخورند صرع را نافع بود
و نیم مثقال با دفع زهر گزیدن جانوران است ده گوید یک قیراط با شراب کهنه بجنه
بخورند گزیدن مار و عقرب و همه زهر گزیدگان را نافع بود و اگر زن آبستن پنیرمایه خرگوش
نر بخورد با شراب فرزند پسر آورد و اگر پنیرمایه خرگوش ماده بخورد دختر آورد و مقدار
با قلا با شراب بخورد تب ربع را نفع کند و اگر اطفال بخورند از صرع ایمن شوند
و با خطمی و زیت بر عضوی نهند که خار یا نی در وی باشد بیرون آورد پنیرمایه بزغاله
و آهو بره و گوره خر و بز کوهی و گوساله گاو و گاومیش این پنیرمایها بدل در زهر شوکران
و قطر است شربتی یک مثقال با سرکه بخورند بستن شیر در معده را نافع بود انفحه الحمل
پنیرمایه بره مقدار نخودی با آب نیم گرم پیش از مجامعت بخورند قوت زیاده از همه ادویه
باهی دهد انفحه الدب پنیرمایه خرس اگر کسی بخورد فربه شود از تروت و غیر ذوت

نیز گویند لکن صمغ درخت است و در بلاد فرس و هند باشد دوس گوید قوت ملزقه دارد
مر جراحات را و قطع رطوبات که از چشم آید بکند طب گوید خشکیسته را که ببندد
و گوشت در جراحات برویاند و با عسل جراحات را پاک کند و با سفیده تخم مرغ
سوده با شیر انزروت را خشک کنند و بسایند ذرور آن نافع بود رمد را در گوید
خاصیت او اسهال بلغم لزج است و شربتی نیم درم بود تا یک درم و در مطبوخ نقوع کنند
یا با ادویه دیگر بیامیزند و منفرد کم سایند خورد و ضرر کند گوید که خاصیت اسهال
او چشم را نافع بود و بلغم غلیظ را از مفاصل و ورک و رکبه جذب نماید و بیرون آورد
بقوت قوی و ضرر او ضره صفرا انیز بیاورد و مصلح ضرر او ترنجبین و هلیله و سکنجبین و صبر
و اشق و مقل الیهود و تخم کرفس و ... است اوریق بفارسی مرغابی گویند و او بزرگ مرغابیان است
گوشت او گرم تر بود بدن را فربه کند اما فضل غلیظ در تن پیدا کند قدری بوره سوده
در دهان او دمند و بعد از آن بکشند و به تخمهای گرم بپزند و اگر زیت بریان کنند بهتر
باشد اهلیلج اصفر بفارسی هلیله زرد گویند و بهندی [illegible] بهتر او فربه باشد سرد است
در اول و خشک در دوم در چشم کشند آب رفتن را نافع بود و خوردن آن خاصه پرورده
خفقان اسود دارد مسهل سودا و صفرا باشد که بلغم بود و شربتی از هفت درم تا ده درم
در نقوع و در غیر نقوع از دو درم تا پنج درم اهلیلج اسود بفارسی هلیله سیاه گویند
نبی عربی علیه الصلوة والسلام فرموده اند که بر شما باد خوردن هلیله سیاه که آن از شجره جنت است
و طعم او تلخ و شفا است همه علتها را کس گوید سرد است در اول و خشک در دوم رنگ را
صاف کند و جذام و درد سر و بواسیر را نافع بود و مسهل سودا است و بریان کنند شکم
قبض کند و در چشم کشند قوت باصره دهد و شربتی منقوع ازو از پنج درم تا هفت درم

وغیرمنقوع

وغیر منقوع از سه درم تا پنج درم و مضرت بجگر و مصلح آن عسل و بدل هلیله سیاه
هلیله کابلی است و بدل هلیله زرد پوست انار است اهلیلج کابلی بهتر آنست که فربه باشد
و در رنگ آب رود سرد و خشک بود عقل و حفظ بیفزاید و درد سر و استسقا و بهق
مزمن زایل کند بریان کنند اسهال باد دارد و غیر بریان مسهل بلغم و سودا بود و شربتی منقوع
از پنج درم تا ده درم و غیر منقوع از دو درم تا پنج درم هلیله پرورده تقویت معده
و هضم طعام کند و سده بلغم بگشاید و بیخ دندان و دندان را قوت دهد و بواسیر را
نافع بود و اگر یک سال هر روز یک هلیله مربا بخورند سیاهی موی نگاه دارد مضرت
بسر و مصلح آن عسل هلیله کابلی را بدل او نصف وزن حشا حبرست مولف گوید هلیله را
بگلاب سوده بر بیرون چشم مالند ورم و سرخی و سلاق را نفع کند و اگر با آب هلیله بر
کاغذ کتابت کنند هیچ معلوم نشود و لیکن کاغذ را با آب زاک تر کنند کتابت پیدا
شود ایل بفارسی بز کوهی و بترکی اجکو و بهندی [illegible] گویند و آن چهار نوع است یک نوع
در صحراها و کنارها و صحرا باشد و موی او زرد بود و الطف انواع ایل اوست
و نوع دیگر که در کوهها و عمارتها و بحرین باشد و از الحمور گویند و نوع دیگر در کوهها سرد سیر
باشد و از او عد خوانند نوع چهارم را ابو الوجس خوانند یعنی گاو کوهی و آن در دامن
کوهها و بیابانها در صحرا باشد و بر این جهت که چون مار بخورد شفا یابد چون سوراخ
مار نهند مار را جذب کند چنانچه مقناطیس آهن را و چون مار بخورد حدقه در بالای او
و شور سر در چشم او پیدا شود و آب از چشم او روان شود و در نواحی چشم او منعقد
باشد در انعقاد از آب چشم و سنگ یعنی حجری که مثل [illegible] و بیخ گوش جمع شود و
و بیخ در دفع زهرها عمل تریاق فاروق کند یعنی زهر را که خورده باشد یا جانوری گزنده باشد

دفع کند هلیلج گوید در دنبال هر چهار زهر جمع شود خاصه گاو کوهی هر دم او زهر قاتلست
وقت کشتن دو کس یکی سر برد و یکی از بهر دم باید کیرد اند حمص کوید ایشان خون غلیظ بطی
الهضم پیدا شود سیح گوید گوشت ایشان با وجود غلیظ زود از معده بگذرد و ادرار
بول باشد یا گوید در زمانی هر تازه کشته باشند بهتر باشد پوست ایشان باید پخت
با روغن و بعد از آن شراب انجیر و ماء العسل خورند تمیمی گوید قرن ایل شاخ او بسوزند
با سرکا بخورند لثه دم و قرحه امعاء و اسهال مزمن و یرقان و درد مثانه را نفع کند
و سیلان حیض و رطوبات رحم مزمن را با ادویه موافق بخورند دفع کند سوختن شاخ ایل
او را آنکه رد و در دیک سفال کنند و در کل کیرد و در زیر آتش کنند تا سفید شود تا قند
اقاقیا باید شست و حسم ماده ریش داشته باشد موافق بود و شستن کرم دندان را
جلا دهد و شاخ ایل بسوزند کزندگان دیگر ترنید و با سرکه درد دندان زایل کند جر گوید
شاخ او صفت سفید با سرکه بخورند و بر برص طلا کنند در آفتاب برص دفع شود
و درد سپرز را دفع کند و با روغن گاو سرشته بر شقاق دست و پا مالند دفع شود
و بر قلاع اطفال پاشند دفع کند و بر پستان بندند شیر پیدا شود زاید حمص گوید
پنیر مایه نر او بعد از پاکی سه روز خورد آبستن شود و خون او بر پا کنند دفع قرحه امعاء نفع
اسهال کند و قضیب او خشک کرده سوده بخورند نعوظ تمام کند و بر بازو بندد تشنج
کزنده نزدیک او نیاید پر کوید مار از پوست او بگریزد و نزدیک او نیاید و اگر دم او
یا پوست و گوشت و استخوان بسوزند و سوده با شراب بر قضیب طلا کنند در جماع
نعوظ آورد و بر جهر صوانی در حالت این عمل کند و کویند او زهره ندارد و قرابادین کرد و درد
قولنج را تسکین دهد لیس گوید در شاخ ایل سود نیست هر نفر از آن زند اگر این سوراخ

قلمسایه

15

بحکم سازند بمیرد ایرسا بیخ سوسن آسمانگونست و ایرسا بیونانی قوس
قزح را کویند که گل او مانند قوس قزح زرد و سفید و لاجوردی باشد و بهترین بیخ
او سیاه و صلب و پر کره باشد و خوشبوی گرم و خشک در سیم فالج و تشنج و صداع　بوی
هر نوع را نافع بود و مفتح لطیفست و بر کلف و نمش طلا کنند زایل کند و سینه
و شش را از اخلاط غلیظ پاک سازد و بول و حیض براند و بر سر زخم مار طلا کنند
نافع بود و سرفه بلغمی را نفع کند حسر گوید نافع زهرهای مهلک بود و سده
و حده و سمیت ادویه سمی را دفع کند و هفت درم ایرسا با ماء العسل
خورند بلغم غلیظ و مره صفرا براند و خواب آورد مسیح کوید عرق النسا
و فالج را نفع کند و با عسل زن بردارد بچه بنهد و مسلوق آن در صابر برد و اقدام صلبت
ضماد کنند نرم سازد و سوده بر ناصور پاشند گوشت برویاند و با روغن گل و سرکه
بر سر مالند صداع دفع کند و در بینی چکانند گند بینی زایل سازد و طبیخ او درد دندان
زایل کند و روغن او با سرکه در گوش چکانند درد ساکن کند و روغن او در افواه
بواسیر و گوید مضر شش است و مصلح آن عسل گوید بدل ایرسا در اسهال دو دانگ
ورزن او ماء روایت حرف الباء باقلا و فول نیز گویند نبی عربی صلی الله علیه و سلم　حرف الباء
فرمودند بخورید باقلا را با پوست هر پیغمبری آوله خدای تبارک و تعالی در دل او
بهتر باقلا فربه بزرگ خشک بود و تر سهاست گفته اند معتدلست و بعضی گفته اند
سردست در اول و خشک در دوم و رطوبت تری فضلی دارد خاصیت باقلای تر ط کوید
غذای نیکو دهد و صحت نگهدارد و مقراه کنند و بر رحم خون رو نهند خون
باز دارد و بر مرغ آویزند از تخم باز ایستد و بر زبان اطفال ضماد کنند تکرار دهد موی

برآید و اگر موی بحر استند و ضماد با قلا ابیما باوست کنند موی را دفع کند و ضماد بر ورم
خصیه و پستان و بر زیر بسته باشد نفع کند و قطع ادرار بول کند با قلا و حلیه
و عسل امیخته محلل دمامیل و اورام بن بن گوش و شبیه جسم بود و ماشب بجای ورنیت
عتیق ضماد بر تحلیل دهد و با قلا را با پوست و سرکه و آب بخورند و اسهال و قرحه امعا را
نفع کند و باقلای مقشر را اینک بخته با روغن بادام و قند بخورند سرفه و خشونت سینه
و حلق را نافع بود و با پوست نفخ او زیاده بود و خار بسر بدن پیدا کند و اصلاح
او بروغن تخن است و با مصطکی و سعتر و زیره و دارچینی خوردن و بعد از آن تخنیا مربا خورند
با قلا و صغرات نباید خورد باد زهر دو نوع است حیوانی و معدنی مسح گوید باد زهر
حیوانی در جای ایلی بعیر بز کوهی باشد و بعضی گویند در شیر دل او باشد مولف گوید
اگر در اندرون بز کوهی ولایت سبا کناره بحر از ولایت شیراز است باشد نافع همه
زهرهای قاتلست و مفرح و مقوی دل و گفته اند نصف دانگ باد زهر حیوانی با آب
بر سنگ بسوده هر روز صحیح البدن بخورد اگر زهر خورد جانور بگزد هیچ ضرر نکند
باد زهر معدنی انواع است و لیکن نیکست زرد باشد و سبز و اغبر و بهتر او زرد است
نسر گوید سنگ نفیس است نافع همه زهرهای حیوانی و نباتی و گزیدن جانوران
و دو دانگ و سه دانگ سوده و بیخته بخورند زهر را بعرق دفع کند و از مرگ خلاص دهد
و اگر در دهان نگاه دارند و بمکند نفع کند زهری را که حول باشند و بر موضع گزیدن
عقرب و زنبور و ذراریح و غیره مالند نفع کند ما گوید نافع همه زهرهاست
و مقاومت عجیب کند با بیش که بدترین زهرهاست و در دفع بیش از ادویه
مفرده و تریاقات مرکبه هیچ چیز بهتر از باد زهر معدنی ندیده ام و مفرح و مقوی

دل و نافع

دل و نافع بدنست بادرنجبویه بفارسی بالنگو گویند و تازه او بهتر باشد گرم و خشک است
در دوم بوی دهان خوش کند و امراض بلغمی و سوداوی را نافع بود مفرح و مقوی دل
و دماغ و جگر است خفقان را زایل کند و ذهن صاف کند و شربت از آب بادرنجبویه
بیست درم باشد ز گوید مضر بولست مصلح آن صمغ عربی باشد برگ او بر گزیده
عقرب و رتیلا و سگ دیوانه ضماد کنند نافع بود و خوردن نیز نفع کند ضماد
او درد مفاصل را نفع کند و برگ و بیخ و تخم او خشک کرده با خود در جیب نگاه دارد
محبوب خلق گردد و دایم شاد باشد و او را مفرح القلب المحزون خوانند سیح گوید
در تقویت دل و دماغ و جگر و خفقان سوداوی و بلغمی نظیر ندارد و بدل بادرنجبویه در
تفریح نور آن گل ابریشم بوزن آن و چهار دانگ وزن آن پوست ترنج و گفته اند بدل او
لسان الثور است بابونه بفارسی بابونه گویند بهترین آن بود که گل او زرد و بزرگ بود گرم
و خشک در اول ملطف و محلل و منضج است ورم صلب نرم کند و صرع سرد را
نافع بود و اگر تبها از عفونت بلغم و سودا بود خوردن آن نفع کند سیخ گوید در
رساله هندیه بادر بابونه قوی رادع و قوت محلل است چنین بخورند در تبهای گرم
و سرد جدا کند دو قوت در بابونه است بسیار بادی دهد قوت بارده در اطفای
حرارت و قوت حاره که تحلیل ماده غلیظه در اورام قوت بارده متوجه منافذ
شود و منافذ را قبض کند و مواد را منع کند از آن عضو و قوت حاره متوجه شود
بماده که قرار یافته در ورم با تمام رتحلیل کند و پاک کند و بابونه منضج و ملطف و محلل
و مقوی اعضای عصبی و دماغ است و نافع صداع بارد و دافع مواد سرد و بر عرب
منضج ضماد کنند دفع کند و بخورند در اخر تبهای مزمن نفع کند و تبهای حار و بارد را

نافع بود طب گوید آشامیدن او بدن را پاک کند یح گوید در او جاع گرم با آرد
ورب انگور ضماد کنند و در سرد بار از تریس و در ربعد بابونه و ریت در
سرکه و آب بجوشانند و سر بخار آن دارند در آخر زمد تسکین درد بدهد و تحلیل
مواد کند و بجوشانند و در آب آن نشینند سنگ کرده و مثانه براند و حیض
و بول براند و بچه بیندازد و بیاشامند اسان براید و پاک کند بدن را و ضماد کنند
جرب را دفع کند ورم جگر را نفع کند و بخار او در آخر زکام نافع بود
و چشم باب بابونه بشویند درد و پاکی کند ق گوید مضرت بحلق و مصلح عسل
و بدل بابونه در تقویت دماغ و زایل کردن صداع سرد برنجاسف است و ذرنب و
بدل بابونه شاهیتره است بادنجان و عدوانب و حدق و کهکم و بهندی وابان
گویند بهتر او شیرین و تازه بود گرم و خشک در دوم و اگر در روغن بریان کنند
شکم براند و در سرکه بپزند قبض کند نبی عربی صلی الله علیه و سلم فرموده اند
من اکل بادنجان بنیت شفاء شفاء بص گوید مولد خون غلیظ سودا و ابو بود درد
معده و بیت پیدا کند و بواسیر و سده آورد و رنگ سیاه کند سح
گوید مولد جذام و صداع و بخواب دد و بواسیر و سرطانات و سده جگر بود و سرکه
پخته شده بکار باید اما بواسیر آورد کال او در سایه خشک کنند و بر بواسیر
طلا کنند نفع کند و باد بخان زرد بار و غن بز پخته و با زروغن و موم روغن
و بر شقاق کعبتین و میان انگشتان طلا کنند نفع کند و کال بار و غن بادام
تلخ برابر بکوبند و بروغن بنفشه بسرشند و بر بواسیر طلا کنند ببرد و خاکستر او بر
ثوالیل مالند دفع کند و گویند مقوی معده بود و خوردن او قطع زرقی دم کند

والنات

او اینست در آب و نمک تر بسازند مملوق کنند و با روغن کنجد یا بادام
بریان کنند و یا با سرکه و کرویا خورند با دروج ولیکن بریحانی مستعمل است بص گوید
گرم است در دوم و رطوبت فضلی دارد بسیار خوردن تمام بکاه جسم آورد و شکم
نرم کند و مقوی باه و مدر بول است بر گزیدن نفع کند سح گوید قطور او نافع عقرب
رعافست و مفرح و مفر مقعد بر گزنده زنبور مالند نفع و بدل او سیسبر گفته اند
نعناع است بخور مریم و فعیلا سیوس گویند و بعضی گفته اند آذربویه است و بیخ او را
عرطنیثا گویند گرم است در سیم خشک در دوم طبع مفتح و محلل و مقطع
زن بردارد حیض براند و بچه مرده و زنده بیندازد و یرقان را نافع بود و ضماد او
صلب را نرم سازد جهت نزول آب و ضعف چشم در چشم کشند با عسل
نفع کند و ماشراب بخورند زهرها را و ادویه کشنده را نفع کند خاصه از
بحری را برسیاوشان و کزبرة البئر گویند گیاهی است قضبان او باریک و سیاه
برگ او مانند برگ گشنیز در موضع نمناک و کنار آبها در سایه باشد سبز بود
و او را تخم و گل و ساق نبود و بهتر او سیاه قضبان سبز برگ است معتدلست و نافع یرقان
اورد و سپرز و ربو و مدر بول است و مفتت سنگ مثانه و گرده سنگ و مار را نافع بود
و حیض براند و بدل او جهت ربو بنفشه بود بیونانی اراطالمساسیا و بعربی
سویلا و در خراسان بوی مادران گویند و آن دو نوع است یکی گل زرد و یکی گل سفید بص گوید
گرم است در دوم و خشک در اول دیسقوریدوس گوید همه انواع او و مدر و ملطف است
با آب بجوشانند و زن در آن آب نشیند حیض براند و مشیمه و جنین را بیرون آورد و اورام رحم را
نافع بود و سنگ مثانه براند سح گوید درد سر آرد و سده و زکام را ضماد او نفع بود

مع گوید اکحل کال او زردست تو بر تست از سفید خاکستری کجا سف را بر قرصه باید
خشک کند و با عسل بخورند کرم دراز و کرم کدو دانه را بکشد بریج کابلی بفارسی برنگ کابلی
گویند گرم است در اول و خشک در دوم و از قاتلات هیچ چیز بهتر از وی نیست و مقاومت صبر را
نافع بود س گوید شربتی از وی دو درم تا سیر تازه جهت حب القرع بخورند و نصیر رودد
و مصلح او کشنیز است ا گوید بدل برنگ کابلی ترمس بوزن او قنبیل است رعیر بی شیم لفار
در حرف قاف گفته شود بزرالکرفس تخم کرفس بستانی گرم و خشک است در دوم بول
و حیض براند و سده گرده و جگر بگشاید و فواق امتلائی را نفع کند و گزیدن جانوران
غیر عقرب نفع کند و اگر کرفس در ان روز خورده باشند و عقرب بگزد هلاک شود
و اگر عقرب بگزد و کرفس بخورد هم بمیرد ب گوید قند و تخم کرفس برابر کوفته بروغن گاو
چرب کنند سه روز بخورند باه را تقویت کند اما غذا گوشت خروس خصی فربه باید خورد
و باقی خواص در حرف کاف برسم کرفس گفته شود و بدل تخم کرفس فطراسالیون است
و فطراسالیون تخم کرفس کوهی را گویند در حرف فا گفته شود بزرالقطونا بفارسی تخم اسفغول
و سفیوس نیز گویند و آن دو نوع است سیاه و سفید سیاه را در خراسان خرغوله گویند
و سفید را اسبغول نبی عربی صلی الله علیه و سلم فرموده اند در هر کس را که دو درگ وی
علتی بود شفا شود از کرمی معده هیچ چیز نافع تر از تخم اسبغول نیست حس گوید سرد و تر است
و سفید سرد و تر مسکن حرارت بود و لعاب او تنها محرق و سوزش معده را نافع
بود و بریان کنند زحیر شکم صفراوی را نفع کند و ضماد او اورام گرم را نافع بود
و با سرکه بر نقرس مالند درد تسکین دهد و با گلاب درد سر گرم را نافع بود و تخم
اسبغول کوفته زهر بود نباید کوفت کوفته پنج درم هر که بخورد بکشد و برگ خرغوله را

اکر که

آب ببرد بو ضم را آبزن سوزند و در زن بدم تر سانند ورم اقوی حار رحم را نافع بود
سح گوید دو درم تخم او بریان کنند و با روغن گاو بخورند شکم قبض کند و بعضی اطبا
بدل اسبغول جهت تلیین تخم آبی و جهت تبرید و ترطیب تخم خرفه گفته اند بزرالکتان
تخم کتان و بزره و تخم زغو گویند س گوید تنها بخورند نفخ کند اگرچه بریان کنند گرم است در اول
و معتدل در رطوبت و یبوست و عسر الهضم است و مضر معده و قوت او تحلیل کننده
خام او را با روغن و عسل و زیت آمیخته اورام گرم ظاهر و باطن را تحلیل کند و با عسل لعوق
کنند فضلات سینه و سرفه را دفع کند و بجوشانند و در آن آب نشینند ورم حار رحم را
نافع بود ط گوید برشته و فساد ناخن طلا کنند اصلاح آورد مع گوید سه درم
بخورند درد نقرس را نافع بود و ضماد او اورام را نافع بود پخته سازد قوبا و کلف را
نافع بود اما مضر است بحشم بدل تخم کتان جهت قوت باه عصاره باقلا گفته اند
بوزن او تخم خرفه بسفایج و بسفایج نیز گویند بیخ نباتیست بمقدار انگشت خرد مانند
جانوری که از انرا هزار پا گویند باشد و اندرون او سبز باشد و طعم عفص شدن و شیرینی
س گوید مجفف عظیم بلا توع حس گوید که بیخ او قوت مسهل بود چون او را
بجوشانند با ماهی یا بعضی از طیور یا چغندر یا ملوخیا شکم براند ع گوید گرم است
در سیم و خشک در دوم سح گوید اسهال مره سودا کند برفق مفرد او دو درم
با سکر بجوشانند و بخورند در مطبوخ و غیره چهار درم بدل بسفایج افتیمون است و نیم
وزن او نمک هندی و گفته اند نیم وزن او اسطوخودوس بسباسه بفارسی بزباز هندی
جلوز را جوزتری گویند سح گوید بزباز پوست جوز بوا است گرم و خشک است در دوم بوی دهان
خوش کند و بقیر و طی آمیخته اورام صلب را تحلیل کند ح گوید معده و جگر ضعیف را

زعنیر

قوت دهد جهت بوی خوش او و شکم را قبض کند و قرحه امعا را نافع بود و سلس البول
سرد را نفع کند تنها یا با ادویه دیگر چون ق گوید بدل بزباز دو وزن او جوز بوا
و گفته اند برابر او جوز بوا است تسمیه بفارسی جاکیسو و چشم خروس و بترکی مانا چشم گویند
ابو گوید دانه سیاه بهتر است در علاج چشم مفرد او نافع بود و اهل مصر از را
با شراب و جلاب و زعفران و مامیران بگلاب در اکثر علل چشم بکار برند
نفع کند بسد مرجان را گویند و زعم بعضی آنست که نباتیست در قعر دریا و چون
بیرون آورند هوا یابد سخت مانند سنگ شود جر گوید قوة او قابض و سرد است
باعتدال قلع گوشت زیاده کند از جراحات و جلای آثار قروح چشم دهد و قروح
عمیق را گوشت بر سازد و نزف دم را نفع کند و عسر البول را نافع بود و با آب بخورند
ورم سپرز را دفع کند لسر گوید بسد و مرجان هر دو یک سنگ است بسد فرع است
و مرجان اصل او سح گوید سرد است در اول و خشک در دوم مقوی چشم بود
بجلا و منشف رطوبات چشم خاصه محرق مغسول او از ادویه مقوی دل و نافع خفقان
و مفرح است و بدل بسد در حبس دم بوزن او دم الاخوین است بصل بفارسی پیاز
و بترکی سغان و بهندی وصل گویند نبی علیه صلی الله علیه وسلم فرموده اند هر که در راه فرز
نیست پیاز بخورد و فرموده اند در شهری که باجای روید و از آب و هوای آن بترسید پیاز بخورند
و فرموده اند پیاز خشم را دفع کند و بینائی چشم بیفزاید و رنگ رو صاف کند و
پشت زیاده کند و تب را دفع کند و در جای که وبا باشد خوردن پیاز نافع بود سر
گوید در چهارم گرم است و جوهر او غلیظ است باین سبب عروق مقعد بگشاید
و خون او براند و بر داء الثعلب مالند موی بر آورد حجر گوید پیاز سرخ کردن تیزی او از سفید

زیاده

زیاده بود و خشک او تیز تر است از تر و آب پیاز با عسل در چشم کشند ضعف او را
نافع بود و آب او با توتیا برابر آمیخته در چشم کشند خارش او بیاض کم کند
و آب او در گوش چکانند گرانی او و آوازها و ریم آمدن و آب که در گوش
رفته باشد همه را نفع کند و جوشیده او ادرار بول زیاده کند د گوید
پیاز باه بیفزاید و شهوت طعام را قوت دهد و بسیار خوردن او خلط بد
در معده پیدا کند و چون بریان کرده بعد از خوردن او بخایند بوی آن را دفع کند
و در سفر جهت آبهای مختلف نافع بود و دفع ضرر آبهای مختلف کند لو گوید سینه
و شش را از اخلاط لزج پاک کند و پیاز در زیر آتش پخته کند با چربی یا سفیده تخم
مرغ بر ورم مقعد طلا کند مجرب نفع کند و پیاز خام بر ریشهای سهند نهند یا بر مالند
دفع کند سح گوید خون را جذب کند به بیرون و پیاز خام را بر عضوی مالند سرخ
کند و بسیار خوردن آن سبات آورد اما خوردن او پوسیدن پیاز خام دفع ضرر
باد سموم کند ما گوید پیاز با سرکه رطوبت و تیزی کمتر بود و معده را قوت
دهد و دفع غثیان کند ما گوید پیاز و سرکه اشتهای بلیغ آورد و در سرکه که کهنه شده
باشد بکار نکند اما مجرور را مالیدن پیاز نفع کند و گویند مصلح پیاز کاسنی بود
و شیر تازه بصاق و زیق و رضاب بفارسی آب دهان و بترکی سلکو و بهندی تک
گویند قوی تر آب دهان گرسنه باشد بر ثوبای اطفال مالند دفع کند و گندم را
روزه دار و یا گرسنه بخاید و بر اورام و دمامیل نهند رو پخته کند و بر کبودی اعضا
مالند دفع کند و آب دهان گرسنه زهر جانوران است هر آدمی را که گزیده باشد سر
انعی و عقرب رام بکشد بطم درخت حب الخضرا را گویند بفارسی و بعضی درخت

پسته را گویند درخت ضحاک و بکرمانی درخت کنو گویند ب گوید شاخ و برگ و بار آن همه
قابض است و بیخ او مدر بول و نافع سپرز حص گوید موافق است هر چه درخت مصطکی را
موافق است اما بر آنکه ضحاک گویند معده را بد بود اما محرک شهوت جماع بود و بسیار که
بخورند گویند زن ز ابتلا را نافع بود ور گوید مفرحست محرور را نافع درد سپرز سرد است ح
گوید بیخ سینه را نافع سرفه است ط گوید گرده را گرم کند و خوردن ضحاک فالج و لقوه را
نافع بود ا گوید قلاع و صداع آورد و مصلح آن سکنجبین و ربها و میوهای ترش است لیکن
ضحاک حیض و خون بواسیر را براند و کرده فربه کند و قوت باه دهد و محلل نفخ است مع گوید حا
چوب او بر داء الثعلب موی براورد و برگ خشک کرده او کوفته و بیخته سر را علیف بسازند
موی دراز کند و بر رویاند بطیخ بفارسی خربزه هندی تا گولی و بهندی پوت تقلیت از نبی عربی
صلی الله علیه و سلم در خربزه شیرین آمده است مرا فرماید و آنچه میانه شیرین و بی مزه باشد حرکی اقرب
و آنچه بی مزه است بواسیر را سود میدارد و آنچه ترش است گرم معده میکشد پخته او لطیف است
و خام او جوهری غلیظ اما مدر بول بود هر چه حص گوید گوشت خربزه ادرار بول کند و بروردگم
جسم ببندند ساکن کند و تخم خربزه با آنکه گوشت در برج تخم است بارد کند گرم کنند و در آفتاب
خشک کنند چرک رو پاک کند و جلا دهد روا هس گوید مسرد و تر است بسیار برروی مالند کلف را
ببرد و تخم او را جلا زیاده از گوشت واد ما کن خلط بد و تب پید اکند و خربزه مولد هیضه است
و بخورند و بعد از آن طعام بخورند غذای نیک دهد بدن را اما بسیار او غشیان آورد نبی عربی صلی الله علیه و سلم
فرموده اند بخورید خربزه را که آب او آب رحمتست و شیرین او از بهشت و خرما تر را اندر دست
گرفته اند و خربزه را در دست و خورده اند این دو میوه را از دیگر میوها دوستر داشته اند و فرموده
خربزه را خاصیت هضم طعام و برص و صفرا از بدن زایل برد و شفا در بدن در آورد و مثانه و شکم را

بگوید

۲۰

بشوید و آب پشت و شهوت جماع بیفزاید و بشره پاک و بدن فربه بسازد شیخ گوید چون
در معده فاسد شود بیم تب پید اکند و واجب بود در نوع کشند در از معده زود بیرون آید اگر
و اگر فاسد شود هر خلط در معده غالب بود مستحیل با آن خلط شود ع گوید در تخم او کوفته
در آب بمالند و بخورند سرفه گرم و بار در سینه و اورام گرم باشد و خشونت دهان و حنجره
و حلق را دفع کند و تبهای حاره صفراوی و اورام جگر گرم را نافع بود و بیده بگشاید و مجاری
گرده و مثانه و ادرار بول کند ط گوید پوست تازه او در حمام بمالند بشره پاک کند و حصف را
نافع بود و بوی خربزه دماغ را تر کند و پوست خشک او سوده با گوشت سخت در دیگ اندازند
زود مهرا شود ا گوید بعد از خوردن خربزه محرور سکنجبین خورد یا انار ترش و چند قدم برود و در آب نشاید
خسپید تا شکم بیاید و ببرود و کوارش کند و بابجیبان مربا خورد انگبین و خربزه از بس یکدیگر نباید خورد
بطیخ هندی و دلاع بفارسی هندوانه و ترکی خربزه تر بز گویند ا گوید مرطب بدن بود و مولد بلغم
شیرین تبهای عب و محرق را نافع بود و تبدیل ترطیب مزاج گرم کند و مولد خون مایی بود در جگر
و مصلح خون مراری در عروق باشد بط و اوز بفارسی مرغابی گویند و او دو نوع است و هر یک را
نامی ا گوید گوشت او بسیار رطوبت بطی الهضم بود ابن گوید چربو بط و مرغابی آب است شیخ
و امامیهای صلب و درد رحم و درد گوش و ظرقیدن لب را نافع بود ر گوید گوشت او رنگ
صاف کند و او را فربه سازد و باه را قوت دهد و گرم از گوشت مرغان اهلی بود و مولد خون
بد عفونه بد است و مصلح آن سرکه و پودنه و گرشته و پیاز و دارچینی و س گوید ملک الروم را
اگر بعضی وقت گوشت بط خورده شود با توابل و افاویه بسیار باید خورد و اندک خورد
و بر گرسنگی نشاید خورد اما چربی او در تسکین دردها نفع عظیم دارد و افضل چربیهاست ا گوید
از چربی بط ندیدم چربی بهتر در لطافت و محلل و بیش بهتر از چربی بط تنها اما سرگین بط در جراحت

حدت چنانکه حنا زیرا تحلیل دهد بقلة الحمقا و بقلة المبارکه و فرفخ و بقلة اللینة و بعضی فرفخ گویند
بفارسی خرفه گویند امیر المومنین علی کرم الله وجهه از نبی عربی صلی الله علیه و سلم روایت کنند که
در جایی درآمدند که فرفخ بود دعا کردند که خدای تعالی برکت دهد فرفخ را که در همه جا سود دهد در روی
منافع بسیار است **خمر** گوید که از مزاج معتدل سه درجه در برودت دور است و در رطوبت
بدو درجه و بهتر چیست سورش و اندوه اندر فراخ خوردن و طلا کردن و بواسطه قبض که
دارد ریش روده را نفع کند **نمر** گوید آب او با پیت جو ضماد کنند صداع و آماس چشم گرم را
نافع بود و بخورند در مستی و التهاب معده و بسوزش گرده و مثانه را نافع بود اما مضعف
شهوت جماع است اما اگر کسی خوردن او خیار و بسیار قرحه امعا و تب و نفث دم را
نافع بود **ط** گوید مظلم بصر است و مانع قی **ل** گوید تر او را آب بگیرند و حقنه کنند انصباب
مرة صفرا و سودا امعا را نافع بود و امساک کند طبع را از صفرا بود و تخم خرفه سرد است و در او
روغنی و قبضی اندک مدر بول است و نافع ابتدای سنگ مثانه و بریان او امعا را قوت دهد
و شکم قبض کند و غیر بریان تلیین شکم کند **ما** گوید شاخ و برگ او در اطعمه اصحاب تبهای گرم و مزاج حار
نافع بود خاصه در گرما و گرم **مسیح** گوید عصاره او حب القرع بیرون آورد و بریان او قطع سهال
کند و نافع تب گرم و علل گرده و مثانه و ریش دهانها و ریش زخم بود **جو** گوید در مزاج گرم
و خشک باه را قوت دهد و منی زیاده کند **ح** گوید غلیظ کند خون رقیق را و تسکین دهد عطش را که
از حرارت حار و معده و جگر و گرده باشد و خام پخته خرفه سوختن آتش را سود دارد و بول
تخم خرفه و تخم کتان گفته اند بقر و ثور بفارسی گاو و بترکی ادی و بهندی دند و بسامی گولنک **نمر** گوید
گوشت گاو مولد خون غلیظ سوداست و کسی که مزاج او میل سودا دارد چون گوشت گاو خورد
ایمن از امراض سودا نشد مثل جذام و سرطانات و تقشر جلد و تب ربع و وسواس و مالیخولیا و جسم

واستسقا

٢١

واستسقا **ما** گوید بقراط گفته در کتاب ما و الشعیر که نیست گوشتی قوی تر و خوشتر از گوشت گاو
کسی را که صبر کند که هضم شود در معده و چون هضم شود غذا بسیار دهد بدن را غذای غلیظ بباید
جوشانند که چون بسیار جوشانند مهیا شود بسرعت هضم **ما** گوید موافق است کسی را که
کارهای سخت کند و کسی که دایم خورد باید که بدن را با سهال از سودا پاک کند و سرد مزاج با
سرکه و عسل و سیر و سنداب بعد از مهرا شدن بخورد **مسیح** گوید سکباج او منع سیلان
مواد از معده و امعا کند و اسهال مراری را قطع کند و گوشت گاو را با پوست خربزه
بپزند زود مهرا شود و در معده دیر بماند و گوشت الغرا و کباب کنند و آب خون او
در گوش چکانند کرم گوش را بکشد و بر سوختن آتش نهند نگذارد که آبله کند **قی**
گوید کعب گاو بسوزند و سوده با عسل بخورند بدن تازه سازد و تفریح دل کند و گوشت گاو
جگر دهد و در خشم کنند باصره را قوت دهد و فخر اروسه مثقال **ابن ماسویه** گوید شاخ
بسوزند و با سکنجبین بخورند سپرز کلان سده را بگشاید و باه برانگیزد **روفس** گوید زهره
گاو با عسل بر ضماد زیر مالند نفع کند و ریش مقعد را سود دارد و سرگین او برا ورام ضماد
کنند نفع کند خاصه عرق النسا را و زهر سرگین او بگزیده **شم** گوید مردی بود مستسقی
بطلب سرگین او را بر بدن مستسقی بسرکه طلا کردن شفا یافتی و لکن طبیب سرگین او را بر همه اورام
صلب مالیدن نفع کردی **جالینوس** در رساله که جهت قیصر روم نوشته گفته که بسوزد سرگین
خشک گاو را و بخورد مستسقی نفع کند **شیخ** گوید اخثاء البقر من نجورات الذبیه فی سیلان
و نحوه **موفق** گوید سرگین او بر سر سبوسه داشته باشد بکب بمالند و بکشت بمالند
دفع سبوسه کند و گرم کرده بر گزیده عقرب بندند درد ساکن کند **طلب** گوید سرگین گاو
بسوزد و با سرکه زرنیخ زنی مالند چنین بازدارد و لکن نافع جمع زهر با چنین بخورند و موضع

کزیدن ترمالند جوز گوید بسر که سرگین گاو را سوده بر زانو مالند درد بساکن کند غ گوید
در بول گاو نشینند درد مقعد ساکن کند د شیر گوید خون گاو گرم با پشت جو برآرد ام صلب
ضماد کنند تحلیلات دهد و نرم سازد اگر خون او در ساعت ذبح بخورند خناق آورد او
انکه حنجره و لوزتین را سخت کند و عصب متشنج شود دوا با سرخ و بکشد علاج
انجیر خام خورد و شکم نرم کند یا شیر مایه با سرکه یا طباق یا فلفل خورند و علامت
از مرگ آنست که شکم میان زعفران بباید شیخ گوید قضیب گاو خواهه خشک کرده و کو
نیم مثقال باز زرده تخم مرغ نیم برشت بخورند باه را قوت دهد بلور بفارسی بلور گویند
سنگیست در غایت روشنی و براقی و مشهورست در زیر بالین گذارند خوابهای نیکو بینند و از
خواب مخوف ترسناک ایمن گردند مؤلف گوید بلور را در مقابل آفتاب دارند شعاع او
بر هر عضو که افتد بسوزد و آبله کند بلور لعلیست منور زنگ نیافته است ما گویند بلور
مثال آبگینه یکدر از و همه رنگها قبول کند و با خود داشتن مبارک و نیکو بود بلیلج بفارسی
بلیله و بهندی بهیره گویند عم گوید میوه دیست چون تر بود سبز باشد و چون خشک شود
زرد گردد و او تلخ و عفص باشد و مستعمل پوست دانه او بود و او مانند هلیله باشد اما او
گرد است و املس شیخ گوید سرد است در اول و خشک در دوم تقویت معده کند
و مسهل بهتر از وجهت دباغت معده شود و نافع اسهال مستقیم و مقعد بود س گوید فعل او
نزدیک املج است و فعل او نزدیک هلیله کابلی ف گوید بدل بلیله سدس وزن او مورد و سدس وزن او
هلیله سیاه است عم گوید بدل او بوزن او آمله است بلوط کوبر گوید همه اجزای درخت او
قوت قبض دارد و آنچه دانه اندرون اوست صفت بلوط گویند و آن فروج اسهال و حیض
از بازو رفتن شکم را نافع بود و اگر جوشانیده استعمال کنند و بلوط بسیار غذاست

مثل چوب

مثل چوب دیگر نان پزند و غذای او غلیظ و عسر الهضم است و بهترین او شاه بلوط بود
دیسقوریدوس گوید پوست رقیق که در میان پوست ساق و ساقست جوشانیده او اسهال مزمن
و قرحه امعا و نفث دم را نافع بود و فرزجه سازند از پوست بلوط و زن بر دارد سیلان
رطوبات مزمن رحم را نافع بود و زهرها را دفع کند و بلوط انواع است برگ هر
باشد نرم بکوبند اورام بلغمی را نافع بود و قوت اعضا بدهد شیخ گوید بلوط قابض است
و قبض شاه بلوط کمتر است و بلوط سرد است در اول و خشک در دوم و در شاه بلوط
اندک حرارتیست جهت سیریت او و غذای بد دهد و بادکردن خورند غذای نیک دهد و رطوبات
معده را نافع بود اما صداع آورد خاکستر او قلاع و قروح خبیثه ساعیه را منع کند و گو
بلوط زیاده است در هم نشاید خورد مضر مثانه است مصلح او قند است و بریان کرده با شند
بخورند ما گوید بدل بلوط بوزن آن خرنوب نبطی است س گوید بدل چوب بلوط پوست
او برگ مورد است و نیم وزن او پوست بلوط و نیم وزن گل سرخ با اقماع بلسان
بزرگی درخت او مثل توت باشد و غیر از بلاد مصر در مواضع دیگر نباشد و روغن او
خاصیت زیاده از شاخ و برگ و بر او باشد و در هر سال یکبار روغن گیرند بعد از طلوع
ستاره کلب بمشراط آهنی درخت او را بر شکنند و از آن جزوی اندک بیرون آید چنانچه یک در
سال مقدار پنجاه و شصت رطل حاصل شود و بهای آن بمثل زر گردد بضعف آن نقره و بهتر
تازه او باشد و بوی آن قوی بود و در وی ترشی نباشد و مغشوش نباشد و زود جامد شود و زبان را
اندکی بگزد و اگر خواهند بدانند که روغن خالص است یا مغشوش بچکانند بر صوف چکانند
و بآب بشویند اگر تمام برفت و هیچ اثر روغن نماند خالص است و خالص او در شیر اندازند
ببندد و از مغشوش نبندد د گوید عود بلسان بهتر آن سرخ تازه باریک خوشبوی

باشد حب او بهتر است فربه و زیاد نگردد و روغن او با فراط گرم بود جلای ظلمت بصر دهد
و بر درد چشم را جذب بردارند با حریره و روغن کان دفع کند و شیمه و جبین بر فن آورد و بخورند
هر بول بود و با شیر بخورند نافع سم خانق النمر و گزیدن هوام بود و بدل او یکنیم وزن
او عود بلسان بود و گفته اند بدل روغن بلسان روغن فجل بود و گفته اند بدل
حب بلسان نصف وزن او قسور سلیخه عشر وزن او بلسان است بلادر بری انقرد یا بند
بهتر سیاه فربه باشد و [illegible] گوید گرم و خشک است در چهارم نافع فساد ذهن و اعراض سرد
رطوبت ح گوید اسم خاص بر دعصب و نسیان انفع کند ح گوید نافع بود فالج و لقوه
و عسل بلادر اگر بالتید [illegible] را ریش کند شیخ گوید [illegible] کنند بواسیر را خشک کند
و این از جمله زهرها و تریاق بلادر دوغ گاو و روغن جوز است ابن گوید بلادر زهر است با
بسیار و انواع درد و تشویش اما امراض بلغمی و فالج و لقوه و نسیان انفع کند و گرفتن بار او
جانب سر او حرکت کنند و در انبر گرم گیرند [illegible] سرخ شده باشد عسل او بچکد و بانگر
جوز خورند ضرر کمتر کنند بلکه ضرر نکند و عسل او با روغن گاو جوشانیده و روغن جوز آمیخته
در معاجین بکار برند موجب گوید سوزن باریک در بلادر زنند هر سوزن تر شود و در اندام گنند
آن سوزن را مثال الفی بر بند یا بر دست یا سایر بندها مشهور و مجرب است هر بند را تمام
فربه بسازد اما بعضی امر جه را دیدم از دو الف هر بند یا بر دست کشیدند تمام اعضا او [illegible]
زد و خارش با علامت [illegible] پیدا شد بعد از چند روز بعضی ابلها ریم کرد چون خاریده مالیدند [illegible]
و بعد از آن فربه شد و بعضی امر جه را دیدم هر در همه بندها کشیدند ضد [illegible] هیچ اثر نکرد
شقیقح النعمان شقایق گویند [illegible] گوید برگ او تنها یا با آرد جو ضماد کنند اورام و درد
چشم و شور معده و [illegible] مقعد را نفع کند و کار او با آب خناق و ام الصبیان را

نافع بود

نافع بود ح گوید سرد است در اول و تر در دوم سرفه گرم و صداع صفراوی را خوردن
و بوی کردن نافع بود و بنفشه خشک مسهل صفراست هر در معده و امعا مانده باشد ابن گوید
بنفشه تر بر سر ضماد کنند صداع گرم دفع کند و با شکر بخورند اسهال نیک کند ح گوید
کار بنفشه معده و نواحی آن از صفرا پاک کند و چهار درم کار او کوفته هر روز با شکر
سفوف کنند خلط سوزنده را بگذرانند و قطع اسهال کند اسهال را ادویه فاضل [illegible]
دارد و نافع سوزش مثانه بود و به گوید شراب بنفشه نافع بود سرفه و درد سینه و ذات
الجنب و سوخته را شیخ گوید شراب او نافع درد کرده است و عسر بول [illegible] گوید
ورق او را بکوبند و آب آن گرفته با شکر بر قی آمدن مقعد اطفال را نفع کند [illegible] گوید بدل
کار بنفشه نیلوفر است [illegible] و گفته اند بدل آن کاو زبان است ح گوید فعل نیلوفر
مثل فعل بنفشه است [illegible] گوید بدل بنفشه کار ابنست [illegible] بدل تر [illegible] او
بدل خشک و روغن السنا [illegible] بکدیگر [illegible] بعربی خمسة الاصابع گویند و در
نزدیک آب و رودخانه باشد و برگ او مانند برگ زیتون و کار او فرفیری و سفید [illegible]
و تخم او مانند فلفل املس بود و برگ او پنج [illegible] و ساق او مانند [illegible] انگشتان
دست آدمی و برگ او مانند بوی [illegible] دهد [illegible] گوید از تن درخت و دانه و برگ او استعمال است
داو گرم و خشک است و دانه او بخورند صداع آورد و بدر گرم سازد و دانه او باد گرداند و خام
مضعف باه است و برگ و کار او نیز باه را ضعیف کند [illegible] گوید ثمره او بخورند گزیدت
جانوران و سبز و دیوانگی را و برگ و دانه او جوشانند و در آن آب نشینند درد رحم
و اورام گرم را نفع کند و برگ او بر گزیدن جانوران ضماد کنند نافع بود [illegible] گوید بدل
تخم [illegible] صمغ زیتون است [illegible] لفاری [illegible] دیوانه و مرشک گویند و آن [illegible]

نوع است یکی تخم او سیاه و یکی سرخ با عتدال و یکی سفید لیکن تخم سفید است مستعمل
و آنند و دیگر جنون آورد و مزاج فاسد کند محترز باید بود **دوسر** گویند انک کال و تخم او سفید است
بهتر خریت در علاج طب سرد است پس درجه **دوسر** گویند از برگ و شاخ و تخم او عصاره
گیرند با عصاره تخم او تنها در شیافها مسکن درد چشم است و گوش و درد رحم را نفع کند
و باز دیابیطس ... جو اورام گرم چشم و ریا و غیره را نافع بود و تخم او نزله و سرفه و اطلاع رطوبت
از چشم و خلیدن چشم را نافع بود و نرم کوفته با شراب بر نقرس و ورم خصیه و پستان ضماد
کنند نفع کند و برگ او یا پست چون ضماد کرد ... درد هایست و برگ او تر بمالند درد
ساکن کند و سه برگ یا چهار برگ بخورند تب گرمی و سردی او بهم باشد دفع کند و بیخ سفید او
بسرکه جوشانیده مضمضه کنند درد های دندان دفع کند **سج** گویند نمک سفید بود استخوان
خبیر بدن فربه سازد و سه و یا چهار برگ بخورند اکله دفع کند ده تخم نمک در ... سر را دفع کند
اما خناق و ضیق آورد **شح** گویند برگ و تخم ... نوعی اورام گرم مالند در ابتدا منع امواد کند
اما بسیار نگذارند ... ماده را منجمد سازد **ما** گویند کسی که بخورد ... ترخاء عصب پیدا کند و از دهان
کف آید و چشمها سرخ شود و بسیار بیست شود علاج بقی و آب عسل کنند و انجیر و بوره
بجوشانند و بخورد و شیره ... کنند گرم بخورد اگر نفع نکند علاج کسی که افیون خورده باشد باید کرد
... گویند ده درم تخم بنگ سیاه بکشد عقل زایل شود و بدن خشک و رنگ زرد ... و در بار
و چشم تاریک و نفس بسیار تنگ شود و دیوانگی ... گویند بسیر دار **دار** گویند اگر علاج نکنند
روز سوم بمیرد و بدل آن بزر الفنج افیون است بوزن آن جهت تحذیر و تسکین اوجاع و بعضی گفته اند
ثلث وزن او افیون **بود** فندق نفاری فندق گویند **ب** گویند مغز او بخورند دماغ زیاد کند **شع**
گویند گرم باشد ... اندک تهیج قی بود **طب** گویند با انجیر و سپیداب بخورند گزیدن عقرب را

نفع دارد

نفع دارد و گویند بعضی مردم موصلی بیازد و گزیدن عقرب را نافع بود **ب** گویند غذا ان سیاه
دهد اما دیر گذرد و مصلح او فانید است و مبرد را ما العسل و گویند فندق پیش از
طعام بخورند سموم را نافع بود **ددم** گویند فندق سوخته با زیت سوده بر میان سر
طفلان طلا کنند چشم ازرق را سیاه کند و موی را نیز سیاه کند **بهم** گویند ... نوع است
سرخ و سفید بنخیت هر دو بمقدار جوزی باشد خرد و سرخ او سیاهی زند و بیرون
او سرخ تر از اندرون او و سفید بیرون و درون او سفید باشد **شح** گویند گرم و خشک است
در دوم مقوی دل و دافع خفقانست و بدن فربه کند و منی بیفزاید **ح** گویند گرم است
و خشک در دوم جگر و مولد منی و مقوی باه و مربی خفقان و در تقویت دل ... نفع دارد
ق گویند مضر بود بسفل و مصلح او انیسون **شم** گویند بدل بهمن سرخ و سفید بدل
هر دو بوزن آن و گفته اند بدل هر دو بهم یکنیم وزن آن زرنباد تودری و گل سرخ ...
گل بند ... و نفاری ... گویند **سر** گویند گرم و خشک است در اول نوعی ... دماغ
بگشاید **سم** گویند معتدل است ... نافع ریاح غلیظ بیرون بود و برگ او ... عضو را
در روی باید و باشد ضماد کنند نفع کند **حد** گویند عرق بید مشک مقوی دل و دماغ بود
چون بخورند نافع خفقان گرم بود **بوس** در بندی و فارسی ... در بندی گویند و لکن ...
همه او کوفته شیاف سازند **م** گویند سرد است و خشک در اخر در درجه اول ضماد
او درد سر و اورام گرم را نافع بود **ب** گویند بات عنب الثعلب بر نقرس ضماد کنند
نافع بود **بوزیدان** نفاری ... بوزیدان گویند **عم** گویند بخیت سفید صلب نافع بود ... غلیظ
و اوجاع مفاصل **وم** گویند گرم و خشک است در سیم نافع امراض سرد و دافع اخلاط
گویند بهتر سفید سطبر است **ب** گویند مقوی باه است **حم** گویند آب زرد است و مضر

اینست ومصلح خرولت کهتر او مارنیست وشربتی ازوی نودرم باشد بول
بفارسی بوزه گویند وانواع است فد گوید بعضی اطبا گفته‌اند بوزه دو نوع است مخلوق
ومصنوع مخلوق معدنی بود ولکن ارمنی ومصریست وبهتر ارمنی است ومصنوع او را
نطرون گویند وبوزه دیگرست هر نانوایان آب کرده در زیر تنور مالیده تا براق ونیکو آید
وبهترین سنگ وسفید منفعت در آسیا سنگ کنند ودر گوید بوزه را با آب با خمیرا
درکبس چکانند درد بسیار کم کند وبیند کبس واو از زرد آب آمدن از کبس را نفع کند
وبا سرکه در کبس چکانند چرک بیرون آورد وبا پیه خروس که یا پیه خوک کرند سگ
دیوانه را نافع بود وبا آب بخورند تریاق زهر دراریج است لسر گوید نشف رطوبات
رحم کند وتقویت اعصارت بستر خرح گوید سوده برمویی غلیظ باشند نرم کنند
مح گوید گرم وخشک در چهارم و نافع اصحاب بلغم مول گوید نرم سوده با عسل بر ذکر
ومقعد وزهار مالند نعوظ تمام کند ود گوید بدل بوزه ارمنی یکنیم وزن از نطرون است
عم گوید بدل او یکنیم وزن او نمک است م گوید بوزن او نمک است بول بفارسی پیشاب
وکمیز وترکی سیدک وبهندی موتر گویند ودر گوید همه بولها تیز است ودر وی
جلای سخت کار جامه نا شوید چرک را پاک سازد وحیوانی که مزاج او گرم باشد بول او
گرم‌تر وقوی‌تر باشد وانکه سرد باشد بول او را حرارت کمتر بود وبول آدمی ضعیف‌تر
از بول حیوانات است ودر گوید بول آدمی بخورند نافع گزیدن افعی وادویه قتال بود ودر
ریم کبس را دفع کند وبا روغن ضناز بر دارد درد رحم بسیار کند وبول چون بخورند درد
کرده دفع کند ف گوید بول گرم چند نوبت ورم مقعد را بشویند دفع شود شیخ
گوید بول گرم وخشک است بول آدمی وجا گسترانکه بر عضوی که خزه ومالند خزرا باز دارد و

مانع و

بعض وبرص وخارش است خاصه با بوزه وآب ترنج آمیخته وصاحب سبز روز
مقداری از بول خود بخورد شفا یابد مجرب وبول آدمی پاک کند تا بجوشانند ودرت
در آن نشینند پنج روز هر روز یکبار درد رحم دفع شود بول گاومیش با مرد
وصبر آمیخته در گوش چکانند درد گوش از سردی بود دفع کند بول سگ را
بکدارند تا به بند وبر موی مالند بغایت سیاه شود ج گوید بول حیوانات را بجوشانند
تا غلیظ شود بر ناصور وریشهای بد مالند خشک کند وگوشت برویاند ف
گوید بول شتر اعرابی بخورند ورم جگر وسپرز واستسقا را نفع کند بیض بفارسی
تخم مرغ ودیگر خایه مرغ وترکی یومورته وبهندی انده گویند وبهتر همه تخم مرغ خانگی
تازه بود ابوهریره رضی الله عنه نقل کند از نبی عربی صلی الله علیه وسلم که یکی از
انبیا علیهم السلام بحضرت عزت عز اسمه از قلت فرزند شکایت کرد حضرت
حق انبیا را بمولا امر فرمود بخوردن تخم مرغ هر از خوردن او فرزند بسیار شود وشهوت را
قوت دهد لوسر گوید مزاج او از بدن معتدل اندکی سرد است وزرده او گرمتر از سفیده
بود با هم معتدلست وسفیده او در جمیع دردها خاصه درد چشم ومقعد وزهار
وجراحتها وریشهای بدن را نافع بود وزرده او با رب غوره یا سماق یا مازو یا آب انار
هر کدام که باشد بر روی آتش که نباشد بریان کنند رفتن شکم ودرد او را نافع بود
چون بخورند وسفیده او با پشم بر عضوی که آبله گرم یا غیر آن سوخته باشد ضماد کنند
منع آبله کند ونفع کند ود گوید زرده او با زعفران وروغن گل نافع خلیدن درد
چشم بود وبا اکلیل الملک ورم مقعد ودرد بواسیر را نفع کند وبا سماق یا مازو
بریان کرده شکم قبض کند وسفیده او با پشم بر چشم بندند ورم گرم را ساکن سازد

مح گوید نیمبرشت او سرفه و سوخته و سیاه و گرفتن آواز از حرارت و حکه را
نفع کند و سفیده او بر قیپل مالند و در روغن گل زنند و در مقعد نهند درد و ورم را
ساکن کند اما از تخم بط و مرغابی بپرهیزند که خلط بد تولد کند و خشک و تر تخم همه مرغان
تخم نعام است و بهتر مرغ گویند و تخم گنجشک مقوی باه بود زیاده از تخم مرغان دیگر و تخم
کبک و تذرو و مرغ دشتی گویند مانند تخم مرغ خانگی بود در نفع و تخم مرغ نیمبرشت تا تره را
نافع بود و خاگینه دیر هضم شود و غلیظ بود و تخم مرغ با پوست بجوشانند بدتر و غلیظتر
باشد و او زاده در بدن مثل گوشت گاو لاغر گفته اند و زرده نیمبرشت دارد مثل شراب
انگوری در قوت و لطافت و سرعت هضم و تخم سوسمار بعربی حرباء گویند از جمله
زهرهای قاتلست عز گوید خایه مور سوده بمالند از آن عضو موی بر نیاید مح گوید خایه
مرغ سرد است در دوم و خشک نافع خارش و جرب چشم بود چون بسوزند و سوده در چشم کشند
ک گوید پوست او سوخته تا سیاه شود در بینی خون ریزد دمند خون بایستد جهت
تسکین رعاف نظیر ندارد مسیح گوید در ادویه قلبی بهتر از تخم مرغان تخم مرغیست و گوشت او
لطیف و نیکو بود مثل مرغ خانگی و تذرو و کبک و در زرده ایشان سه خاصیت جمع است
زود مستحیل بخون شود و کم فضله بود و بود زیادت او بخون در غذا دارد است تخم مرغ دیرتر
با هم نشاید خورد بیش بعضی گفته اند در بلاد چین در شهرهای هلاهل گویند شود شاخ گیاهی
یک گز از زمین بالا آید برگ او مانند برگ خس و کاسنی بود و دایم سبز باشد و بدترین زهرها
نباتی بود از سموم قاتل حو گوید در بلاد هلاهل خورند هیچ ضرر نکنند در شهر او را بندند و گویند
و اگر چند گز از آن جا دور روند و بخورند در ساعت بمیرند س گوید در بلاد هند نیز باشد و از
خوردن او بسیار از آدمی و حیوانات بمیرند غیر شوکران او را بفارسی برنج گویند و بوده نیز گویند

قدم

خوردن او ضرر نکند و معمر خورد فربه شود مج گوید بیش سه نوع است یکی لون او مانند
ترمس سنبل هندی و یکی اغبر و برزرد بزند و منقط بسیاهی مانند مار مرلن و یکی عود او دراز
و مقعد مانند بیخ نی فارسی بمقدار انگشتی و زرد رنگ و بدترین همه این باشد بغایت گرم باشد
طلا کنند بر بزی گوشت بخورد و هر کس بمثقالی بخورد بمیرد و بیش در بدن زند ترا از زهر
و دیگر مار ازان اثر کند م گوید از خوردن او دوار و صرع پیدا شود و زبان و لب و چشم آماس کند
و غشی و رعاف واقع شود و باشد که فی الحال بمیرد علاج قی بسیار باید کرد و هر روز طبیخ تخم شلغم و جوز
گاو کهنه بخورد و قی لازم دارد و بلوط را با شراب پخته چهار وقیه با نیم درم دوال المسک
بخورد نفع کند جرمی کاو یا دو زهر معدنی سرخ و زرد آرد کرده تریاق افاعی و مثرودیطوس همه
حرف التا — نافع بود و گفته اند بیخ کبر تریاق زهر بیش است حرف التاء یا تنبول بفارسی تنبول گویند طعم
برگ او مثل قرنفل باشد بخایند بوی دهان خوش کند و بیخ دندان سخت سازد و در نفس طرب
پیدا شود و تقویت باه کند ف گوید گرمست در اول و خشک در دوم معده و جگر
ضعیف را قوت دهد و مردم بدل شراب خورند مفرح و خفقان را نافع بود ر گوید بعضی
اطبا ساذج هندی را تانبول دانسته اند [illegible] کرده اند مولف گوید تانبول غیر ساذج است
تحقیق کرده شد تنبول را در هندوستان برگ گویند و او را با آهک صدف و فوفل خورند
اکابر و اشراف معده را قوت دهد و بر هضم غذا یاری دهد و بیخ دندان و دندان را نافع بود ر گوید
بدل تنبول وزن آن برگ مورد و نیمه وزن او ورق قرنفل یا قرنفل خشک سه وزن او تبن
بفارسی کاه و ترکی [illegible] و بهندی کاه گویند کاه گندم است و جو و غیره ف گوید کاه سرد و خشک است
کاه گندم بسوزند و با نیمه او نمک و سرکه طلا کنند بر جراحات ساق با نفع کند و کاه
گندم بجوشانند و بر ساق با مالند در رفتن برنج و برف نافع بود و محرور بر کاه جو خواب کند نفع بود

وجند را نفع کند و آثار جرب بخاکستر باقلا بشویند دفع شود تدرج تذرو نیز گویند بتازی
مرغ دشتی خوانند و ترکان قرغول گویند دلم مرغیست مانند دراج اما از او کلانتر و بار خروس خانگی
شود گویند گوشت او برای که بخورند وسواس را پاک کند و دماغ و فهم بیفزاید ترمس بتازی
باقلای مصری گویند گویند گرم است در اول و خشک در دوم گویند غذای او مولد خلط غلیظ است
و با سرکه و آب بر شعفه بشره و بهق طلا کنند نافع بود و با سداب فلفل بخورند سده سپرز و جگر
بگشاید گویند تعسان و مرده نیز بردارد حیض براند و جنین بیرون آورد و با سرکه درد عرق النسا
و جراحات زایل کند گویند شحم الحنظل است گویند با پوست پخته او و نمک هر صباح
نهار یک کف بخورند نور باصره را قوت دهد گویند بدل ترمس در جلا دو برابر او باقلا
بود و گفته اند بدل او بودنه و گفته اند بدل او شیح ارمنی است گویند چهار بار اگر نه بید اسود
ترمس را جوشانیده بآب آن بشویند کنه سفید و کرم را دفع کند تراب بفارسی خاک و ترکی
تفراق و بهندی تری گویند سرد و خشک بود و مرکز عالم است و خاک در میان دلال است و آب
و باد واقع است و همه بر خاک محیط اند غیر آب اگرچه فی الحقیقه آب نیز بروی محیط است اما
حضرت باری تعالی بعضی از آب بیرون آورد خاک پاک هر آنکه [illegible] غیره با او بیخته باد [illegible] بخورند
زیتون الا معادر قیق شکم را نافع بود و خاک صید [illegible] با تخم مرغ نیمبرشت بخورند [illegible] کنند
درست شود چنانکه هیچ چیز بهتر از وی نفع نکند و صید ایام موضعیست تربد بعضی گویند [illegible] او
خاک [illegible] و درون سفید رنگ و بهتر او مجوف است گویند اسهال بلغم کند و سیر از او
یکدرم است تا دو درم و نفع و ضرر او است [illegible] روغن بادام شیر [illegible] کنند گویند گرم و خشک
در دوم و مسهل بلغم و رطوبت [illegible] گویند باره او بهتر بود و آنچه سوراخها در وی پیدا
شده باشد چون کهنه بود [illegible] باید بیست [illegible] تا سفید برسید شخ گویند

ورم او

خوردن از او خشک بدن آورد و بلغم و اخلاط محترق براند گویند نباید خورد غیر سفید او نافع
بود و وجع المفاصل و درد پشت و فالج و صرع و رطوبات فم معده را و تنقیه رطوبات
رحم کند بدل تربد [illegible] او [illegible] درخت [illegible] پست و گفته اند [illegible] و گفته اند
وزن تربد غاریقون و ربع وزن او صبر و ربع وزن او حنظل تر گفته اند ترنجبین بفارسی [illegible] گویند
گویند بهتر او سفید خراسانی است و او معتدل است در گرمی و سردی محرور را بکار آید و نافع
تلیین شکم و ترطیب سینه کند گویند گرم و تر است در اول گویند شربتی از وی از ده
مثقال تا بیست مثقال است گویند مسهل صفرا است بخاصیت و گفته اند بدل
ترنجبین آب اشترخار است ترنجبین از وی شود و بعضی [illegible] گویند و سکر طبرزد [illegible] او قند
و گفته اند بدل وی قند است و سکر طبرزد تفاح بفارسی سیب و ترکی الما و [illegible]
گویند گویند سیب شیرین و ترش و عفص و مزه باشد و در همه رطوبت بسیار بود
گویند کال و برگ و شاخ و آب قابض است گویند شیرین او گرم تر است در اول و ترش سرد
در اول و تلخ معتدل در برودت و رطوبت و شراب سیب نافع [illegible]
بود و کهنه او بهتر گویند مقوی فم معده و موافق مزاج محرور است اما بطی الهضم [illegible]
و اطبا گفته اند مولد [illegible] نبی عربی صلی الله علیه و سلم فرمود [illegible] سیب بوی [illegible] کند
و معده را پاک سازد و کرمی [illegible] در بدن باشد بکشد و حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرمود
آدم [illegible] بر زمین آمد اول چیزی خورد سیب بود و قال النبی علیه السلام اربعة تزید فی العمر
التزوج بالابکار و اکل تفاح قبل انتصاف النهار و الغسل بماء الحار و النوم علی الیسار
و اربعة تنقص العمر ماء القمقمة و لحم القدید و تروح العجائز و غبار [illegible] گویند [illegible]
آورد خاصه ترش او کم بخورند و سوداء [illegible] را دفع کند گویند سیب با آب انار [illegible] او

بسیار بجوشانند و بخورند قطع اسهال مره صفرا کند و مقوی معده و سکن تی ابود سج کوید
در خمیر گیرند و بریان کنند دوسنطاریا را نافع بود خاصه عفص او و تفاح نافع زهرها بود
و عصاره برگ او نیز زهر را نفع کند و در تفریح دل و تقویت نفع دارد و سرشتن جراحت او
اندک دارد و نافع روح ف کوید برگ عفص او یک اوقیه بخورند زهرها گرم و گزیدن جانوران را
نافع بود م کوید بهترین خرما است سیب اهان و سوسر و ذبول را و مقوی دماغ و دست
اما بسیار خوردن او درد عضد و ریش شش و سبل آورد تمر بفارسی خرما و بهندی کجور گویند
و لوان انواع است نبی عربی صلی الله علیه و سلم فرموده اند بخورید تهار خرما که او بلند کرمان بیم را
و فرموده اند خدای تعالی حرکت دارد و بهترین طعام خرما است و در شکم آدمی زاویه است در وی پر نکرد
مگر خرما و هر زن در نکاس طعام او خرما باشد فرزند او حکیم شود چراکه عیسی علیه السلام متولد شد
مریم خرما خورد اگر طعامی بهتر و صالح تر بودی خدای تعالی آن مریم دادی و فرموده اند اگر مرد ما
بدانند در خرما چه منفعت در رفتن او ماتم داشتندی دوسر کوید همه خرما عسیر الهضم
بسیار خوردن او درد سر آورد و مضرت سپرز را ما کوید ننگ فربه و کرم سازد اما مولد
خون غلیظ است و مضر جگر و سپرز غلیظ است و اما سینه و شش و روده را نافع بود و درد سر
و چشم و خناق و درد دندان آورد ادمان مصلح آن سکنجبین و آب انار است و غرغره بسرکه
اما مزاج سرد را فربه کند و درد پشت و سرفه دفع کند و بهتر خرما انبود در نهایت سرخ
دکوشت او تنگ ابود و شیر تر کرده بخورند ایغاظ قوی آورد و در سرما خوردن بهتر باشد بدن فربه کند
و باه را قوت بسیار دهد و او جماع و امراض سرد را نافع بود تمساح بفارسی نهنگ گویند در بیان
مصر بسیار است همه حیوانات را فک اسفل متحرک باشد غیر از نهنگ که فک اعلای او متحرک است
و اسفل ساکن س کوید زهره او در چشم کشند بیاض دفع کند و جگر او بجنون بخور کنند جنون او دفع شود

کوید کوشت او اسفیدباج پخته لاغر بخورد فربه شود و چربی او بر وعی که بکدازند
در دو پشت و گرده را نافع بود و باه را قوت دهد تمر هندی بفارسی خرما هندی
املی گویند حم کوید درخت او مقدار درخت جوز باشد و برگ او مانند برگ بید
بلخی سج کوید با آب بخورند تشنگی دفع کند و شهوت مثقال که باشد دو از
ترش سج رو آورد سج کوید تازه او بهتر باشد سرد و خشک در سیم مسهل صفرا
و نافع قی و تشنگی در تبها و شربت جوشانیده او نیم رطل است و او مقوی دل گرم است
توت و فرصاد بفارسی توت و بهندی لوکی گویند و ثمره شیرین و ترش دو کوید ثمره
شیرین او ملین شکم و مفسد معده بود نوسر کوید درخت او سهال است
سو کوید مزاج سرد خشک را بغایت موافق است بدن فربه کند و قوت باه بیفزاید
و امراض سودا را نافع بود و عصاره برگ او یکنیم وقیه کرم خلاص کننده تو بشد
و غیر آن دفع کند ف کوید پوست بیخ درخت او هشت درم و سه وقیه انجیر در
یک رطل آب و نود درم باشد بجوشانند تا نیمه بماند و بمالند و صاف کرده
نیم رطل بخورند اسهال سودا کند بسر کوید برگ او بسرکه تر سازند و در حمام بمالند
سر را نافع بود و چرک سر و سایر بدن پاک کند ه کوید توت شیرین میل بگرمی دارد
اما توت شر او توت شامی و شاه توت و ترش توت گویند قاطع صفرا بود و تسکین حدت خون
و میوه باید بعد از شراب و کوارشها خورد و بر بالای او غذای ترش و غلیظ
نخورد ضرر کند توتیا اکثر مردم توتیا گویند در کوید معدنی او سه نوع است سفید
و سبز و زرد بهتر او سفید است در لطافت و اغلط سبز است سج کوید توتیا
مجفف است بلا لذع و ریشهای بد و قرحه ذکر و زنان و سرطانات را نافع بود و تخفیف

رطوبات چشم کند و منع سیلان مواد کند بطبعات چشم و بدل توتیا بوزن او شادنه و نیمه
وزن او توبال تیز بفارسی انجیر و بهندی بماج گویند نبی عربی صلی الله علیه و سلم فرموده اند
انجیر میوه ایست از بهشت بخورید اگر تو آئید دانه او بواسیر قطع کند و بدن را نافع بود و شهوت
جماع بیفزاید [illegible] گوید انجیر گرم خشک است در آخر و تر در اول و خشک او محکم نرم کند
و انجیر بری قوت او بهتر است و محلل و مزاج تمام اجزای درخت او گرم لطیف است و بخورد او
گوشت گاو بجوشانند زود مهرا شود [illegible] گوید انجیر تر خسته مضر معده بود و اسهال
و قاطع تشنگی بود و خشک او تشنگی آرد و موافق حلق و قصبه شش و مثانه و گرده و سپرز است
و شیر درخت انجیر مثال پنیر مایه شیر را به بندد و شیر بسته بگشاید مثال سرکه و بر گزیدن
عقرب مالند درد ساکن کند و با شحم بر زند اگر کرم خورده نهند دفع کند و انجیر خام را
با سرکه و نمک بر ریشهای تر بر سر باشد مالند زایل کند و انجیر خام با عسل گزیدن سگ دیوانه
را نفع کند [illegible] گوید خشک او مزاج سرد و در دست و قطیول را نافع بود و گرده
گرم کند و لعوظ آورد و مواد سینه و شش را براند و شکم نرم سازد و بخوردن او بجهت
بدن فربه کند و دایم خوردن او مضر دندان بود و خارش آرد و پس از طعام خوردن غذای صالح
دهد و گوشت بیفزاید و قوت غضب در انسان باشد [illegible] گوید موافق نباشد کسی را که
سیلان مواد معده و روده بود ف گوید در سرکه کهنه انجیر را باندازند بعد از نه روز کسی که
سپرز داشته باشد هر روز دو انجیر از آن بخورد و بر سر سپرز طلا کند دفع شود [illegible] گوید بدل
انجیر در انضاج حب صنوبر است [illegible] بود درین [illegible] گوید تخم نباتیست پهن مانند عدس اما
خردتر از عدس کلکون و زرد باشد و بهترین کلکون بود و در گرمی سه درجه دارد و بدن فربه
کند تخم کلکون او در حلوا اندازند و خورند بهیچ باشد [illegible] گوید با عسل لعوق کنند موافق

سود سینه را

حرف … ثا

سود سینه را و ریم رود و سرفه را نافع بود [illegible] گوید بهتر زرد بود گرم و تر است بفعل ...
و تر طیب بدن کند و فربه سازد [illegible] ثاقیا بفارسی صمغ سیدلیب گویند [illegible] گوید
قوت خبات او گرم است با اندک رطوبتی اخلاط را از عمق بدن بیرون کشد و تحلیل دهد
و وجع المفاصل را ضماد او نفع کند و از جمله سموم است ثدی و ضرع بفارسی پستان
و بترکی الجک و بکرماج سینه و بهندی تن گویند و در عربی ثدی پستان آدمی را گویند و ضرع
پستان چهارپایان را گوشت او رخو غدد است [illegible] گوید جنس نیک هضم شود و ملک ...
غذا دهد و اگر نیک هضم نشود خلط خام بلغم گردد [illegible] گوید سرد و خشک است بواسطه عصبهای
در وی نیست [illegible] گوید حیوانی که گوشت او نیک بود پستان او نیک است [illegible] ...
شیر کم باشد پستان بخورد شیر او زیاده شود ثعلب بفارسی روباه و بترکی تلکو و بهندی
لمبر و بسانی لمبایی گویند بعضی حکما گفته اند که دم است او کرتر از دم سایر حیوانات
میمون شد و لیکن موافق مزاج سرد و تر است [illegible] گوید روباه را در آب بجوشانند و بعد از
تنقیه بدن در آن آب بنشیند و بر مفاصل بطول کشند نفع کند وجع المفاصل را اما در
آن بسیار باید نشست [illegible] گوید شش او خشک کرده سوده بخورند سرفه را نافع بود و پیه او
درد گوش و دندان ساکن کند [illegible] گوید در بعضی کتب دیده ام که زرد آب زهره روباه را که بسند
مانند خاکستر شود [illegible] گوید دندان او راست بر است و جب ترجب ... دفع کنند درد دندان
ساکن کند و شش او خشک کرده ضیق النفس را نافع بود و یک درم تا دو درم فایده باید خورد
جگر و شش او خشک دو درم در درد کمر را نفع کند روباه زنده در آب بجوشانند چندانکه
مضمحل گردد و بمالند و آن آب صاف کرده در حلق اسپر ... بدنام ... ترکان قلغه گویند اگر باشد
در بندد دفع شود ثلج و جلید بفارسی یخ و برف گویند و بترکی مزد و قار سرد است بطبع و

بغرض مثلا اصلاح سرد ترست مانند آب خشک عارض شد اکرده کویند مضرات
سماع و مزاج سرد و عصب ما و تشنگی آرد جهت آنکه حرارت را جمع کند اما در دندان
کرم را نافع بود کوید آب در برف و یخ خنک کنند بهتر از برف و یخ باشد و دفع مضرت
آب برف و یخ شراب کهنه خورند و حمام روند و در اندام روغن نرکس و سوسن بمالند
ثوم بفارسی سیر و بترکی سرمساق و بهندی لوم و بلسان بربری تیرغرتی صلی الله علیه و سلم
فرمود انرا سیر خورید و دارو کنید بدرستیکه در وی شفاست از هفتاد درد جهت
بدانکه سیر بستانی و بری باشد و ثوم بری را ثوم الحیه نیز کویند و سقردیون و حافظ الاجساد
و حافظ الموتی نیز کویند و او بقوت تر از سیر بستانی باشد و بغایت کرم بود و بول براند
و تر او کوفته و خشک او بشراب نخته بخورند کزیدن جانوران کشنده را نافع بود و سینه را
از کیموس غلیظ پاک کند و بمالند در دندان درد ترش را دفع کند و زن بر دارد فرزند حیض براند
و بدل سیر بری سیر بستانی بود یا عنصل کوید سیر علاج نسیان و بادها و سرفه
و سیر زر است و کرم را دفع کند و منی بیفزاید و موافق بود کسی را که منی او کم شده باشد
بواسطه جماع اما مضر او سیر و زحیر و ریش شکم و خنازیر و دق باشد و کسی که سر درد دهد و زنان
آبستن را ضرر کند کوید سیر را کوفته با چند بند سیر بر نیت ببر بندند و بر کزیدن
عقرب بندند زهر را جذب کند و فعل او باطل شود کوید در محاق قمر سیر بکارند
بوی او کم باشد و باد از موی بکارند حدت و تلخی او کم شود کوید کرم و خشک در سیم
اما ریش مثانه را نافع بود کوید رطوبات معده را خشک کند و تشنگی آرد
و مدر بول بود و بشراب سوده بخورند کزیدن افعی و مار و عقرب را نفع کند و بمالند کلف
و خوردن او کزیدن سگ دیوانه را نافع بود خام یا بریان نا پخته بخورند حلق را صاف کنند

ز مردانی

و سرفه مزمن را نفع کند با عسل و لوزه بمالند قوبا و ریشهای تر چرک بر سر باشد و نخاله را
دفع کند و بهق و جرب تر را نافع بود و برک و ساق او را بجوشانند و زن در آب او نشیند
حیض براند و مشیمه بیرون آورد کوید محرک نفخ شکم است و مسخن سینه و چشم و سر
کران کند و مدر است کوید قطع اخلاط غلیظ کند و چشم و تمسر را مضر است
کوید در مزاج کرم و سحر با کرم در کرمای یا دارد کوید با آب بجوشانند جذام و جرب او
کم شود کوید نکاهدارنده صحت پیران و مزاج سرد است و مقوی حرارت و بشکنند
بادهای غلیظ است حرف الجیم جاورس بفارسی کال و بترکی قناق و بهندی کنکنی و بلسان بربری
و نحو کویند کوید سرد است در اول و خشک در آخر دوم شکم قبض کند و غذا
کمتر دهد از دیکر حبوب و کرم کرده در خریطه کنند و بر عضوی که درد کند بنهند تسکین درد
کند و تخفیف رطوبات کوید بریان پخته کنند و اردیا بیه بخورند غذای صالح دهد بدن را
و بهتر بود از ارزن و زود هضم تر کوید کال و ارزن شکم قبض کنند و مخفف بدن اند
و موافق اهل استسقا و مرطوبان و مصلح قبض او چربی بود جاوشیر صمغ نباتیست در انزرو
صمغ او سفید و بیرون زعفرانی باشد و تلخ بود و آنچه سیاه بود بدست کوید منافع
لبن جاوشیر بسیار است مسخن و ملین و محلل بود و بیخ نبات او دوا مخفف است و مسخن
و از جاوشیر کمتر و ثمر او حار بود و مدر خفیف حیض کوید صمغ او در جاوشیر است با شراب بخورند
حمیات دایره و نافض را نافع بود و اوجاع پهلو و مغص و سرفه و تقطیر بول و جرب
مثانه را نفع کند و بعسل بکار برند و زن بر دارد حیض براند و جنین را بکشد و نفخ رحم
و فضلات از التحلیل دهد و بیاورند بر نقرس ضماد کنند نفع کند کوید منافع او
مانند منافع اشق است در اسهال شربتی از جاوشیر از نیم مثقال تا یک مثقال بود

سیم گوید گفته اند مضرت بعصب غیر مرطوب و نافع بود ام صبیان را دیم گوید نافع
جمیع امراض رحم است اگر تب نباشد و صاحب بلغم بود و همه امراض سرد و باد را
نفع کند. گوید بدل جاوشیر لبن الحمیر است بوزن آن و گفته اند بوزن آن قنه است سیم
گوید اشق بجای گاوشیر نزدیک است در قوت جاموس بفارسی گاومیش و بهندی بهینس
گویند سیم گوید گوشت او غلیظ تر از همه گوشتها دیر هضم شود و معده را گران
کند و نسبت با گوشتهای دیگر سرد و خشک است جبن بفارسی پنیر و بترکی اشلاق
و بسامی کلو گویند سیم گوید همه شیر پنیر نشود و شیری که پنیر شود غلیظ تر از آن باشد که
پنیر نشود و سنگ در شیر گاو زیاده است دوم گوید پنیر تر را بپارسی گوید و بهندی
از صولتی معتدل مزاج صحیح البدن باشد و طعم او شیرین بود سرد و تر است در دوم و بدن
فربه کند و کسی که مردم لاغر خواهد باشد پنیر تر خورد ضرر آن دفع کند سیم گوید پنیر
شور کهنه گرم و خشک است و تر او بهیمک بدن فربه کند و شور کهنه بدن را لاغر سازد
دیم گوید غلیظ تر پنیر گاومیش و گاو است ما گوییم پنیر تر موافق مزاج محرور و تنقیت است
و با خرما خورند بهتر دهد و در روزه پنیر تر خوردن غوره و میوه تر نباید خورد و مصلح
پنیر تر عسل با قند است جدوار بفارسی زرد وار و ماه پروین و بترکی و بهندی نربسی
گویند و آنچه سیاه بهتر باشد و نیک بسایند با آب نفس رنگ شود و صلب
و گران باشد سیم گوید که از مفرحات قوی و مقویات عظیم است و بهتر تریاق بود گوید
افعی و خوردن شیر را که بدترین زهرهای نباتی است سیم در خاصیت جدوار رساله نوشته
و در آن رساله نوشته که هو تریاق جمیع السموم با سرها من البشر والافاعی و گوشت گاو
با وجود تریاقیت مقوی دل و همه اعضا است و مفرح و نافع خفقان گوید بسر که با

جدوار را

جدوار بمالند و بر ظاهر عضوی که درد کند ضماد کنند دفع کند و اگر درد باطن باشد
مقدار دانگی با دو دانگ بسایند با قدری شراب یا آب گرم یا جلاب بحسب مزاج
بخورند درد گرده و مثانه و قولنج و غیره را ساکن کند و عسر البول را با شیره تخم خیار
نافع بود و همه اورام بلغمی و صفراوی و سوداوی را در ابتدا طلا کنند بار گرداند
و در انتها تحلیل دهد و اگر قابل نضج باشد نضج دهد خاصه اورام بناگوش
را لکن بسر که طلا کنند بار گرداند و در وباء طاعون بر آید بسر که طلا کنند باید
و بر ریشهای پلید سوده بپاشند گوشت مرده بخورد و در انجا یت قوت دهد و خفقان
دفع کند و درد دفع و با خاصیت تریاق فاروق بار زیاده میدهد چرا که تریاق قیمت دارد
و بسیار گرم نیست و مولانا اصیل الدین که از شاگردان مولانا الیاس شیرازی که صاحب
کتاب حاویست در فضل و کمال بدرجه اعلی رسیده و کلیات قانون شیخ و در پیش
حکما و افضل علما شیخ ابوعلی سینا را در شرح نوشته میفرماید که خاصیتی که در
تریاق فاروق است در جدوار است گفته مرا درد معده بلغمی بود هر علاج که کردم سود
نیامد چند عدد جدوار مدتی صلایه کرده با جلاب گرم خوردم اندر فراغت شد و دیگر را
سده جگر بود و نزدیک باستسقا چند روز با سکنجبین بخورد سده گشاده شد و رنگ
زرد او بصلاح آمد و دیگری را قرحه مثانه بود و چهار روز بول او گرفته بود سوده
بر مثانه او طلا کردند و در احلیل او چکانیدند بول او بگشاد و ریحی بیامد و درد
دفع شد و بر بواسیر طلا کنند درد ساکن کنند و ورم تحلیل دهد و قدری سوده با جلاب
گرم بخورد و قدری با شیر دارد و در زمان بر آید و باشیر مادر که باید
ام الصبیان دفع شود و بر دندان نهند درد ساکن کنند و درد چشم بلغمی را در چشم بکشند

وصفرای را درست چشم مالند بسا کی کند و در تقویت باه اثر عظیم دارد نیم درم با
نیم مثقال با شراب انگوری بخورند نقوط را قوت تمام دهد و حکمای هند گفته اند در صد و از
صد بیست خاصیت کمتر از همه آنکه بدن لاغر فربه سازد ماح گویند گرم و خشک است
گوید عسر بول آورد و مصلحش کتیرا است و اسباب گرم وه باشند و بدل او صد وار جهت
تریاق سه وزن آن زرنباد است جراد بفارسی ملخ و ترکی چورتکی و بهندی تردی و بلسان شلهوی
گویند بهتر او فربه باشد گرم و خشک است در دوم بخور او کو اسیر و عسر البول خاصه زنان را
نافع بود سج گویند دوازده ملخ سر و اطراف پاک کنند و با قدری مورد مستقی بخورد
شفا یابد و تقطیر بول را نفع کند جرجر بستانی و بری باشد جمر گویند ادمان اکل
او و تخم او محرک جماع بود و مدر بول و هاضم طعام و ملین شکم و جرجیر عوض خردل
بکار دارند و ادرار زیاده از بستانی کند حمحم گویند مدر لبن بود جرجر بخورند و بر بالای
آن شراب خورند تریاق گزندگی عقرب بود جا گویند بدل تخم جرجر تخم خربزه بود و بعضی گفته
تخم جرجر و تخم کندنا بدل یکدیگر اند جرمازج و ثمره الطرفا بفارسی گزمازو و گزمازک
و بترکی کرایلغون و بهندی فروا گویند گرم است در اول و خشک در دوم و گویند سرد است
قطع رعاف کند با آب و سرکه پخته بر سر ضماد کنند دفع کند و بخورند لعث دم را دفع کند
سرتی دو درم و بر کنند رسل اضماد او نفع کند و مجفف رطوبات لحم بود و اسهال را
نافع و بدل گزمازو تمه وزن او بعیت آثار و سمه او اندروت سرخ باشد جزر بفارسی
گزر و بخراسانی زردک و بهندی کازر گویند و آن بری و بستانی بود سرخ و بعضی زرد است
سرخ بهتر و زرد غلیظ بود و بری او آن را بستانیت جمر گویند تخم گزر بری زیره دیا و دارد
حیض براند و عسر البول را نفع کند و کرم در جانوران را نافع بود و اگر خورده باشد و کالور

ادهر

بکرد ضرر نکند و جهت خوردن جزر بستانی بهتر از بری بود ابو هریره نقل کند از نبی علیه السلام
هر کس بخسبد یک و یا دو گزر خورده باشد ایمن باشد از علت قولنج و در سام تریب گوید
تخم جزر بری را دوقو گویند بعربی و لکن گرم و خشک است در دوم و ملین مدر بول و حیض است و پاک کننده
جگر و عروق و سینه و مفتح سده ها گوید یکدرم تخم او با یکدرم شکر بخورند در وسواس نافع بود
ح گوید گزر گرم است در سیم و خشک در دوم با گوید گزر دیر هضم شود و دیر بگذرد و املا ...
تمام کند س گوید مقوی معده رطب بود و سده جگر بگشاید و طعام هضم کند و با گوشت
پخته او مقوی باه بود و مربای با عسل او زود هضم شود و در سرکه و نمک نهند معده و سپرز
و جگر را نافع بود ع گوید منی بیفزاید و رحم پاک کند و اشتهای طعام آورد بعد از طعام
یا پیش از طعام خورند هضم کند و بدل تخم او انیسون است و گفته اند بدل تخم او بزر رطبه جرع
سگی مشهور است ولی دو نوع است یمانی و صینی گفته اند کسی را با خود دارد غم آورد و خوابهای
بد بیند و بترسد و هیبار او مردم سخن بسیار شود و به پیاله او چیزی خوردن بخوابی آورد
جسمک و بسمه و جسمرج و بفارسی چاکسو و کرمانی جسم گویند بر سم بسمه گفته شد حصرم
و حسین بفارسی تلخ گویند ولی انواع است و بهترین سفید است او را از سنگ بجه پاک کنند
جحن بکوبند و در آب کنند و بر دلوار الکار بر بند محکم شود بو گوید جهت رفتن جحن طلا کنند
باز دارد و با سفیده تخم مرغ و گرد آسیا بر پیشانی و نواحی چشم مالند رمد و اکثر
امراض چشم را نافع بود و منع مواد کند از آمدن بچشم حر گوید قطع رعاف دم
و منع عرق کند و اگر بخورند خناق و هلاک کند آب نارسیده بخورند و در شکم مار تبک
به بندد و خناق آورد و بکشد علاج او علاج خوردن فطر است سج گوید بر پیشانی طلا کنند
ما سر را شمار علاقه در ... گیرند منع رعاف کند و اگر با گل ارمنی و عدس باشد بهتر بود

و باب مورد اند کا سرکه و سفیده تخم مرغ و زرد و موی طلا کنند نفع بسیار کند موله کویند
که اب یا کسیده در اب کنند و برست زنند حمل او بسیار اید مالند محکم شود
برست او خمیر را باز دارد جعده و لغت کبیر و صغیر کبیر را بفارسی عبیر کویند و صغیر را
کال ارند و بوم کویند صغیر بهتر بود کرم بود در سیم و کبیر در دوم و هر دو خشک اند در دوم
با حرکه بسیار ضماد کنند نفع کند و بول و حیض براند و درد کاسبان را نافع بود و خشک
بر جراحات مدمل باشند نفع کند ما کویند جهت اخراج کرده دانه و ادرار بول و حیض
بدل جعده پوست چوب تر امار است بسر کویند بدل جعده زیره کرمانی و کفته اند بود نیمه
کوهی است جبت علفیست و نیمه دانه بلوط در اندرون او باشد سرد و خشک است در دوم
و قابض محرر نفث باز دارد و ضماد او فتق را نافع بود و بدل او نیمه وزن او پوست انار
کال سرخ جلنار بفارسی کلنار و بشیرازی کال صد برک کویند و کل انار است الکل عیر
مسح بر نمیده سرد و خشک است در دوم شکم قبض کند و ریش روده و رسهای عفن را
نافع بود و دندان محکم کند و منع افراط حیض از زنان کند و با سرکه مضمضه کنند قلاع را نفع
کند و طبع عصاره او مانند عصاره لحیة التیس بود و شربتی از یکدرم باد و درم است و دیگر
سرد شده بود مصلح او کثیر است و بدل او اقماع رمان یا اورس پوست انار و بدل او
کفر اند جهت بوطات جلهنک بفارسی [illegible] کویند نبات او ماننده سداب بود
و بقدر ادمی بلند شود و تخم او مانند تخم کنجد بود سمه کویند فعل او نزدیک بفعل خرفی است
مفلوج یکدرم بخورد قی آورد و نفع کند و زیاده او باشد از قوت قی نکند و سر آرد
نیمدرم باشد و قوت سمی دارد و یکدرم با خطر است ما کویند ماهی در جوی او ماو او باشد
بخورند قی بسیار آورد و باشد که بکشد جلود جمع جلد است و جلد را بفارسی پوست و ترکی

مز

تیزی و بهندی کاک کویند سم کویند بهمنست کوسفند کرم است برکی او را بسیار لکه یا بند
او شند نفع کند چنانکه در یک شبانروز اثر ضرب ببرد و کوشت او از کف موزه باشد
بسوزند و بر ریش او از موره شده باشد باشند نفع کند عرف کویند پوست بز را کرم برکیرند
افعی شند زهر را بکشد و نفع بسیار دهد حصر کویند لغت شغال و ابن آوی کویند بعربی
بر کسی سک دیوانه کزیده باشد ببندند از آب نترسد و ایمن شود ما کویند پوست مار بند
و سوده یکدرم بخورند کزیدن سک دیوانه را نفع کند جلوز حب صنوبر بفارسی جلغوزه کو
کرم و خشک در اول و اندک رطوبتی باه را قوت دهد و منی بیفزاید و درد پشت را نافع بود
و کزیدن عقرب و رتیلا را نفع کند اما دسوار هضم بود و مضرت است و مصلح او شکر جمار
و شحم النخل و قلب النخل و لب النخلة بفارسی مغز سر درخت خرما و سه و دل خرما سر کویند
و بهتر او شیرین باشد سرد و خشک است در اول کزیدن زنبور مالند نافع بود و نافع حمی کرم و
اسهال و خشونت حلق است و مضر سینه و بطی الهضم و مصلح او خرما بود با عسل [illegible]
حماص کفته اند جماجم بعضی کویند بستان افروز بود سرد و خشک است بجوشانند آب کیر با صلاب
با سکنجبین بخورند حرارت [illegible] و جکر را نافع بود جمد بفارسی یخ و بهتر آن بود [illegible]
ککری کویند انچه از آب پاک خوب بسته باشد بهتر بود و منافع و مضار او نزدیک برف است اما
برف زیاده بود حماما و آمای بعربیه و بفارسی [illegible] و ترکی تیوه [illegible] کویند عم کویند
مقوی باه است [illegible] بعد از اثر [illegible] غلیظ سود [illegible] متولد شود ما
کویند مصلح کوشت او سرکه و الکامه است سم کویند کوشت او سوخته بر قوبا طلا کنند
نفع کند و بول شتر اکر مست بخورد در ساعت هشیار شود و بول او استسقا و صلابت سپرز را
نافع بود ما کویند شیر او و بول او نافع تر بود [illegible] افتد در زمان سرد و [illegible] است [illegible] بود نه

در بینی او ریزند مستی او دفع شود و پشم او بسوزند و بر جای خوره و داء مالند و عاقر نیز بار دارد
و شیر ماده شتر خشک کرده مقدار یک نخود در آب حل کنند و بخورند باه را قوت دهد و زود
ساعتی پس از جماع باید خورد در نعوظ تمام آورد و اگر بعد از جماع نعوظ ساکن نشود بآب خنک باید
غسل کرد تا ساکن شود حنظل تا سه درم است او استعمالات گوید ملطف نوشت و مفتح سده
گوید قابض و منضجست مقدار درمی از وی با فلفل و سداب و شراب بخورند گزیدن جانوران را
نفع کند ح گوید گرم و خشک در دوم س گوید از ادویه کبار تریاق و معاجین دفع زهرها خاصه
گزیدن سگ دیوانه و افعی و عقرب و سباع زهردار دیوانه و زهرهای کشنده در گوید همه دفع
بکند گوید مدر بول و حیض است مثقالی کوفته بعسل سرشته با آب نیم گرم بخورند و اگر کوفته بر
گزیدن جانوران ضماد کنند نافع بود گوید حنظل با جهت ورم سپرز و جگر بکشیم و درین
اسمار و نیم وزن او پوست حب کبر ع گوید بعربی بوزیدان و بپارسی حند بادستر و خرمهاد سطوریون
نقاری قندر حیری و اشر گلکار و غایه سنک ا گوید و خصیه حیوانیست در آب و
تواند بود و خصیه اینست دو هر دو خصیه او بهم متصل رسته باشند و پوست او بغایت
تنک بود و الحیوان الرابعی خارود گویند ح گوید قندر حیری گرم و خشک در سیم
سده اعصاب باطن تنک اند گوید بهترین حرارت جهت باد کوش و کری
سرد مقدار عدسی بروغن بادام کوفته در گوش چکانند و تریاق زهر هر جنس لقوت
گوید نافع گزیدن جانور انست و با سرکه بخورند تنج و بعضی و فواق را نافع بود
و ادویه کشنده را نافع است گوید دوای مجموعست در بسیاری علتها نافع
خاصه در فواق و رعشه و تشنج و امراض عصب و نسیان و برودت اعضا و
حیض اگر بسته باشد از ادرار بود نه بخورد بکشاید و مسح هر بکند ط گوید گرم کند اعضای

سرد را مقدار نخودی بخورند سور حم را نافع بود و سردی رحم را دفع کند گوید
سباع را سود دارد و سوده برست بر سر مالند درد سر سرد را دفع کند و با
غلیظ را دفع کند س گوید نفخ باد رحم را نافع بود خوردن و مالیدن و گزیدن جانوران
ضماد کنند نفع دارد خاصه عقرب را سج گوید بهترین عنبر ادرا بکنداز بید و بر
سر مالند مصروع را نفع کند و او را مبحر بکار بالنداء الصبیان را نافع بود
و بر وغن حل کرده بمالند خدر و استرخاء اعضا و فالج و لقوه سرد را دفع کند
و گزارند تریاق همه زهرهای حیوانی و نباتیست و شربتی ازو خورند از قندر حیری ربعی درست
مزاج سرد را گرم کند دن گوید الحیه سیاه رنگ بود بکدرم او بکشد بعد ازان کرد و عدرا و بسیند
علاج ان قی بود و بورها بسیار و عسل و گفته اند حماض اترج بعینی ترش ترنج ماده زهر و تریاق اوست
یا رب نوای ترش یا سرکه یا شیر خر خوردن و بدل قندر حیری بوزن او مسکست یا بوزن او دو حب
و نیم ورق ملفاف چور نقاری کرد کان ز دجاج مغرو بتر که بیتغاق دیگر مانع کرده و بهندی اخروت
و بشامی لینک گویند جمر گوید ماره او گرم است در دوم و خشک در اول و قشر او تنک
پوست بود و برگ و پوست او قابض است و پوست تنک در رمعدرسته سکم قبض
کند و پوست ظاهر او سوخته مجفف است بلا لذع و مغز خور خاییده بر ورم سودای ممرح بها
کنند نافع بود دن گوید عسیر الهضم و مضر معده است و مولد صفرا و مصدع و با انجیر و سداب
بخورند ادویه قتاله دفع کند و با عسل و نمک و پیاز کوفته بر گزیدن سگ دیوانه و آدمی نهند
نافع بود ا گوید گرم است در میانه دوم و رطوبت فضلی دارد و تر او را حرارت کمتر
و رطوبت زیاده است سج گوید برگ او کوفته آب بکشند و در گوش چکانند درد گوش را
نافع بود و بعسل خوردن زام مانند کرده را گرم کند و معده سرد را نفع کند و مغز جوز

باالکهٔ مه و سرکه تریاق ضعف معده است ح گوید مربای او سردی جگر را نافع بود و نشف رطوبات
معده کند ع گوید جوز کهنه را بسوزند و بر ریش سر مالند نفع کند گوید جوز را اجزا بسیار است
از خوردن او بادها که جوشد و لون تیره و درم کند و کهنه او بدتر باشد و مصلح او انار ترش با سکنجبین است
و بدل جوز بوزن او حبة الخضرا است و بدل روغن او روغن سداب جوز بوا بفارسی جوز بویا
گرم و خشک است در دوم سج گوید نافع سپل و باصره و عسر البول را و منع قی کند و بیاد و روغن
بمالند ادرار جماع را نفع کند ع گوید مقوی معده تر بود و رنگ [illegible] سلم از سردی
نفع کند و کلف یعنی [illegible] را دفع کند و استسقاء لحمی را نافع بود و شربتی تا دو درم بود
مضر شش است و مصلح او عسل گوید بدل جوز بوا [illegible] است جوز ماثل
ماثم تاتوره و تاتوله نیز گویند س گوید سرد است در چهارم و تر بود و یک مثقال از وی هم از [illegible]
بکشد گوید تاتوله دو نوع است یکی شکل جوز القی است و یکی نبات او خارناک مانند
سوهان [illegible] در رنگ [illegible] سیاه و زرد و سفید رنگ تیر باشد و دانه [illegible]
بزرگتر باشد و اندرون جوز او پر تخم باشد و شکل او مانند بادنجان خورد بود س گوید سرد است
در چهارم و تر بود و یک مثقال هم در زمان بکشد سج گوید [illegible] یک درم از وی هم در روز بکشد
ما گوید نیم درم سخت مست سازد و زیاده از این بکشد علاج [illegible] آب [illegible]
و به روغن بخورد و قی کند و شیر تازه با سرکه صعتر و انجدان و بودنه کوهی در وی جوشیده باشد بدهند
و یا شراب بسیار بفلفل و عاقرقرحا و حب الغار و جند بیدستر و دارچینی بدهند و گرم بشوند در
حمام در اندرون [illegible] مالند جوز القی [illegible] گویند میوه درختی است از فندق
بزرگتر و در اندرون او تخمها باشد در میان پوستها مانند حب صنوبر صغیر در گوید دو درم از وی
و دو مثقال [illegible] با دیا سوده [illegible] آب گرم [illegible] آسانی مره صفرا

و بلغم را

و بلغم را از شکم نیز براند گوید گرم و خشک است در دوم اگر با اندک نمک طعام بخورند [illegible] او را باری
کند برقی و برقان آمدن با آسانی گوید بدل جوز القی بوزه و خردل است جوز جندم بفارسی جو و گندم گویند
گوید گرم و تر است و مولد منی و بدن فربه کند و منع شهوت کاذب [illegible] کند گوید مهیج باه
گوید اطفای حرارت و قطع حمی و نفث الدم کند حرف الحاء خاسا بفارسی بودنه کوهی گویند
گوید گرم و خشک در سیم حیض و بول براند و بچه از شکم بیرون آورد و نافع نفث و سستی [illegible]
بود گوید [illegible] با طعام بخورند ضعف جسم را نافع بود و با سرکه طلا کنند اورام بلغمی را
تحلیل دهد گوید جگر و معده را پاک سازد و سوده او با عسل سرشته دو مثقال بخورند
قولنج را دفع کند و محلل فضول و مقوی گرده و باه بود سج گوید گل خاسا مسهل سودا است
و شربتی از وی دو مثقال است با سرکه و آب دو گوید بدل خاسا یکنیم وزن او صعتر کوهی است
خافر البرذون بفارسی سم استر گویند سوخته مصروع بخورد نافع بود و بر ضماد [illegible] کنند
تحلیل دهد خافر الحمار سم خر گویند از سم خر نگینی سازند و مصروع با خود نگاه دارد صرع را نفع کند
گوید سم خر سوخته چند روز بخورد نافع بود و با زیت آمیخته بر خنازیر ضماد کنند نافع بود
خاج و عاقول بفارسی اشترخار و بترکی [illegible] و بهندی جواسه گویند ولی خار [illegible] اکثیر از وی
[illegible] اکثر [illegible] بچا گوید زنی در کابل مستسقی بود و دست و پای و شکم او [illegible]
ورم کرده و از حرکت باز مانده بود بیخ خاج را چند روز جوشانیده خورد تمام ورم او دفع
و صحت یافت و دیگری را تر و مغص بود بیخ خاج را جوشانیده خورد دفع شد گوید
بعضی مردم [illegible] کرده [illegible] جلا و سفیدی و تاریکی چشم [illegible] بکار دارند نفع کند و جراحت
چشم دفع کند ف گوید آب [illegible] اگر آب بیابند و سه قطره در بینی چکانند و از [illegible]
روغن بنفشه خالص چکانند و باید در [illegible] نهار باشند درد سر کهنه را نفع کند حب الملوک یعنی

حرف الحاء

حبق یعنی بودینه

ماهودانه گویند و آن مشهور بود گرم و خشک در دوم و دانه او شش یا هفت بقدر نخود
حب کرده فرو برند مسهل بلغم و کیموس مائی بود اما آب سرد بعد از وی بخورند و از یاره
زیاده نشاید خورد که بکاهد اسهال بافراط کند و اگر فرو برند اسهال برفق کند و قی بسیار
آورد مضر معده بود و مصلح او کتیرا و انیسون باشد و بدل حب الملوک نیمه وزن آن ...
و گویند بدل او حب خروع است و گویند بدل او ... و وزن او حب النیل است حب الغار
و حب الدسمت ... گویند گرم و خشک در دوم در عصب و ماننده ... برد خاصه روغن او
و او از جمله تریاقات اما معده را سست کند و قی آرد و در عرق او هم مضر معده است حب البلسان
نبات او مانند لبلاب است و عشقه گویند و این ... نزدیک ... بپیچد و بعد از آن
بالا رود و گل او مدور مانند گل عشقه اما گل این کبود و تخم او سه پهلو و سیاه باشد و مستعمل
حب اوست و ... گوید اسهال بلغم کند و قی آورد و صلاح او ... نرم سوده ... غسل بادام
... از چهار قیراط تا شش قیراط است س گوید حب النیل معصفر ...
جبن بخورند در امعا توقف کند و مغص ... کند و مفرده بخورد ... اسهال بکند بعد از
سست و چهار ساعت از وقت خوردن در عمل آید و با سقمونیا بخورند مصلح سقمونیا بود و اسهال
بلغم لزج و مره صفرا بود و بیشتر از حب النیل در اسهال بلغم و سودا ... وزن او تخم حنظل است
و گفته اند بدل او ... حب ... حیوان است مثل مگس دو پر دارد و ... مانند
آتش نماید او را بسایند ... ریم و غیره ... خشک سازد
حجر البهت ... سنگیست ... سفید بود باب بسایند ... باشد مقدار ...
باب سوده بخورند تا ... عسر البول را نافع بود و سنگ مثانه براند س گوید حجر ... سنگ ...
... لکن ... سنگ کرده را نافع است حجر القلب بفارسی سنگ ... گویند

دکر

ب گوید در خواص ... نوعی از سنگ است ... سنگ ... انداز ... سنگ را
در ... سنگ ... خواهند ... سنگ ... اندازند
یکیک ... سنگ ... در آب اندازند و بد ... بخورد در ...
و بعضی عجایب مجربست و اگر در کبوترخانه اندازند همه بگریزند و اگر در شراب اندازند
هر کس ... خورد بد مستی و جنگ کند حجر البقر بعضی گویند ... سنگیست ... کاو
و در ... بهتر بود و آن مدور و صلب و طبقه طبقه بود و در ... باشد و ...
... از آن در حمام یا بعد از بیرون آمدن از حمام بجلاب بخورند و بعد از آن ... مرغ
خورند فربه شوند حر گوید گرم و خشک است در چهارم سوده ... شراب ...
عضو ضماد کنند موی سیاه برآورد در داء الثعلب و برص اما در موی سفید طبع
نفع نکند حجر المغناطیس در حرف میم باسم مغناطیس گفته شود حجر الیشب بفارسی سنگ
یشم ... گویند و آن ... بهتر سبز بود و گویند بهتر سفید است و بر معده
آویزند درد او را نافع بود و گفته اند با هر کس ... یشم باشد برق ... زند و او ...
حجر اللازورد بفارسی سنگ لاجورد گویند مفرح و مقوی دل و دماغ ... دماغ را
از بخار ... پاک کند و مالیخولیا و وسواس و امراض سودا ... نافع بود و مسهل
سودا و ... حجر ... براند حجر ... بفارسی
... گویند ... معتدل ... ...
ب گوید دماغ او بشراب صرف بخورند ... کند ... اگر ... مصروع
... نافع بود و زهره ... سعوط کند نسیان را نافع بود
و ذهن تیز کند و روشنایی چشم بیفزاید حدید بفارسی آهن ... و هندی ...

جمود گویند ... گوید آهن سه نوع است نرم آهن و آهن سخت و فولاد طبیعی و فولاد عملی
د و س گوید آهن گرم کرده در آب یا شراب اندازند و آن آب یا شراب بخورند اسهال
مزمن و ... و آماس سپرز و هیضه و استرخای معده را نافع بود و زنگار آهن ...
... خون ... را نافع بود و سرکه ... بر جمره و بثور ... دفع سودا و
بواسیر ... موی ... از داء الثعلب ... باشد ... گوید ... آهن
در ... دیوانه گزیده باشد و از آب ... بخورند
چنانچه ... نفع ... کند ... گوید براده آهن در شراب ... زهر ... باشد تمام
زهر را ... و هر ... از آن شراب بخورند ... و اگر کسی براده فولاد خورده باشد
دو درم مقناطیس ... گویند ... بخورند همه براده را جمع کرده بیرون آورد
ما گوید آب و شراب آهن تاب بخورند باه را برانگیزد حرمل بفارسی اسپند و ... گویند
گویند ابن عمر رضی الله عنه گوید که نبی صلی الله علیه و سلم فرمود که بدان خدایی که
نفس محمد در قبضه قدرت اوست که ... اسپند و برگ و شاخ و گل و بیخ او را
مگر آنکه فرشته بر وی گماشته ... تا شفا یابد و خدای تعالی بیخ و شاخ او را
سبب شفا گردانیده از ... علت و انس روایت میکند که فرمود ...
صباح هر صباح هر کس ... یکدرم اسپند بخورد نور حکمت در دل او پیدا شود و ...
علت ... کرده ... جذام باشد ... گوید تخم او دو نوع است سفید و سرخ ...
گوید تخمت بسیار او را کوفته با عسل و شراب و زهره مرغ خانگی و زعفران و آب ...
... ضعف چشم را نافع بود و روشنایی بیفزاید ... گوید لطیف ... گرم ...
قطع اخلاط غلیظ کند و بول براند ع گوید کرم کدو دانه بیرون آورد و قولنج بگشاید

دعوالی

و عرق النسا و وجع ورک را آب آن ... نافع بود ع گوید ... اسپند ...
بجوشانند تا ربع او برود و مصروع هر روز ده درم ... نفع کند ... یکبار ... آورده
و دیگر بار بنوشد و سه روز متوالی بخورد نافع بود و علامت نفع ... کند ... گوید
صاف کند و فربه سازد و باه در حرکت آورد و حیض و بول براند دع گوید خواب آورد
جنین ... بدین سبب ... را نفع کند و ... مثقال تا کوفته ... بخورد
درد عرق النسا شفا یابد ما گوید سدر و صداع آورد و حیض و بول براند س گوید
... و گفته اند ... حرف ... الرشاد ... بفارسی
خربزه کلان ... گویند ... گوید قوت ... قطع اخلاط
غلیظ کند حر گوید گرم و خشک است در ... سیوم پنج درم کوفته باب گرم بخورند ...
براند و تحلیل مادها غلیظ کند ط گوید تخم او ملین است و محلل ورم ... جنین
و محرک شهوت جماع و نافع گزیدن جانوران ع گوید مسخن و قاطع و گذراننده رطوبت ...
بلغمی است ... ع گوید مضر گرده است و بدل ... گفته اند ... حجر ...
سنگ سفید است و گفته اند بادزهر است ... باشد مانند عاج
و بهتر از عاج باشد سم گوید سرد و خشک است در آخر دوم ...
و انگشتری سازند و گویند خاصیت او آنست که دفع سحر و چشم زخم کند و بر دست و پای
بندند درد ... کند و مبارک بود و هر کس ... دارد ... گوید و هر کس ...
... در ... او ... بخورند دفع سحر کند و فرح و سرور بیفزاید و در مو
آویزند ... کند و گویند خاصیت در محبت دارد حرسف بفارسی ... گویند و در
عراق ... او را ... اند ... بخورند س گوید گرم است در آخر دوم و خشک در دوم

ونیخ او بشراب بجوشانند و بخورند کند بخار و بوی بد همه اعضا را دفع کند و بول بسیار
براند خ کویند دارا و زیاده از هندوست و لطیفتر و رطوبت او کمتر و نافع مبرود مزاج
حرحول نوعی از طلح بزرگ و فربه بود و تازه بگیرند و خشک کنند و با شراب بخورند گزیدن
عقرب را نفع کند خراه دو نوع است بری و بستانی و گفته اند بری او سداب بری است
گرم و خشک است هاضم طعام بود و دافع باد غلیظ و بلغم و نافع گزیدن جانوران خاصه عقرب
خراه بستانی برگ او مانند برگ جوز یا کرفس بود و طعم نزدیک بادیان و تخم او بتر
خوشبوی بود و شکل نزدیک تخم جوز و در جای چیند و انرا دو شاخ کویند بادها دفع
کند و سده سپرز و جگر بگشاید و گرده و مثانه گرم کند و مجاری لبن پاک کند و در کام دماغ
نافع بود و رطوبات دماغ پاک کند و جهت بواسیر هیچ چیز بهتر از وی نباشد خوردن و ضماد
کردن و اگر از دهان ... کنند از بواسیر ایمن کردند خسیک بفارسی خسک کویند و بکرمانی
... خسک و تر ... دو نوع است بری و بحری بهر کویند میوه بری او بخورند سنگ گرده
براند ... کویند هر دو نوع او سرد و قابض اند با عسل ... قلاع و عفونات دهان ضماد کنند نافع بود
و میوه تر او سنگ گرده و مثانه را نفع کند و دو درم از وی بخورند گزیدن افعی را نافع بود و جماع
نیز نفع کند و با شراب بخورند ادویه کشنده را نافع بود و بجوشانند و در فرجا ... ریزند
را او کیک کویند ... مار کویند خشک ... نافع وجع مثانه و عسر البول بود و منی بیفزاید
حشیشه الزجاج نباتیست ساقهای باریک دارد سرخ رنگ و تخم او خشن است در جای روید
خمر کویند درو قوت لطیفست باید که قبض و رطوبت بارد و جمع او ورم حار را و عصاره او
بارو ... درد گوش ... از ورم حار بود نفع کند و بخورند سرفه مزمن را سود دارد خمیر کویند خیسته
را ... کشنده بجمره و بواسیر مقعده و سوختن آتش و اورام گرم و بلغم دفع کند حصرم انگور

غوره کویند ما کویند سرد است در دوم و خشک در سیوم ن کویند قابض شکم است و قامع
صفرا و خ کویند حقنه کنند قرحه امعا و سیلان رحم مزمن را نافع بود و آب آن در چشم کشند
روشنائی چشم و خشونت ان را نفع کند و بخورد معده را قوت دهد و امراض وبائی را نافع بود
صفت شراب غوره بگیرند غوره که تمام شیرین نشده باشد و سه روز در افتاب گذارند بعد از ان
بمالند و آب آن بگیرند سه جزو از آن آب و یک جزو عسل در ظرف شیشه یا سفال در افتاب گذارند تا
بقوام آید بعد از یکسال بکار برند ... کویند رب غوره معده را پاک کند و قی طلع و اسهال صفرا
و تب گرم را نفع کند و خمار را دافع و مقوی جگر است ... کویند شراب غوره نافع بود در جای
معده الیشان را قوت دهد و منع قبول کیموس ... کند و جنین را از افتادن نگاه دارد
کویند بدل رب غوره سیب ترش است حضض مشهور بود ... کویند کلف و قلاع و ریشهای
بد و رقیق ... رحم را از ... نافع بود ... کویند تاریکی چشم را جلا دهد و جرب را دفع و ... کنند
ورم حلق را نافع بود و بخورند یا حقنه کنند اسهال مزمن و قرحه امعا را نفع کند و ... قطع
رطوبات رحم کند و بدل حضض فوفل ... حلبه بفارسی شملیت ... و در هندی
میتی کویند ... کویند گرم است در دوم و خشک در اول ابن عباس رضی الله عنه روایت کند از
النبی صلی الله علیه و سلم فرموده اگر بدانند امت من در حلبه چه نفع است ... بخرند
بخرند ... کویند حلبه را جوشانیده با عسل بخورند شکم نرم کند و ... در امعا باشد بیرون آورد
... اورام ظاهر و باطن را نافع بود آرد او ... سرکه سپرز را تحلیل دهد ...
صلابت رحم و درد ان را نافع بود ... کویند حلبه ملین سینه و حلق و شکم است و ...
نفس و باه را قوت دهد و بلغم و بواسیر را نافع است ... کویند آب جوشانیده او با فوه ...
کورند حیض براند و اعضای شکسته و کوفته را نافع بود ... کویند لعاب حلبه با ...

ببرد و سوختن آتش را نفع کند ... و ماء الحلبه سازد و خوردن او جهت اسهال ... نیکو بود
... کویند بخورند در درد پشت و ... سپرز و درد رحم و تقطیر بول را نافع بود حلتیت
بفارسی انکزه و بهندی هینگ کویند ... کویند بهتر او صاف سرخ ...
... او بعوث با سرکه و فلفل ... دفع کند و بر دندان خورده
مالند درد ساکن کند و بر جراحت گزیدن سگ دیوانه نهند ... کنند و بخورند و یا بمالند دفع
حیوانات زهردار کند خاصه عقرب و در آب مالند و بخورند او ... کویند اهل
هند و ما انرا اعتماد کلیست ... جهت قوت باه بواسطه حرارت بسیار اگر اندکی
از وی در سوراخ قضیب مانند انعاظ قوی کند ... کویند گرم و خشک در اول چهارم ...
فعل او نفع از زهرها و ... جگر و معده حلتیت را مقداری در دهان آب بزرعت رود ...
دفع کرم و مور کند ... کویند نافع بواسیر و مغص کند و بول براند و تب سه یک را دفع
... کویند حلتیت را با سیر یا حنطیا نا بخورند گزیدن سگ دیوانه را نافع بود و ...
... در آب ... رم جاری کرده بخورند اورام اندر ... ریم کرده باشد ... نفع
کند ... کویند قطع رطوبات مفاصل کند و کرم کدو دانه و غیر آن ... و گفته اند بدل حلتیت
الجدات حمص بفارسی نخود و بترکی ... و بهندی چنه کویند ... کویند نفاخ و ملین شکم
و مدر بول و حیض و منی و شیر بیفزاید و نخود سیاه را ادرار زیاده بود و گرم است با اندک
رطوبتی ... جگر و سپرز و گرده بگشاید ... کویند ملین طبع و مدر بول و حیض و مولد ...
بجوشانند با آب و با عسل بر ورم گرم خصیه و ... بمالند نافع بود و ...
و گرده است ... کویند ... زیاده از سایر حبوب دهد و ... آرد نخود را با شیره تازه
خربزه ... بخورد موافق بود و مقوی باه و مولد منی است ... کویند در بدن ضعیف اثر کند ...

و سرکه ... در گوشت نفخ پیدا کند و فربه بماند ... نافع بود ... شیر ...
و در آب تر کنند و خام بخورند و ... را قوت دهد و مقوی
انعاظ بود ... کویند سه چیز جماع را قوت دهد اول طعامی که حرارت بیفزاید با عتدال
و حرارت غریزی را قوت دهد ... غذای که رطوبتی در وی باشد تا بدن را تر دارد و منی زیاده
کند سیم غذای که در وی ... منفخ ... بخورد موجود است ... کویند نخود
بسرکه تر سازند یکشب و صباح بخورند کرم شکم بکشد و درد پشت و اعضای ... نفع
... کویند اثر او فضول زیاده متولد شود در پشت دفع کند در روغن او قوت باه
نفع کند ... کویند نخود سیاه را حرارت زیاده و رطوبت کمتر از سفید است ... را
جگر و سپرز بگشاید و سنگ گرده و مثانه بریزاند و جنین بیرون آورد و در استسقا ...
نفع کند اما جهت منی و شیر و صافی رنگ و ادرار بول سفید بهتر ... کویند تقویت
تمام بدن کند و حیض بیفزاید ... کویند آب نخود سیاه فالج و امراض بارده و وجع المفاصل
را نفع کند و چهره از آرد نخود و شیر ... او باریک شده باشد نفع
و نخود تر نفاخ و بطی الهضم ... کویند نخود بری باشد برگ او مانند بستانی
و بری او تیز و مخالف نخود بستانی اما همه خواص بستانی در بری موجود ... حماض
و در کابل سلیخ ... کویند و ... نوع است یکی خوش و یکی تلخ مزه ... کویند تخم او ...
شفا دهد ریش امعا و ... شکم را ... کویند حماض را با سرکه یا بغیر سرکه بر جرب و توبا
و باد ... ضماد کنند نفع کند و با شراب بجوشانند و مضمضه کنند درد دندان ساکن کند ...
... بر سپرز بمالند ورم آن را دفع کند و بیخ او کوفته ... قطع سیلان رطوبات مزمن
رحم کند و ... پخته بخورند یرقان دفع کند و حیض براند و سنگ مثانه بریزاند ... کویند ...

نافع بود مح کوید حماض حقیقتی ریباس است مولف کوید تخم حماض بر جرب و قوبا ضماد کنند نافع
و جوشانید او حکه بدن را دافع است و به کوید سرد و خشک است در دوم رطوبت لزج حادث
تخم او بریان کرده او شکم قبض کند و معده را پاک سازد و انواع حماض همه مسکن صفرا بود
و کیموس ایشان نیک عمر کوید قاطع قی و تسکین و اسهال او امامضر جماع است شیخ
کوید حماض سرد و خشک است و تخم او سرد در اول و خشک در دوم و همه قامع صفرا اند
و مولد خلط حمام بفارسی کبوتر و بترکی کوکرچین و بهندی کبوتر عمر کوید کوشت او
کرده را موافق بود و منی و خون بیفزاید جوبه کوید کوشت بزرک از کوشت بچه او بهتر بود
کوید زنده شکم او چاک کنند بر کزیدن عقرب ببندند نفع کند و کوید کوشت کبوتر بچه
بهتر از جمیع کوشتهای مرغان بود اما دشوار هضم بود و مولد خون بسیار و رطوبت تاح
کوید مفلوج را موافق بود و کثیر الفضول و سریع العفونت بجهت تحلیل آن دارد و مصلح
سرکه و کشنیز و مغز خیار است کوید مرق او مزاج سرد را موافق بود خاصه با کدو کشت
کرده را فربه سازد و قوت باه بیفزاید و درد پشت را نافع بود کوید دماغ او
بریان کرده او بجذام کسی دهد کوید اگر کبوتر در خانه زیر باشد و مردم در خانه بالا ایمن باشند مردم
ایمن باشند از خدر و فالج و سکته و جمود و سبات و این بدیع حضرت حق جل و علا است
توسر کوید بچه او بکشند در وقت پر او خون باشد الحمر بالکیم در چشم چکانند در سفیدی
چشم خون پیدا شده باشد و امراء العرب طرفه کویند سفا باید داد کوید سرکین او سوزنده تر
از دیگر سرکینها است به سرکه بر ضماد زیر بندند تحلیل دهد و کوید سرکین او و آرد جو با آب پزند
تا غلیظ شود به سرکه و عسل پخته بر ضماد زیر و اورام صلب و دمل ضماد کنند دفع کند و سرکین او
با آرد جو با آب پزند و اندکی قطران آمیخته بیارند تا چرم هم شود و بر لته کتان مالیده بر برص بندند
دسه روز بکذارند

دسه روز بگذارند و بعد از آن بردارند و بعد از آن تازه ببندند برص دفع شود شیخ کوید سرکین
کبوتر بر سعفه مالند دفع کند کبوتر بچه و سیر و پیاز و خردل از شیخ است با یکدیگر نباید خورد
حمار اهلی بفارسی خر و بترکی ایشاک و بهندی کدهه و بسیاری کور کویند توسر کوید بعضی مردم
کوشت او خورند طبع ایشان نزدیک بطبع خر باشد و خون مردم از کوشت او متولد شود
عسیر الهضم و در غایت بدی باشد مولف کوید در خواص آورده اند مردم کسی را عقرب بگزد و رو
خود بطرف دم خر کرده سوار شود درد ساکن شود و اگر در گوش خر بگوید مرا عقرب گزنده
درد ساکن شود تا کوید خشن خر او از کند ساک او ظاهر بدر رد آید ساک از درد فریاد کند شیر
خر مضمضه کنند بن دندان محکم سازد و توسر کوید جگر او جوشانند و بر ما کنند مصروع بخورد نافع بود
ط کوید جرک کبیر خر بچه جرب بسیار کوید بو هند نگرید و سرکین او بیفشارند و آب او در بینی
چکانند خون باز دارد و سرکه بر سرکین خر ریزند و بوی کنند رعاف باز دارد حمار وحش بفارسی
خر کوره و بترکی قلن و بهندی بسر کویند توسر کوید کوشت فربه او نزدیک کوشت فرس است
تاسر کوید کوشت فربه او با زنجبیل و دارصینی بخورند مفاصل و بادهای غلیظ را نافع بود و به کوید
کوشت او بروغن قسط بریان کرده در درد پشت بلغمی و درد کرده را نافع بود و پیه او بجهت
ذات الجنب نافع بود مولف کوید سپرز کوره خر بوزن درم خشک کرده بخورند با سکنجبین
آماس و درد سپرز را نافع بود و پیه او خشک کرده سوده بخورند ضیق النفس را نافع بود حنظل
بفارسی خربزه و بهندی اندراین و بسیاری باشد کویند ثمره او بمقدار سنبوسی باشد و چون بخته
شد مثال خربزه زرد شود و در غایت تلخی بود و توسر کوید تر او و برگ مالند درد ساکن کند و تخم
یعنی برگهای او در اندرون او باشد مسهل قوی در غایت قوت و حدت بود توسر کوید خربزه او
درست خشک کنند و کوفته بنطرون و عسل پخته حب سازند اسهال کنند کوید دو نوع است

نرو ماده خربزه نر او الصفر بود ماده او نرم و سفید و لکن گرم است در سیم و خشک در دوم او
بجوشانند نافع استسقا و گزیدن افعی بود و حطل کوید بیخ حنظل اسهال بلغم غلیظ کند و ...
لکن در بینی چکانند زردی یرقان را دفع کند توسر کوید در کرمای گرم و سرمای سرد نشاید خورد و
ضرر بسیار کند و پوست و دانه او نباید خورد در معض و شحم انده و اسهال کنند و توسر کوید او
مورث مغص و مضر امعا بود و مصلح او کتیرا بود شیخ کوید اثر او در زیت پخته کنند و در کوش چکانند
او از کوش را دفع کند توسر کوید بیخ حنظل در استفراغ مره و بلغم دانه بهتر بود توسر کوید
بوزن او خرماست با قثاء الحمار حنطه بفارسی کندم و بترکی بغدای و بهندی کنک و بسیاری کام
و بعربی قمح و برین کویند توسر کوید اگر آب کندم خورد زیان دارد شیخ کوید کندم خام نشاید خورد
در شکم کرم تولد کند و بخایند و بر گزیدن سگ ببندند نافع بود مولف کوید بهترین کندم نو باشد
سرخ و سفید و سیاه او بد باشد و بزرک سرخ غذا زیاده دهد و پوست کرده دیر هضم شود
و نفخ کند و چون هضم شود غذا زیاده دهد شیخ کوید کندم را نکو کرد و زرد بجوشانند هر کیلو آرد
بخورد بیفتد و نتواند برخاست کوید بهترین حبوبات جهت نان و بس ملایم طبع انسان معتدل المزاج
و ادمان بریان کرده او قبض شکم کند حنا بفارسی حنا و بترکی حنا و بسیاری نارنگ و بهندی مهندی
کویند نبی عربی علیه الصلوه والسلام فرمودند درد پا و ورم پاها حنا ببندند نافع بود توسر کوید
با آب بجوشانید و لکن اگر بر جای سوخته آتش باشد ببندند نفع کند و جراحات و بثور خاصه قلاع
اطفال را نافع بود توسر کوید بخایند حنا قلاع را دفع کند و ضماد او اورام گرم را نافع بود
کوید سرد است در اول و خشک در سیم کوید در جراحات فعل او مثال فعل دم الاخوین
طلا کوید با موم صاف و روغن گل آمیخته درد پهلو را نافع بود و حنا سلاق و جراحات دهان
اطفال را نافع است توسر کوید دایم بر ناخن بندند ناخن را نافع بود و خوشرنگ سازد و به کوید
در ابتدا

در ابتدا الحمله بر آمدن کف پا حنا ببندند در جسم آبله بر نیاید توسر کوید بمثقال تخم حنا با آب غسل بخورند
دماغ را نفع بسیار کند و از دماغ اعراض کرم و تر را زایل کند تخ کوید با زیت قطران و
حنا بر شند و بر ریش سر مالند موی آورد و بشایند بار فسیاه و زیت با روغن کاف تیسته
مالند ریش سر را خشک سازد و موی آورد و حنا هر جا باشد با آب تر تخ لسبوس بود
سر خر او سفید شود اگر رنگ حنا با آب سبب یمانی و نوشادر بسویند سیاه شود
و حنا بر کف پا ببندند بخار از سر و دماغ با سفل بدن جذب کند توسر کوید حنا در آب کشند
بمالند و صاف کنند و بیست روز هر روز چهار وقیه از آن با ملوکیه شکر بخورند نافع بود در ابتدا
جذام حواصل بفارسی سقا جانوری است و بترکی قتل کویند و لکن دو نوع است سیاه و سفید و بهتر او
بدبوی و زهومت تاک بود و سیاه بدتر و کوشت ایشان غذا اکمتر دهد جهت نفع و رطوبت
اعضا جرب او را نافع بود حرف خا خالیدینیوتا نبات است و توسر کوید خطاف فرا است
کویند چون چشم بچه او کور شود بود و لکن گیاه بیاورد و چشم بچه او بینا شود خالید بینیو دو نوع است
بزرک و خورد بزرک او زرد و خوبست و خورد مامیران و فراستک مامیران بسیار و با چشم بچه او بینا
سود خانق الکلب بفارسی بجله در حرف الف برسم ادراک الفه شده خبازی و ملوکیه بفارسی
سبزک خطمی و تاری کلاخ تمک و بسیاری گکر و بهندی سوچل کویند و توسر کوید بستانی او بهتر از بری
بود بجهت خوردن و بری مضر معده بود و ملین و مدر بول برگ او بخایند با نمک آمیخته
ناصور چشم را نفع کند و کوشت برآورد و بر گزیدن زنبور نافع بود و بجوشانند و در آب
نشینند صلابت رحم و مقعد را نرم سازد و گزیدن رتیلا را نافع بود و تخم او با
قوقایا بخورند درد مثانه را نافع بود توسر کوید محلل است با تلین اندک مولف کوید از
بیخ خبازی زرق حامه شانی برداردچه بیفتد کوید برک او با آب پخته بر دمل و اورام

طلا کنند پخته سازد و آنچه در وی باشد از ریم و غیره بیرون آورد و در حقنها اندازند نافع بود
زخم امعا و رحم و معقد را و به گوید بفارسی سرد رست در اول مضر معده را با نافع
مثانه و تخم او نافع خشونت سینه و تشنج و مثانه را دفع کند کیس گوید غذای نیک
سرفه خشک را و تخم او در حقنه ضرر ادویه حاده را دفع کند خبث بفارسی مثلا خبث
الحدید ریم آهن و بعضی را بنام حبد او باز خوانند لیسر گوید مجفف اند قوی را د
آهن در تخفیف اقوی است ... گوید خبث نحاس در قوت نزدیک نحاس
محرق است و خبث آهن نزد یکتر بکار آهن بدل خبث الرصاص خبث الفضه است و بدل
خبث الحدید گفته اند اطریفل صغیر است و گفته اند بدل او بوزن او لولوست شیخ گوید
ریم آهن محلل اورام گرم است و مقوی معده و با شراب کهنه بخورند حیض و بواسیر را
منع کند خبز بفارسی نان موتر که لکاک و بهندی روتی و بستای آوه گوید ... گوید
نان میده غذا زیاده از خشکار دهد و خشکار زود تر از معده بگذرد تا گوید بهتر نان خمیر است
و فطیر مضر است و بهتر آنبود که در تنور با آتش نرم پخته شود و نان قرنی زود پخته و میان
او خام بود و نان رتابه یا زیر آتش پخته شود نیک نباشد کعک بفارسی کاک و القسماط
بفارسی بکسمات و جزر و می تنز گویند و بکسمات و کاک بهم نزدیک اند بلکه یکی اند
قابض اند رفتن شکم و شیخ را نافع اند و میت نان فطیر را گویند و لیکن مولد نفخ است و امراض باد
و قولنج است و مصلح آن کنجد و زیره و نانخواه است و نان فطیر و میوه تر در یکروز نباید خورد
ضرر کند و کسی را که درد معده و قولنج بود نان فطیر نباید خورد قسر گوید نان خشکه ملین است
و میده قابض و نان فرنی از رطب از تنوری و نانی که از بسیار خمیر کرده باشند غذا بسیار دهد و نان
گرم مجفف و مسخن است و در خشک تخفیف و تسخین کمتر و نان میده از گندم نو بدن فربه کند

دیم کوید

و به گوید بهتر آنها و غذا زیاده دهنده نان میده است اما دیر هضم شود و بوسط کم
تسبوس خرنوب و ینبوت بفارسی جنگی کتابها آنرا گویند و گوید گرم است در اول و خشک
در دوم شکم قبض کند و خون حیض قطع کند و تقوی معده بود و مضر سینه و شش گفته اند
سرد است در اول خردل بفارسی ... گویند ... گوید تخم او استعمال آن را
نشاید قطع بلغم سر و دماغ و حلق کند و سوده ... عطسه آورد و ضماد او نقرس را
نافع بود و با انجیر کوفته بر ورم سپرز و عرق النسا ... عضو سرخ شود نفع نیکو کند
و در همه دردهای مزمن نافع بود و با سرکه بر قوبا و جرب تر مالند دفع کند و نیم کوفته
با آب بخورند بتهای نوبت نافع بود لیسر گوید گرم و خشک است در چهارم شیخ گوید محلل
رطوبات سر و معده و بسیار بدنست نافع جگر و سپرز و بادها و مخفف گرانی زبان از
بلغم بود شیخ گوید خردل سوده با عسل بر مقدم دماغ سرد مالند گرم کند و بر هر عضو سرد
مالند نافع بود و با طعام بخورند معده را گرم و طعام را هضم کند سط گوید تخم او با آب
بخورند نهار دو درم ... ده شود و باه را قوت دهد و با عسل سرفه را دفع کند و از بخور او
مار و کژدم بگریزند جوره گوید نافع تب سرما بود و به گوید ضماد خردل نافع برص بود اما بسیار
خوردن او غم آورد خروع بفارسی بید انجیر و بهندی ارنل گویند قسر گوید بیدانه پاک کرده
او کوفته بخورند اسهال بلغم و مره صفرا و رطوبت کند اما قی و اسهال او دشوار بود
بواسطه آنکه مرخی معده و مهیج غثیان است و برگ او کوفته با سرکه بر ایستاده ورم کرده
مالند ساکن کند شیخ گوید گرم در آخر دوم است و روغن او مقوی تر ملین است در همه سختیها
خوردن و مالیدن نرم بسازد قسر گوید مسهل بلغم است دانه او بهتر آنبود که پوست کنند و زیاده
از یازده بخورند تا معده نیز نشاید شیخ گوید برگ او خام و پخته بقرس و وجع المفاصل را نافع

و اگر سنگ بخورد بمیرد خربق و او دو نوعست سیاه و سفید شیخ گوید بسیار خوردن او بکشد بهتر آنبود که
پنج مثقال خربق سفید در نیم وقیه آب باران اندازند و سه روز بگذارند بعد از آن صاف
کرده آن آب بخورند قسر گوید خربق سیاه را در درون ناصور نهند که سخت باشد نرم
سازد در سه روز و با سرکه مضمضه کنند درد دندان ساکن کند قسر گوید خربق سیاه مسهل
بلغم و مره سوداست با عدس و شوربا بپزند جهت اسهال نافع بود صرع و مالیخولیا و وجع
المفاصل را و زن بردارد حیض بیاورد و جنین بکشد و در سوراخ بواسیر نهند سه روز بگذارند
و چهارم بیرون آورند پاک کند ناصور را و در گوش دشوار شنود نهند و در سه روز بگذارند
نفع کند لیکن گوید خربق سیاه مسهل صفرای غلیظ بود زیاده از سقمونیا ط گوید خربق
سیاه با اسهال سودا را دفع کند و سفید بقی کیر گوید بذات خود ... بعرض
بلغم غلیظ را جذب کند و خناق حادث شود و بمیرد و علاج آن سیار خربق سرد
اطفا کند باید کرد خراطین کرم سرخ دراز باریک است که در میان گل و جای نمناک باشد
لوسر گوید او را بسایند و بر عصب که بریده باشد ببندند در ساعت نفع کند و با عقیده
انگور بخورند ادرار بول کند ... گوید در زیت پخته کنند و در گوش اگر درد کند چکانند
نافع بود ... گوید خشک او سوده با آب در تشنت جوشانیده باشند بخورند درد قولنج را
دفع کند شیخ گوید خشک او بکار بخورند سنگ مثانه بریزاند و یرقان دفع کند تا گوید
خراطین را پاک بشویند و خشک کرده نرم سوده بروغن کنجد بپزد بر ذکر مالند ذکر را سطبر و
بزرگ بسازد خرف بفارسی سنگ و بهندی ... گویند ... گوید سفال تنور کهنه را
با سرکه بر جرب و خارش و بثور ... مالند نافع بود خس بفارسی کاهو و کیلو بهندی
کیلو گویند ... گوید سرد است و ملین شکم و مدر بول و منوم و موافق معده گرم

و تخم او

و تخم او شهوت جماع ضعیف کند و احتلام را نافع بود و ادمان اکل تاریکی چشم آورد ... گوید
سرد و تر است و جهت بیخوابی هیچ بهتر از خس نیست منوی تقویت ... گوید ...
جمیع امراض است که از سیر بند اشود و در میان شراب خوردن نافع بود شیخ گوید نافع
سوزش مثانه را که از صفرا بود که بمثانه آید و آب او ورم چشم گرم را نافع بود
خشخاش و کوکنار نیز گویند و تخم او دو نوعست سفید و سیاه سفید او نیک بود و سیاه
او مضر موکف گوید سفید او با نبات سوده بخورند نزله و زکام را نافع بود و بجهت خواب
کم رفته بدهند خواب رود لیسر گوید سرد است در آخر چهارم و سرد کننده خاجیه سیاه
و تخم سفید منوم است با اعتدال العباس خوردن ضرر او کمتر بود خصیة الثعلب بیخ گیاهی
مانند خایه روباه ... گوید بخورند با شراب قابض اسود و فالج را نفع کند و باه را قوت
دهد ... گوید گرم و تر است محرک شهوت جماع مثال سقنقور اگر در دست گیرند باه بر
انگیزد و اگر با شراب بخورند تقویت زیاده کند خطمی و بنجاس بفارسی خیرو گویند ... گوید
این نبات محلل ورم ضیت و مانع اورام و مسکن دردهاست و منضج جراحات عسیر
الاندمال تخم و بیخ او همه نافع بود ... گوید بیخ او با شراب پخته کنند و بخورند عسر بول
و سنگ مثانه و فضول خام غلیظ و عرق النسا و قرحه امعا و بریدن عصب را نافع بود
و با سرکه جوشانیده مضمضه کنند درد دندان را ساکن کند تا گوید گرم است با اعتدال
شیخ گوید تهیج و نفخ را تحلیل دهد و سرفه گرم را نفع کند و برگ او در ضماد ...
الجنب و ذات الریه نافع بود شیخ گوید تخم او در حقنها ضرر از مقعد باز دارد و لعاب
با آب گرم گیرند و یا خایند و با شکر بخورند سرفه گرم را دفع کند و پوست بیخ او را
با آب پخته اعضای سخت شده و تحجر مفاصل را نرم سازد تحم گوید برگ خطمی ...

کوفته با آن سر و ریش شویند چرک موی و عضا را ببرد خطاف بفارسی فراسترک و بکرمانی
اسیروج و بترکی قرلفاج و بهندی جابجری و بشامی ماجلاک هیر گوید چون زنی را حفظ گوشت سیر
چنانکه او نداند شهوت جماع ازوی ساقط گردد اندکی شیخ گوید بهتر کین او بیاض چشم ببرد
خفاش و وطواط بفارسی شبپره و بکرمانی شوپره و بترکی یارقنات ق گوید بگدازند او را
و خون او را بر زهار اطفال مالند هر بالغ نشده باشند بگذارد هر موی بر آید هیر گوید سر او
در دیگ آهنین با پیه باد و نجر زیت پخته کنند تا مهرا شود و صاف کنند صاحب نقرس
و فالج و رعشه قدیم و ربو بمالد همه دفع شود و زهره او بر فرج زنان دشوار زاید مالند
در زمان بزاید و مغز سر او در کف پا مالند باه را قوت دهد خلد بفارسی کور موش گویند
که زیر است اکثر در بیخ درخت و کیاها باشد و لغز بیخها را خورد و برد هیر گوید چو
دم او بر خنازیر مالند دفع شود رکس گوید دماغ او دافع برص بروغن کل کنند و آن بر بهق
و برص طلا کنند و توبا و انچه از بدن بر فراید مالند دفع شود و گور موش از جمله موی
مغزا و خار بفارسی سرکه گویند نقلست از نبی عربی صلی الله علیه و سلم فرمودند هر بیتی
حق را جل جلاله دو دور بیت موکل هر کس که سرکه خورد امرزش می‌خواهند تا …
از خوردن سرکه و فرمودند آن حضرت علیه السلام هر فقیر نشوند اهل خانه هر در وی سرکه
باشد سرکه بخورید هر در وی برکت است و فرمودند هر کس سرکه خورد بر دل او دو …
از دل او غل و غش و تنگ و کبر و شرک و حسد و عداوت و جفا و نفاق و در خوردن
سرکه نفع بسیار بود لکن گوید سرکه مرکب القوات است یعنی جوهر حار و بارد هر
دو در وی هست و هر دو لطیف اما جوهر بارد زیاده از حار و خشک در آن سیم و کهنه
زیاده و مضر عصب و اعضای عصبانی مانند رحم و غیره در قدیم آمده هر سرکه را با آتش

بجوشانند

بجوشانند برودت او کم شود ستار گوید جسم ضعیف کند و رنگ روی زرد اما طعم
بگذارد حکیم گوید سرد و قابض است و مقوی معده و شهوت طعام آید و تشنگی فرو نشاند
محکم کند و قروح خبیثه و حمره و نمله و جرب منفرح و توبا در خرس را سرکه بمالند نفع کند
و در گوش چکانند کرم را بکشد و بخورند مضرت ادویه زهرناک دفع کند و غرغره کنند
قطع سیلان فضلات حلق کند یا گوید اطفال سوختن آتش زود تر از همه چیز کند … گوید
اصحاب سودا و نسیان را مضر بود و مولد درد رحم و موافق اصحاب صفرا و حیض و مضر
سودا و فراج سرد و سرکه را با کرویا و سیر و پیاز و استرغار باید خورد صلو گوید لاغر کند
و قوت ساقط سازد و سودا را بیفزاید حکم گوید درد دندان سرد و گرم را نافع بود اگر
گرم باشد تنها سرکه مضمضه کنند و اگر سرد باشد با عسل … گوید بهتر سرکه شراب …
طعم خلاف بفارسی بید و بترکی تال … گوید کال او مجرور بوی کند دماغ را تر سازد و درد سر گرم را
تسکین دهد مولف گوید چوب بید را با آتش دارند هر یک سر او در گیرد چون در گیرد
بروی سنگ سخت نرم نهند و انسر دیگر در آتش اندازد بالا بدست نگاه دارند روغنی
از وی فرو آید بر توبا هر بعض گرم و درت گویند کرم بمالند دفع شود خمیر بفارسی …
و بکرمانی خمیر ترش گویند نعمس گوید مرکب از قوای متضاده است اندک حرارت دارد
و بواسطه ترشی بارد است حکم گوید خمیر گندم مسخن و جاذب بود و اورام را پخته کند و با …
پخته کنند و بر دمل بندند دمل او بکشاید خمر و نبید و قرقف و عقار و مدام و قهوه
و مل و راح بفارسی می و شراب و بترکی چاغر و بهندی سرا و بشامی ماو گویند بهتر شراب آن
خوشبو و خوش طعم و رنگ او صاف و معتدل القوام باشد نه رقیق و نه غلیظ و آن شراب را
ریحانی گویند دوستی گوید شراب کهنه انگوری چون سفید و رقیق باشد مدر بول است بسیار …

در دسر آورد و شراب نو نافخ و عسیر الهضم بود و شراب … میان نو و کهنه باشد آنکه …
نرسیده باشد در صحت و مرض موافق باشد و سفید رقیق موافق معده بود و شراب کهنه
بر تسکین باید خورد و ستی او بغایت مضر است و مداومت او نیز ضرر کند و بهتر آنست
با عتدال خورند و گاه گاه و شراب سیاه غلیظ و عسیر الهضم بود و سرخ میانه سفید و سیاه
در قوت و سفید در صحت و مرض بهتر بود و شراب مختلف بحسب طعم و شیرین غلیظ
و سریع التحلیل و نافخ معده و ملین است مثل عصیر اما موافق گرده و مثانه بود و شراب
در وی قبض باشد ادرار بول زیاده کند و زود مست کند و درد سر آورد و شراب … بیخ
کهنه موافق گرده و مثانه است و شیم ناشسته با وتر کنند و بر جراحات نهند نفع
کند خاصه قروح خبیثه و اکله را تا گوید شراب مسکر بدن گرم کند و بر هضم یاری دهد و زود
بگذراند بجگر و در هضم جگر و سایر اعضا تقویت کند و اگر ممزوج کنند با آب چنانکه طعم شراب
تسکین بنشاند و بدن فربه سازد و رنگ نیکو کند و دفع فضول و سهولت خروج آن کند بعد
ببول و عرق و تحلیل از مسام و شراب عظیم نافع بود حفظ صحت را اما گاه گاه و مقدار … امکان
معتدل باید خورد تا خواهش هضم را تقویت کند و خواب نیک آورد و اگر کسی هر عادت
کرده ترک کند یکبار بدن او سرد کند و امراض سوداوی و ضعف هضم پیدا شود و از امراض
دیگر تولد کند و مقدار هر نافع بود مجرور را بعد از طعام آن مقدار خوردن … تسکین بنشاند معتدل
مزاج و مبرود را آن مقدار هر طرب در نفس پیدا شود و ثقلی در سر و حواس نباشد و اگر از آن
تجاوز کنند هر در عقل و حرکات تغیر پیدا شود لکن مست … در دنیا و آخرت مضر و مولد
صرع و فالج و رعشه و امراض حاره و اورام احشا و جگر و دماغ و جراحات و فساد عقل
و ضعف حرکات و سقوط شهوت طعام و بنجاح و دیگر امراض بتبعیت آنها پیدا شود

ام ارد

و شراب در مرض و صحت بین الغذائین باید خورد یعنی غذا خورده باشند و وقت غذا
خوردن دیگر نشده باشد و شراب صرف موافق شکم است باد ها را بشکند و هضم طعام
کند اما بخار او مضر سر و چشم است و ممزوج ضد صرف بود و شراب غلیظ غذا زیاده
دهد و بدن فربه سازد لیس گوید قلیل الخمر سم الموت و کثیر با سم الحیوة للمولف این که
شراب زهر مرکب است بدان بسیار از زهر حیات است … و شراب مویز منقی
شراب غلیظ باشد و گرمی کمتر و قبض او زیاده و شراب عسل هر کهنه شود بسیار
گرم باشد گرده را پاک کند و مفاصل را نافع بود و شراب خرما و دوشاب مولد
خون غلیظ سودائی بود و شکم براند و شراب شکر و قند سرخ زود بشغر آید و درد سر
آورد اما مدر بول و پاک کننده گرده و مثانه بود بدانکه از انجیر و توت و زرد آلو
و انار شیرین و مانند آن همه شراب شود اما هر یکی را خواص علیحده بود و ستی الیان
از شراب انگور و مویز کمتر شراب انجیر سینه و شش و گرده و مثانه را نافع بود و بدن
فربه کند و شراب توت نزدیک شراب انجیر است و شراب زرد آلو و انار را
مستی و نفع کمتر و انچه از گندم و جو و ارزن و غیره سازند آنها را بوزه گویند و در …
خواص نیک کمتر اما مرطب بدن و مدر بول و نافخ اند خنفسا بفارسی جعل و …
و بکرمانی هندوک و بترکی قنغوز و بهندی … گویند … گوید او را در روغن زیت
بجوشانند و در گوش چکانند درد را در ساعت تسکین دهد ق گوید بر زیت بجوشانند
چنانچه قوت او بر روغن زود و آن روغن بر بواسیر مقعد مالند نفع کند خنزیر بفارسی
خوک و بترکی تنغز و بهندی سور گویند دوسی گوید جگر او تریاک گزیدن سوده با شراب
خورند گزیدن همه جانوران را نفع کند عمره گوید زهره خوک بعسل و فلفل … کل …

بالسنه سی برابر و مجرب خولنجان بجهت سرخ شدن که لبها
زنند وید کوید گرم و خشک است در سیم معده بارد موافق و هضم طعام کند
باکوید باه را قوت عظیم دهد و کرده و مثانه سرد را نافع بود دیگر کوید نافع الطحال
بلغم و رطوبت معده بود و مجرب منم اگر در دهان گیرند قوت کند وید کوید جهت باه
بهتر آن بود که هر شب مثقالی بکوبد در خولنجان بگیرند و سوده و بجوشانند در رطل شیر تازه
گاو حل کنند و بنهار بخورند باه را قوت عظیم دهد مجرب و بدل خولنجان
بوزن نیم او دارچینی بود نابودن او قرنفل خوخ بپارسی شفتالو کویند
نوعی کویند زرد و کرم را بکشد وید کوید سرد است در آخر درجه اول دوم
و مولد بلغم غلیظ بود و زود متعفن و فاسد شود در معده و کل برگ
او کوفته آب بگیرند و بخورند کرم کدو دانه و دراز و خورد همه را بکشد و برگ
آورد و برگ او بمالند بواسیر دور کند وید کوید در معده گرم اشتهای
طعام آورد و تشنگی نشاند و قوت باه دهد دوم کوید شفتالو در مزاج گرم
و خشک باه را تقویت کند خیار بپارسی بادرنگ کویند نبی عربی
صلی الله علیه و سلم فرمودند خیار را با نمک هر که خورد خدا از رنج
غرایب همه او را نگاه دارد از خدا ام سوم کوید سرد است در آخر دوم
و مولد بلغم دوم کوید موافق معده و جگر ملتهب بود وید کوید جرم خیار بطی
الهضم و بدگوار است خیار شنبر بپارسی خیار چنبر کویند و بهندی کرمالا
کویند مسیح کوید معتدل است در حرارت و برودت اما میل بحرارت دارد
مولف کوید مسهل صفرای سوخته است و مسکن تیزی خون و شربتش از دو تا سه درم

ماده هم

ماده و درم است چون حل کرده در آب گرم بخورد جمیع امراض او و درد عصب
و درد تهیج و مفاصل را نافع بود و اگر ... کنند و مکرر را بجهد پس او را
در آب کشنیز تر و لعاب اسپغول بمالند و غرغره کنند خناق را نافع بود وید
کوید فلوس او در دهان نگاه دارند و آب او فرو برند ورم اندرون حلق را
نافع بود مولف کوید برفق اسهال کند معده و امعا را از زهرا و رطوبات
پاک کند و بیرون مقعد متیحو ساخته را شوید خیار چنبر با آب کاسنی اعنب الثعلب
یرقان و ورام جگر گرم را نافع بود خاصه که آب کشنیز با آن بیامیزند جمیع
گل او مختلف است زرد و سفید و قرمز نافع بود بجوشانند در آب او
حیض براند و ورام رحم را نافع بود خیر تو ابغار سی خیره باوجیال ... بهندی
لاجین کویند وید کوید گرم و خشک در سیم و قوت او مثل قوت قرنفل است نافع
معده و جگر سرد بود و مانع قی حرف الدال دارچینی بپارسی دارچینی
و بهندی ... کویند مسیح کوید چند نوع است دارچینی و قرفه چینی
و قرفه قرنفل دوم کوید گرم و خشک است در اول درجه سیم مولف کوید قوت همه دار
چینی گرم و مدر بول و حیض و مسقط جنین بود چون با مر بخورند بار دارند تا
زهرها و گزیدن جانوران و ادویه کشنده بود و تاریکی چشم را جلا دهد وید کوید
دارچینی بخورند یا در چشم کشند بینایی بیفزاید و رطوبات سرد معده را نافع بود
دوم کوید او را صاف کند و تحلیل بلغم حلق کند و استسقا لحمی و زقی را نافع
بود و ذهن تیز کند وید کوید منضج و ملطف غذا غلیظ است و نافع درد معده
و مسقط قوی مولف کوید مفرح است و تریاقیت دارد و مصلح همه عفونات و فساد

حرف دال

اخلاط است وید کوید نافع سدد او را ده که از سر سینه و شش آید دوم کوید
بدلش دارچینی دو وزن او دارفلفل است و در ایارج فیقرا دو وزن او سلیخه و بقیه
سلیخه بوزن او دارچینی وید کوید بدل دارچینی بوزن او خولنجان بود
دارفلفل بپارسی دارپلپل و پلپل دراز نیز کویند ن کوید گرم و خشک است
مثل زنجبیل هاضم طعام و مقوی جماع و مانع نفخ معده و امعا و ... و محلل
و مصلح جگر و سرد معده بود مولف کوید دارپلپل نرم بسایند و بر
جگر بز بپاشند و جگر را باتش دارند و نیم بخاران و آب بر آن داشته میل در آن
آب جگر زنند و در چشم کشند و الجگر را بخورند شب کور ...
کویند دفع شود از نیم روز بنوا احتیاج نشود انشاء الله تعالی
بکرات تجربه شده مجرب شب کوری تمام دفع شود مولف کوید بدل دارفلفل
بوزن او پلپل است و گفته اند بدل او نصف وزن او زنجبیل و بوزن
او زرنباد بود دبس بپارسی دوشاب انگور و خرما کویند
وید کوید بهتر آن بود که از خرما و مویز ... خود آمده باشد
بغیر مالیدن وان گرم و تر بود با قسط و نمک بر کلف مالند زایل کند
و غذا بسیار دهد اما مولد خون غلیظ بود و مصلح او بادام و خشخاش
است و بعد از آن سکنجبین ساده دب بپارسی خرس و بترکی
آیق کویند چند کرت زهره خرس را بعسل و فلفل مالند بر سر کل موی
برآورد و چربی او کوفته بر مفاصل فرس و برص بد اوست کند دفع شود
باذن الله تعالی مولف کوید چربی او بمالند بر داء الثعلب موی برآورد

مولف

مولف کوید خرس مثل کوشت پاره می‌زاید و زبان چربی می‌مالد تا صورت
بچه پدید شود چربی او در پای طفل مالند از سرما ایمن کردد من در
ولایت کابل شخصی را دیدم که در زمستان در میان برف و یخ صبح تا شام
پای برهنه میرفت و پا را او می‌سوخت و هیچ نقصان نمیکرد
از وی پرسیدم که سبب چیست کفت در وقت ولادت
پدرم چربی خرس در پای من مالیده مولف کوید چشم خرس را در خرقه
بندند و در چشم صاحب ربع بندند دفع شود و این بخاصیت است
وید کوید که پنیر مایه خرس بخورند فربه سازد و چربی او ... در مو لوی
بمالند نگاه دارد باذن الله تعالی دجاج بپارسی مرغ خانگی و ماکیان
و بترکی توق و بهندی کوکر کویند مولف کوید مغز سر ماکیان با شراب
بخورد کزیدن جانوران بد را نافع بود و قطع خون بینی کند و ماکیان
زنده شکافند و بر کزیدن جانوران کشنده نهند نفع عظیم کند وید کوشت
ماکیان غذا نیک دهد و فربه او غذا زیاده دهد و بدن فربه کند
و رنگ نیکو کند و منی بیفزاید و دماغ را قوت دهد و ملایم مزاج و معتدل
بود اما کوشت مرغ و خبزات و بیشتر در یکروز نباید خورد که قولنج صعب
آورد مولف کوید مرغ ... فربه کند و چربی او بکیرند و مجذوم چند نوبت
متوالی در اعضا خود مالد جذام را نفع عجیب کند مولف کوید سرکین
مرغ با شراب یا سرکه بخورند ادویه کشنده خاصه ... و قولنج را نافع بود
دخن بپارسی ارزن و بترکی تارق کویند مولف کوید سرد است

دراول و خشکست در دوم عنب کوید بدر بول و بطی الهضم بود و مصلح او
شبرست و جرباد او ست از دن قاطع اسهال و قی است و هان
بفارسی دو دو بترکی دوتن و بهندی دو گویند دوسر کوید دوده
مخفف است دو ده کند رسلاق و ستبری پلک چشم و حکه را نافع
بود و دارا بفارسی درخت پسته و بخراسانی بنه غال گویند
دو بیس کوید بیخ او جوشانده در عضوی که شکسته باشد مالند نفع
کند دو شهر کوید برگ و پوست او کوفته با سرکه بمالند جرب متقرح را
نفع کند و پوست بیخ زرگترا و یکمثقال با شراب با آب سرد بخورد اسهال
بلغم کند و پوست بیخ او با برگ او جوشانیده استخوان شکسته بسته
زود بهتر شود ح کوید برگ او سرد و خشکست در اول او ست بیخ در
شبرغال را با سرکه بر برص بمالند برود درونج بفارسی درونج [illegible]
گویند بیخیست بشکل عقرب و آن گرم و خشکست در سیم نافع
دبا و اورام و گزیدن جانوران زهرناک بود ی کوید نافع درد
و ورام و خفقان سرد و گزیدن عقرب و رتیلا بود خوردن و مالیدن
نج کوید در تقویت و تفریح دل بغایت نافع بود و تریاق همه زهرها
است و حرارت درونج را بشراب بید سکنجبین باید داد و در خفقان
گرم شاید خوردن سر کوید دل و معده و جگر را گرم کند و هضم طعام
بود و مالنخولیای معانی را نافع بود ما کوید بدل درونج در دفع با
در رحم بوزن او زرنباد و ثلث وزن او قرنفل درونی بفارسی

لای بر خبز را گویند دو شیر کوید دور و سرکه بغایت قولیست او را با
سود در شکم ضماد کنند قطع سیلان رطوبات کند و اگر بر زیر ناف
و جراحتی که خون رود قطع خون حیض و جراحت کند و جراحات غیر متقرح
را بتحلیل برد و اماس پستان را دفع کند ن کوید دور در شراب کلف
و غش را جلا دهد دراج جانوریست مثل ماکیان در جنگلهای گرمسیر
باشد سی کوید گوشت او بهتر از گوشت کبک و فاخته بود و لطف
معتدلست منی بیفزاید و فهم و دماغ را قوت عجب دهد دستنبویه بفارسی
دستنبو و در شام شمامات و لفاح هم گویند می کوید دماغ بوراد بوید
دماغ بگشاید و فتح آن دفع کند و این نوع از خربزه است خرد و
منقش و خوشبو و بسیار خوردن آن غثیان آورد دلب بفارسی
درخت چنار گویند و این درختی بزرگست و مشهور و برگ او مانند
دست آدمی [illegible] کوید برگ تر او کوفته بر ورم زانو مالند ساکن کند و پوست
او با سرکه پخته مضمضه کنند درد دندان را ساکن کند و پوست او سوخته
با آب بر اعضا مالند علت تعشر جلد را دفع کند و خاکستر او جراحات
مالند جرب و عفونت او دفع کند اما غبار که در برگ و شاخ او باشد مضر
او از و چشم و گوش و شش باشد [illegible] کوید برگ تر او در انجیر پخته بر چشم که ورم
کرده باشد بنهند دفع کند و غبار او اگر بر چشم و گوش افتد ضرر کند [illegible]
کوید میوه و برگ او کشنده خنافس است و چون چنار با چوبه بر گزیدن جا
نوران ضماد کنند نافع بود و بخور میوه و برگ او خنافس را بگریزاند

دلبوث بفارسی سوسن سرخ صحرایی گویند دو شیر
کوید بیخ او مانند دو پیاز خرد است ملصق طبقه طبقه هر دو پیاز
از یکدیگر رسته یکی بالاتر و یکی زیر توشن کوید پیاز بالا از زن بردار و حیض
براند و اگر بخورد شهوت زن کم شود و با آب طفل دیه خانه را نافع بود
چون بخورد ی کوید بیخ او با شراب اندر آمیخته هر روز یک رطل بخورد امار
معده و بواسیر دفع و خشک کند مجرب دم بفارسی خون و بترکی
قان و بهندی رت گویند اکثر خاصیت آن با حیوانات گفته شده شیخ
کوید خون بز چهار ساله تن درست نر در وقتی که انگور رنگ میگرداند بگیرند
اما اول و آخر خون را بگذارند که برود و میانه را بگیرند و در دیگ سفال
نو که تاب نشسته باشند و بگذارند که بسته شود بعد از ان قرصهای
خرده بریده بر شبکه یا کرباسی پاک چینند و در آفتاب گذارند و الاتی تنک
بر بالای آن پوشند که غبار بران ننشیند تا خشک شود و نباید کم
باید چون خورند یک قاشق با شراب شیرین با آب کرفس کوهی خورند سنگ
گرده و مثانه را بریزاند مجرب ولیکن در وقتی خورند که درد ساکن شده
باشد و هذا دواء منسوب بید الله جل الله و تعظم تاثیر نفعه و هو من المجربات
بدانکه خون بز را با عسل بخورند دو سه قطار یا را نافع بود و خون بز کجاست
صرع را دفع کند خون مرغ و خروس خونا که از دماغ آید دفع کند و خون
خر دفع رعاف کند موا کوید که خون خر سیاه را در ماشرا مالند نفع کند
مجرب خون خرس دیوانه بخورد نفع کند و بر اورام نهند زود بپخته کند

خون سگ دیوانه بخورد گزیدن سگ دیوانه را نفع کند خون خفاش
که شبپره گویند بر پستان دختران مالند نماند که بزرگ شود خون
نر گاو که تازه و تر باشد از جمله سموم است بخورند خناق و غثیان و عسر
النفس گران آورد و علاج بحقنه و اسهال کنند و قی خطر دارد و بیخ الذان و حلتیت
و فلفل سود دارد خون با دکاو بر جراحتی که خون رود دیرند باز دارد خون را
دم الاخوین بفارسی خون سیاوشان ف کوید صمغ درختست نافع جرا
حات عمر کوید سرد و پست در سیم و قابض نا نافع بود بریدن شمشیر
و تیغ را و در جراحات که خون رود نافع بود و حقنه بود طبع را قبض
کند شرح را قوت دهد عمر کوید دم الاخوین قطع رفتن خون کند از
هر عضوی که باشد و نیم درم از او با زرده تخم نیمبرشت بیخ روده را نافع
بود شیخ کوید خشکست در دوم معده را قوت دهد و شعاع مقعد را
نافع بود بدل دم الاخوین کوکبست دماغ بفارسی مغز سر و بترکی می
و بهندی [illegible] و خاصیت او اکثر با حیوانات گفته شده نوشهر
کوید همه مغز سر حیوانات مضر معده و مقوی غثیان آرنده بود و مصلح او
بودنه بریدا با ابازیر است ره کوید سرد و تر است و او را با نعناع و صعتر
و فلفل و خردل باید خورد شیخ کوید بهتر مغزهای سر مغز سر جانوران پرنده
است و از مغز سر چهارپایان مغز سر بره و گوساله است دهن [illegible]
در حرف سین گفته شود دهن الاس بفارسی روغن مورد و انکا
بیا روغن مورم گویند بس کوید بدل جراحات و نافع سوختن آتش

ورشن وشقاق مقعد وبواسیر وبثوران لب نافع بود بگیرند برگ مورد تر را آب کنند
ازان آب برگ مورد زیت الانفاق بر سر انگشت گذارند تا آب بسوزد وشما
وآب دیگر برگ مورد را بار دیگر در آفتاب گذارند در شیشه
کرده نرم تابستان واگر روغن زیت نباشد روغن کنجد نیز شاید ودر روغن
مورد را در تقویت موی ومنع از ریختن نفع عظیم کند دهن الشبت ودو شیر
گوید روغن شبت صلابت رحم نرم کند وهمان رحم کشاده کند واندود در
مفاصل ساکن کرده اند بگیرند شبت تر ودر روغن اندازند یک شبانروز
وبعد ازان بدست بمالند ونگاه دارند دهن السوسن بگیرند سوسن آزاد
وآن سوسن سفید است وبا روغن در شیشه کرده چهل روز در آفتاب
گذارند ودیم گوید نافع بود درد عصب وکرده که از سرد باشد و
فالج ورعشه وکزاز را اجزاء بمالند مولف گوید در اکثر دردهای سرد روغن
او نافع بود خوردن ومالیدن دهن الورد ودهن الجل بجیم بفارسی روغن
گل گویند بگیرند برگ گل سرخ وکوفته در روغن اندازند وسه هفته هر
هفته روغن را صاف سازند وباز گل تازه اندازند ودر هفته آخر گل را
بدست بمالند وگل را بیرون آورند ونگاه دارند وباید که شیشه در مدت
در آفتاب هم باشد جوری گوید بخورند روغن گل را اسهال کند والتهاب
معده بنشاند ومالیدن جراحات بد را دفع کند ودر سر مالند آتش سر ودرد
سر را نفع عظیم کند ومضمضه کنند درد ساکن کند ودر چشم کنند
پیش بیرون پلک چشم را نافع بود وحقنه کنند قرحه امعاء ورحم را نافع بود

شیخ رحمه الله تعالی علیه گوید مفرح است قوت دماغ وفهم افزاید حبس مرا
کند چون بخورند بهم گوید ودر اول جراحات بسیج نفع کند ونزف زیت
درد تسکین درد وناگوید مسح است بسی گوید روغن گل با سرکه بر سر
بان تر کرده بخند تو بر سر اندازند ورم گرم ودرد ومیل را نافع بود ودر
گل انجیر روغن کنجد ساز ندانستک حرد تا زیادت وهر واکثر روغن است زند
تقویت زیاده کند می گوید روغن گل را به بینه در گوش چکانند درد وقلبه
صعب را دفع کند دهن الشهدانج بفارسی روغن دانه قب
است که سنگ واسرار گویند مثل کنجد وسایر روغنهایی روغن او
بکشند می گوید روغن او گرم وخشک است ونافع درد عصب وصلابت
رحم ودرد گوش وسپر وباد که در گوش باشد دهن الخروع بفارسی
روغن بید انجیر گویند دانه او که بر درخت محکم باشد بگذارند تا در
آفتاب پوست او سفید شود مغز او را بگیرند ونرم کوفته در دیگ قلعی
کرده اندازند با آب وبجوشانند تا روغن بیرون آید پور گوید روغن او در
قوت مثل روغن زیت کهنه باشد وبدل روغن زیت دوم گوید نافع جرب
وقروح رطب نیز بود وانضمام فم رحم وانقلاب رحم را نافع بود وبخو
رند مسهل است وکرم های شکم بیرون آورد واورام جار مقعد را نفع کند
ودرد گوش را نافع بود آم گوید عصب را از رطوبت ولزوجت
پاک سازد دهن البیض روغن تخم مرغ را گویند تخم مرغ را بو کنند
ودر دیگ آهن اندازند وبر انگشت گذارند تا بسوزد وروغن از وی

بیرون آید نافع درد مقعد ودرد گوش وخلیه آنها بود ودهن الحجار
بنه جاشیرج روغن کنجد بود ودر حرف شین رسم شرح گفته شده
انشاء الله دهن الفج روغن کنند را گویند با انواع گفته اند گرفتن از
مولف گوید انشاء آنست که کنند را سنگ ناچیز گذارند وآن
کرم کرده بر بالای کنند نهند روغن بیرون آید فوما مالند دفع
کند مجرب دهن القسط روغن قسط در کابل قسط را گست گویند
قسط هندی سه درم ونیم کوفته در شراب ریحانی اندازند چنانکه یک
انگشت شراب بالا باشد ویک شبانروز بگذارند بعد ازان چهار رطل
روغن آمیخته بجوشانند با آتش نرم تا رطوبت شراب برود نافع
سستی وجگر ومعده بود وجمیع امراض سرد خوردن ومالیدن
مولف گوید نافع همه دردهای سرد وتر بود ودر عضو از رطوبت
غالب شده باشد دایم بمالند عضو را گرم کند ورطوبت را تحلیل دهد
مجرب دود قرمز در بیخ درخت ناکیده باشد او را بگیرند وابریشم را بآن رنگ
کنند ابریشم قرمز گویند ابریشم وابریشم بآن رنگ کنند واما کرباس
وکتان رنگ نشود ف گوید سرد وخشک است ودرد سر که
بمالند جراحات را نافع بود بوسهر گوید گرم وخشک است در سیم اگر از
هفت روز هر روز دو درم دو دو قرمز با عسل بخورند قطع حیض
بکند مجرب اگر با سرکه استعمال کنند قطع شیر زنان کند وقطعه الفا
خروس گویند گوشت او از گوشت ماکیان اغلظ است وگوشت

خروس که خصی کنند وفربه باشد ازو اغلظ وارطب است بدن فربه کند
وموافق مزاج بالسین وانچه خصی نباشد مزاج معتدل را موافق نباشد حرف
الدال ذباب بفارسی مگس وترکی چبین وهندی مگی گویند واو
انواع است مگس سگ وشتر وگاو وغیره باشد م گوید مگس را که
زنبور مالند درد ساکن کند ومحکم بر داء الثعلب مالند دفع کند
باذن الله تعالی ذراریح در کابل وهند جوکلند گویند وان از جمله مجرب
ماکول بود وبهتر او سفید فربه بود بی گوید سرد وخشک بود لطافی
در درد الغذاست اما اکثرها لا قطع کند ذراریح ترکی اله کولک بیاوی
وفغیا گویند وآن جانوری است بمقدار زنبور بعضی خورد وبعضی کلان
وزیر پر او خطهای سرخ وسیاه باشد وچهار پر دارد جوزی
گوید او را با قروطی ریاحی که برص وابسته باشد بالند دفع کند مجرب
مولف گوید از جمله سموم مهلک است طسوالگخورند مثانه ریش کرده
بکشد علاج بجوشانند آب شبت را بخورد ودفع کند وجو کاه ودر روغن
خوردن نافع بود وآب گرم بر اعضا ریزند وروغن کنجد بمالند وآب
کشک جو پخته با روغن گل وتخم کتان حقنه کنند شفا یابند ان شاء الله تعالی
اما دواء الدراع جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب است صفته بگیرند
دبال وپا پاک کرده وعدس مقشر از هر یک شش درم زعفران وسنبل
وفلفل ودارچینی وقرفه از هر یک درم کوفته وبیخته با آب سرشته باسازند قرصی
دو دانگ یک قرص بخورد اگر مثل سگ بچه خرد در بول آید خلاص شد

داء الصباح یا از یک قرص دیکر بخورد باشد سنک در بول بیاید و غذا شوربا کی
جرب فرخ بط فربه خورد بسیار تجربه کردم هر کسیکه دواء الذرایح
خورده اکر خوردن سنک و بول خون برسیدن از آب خلاص شد باذن الله
تعالی نوع دیکر بکیرند ذرایح پاک کرده و سه شب آزاد در دوغ اندازند
اما هر روز آن دوغ دور کنند و دوغ تازه باندازند و بعد از سه روز
بیرون آورند و خشک سازند و برابر آن عدس مقشر کوفته قرص سازند
و بخورند چنانکه کفته شد ذهب بفارسی زر و طلا و بترکی آلتون
و بهندی سونه کویند شیخ کوید زر در دهان نکاه دارند بخر که بو دهان
کویند دفع کند و درد دل خفقان را نافع بود مولف کوید زر معدنست
بخاصیت و نورانیت که در وی است دل را قوت دهد و روح را
جلاء و باهر داغ نهادن بزر داغ کنند ذئب بفارسی کرک را کویند
و بترکی بوری و بشامی شیال و بهندی بکنار کویند شیخ
کوید جکر او کسی که بال کوفته با شراب بشرب بخورند امراض کرم و سرد جکر را
دفع کند و اکر تب باشد با کلاب بخورد شیخ کوید اکر زنان بر بول کرک بول
کنند هرکز آبستن نشود شیخ کوید زهره او با مالند منع تشنج و کزاز
کنند و حرباء او با مالند داء الحیه و داء الثعلب را نافع بود حما کوید هر
او در کبوتر خوان آویزند مار و هیچ جانور موذی در کبوتر خوانه نرود
و دندان و چشم کرک را با خود نکاه دارند بر خصم غالب شوند ذوب حجم
بروی غلبه نکند و همه کس او را دوست دارند حرف

الراء را و یعقوب بفارسی ریوند چینی کویند و آن سه نوع است ریوند چینی
ریوند رجی و ریوند ترکی دوم کوید بخورد و ضعف معده و درد سر اسف
و رحم و عرق النساء و فواق و ریش امعاء و اسهال نافع است و بهار کردن
و کزیدن جانوران را نافع بود و سرکه مالند اثر ضرب و قوبا را دفع
کند و ورم کرم مزمن مالند تحلیل دهد و ریوند حابض بهت تسکین
حرارت دوم کوید کرم و خشک است در دوم با سرکه بر کلف مالند دفع کند
در ساکوید نافع بود اسهال را که از ضعف معده بود جالینوس کوید
زرا بر میان دو کتف مالند خاصه اطفال را خوف و ترس از دل ببرد
آورد و دلیر و شجاع کرداند و شربتی از وی دو دانک تا نیم مثقال بود دوم کوید
فعل ریوند در تقویت تمام اعضاء باطن خاصه جکر و معده نیست را حب
سوء القنیه و استسقاء و یرقان را نافع بود خاصه که با الک و غافت
و سنبل هندی و کشوث و مانند آن خورند و در تسکین آنها
و کوفت اعضاء با شراب ریحان خورند نفع عظیم کند و کفته اند سفوف
از وی سی بیست یکدرم است تا یک مثقال اسهال صفرا و بلغم کند
بسبب کوید مقوی اعضاء و اصل و مفتح سده و مخفف رطوبات مضر بود
فعل حیز در او آنست که بخورند تقویت جکر کند و سده بکشاید و معده
و سپرز و امعاء و کرده و مثانه و رحم و جمیع اعضاء باطن را تقویت کند
و محلل بادها و تسکین کند و درد نافع بود ما کوید بدل ریوند در ضعف جکر
و معده بکنیم وزن او کل سرخ است و خمس او سنبل العصافیر و کفته اند

بدل ریوند بوزن او زرد او نیم درم است راتیج در کرمان و شهرها و دارنج
کویند و در حرف عین بسم علوس نیکی کفته شود انشاء الله تعالی
دازیانج بفارسی بادیان و بشامی رالان و بهندی سونف کویند
مولف کوید مولد شیر و بول و حیض است و ترشی را تخفیف زیاده بود
و بجهت بر بلند شیر ستانها بهتر دوم بادیان بخورد تا تخم او شیر زیاده
کند و او را با پخته بخورند بول و حیض براند و درد کرده و مثانه را نافع
بود و با شراب کزیدن جانوران را نفع کند و بیخ او کوفته با عسل کزیدن
سک دیوانه ضماد کنند نفع عظیم کند و آب برک و شاخ او بر چشم کشند
روشنی چشم زیاده کند ابن کوید تخم او کرم تر از برک است و برک او در
اوجاع نفع زیاده از تخم دارد و بیخ او در علاج زیاده از تخم و برک است
شیخ کوید سده جکر و سپرز بکشاید کوفته آب او بکیرند و بجوشانند
و کف بر آید بردارند و با عسل و شکر بخورند تب های رطوبت و مرض را دفع
کند اول کوید آب او خشک کرده با عسل در چشم اطفال کشند در
طوبت آن را دفع کند و تخم او خوردن نور چشم زیاده کند ف کوید که
آدم علیه السلام فرموده که هر کس از اول حمل تا اول سرطان یعنی
سه ماه بهار هر روز یکدرم بادیان با یکدرم شکر بخورد
و هر ساله چنین کند هرکز بیمار نشود و بعضی طبیب کسی را که صدر دست
سال است و خواص او تمام صحیح شد بوقت خوردن شیخ کوید بطی الهضم
و در دیر الغذا است اما به تمام خشن ترانا فع بود و دو عوارض کر

زعم آنست که جانوران جهت تقویت چشم بخورند و مار که از سوراخ بیرون
آید چشم را در بادیان مالد جهت روشنائی شیخ کوید هر که تخم و بیخ او در
خرما یکجا بکیرند و تخم او خشک کرده او قوی است و در سمه و درد پهلو و سینه
که از سده باشد نفع کند و معده را کرم کند و رطوبات بادرا ز بول
براند و زور و شورش معده را تسکین دهد و بدل بادیان شونیز بود
رامک بهر دو خشکیست و رادع و حابس دم و بدل رامک حبس
چینی بوزن او جلنار کفته اند اما فضه است رصاص بفارسی
قلعی و بهندی تراوه کویند حنین کوید دو نوع است سیاه و سفید
سفید را قلعی و ارزیر کویند و سیاه را بوشا سرب و انک اسرب
کویند و بهندی سیسه دوم کوید رصاص مغسول را در کحل
ریش معده و رفتن خون بواسیر را نافع بود و قرنیه حفظ و بسر
الاندمال را نافع شیخ کوید با شراب مارتیه رصاص ماه مالند مار نک
بغیر کند او رام کرم را نفع بلیغ کند رطب بفارسی خرما تر کویند
و خرما را بعربی تمر و بهندی کجور کویند دوم کوید رطب در شکم
نفخ پیدا کند و شیل الحرارت وبر کوید کرم است در دوم و تر در اول
مفسد لثه و دندان بود ما کوید مولد خون غلیظ است محرور را موافق
نبود و مبرد را فربه کند لح کوید معده را سست بود و منی زیاد
کند و باه را قوت دهد رمان بفارسی انار و بهندی دارد کویند
خبیر کوید سه نوع بود شیرین و ترش و قابض و خاصیت هر یک

بحسب علیه طعم او باشد و انار دانه را قبض زیاده از رب او باشد و توت
او را قبض و تجفیف زیاده از هر دو دوم گفته اند همه انار حسن الکیموس و موافق
معده اند نبی عربی صلی الله علیه و سلم فرموده اند بخورید
انار را که چون دانه او به معده رسید دل را روشن کند و جهل را از شیطان
نگاه دارد و گفته اند که در یک دانه از هر انار قطره از آب بهشت
است دوم گوید شیرین مولد حرارت و نفخ است در معده و نشاید
کسی را که تب داشته باشد و ترش او انفع است معده و مدر بول و
کحل بهر را الحوت ساختن و مضمضه کنند لثه که خون رود و دندان متحرک را نافع
بود و سه گلنار رود ... در ان سال چشم ایشان درد نکند
و نخ انار بجوشانند و آب آن بجوشانند گرم کرده دانه بگذارند و بیرون آورند
مولف گوید انار شیرین مفرح و مقوی دل است و منور روح طبیعی
و مدر انفع جگر و دافع خفقان نون گوید انار شیرین و ترش را با شحم
آب گیرند به رطل یا بیست درم شکر بخورند اسهال صفرا کند و معده
را قوت دهد ... گوید شیرین او منفخ بود چنانکه انفعال کند و ترش
او مضر جگر است سرد قوت و ضعف باه شیخ شیرین و موافق مزاج
روح است و از ادویه دل است و دل را جلا دهد و مخصوص روح طبیعی که
در جگر است جبر گوید شیرین و ترش او در اغذیه خاصیت عجیب دارد و
ترش قطع بلغم کند و طعام که با او پخته باشند نگذارد که در معده
فاسد شود و رب شیرین فعل او چنین باشد که و شراب که از هر دو

پخته بکنند

پخته باشند نگذارد که اخلاط متعفن شود ح گوید یک انار شیرین
و یک ترش با شحم آب گیرند و مضمضه کنند علاج خاصه اطفال انفع
عظیم کند و رب شیرین مسلول را چون شب شبی با آب بخورد به
او را انفع عظیم کند ملی گوید پوست او گرم و خشک است بجوشانند
و به آب آن مضمضه کنند لثه را قوت کند و مقعد با آن بشویند
قطع خون بواسیر کند و تقویت مقعد و انار با هریسه نشاید خورد
و دوغ یا دوغ و ربار ... انار ترش و شفتالو و زرد آلو نشاید خورد
رماد بفارسی خاکستر و بترکی کل و بهندی راک گویند دوم گوید صاحب
هر خاکستر بحسب ماده که سوخته باشد مختلف بود خاکستر چوب
بلوط در حبس خون بهتر از غیر او باشد و بوره که اهک گویند
او نیز خاکستر است چون او را بشویند مخفف بود بلا لذع دوم
گوید خاکستر چوب تاک که رز نیز گویند سوزنده است با شیر گرمه
بر آماس شکم و پشت مالند نافع بود رمل بفارسی
ریگ و بترکی قم و بهندی والو گویند دوم گوید ریگ ... در آفتاب
در آفتاب گرم شده باشد مرطوب را در اندرون آن ریگ نشانند
چنانچه سر او بیرون باشد رطوبات بدن را بگدازد و مخفف است
و مستسقی را این علاج نافع بود روس جمع رئیس است بفارسی
سرها گویند و بترکی باشلر و بهندی سیر ما گوید غذا از سرهای
حیوانست که سر او باشد سر بسمل رطب از سر زبست و سر

بز ارطب از سر آهو و باقی برین قیاس سرها بسیار غذا دهد بالاند که
گرم چون نیک هضم شود بدن ضعیف و باه را قوت دهد و املاح معده
ضعیف را زیان دارد و بسیار خوردن پوست و غضروف سر تو
نفخ آورد و گوشت کنار رو غذا بیشتر دهد و چشم زود بگذرد و دهان
اخف و مهوسر خنک است با خردل و الکامه و سرکه باید خورد
و بر گرسنگی بسیار نشاید خوردن کله و انگور با کله نشاید خورد
ریباس بفارسی ریواج و کابلی جکری گویند عم گوید سرد و خشک
است در دوم مقوی و دافع معده و قاطع تشنگی و قی است و رب
او نافع خفقان و اسهال صفرا است ستار گوید خوردن او نافع
بواسیر و حار بود ی گوید حصبه و آبله و طاعون را نافع بود
شیخ گوید عصاره او در چشم بکشند بصر چشم را زیاده کند
و نافع بود وبار ارنب بفارسی شمش و بترکی ابکه و بهندی
چیهو گویند ما گوید قلیل الغذا بود و بطی الهضم و بهتر شتنش
جوز شعاله بریان کرده بود و درست کسیکه گوشت طلبیده اند که از
کنارهای شمش جایز است که بخورد حرف الزاء زاج بفارسی
زاک گویند و آن چهار نوعست ما گوید قلقند و قلقطار
و قلقدیس و سوری است قلقند سبز است و قلقطار زرد است
و قلقدیس سفید و سوری سرخ شیخ گوید قلقدیس سخت قابض
است گوشت ترکه زیاده رسته باشد خشک کند و قلقطار

درد وسا

حرف الزاء

در دوسا قص و حدت المحمه گوشت را بسوزد و قلقطار سوخته
بهتر از ناسوخته بود و زاک سرخ و زرد و سبز از زنگ حبش اند
در قوت و مختلف در لطافت و غلظ اغلظ زاک سرخ است و
الطف زرد و سبز ما بین هر دو قبیله بعمل و قلقطار بلوث کرده
در گوشت بهندی ریم گوشت را بش ورا نافع بود و اگر کسی
زاک بخورد ... خشک کرده باشد دوم گوید قلقدیس قلع
انار کند و بدل همه زاکها زاک یمانی بود زبیب بفارسی مویز
و بترکی قروق و ازوم و بهندی دراک و همه میوها خشک شده
بعربی زبیب توان گفت دوم گوید مویز انگور منضج و محلل آلات
تحلیل معتدل و دانه او سرد است در اول و خشک در دوم
رفس شکم انفع بسیار کند و جوهر مویز مناسب جگر است دوم
گوید مویز سفید را قبض زیاده است گوشت مویز خوردن نافع وصحه
شش و سپرز و گرده و مثانه و قرحه امعا بود و گوشت مویز
با آرد باقلا و زیره بر ورم گرم خصیه ضماد کنند نافع بود ی
گوید گوشت او گرم و تر است در اول گوید گرم است باعتدال
غذا صالح دهد و ... دهنت مثل خرما و بدن فربه کند وبه گوید
مویز با دانه بخورند درد امعا را نافع بود و با دانه مردم مرطوب را
... نبی عربی صلی الله علیه و سلم فرموده اند که نیکو
طعامیست مویز فرو نشاند غضب ببرد و کار را عراسته و راضی کند

خرفت حق را جلا دهد و بیخ دندان را محکم کند و بوی دهان خوش
و بلغم دفع کند و رنگ رو صاف سازد و در موعظه آمده علیه السلام
که هر کس که دوست دارد که اولاد او فرزند خوب و صاحب
جمال شود و خوش طبع باشد نزدیک جماع کردن مویز بخورد
مؤلف گوید خوردن مویز با دانه درد گرده را مفید بود مجرب
زبیب الجبل بفارسی مویزج گویند و آن مانند حب النیل باشد
اما پوست او مانند کنجد در شکم بود [illegible] گوید مویزج حاد
و حریف بود [illegible] غرغره کنند بلغم بسیار از سر دماغ
بیاورد [illegible] گوید پانزده دانه از وی کوفته با ماء القراطن
بخورند قی کیموس غلیظ آورد و با سرکه جوشانیده مضمضه کنند
درد دندان را نافع بود ع گوید گرم و خشک است در سیم شیخ
گوید در خوردن آن خطر است مثانه را ریش کند بدل مویزج بوزن
آن عاقرقرحا بود زبد البحر بفارسی کف دریا گویند و آن
نوعی است [illegible] گوید جرب و قوبا و بهق را نافع بود بدل زبد
البحر [illegible] آهک آب نارسیده بود زبد بفارسی
مسکه و ترکی [illegible] و هندی مکن گویند و آن روغنیست
آتش نرسیده [illegible] گوید در لثه اطفال بمالند دندان آسان برآرد و دفع
ورم دهان را نافع بود و اگر با عسل بخورند نفث و ورم [illegible]
و ذات الجنب را نافع بود [illegible] گوید قوت مسکه [illegible] بسیار

خوردن او شکم را براند و اگر بدرست نباشد مسکه قائم مقام او هست
و در نفع جهة ادویه مسهل با عسل در لثه اطفال بمالند دندان زود و
آسان برآید و قلاع را نافع بود و ضماد او بدن را فربه سازد و غداد
مکو و حقنه کنند ورم گرم و صلابت رحم و قرحه امعا را نفع کند
و بمالند بر گزیدن افعی مفید بود شیخ گوید گرم و تر است و در اول ...
او زیاده سرفه سرد و خشک را نفع کند خاصه که با شکر و بادام خورند
و مغز نافع جراحت مثانه بود ما گوید نافع خشونت حلق و
... بود و سعفه خشک بود ع گوید مانع بود در رفتن شکم و بیخ کباز(؟)
ترتیب مواد باشد اما اسهالی که از ضعف معده بود زیاده
کند زباد رطوبتی است بسته که در میان دوران گربه که او را گربه
زباد گویند پیدا شود ف گوید گرم است در دوم و معتدل در
رطوبت و بوست بر دبل بمالند درد او را ساکن کند و خشک سازد
و بوی آن صاحب زکام را نافع بود و یک قیراط زباد با یک
وقیه شراب بخورند مفرح است و دافع خفقان و ضعف دل بود
و سرفین و روث و سرگین و بعر و براز و غایط و طلف و خرء این
همه نام اسماء عربیست بفارسی سرگین و ترکی تیزک و بهندی
گوبر گویند و اکثر با حیوانات خاصیت آن گفته شود گوید همه
سرگینها مجفف و مسخن است زبل اطفال بهتر را بجهت کسی که
مکان زهردار بر او رسیده باشند و زبل طفل را با عسل بسرشند و ضماد

جنانکه نزدیک بد[ان] رسیده باشد بخورد و بالد شفا یابد مجرب
دوسم گوید اگر از وی گرم بر حمره و جراحات بمالند نافع بود
زجاج بفارسی آبگینه و شیشه گویند مسیح گوید گرم است
در اول و خشک در دوم سوده او در دندان بمالند دندان را پاک کند
و بار و غیره زیبق ضماد کنند موی برویاند و آبگینه محرق با شراب بخورند سنگ
گرده و مثانه بریزاند زرنباد بفارسی نرگچور(؟) کرمانی جدوار گویند
مجر گوید مقوی باه است خوردن و آوخیتن بر شکم بر تقویت
کند باه و انعاظ را [illegible] گوید گرم و خشک است در دوم بدن فربه کند
فربهی نیکو و بوی سیر و پیاز و شراب دفع کند جوبه گوید محلل ریاح
است خاصه باد رحم و حابس قی بود و نافع گزیدن جانوران
جنانکه فعل او در تریاقیت نزدیک جدوار است مسیح گوید مفرح
و مقوی دل است و از ادویه تریاقات بزرگست و ملایم جوهر
روح جگر و از مسمنات نیک ی گوید ادرار حیض را و فع کند
و حیض و بول براند و نافع امراض دل و سودا و ضیا ذکاوت و غم و خفقان
است مولف گوید زرنباد را قوت قبض کننده و قوت لطیف کننده
و خاصیت تمام در شاد کردن دل و ملایم روح طبیعی و نافع نفخ رحم
و درد معده و فربه کننده و در ابدان انسان رسیده است ج
گوید مجفف معده رطب است و مقوی دل و در دهان دارند بکاه
دارند بوی بد دفع کند و درد دندان را نفع کند ما گوید بدل زرنباد

جنه گزیدن جانوران خاصه عقرب یک و نیم وزن آن درونج و نیم وزن
او و دانه اترج زرنب بفارسی سرو ترکستان گویند شیخ گوید گرم
و خشک است در دوم و از ادویه قلبی است و مفرح و مقوی دل
گوید نافع معده و جگر ضعیف بود ابن گوید سنبل [illegible] است ما گوید
در قوت مثل سنبله با کبابه و دار چینی بود زراوند دو نوعست
دراز و گرد ... گوید خوردن و مالیدن زراوند طویل نافع بود گزیدن
جانوران و ادویه قتاله را و با فلفل و مر بخورند فضلات جنین در رحم
پاک کند و حیض براند و جنین بیرون آورد و اگر زن بر دارد همین
فعل آورد و زراوند مدحرج تر همین فعل کند ارجا گوید هر دو زراوند
گرم و خشک اند در سیم جوبه گوید طویل را کوفته با عسل بر ریش جات
و عمیق بمالند نافع بود و با سرکه بر سپرز بمالند نفع عظیم کند ما گوید
بدل طویل بوزن او زرنباد است و بدل مدحرج نیز بوزن او زرنباد
زرنیخ الوانست زرد و سرخ و سبز و سفید و تیره و بهتر او زرد
است که بوی گوگرد دهد گرم و خشک است در سیم و بیوزنده
سرخ او کوفته با آب که بنگ دیوانه گویند سرشته موی را
کنده بمالند موی دیگر برنیاید دوسم گوید با روغن گل التحنه متور گواسیر مقعد
را نافع بود ما گوید بدل زرنیخ زرد ثلث وزن او شب یمانی و
نصف وزن او مرداسنگ و بدل زرنیخ سرخ نیم وزن او زرد
زرافه جانوریست سر او مثل سر اسب و پایها مثل پای گاو و بعد

باشد مثل سی اودراز دوده باریس آنکه کوتاه و کوشت او غلیظ
و سوداوی بود مولف کوید صادق القول گفت که باشت
دراز گردن دوده یا کرکدن زرافه دوده باریس است که زبان
زرافه مثل اره است و چون بچه زاید و زبان در بچه بمالد تمام
پوست و کوشت او برد و دو بر و حضرت حق عز اسمه بچه او را
ملهم ساخته که سر از شکم مادر بیرون آرد و دوده بار پیش
بیرون نیاورد و علت بچز دنام بوت خورد بوده است که چون بیرون
آید خوهند که بخیت مادر زبان در روی بمالد و چون بیرون آید هر کاه
که مادر خوهد زبان در وی بمالد نگذارد و بگردد بواسطه آنکه
سر و کردن دوده بار پیش او بود تا بیرون آمدن دراز شود و دو
ماسبی در شکم مانده کوتاه است والله اعلم زعفران کرم
و جاذبست و جاذ کویند شیخ کوید در او دیده قلی که در
دوم و خشک در اول و او را خاصیت عظیمست در تقویت جوهر
روح و تفریح آن چون زعفران زیاده بخورند از افراط بسط روح کند
و حرکت او بخارج بنوعی که تمام روح بیرون آید و بمیرد و کس
کوید یک درم زعفران با زرده تخم مرغ بیاشامد زنی که دشوار زاید در
زمان زاید مجرب ح کوید هاضم طعام و مقوی باطن و اعضای ضعیف
است و مجلی تاریکی چشم ما کوید تجربه کرده ام مسقط شهوت طعام
و مغثی است اما دو درم بخورد در ساعت زنی که دشوار زاید بزاید

و مفرح

و مفرح و پیست چنانچه از علت فرح دیوانه بسازد و بدل زعفران
بوزن آن قسط و بوزن آن دو دانه اترج و سدس وزن آن کوبت
سلیخه بود زعفران رومی ملک و بخور الذهب و طرخ بفارسی ... دو
لانه و سوداو را علاف خوش و بشامی کرنانک و بحری کویند
دوسر کوید مسهل او شیر است و سه دانه از او بخورند شکم را قوت
دهد و شکم قبض کند نوشر کوید قابض لثه است د کوید سرد و
خشک است در اول بدان راغب است اندک دهند و بسیار
نشاید خورد ما کوید تسکین صفرا و خون است و قوت روی
سه نوعست بریه و بحری و جبلی و بهتر آن صنف
برقیست که املس بود و آن کرم و خشکست عرق النسا و نقرس را
و فالج و مفاصل و بادهای سرد و درد زانو و ران را نافع
بود و ادمان ضماد آن جذام را نافع بود کوس کوید رفت رطب
و یابس باشد قوبا را نفع کند و ریشهای فاسد را نور و طراوت
پاک کند و مسهل اورام صلب است در موضع ضرب طلا کنند
نافع بود و رقت زرد ان باشد و آن از قبیل قیر بود و از چوب
و صنوبر کیرند و بر هر عضو که طلا کنند فربه کند و کزیدن افعی را نافع کو
ماج کوید دوده او مثل دخان کندر است و بدل او رفت رومی علک
خام با جاوشیر با ثلث وزن او راتینج است زلابیه بشیرازی
حلقی کویند و او سبک تر از نور سنه و قطایف بود رطوبت

سینه و تشنج و سرفه تر را نافع بود زمرد ابن کوید زبرجد و زمرد
هر دو یک جنس اند و در معدن زر پیدا شوند و سرد و خشک
بود صفت خوردنش اگر زیدن جانوران زهرناک و سموم کشیده
خلاص شود اما بیشتر از عمل زهر در بدن اثر کرده که خلاصی از مرگ
یابد و مویی ریزد و پوست بیفتد و اگر بر طفل بندند صرع
نشود هول کوید زبرجد صلب تر است و جذام را نافع بود
و افعی چون نظر بر زمرد اندازد آب از چشم او روان شود
اما در کور شدن خلافست زنجبیل بکرمانی زنجویل و بهندی سوندی
کویند و بعضی ادرک بهتر چینی است که رنگ او زرد در مایل بود
دبه کوید کرمست در سیوم و تر است در اول سده جکر را که از
سردی و تری بود نفع کند و محلل ریاح غلیظ معده
و امعا باشد خوز کوید فالج و لقوه و اوجاع سر را با عسل سرشته
بخورند نافع بود لس کوید کرم باشد و بیخ امعا و درد سر و شقیقه
سرد را نافع بود و دو درم با قند و آب کرم بیاشامد اسهال طبع
لزج کند و در چشم کشیدن و خوردن او تاریکی چشم را زایل کند و بخوردن حفظ
زیاده بکند و رطوبت حلق و سینه ببرد و کزیدن جانوران را
نفع کند و منی بیفزاید و مقوی باه بود و بلغم و مره سودا از بدن
ح کوید با آب کرم بخورد کسی که سرما بسیار یافته باشد
و احتیاج حمام بود نفع بسیار کند و هاضم طعام و مقوی باه

و نافع

و نافع سپر بود و با مصطکی بخایند بلغم بسیار از دماغ دفع کند
عم کوید بدل بخیل بوزن او دار فلفل و فلفل سفید است بجمیل الکلا
و فلفل الماء بفارسی سیسدک آبی کویند و آن حشیشی است نابت بر کنار
ماند برک بید و در آب بهار و بیخ و ساق او سرخ و سند بند
بود و طعم او در غایت تیزی است اگر کسی بخورد دهن را بسوزاند و تخم او
بر کلف و نمش کهنه بمالند دفع کند و اورام صلب را تحلیل دهد
و زعم بعضی است که بر رشته که عرق مدنی کویند ضماد کنند تمام او را
بیرون آورد زردی زنجار بفارسی زنکار کویند
و آن دو نوعست معدنی و عملی و آنچه از معدن بیرون آید باشد بهتر
بود کرم و خشکست در چهارم و تیز خورنده کوشت بخت بود
و جرب و بهق و برص را نافعست و در مرهمها استعمال کنند جهت
ریشهای پلید و در پیه کنند کند از ایل کند در دهان رآب کسی
کی او بحلق برود و بار و عنی و بادبان ربو اسیر و ناصور مقعد را
نافع بود و بدل زنکار روزی او اقلیمیا و نصف وزن او زرنیخ
زنجفر بفارسی زنجرف و شنکرف کویند و آن مخلوق
و مصنوع بود و مصنوع از کوکرد و زیبق سازند و مخلوق چیزی
از کوکرد بمعدن زیبق رسیده بخود شود کوس کوید سرد و خشکست
با روغن کل و کلاب طلا کنند جکر را نافع بود بس کوید دود
او اکله را نافع بود و او از سموم قتال بود و علاج بخورد

و سموم کند و بدل او تخم ... با اسفیداج بود زوفا دو نوع
است یابس و رطب یابس او ... و گویند بود
کوهی گرم و خشک است در سیم و گویند گرم تر از بستانی
... با شراب بخورند چند روز جهت استسقا را نافع بود و
بخورانند با سکنجبین بخورند اسهال کیموس غلیظ کند اما زوفا
رطب چرب است که از پشم ... گوسفند را با آب گرم بشویند
و چرک که از وی بیرون آید بگیرند و در دیگ مس بجوشانند
... که ... شود بگیرند و آن را
... از آب صاف بجوشانند تا پاک شود زوفای رطب
آن روغن بود قروح مقعد و رحم را نافع بود زوفای رطب
را با اکلیل الملک ... به پشم بردارد زن حیض براند و جنین
بیرون آورد شیح گویند گرم است در دوم و تر در اول محلل اورام
صلب ... باشد و نافع جگر سرد است خوردن ...
و نافع برودت مثانه و گرده و رحم بود بدل زوفای یابس دو وزن
آن ... و گفته اند ... توت است و بدل
زوفای رطب بوزن آن مغز ... گوساله ... بدل او بود
زهر الحجر ... سنگ ... و در سنگ ... رسته
باشد و آن زرد و کبود و سبز رنگ باشد و ... زهر آن گویند
که مانند ... دفع کند و ... گویند و آن ... حکمت

ضماد

[illegible]

ضماد او اورام گرم را نافع بود و اعضائی که خون زود باز دارد
و ورم زبان و یرقان را نافع بود زیتون گویند ... بر کلف
مالند نافع بود و ... را با آن نمک کنند زرد شود و زهر
الحجر مخفف بود زیتون آنچه رسیده باشد معتدل ... میل
بگرمی دارد و آنچه نارسیده ... و قابض و سبز ...
تر او باشد و آن سرد و خشک است و ... غذا از همه زیاده دهد
و گرم و خشک بود اما خوردن او ... و صداع آورد
و مولد سودا بود و ... معده ...
طعام آورد و قوت مجامعت زیاده کند و ذکر را قوت دهد و
محکم کند و گرده را پاک سازد و سنگ مثانه را نافع بود
و بدل زیتون ثلث وزن آن شونیز است زیت ...
روغن زیتون گویند آنچه شیرین بود از زیتون رسیده باشد
گرم و تر بود در گرمی معتدل و آنچه سرخ بود که روغن
گیرند میانه بود از رسیده و نارسیده و آنچه از سبز گیرند
آن را زیت انفاق گویند سرد و خشک بود در اول معده را
... بود و آنچه از زیتون رسیده روغن گیرند مانند روغن
گل بود در اکثر افعال و اگر هر روز در موی مالند زود سفید
نشود ... گویند ... کهنه در چشم کشند تاریکی دفع کند
و بر نقرس طلا کردن نافع بود و زیت انفاق دندان ...

را محکم کند و همه ... دفع ... کند ... که در بدن رود نفوذ
کند و ... مستعمل باشد ... خفقان رطوبت غلیظ
چیز ... خشک باشد ... دفع کند و ... ناصوره کند و ...
چشم ... یکسال ... شود ... کهنه تر بهتر
باشد و گرم ... عقرب ... کند و بدل
... کهنه ... است و گویند روغن ...
... و ... چیزه
و ... پاره گویند و آن گرم و محرق است و گویند
سرد و تر است در دوم ... گویند سیماب کشته ...
... دفع کند مجرب ... گویند ...
و اگر در گوش ... اخلاط عقل ...
... علاج ... از رصاص در گوش ...
کند سیماب ... و بیرون آید و آنچه نکشته ...
بود بخورند در حال از دبر بیرون آید و مضرت زیاده نرسد
چون زنده است ... گویند در قولنج التوا ... که روده بر هم
پیچیده باشد سیماب زنده بخورد ... که روده ...
و در زمان بیرون آید و شفا یابد حرف السین ...
ساذج هندی گویند ... گویند قوت او شبیه ...
الطب است ... گویند مدر بول و دافع ... معده بود ... گویند گرم

است

حرف السین

است در سیم و خشک در دوم و دفع خفقان و ...
است ... گویند ... است و مصلحش ... و بدل ساذج
بوزن آن ... الطب و گویند ... بدل او ...
... و هندی ...
... و چوب ... او سیاه بود و ...
و کاسه همه از چوب او سازند ... گویند چوب او ...
بود ... و آب ...
در چشم کشند ...
و چوب خشک او ... و در چشم ...
صداع را دفع کند ... شکم بیرون آورد
ساذوران ... گویند ...
گویند ... سیاه رنگ که ...
شده باشد ... و بهتر آن بود که ...
حل شود ... حمل بکنند
قطع خون ... کند ... قطع
خون کند و رحم را ... گویند سرد و خشک بود
... و ...
... منع کند ... گویند مضر بود ... و مصلح آن ...
و بدل ساذوران بوزن آن ...

بستان نکر مانند سرطان و بهندی لیسوله کویند
کوید معتدل است در حرارت و برودت مسهل طبع مجرورات
و ملین سینه و نافع سرفه گرم و خشک و حرقة البول صفراوی
کوید بسیک ساکن کند امعا و احشا را کاک سازد و مستعمل است
علت بول و مفرح جگر و مصلح آن عناب است سنگ که
بتجربه و طوسی و دیگر مانند سنگ و بیشتر از بر سوف
و سبز رنگ و بهندی من کویند و آن سنگیست سیاه
سنگ براق ف کوید هر که با خود دارد در چشم بد ایمن
گردد و برآویز ند و رویه دفع کند س کوید هر آنکه چشم ضعیف
شود و علامات نزول آب در چشم ظاهر گردد دائم نظر
بدین سنگ کند چشم را قوت دهد و از نزول ایمن گردد
و ما حجر دکا هر ا زند از سوختن آتش ایمن گردند و بسیکی از
دائم در چشم کشند روشنایی بیفزاید و قوت باصره
دهد ... نفاریسی کنار و بهندی بهر گویند و داد
مشابه دو دانه است اما او یکدانه دارد و دو دانه نیز دارد
ومه کوید سرد و خشک بود در میانه اول و خشکی او
کمتر از دو دانه است و معده و قابض شکم بود و پیش از
طعام خوردن بهتر و شیرین او مسهل صفرا و معده و امعا
بود سنداب و در کرمان سداب کویند و آن بستانی

وار

و بری و کوهی بود ... کوید گرم و خشک بود در چهارم
بر بیی او و بیست ... نافع ... جماع بود
بر ... کوید حیض و بول برانده با چیزی در محل نهد فصل زهر باطل
کند اما نشیمد را قطع کند ... با عسل بمالند وجع المفاصل
را نفع کند و خوردن آن ... ناستی چشم را نافع بود
و سعد ... و رمی و ... قطع رعاف کند و ... کرده ...
و دو عن کل ... و نمله و رلیشهانتی ... بهان ... نمله
دفع کند سج کوید هر روز یکدرم بخورند فالج و رعشه و ... امتلای
را نفع کند ف کوید مقوی معده و نافع ... بود خوردن
و روغن آن بمالیدن سج کوید آب برگ او در بینی اطفال بمالند
ام الصبیان را دفع کند و خوردن و مالیدن او گزیدن عقرب و ... مار
و رتیلا و سگ دیوانه را نفع کند و دافع همه زهرها بود خ
کوید عصاره کوهی مانع او و موم ... داء الثعلب بمالند
موی برآورد و دو مثل سداب شبت و نعناع بود
و در فواید پیغمبر گفته اند مثل او بود و هست سرو درخت
مشهور است دائم سبز باشد کوسم کوید خوردن برگ و شاخ او
که تر باشد مثل ... احات ... و دافع ... بمالید
او ... کوید بسر که جوشانیده درد دندان نافع بود ...
سرو ... سوختن آتش در ... نفع بلیغ کند

وا فیه ... سرطان بعربی ... بفارسی خرچنگ
و ... بترازی ... کلنچک و بهندی کنکر ...
کوید بهتر آن ... او بیست که در چهار باشد ... آب
آن ... بود و آن ... مسلول اما سر ... جبر
نفع عظیم کند ... بخورند گزیدن سگ دیوانه نفع عجیب کند
و با حجر که مالیدن نیز نفع کند و خام او کوفته با سرکه خوردن
همه گزندگان جانوران زهرناک را بغایت نافع بود و پخته
بخورند ... نافع بود ف کوید با شراب سفید بخورند ...
البول را نافع بود و سنگ بریزاند و باز ... اخراج ...
بجوشانند و آب او بخورند ... ورم بول و حیض براند ی کوید
کوشت و مرق آن باه را قوت عظیم دهد سج کوید کوشت سر
طان و شور ... اما غذا ... و مصلح او ...
با ماشک و نیک پخته کند ... مضر بود و مصلح آن ...
قرنی ... و بدل سرطان باره سرطان خشک کرده است
مؤلف کوید ... سرطان نهری چنان بود که شکم او پاک کنند
و با بهار ... و ... زر و نمک بنویسند و بعد
از آن با ماشک ... مسلول را نفع عظیم کند و سوختن او
باید که در دیک ... را بر آتش نهند و سرطان را زنده
در دیک اندازند و بگذارند تا خاکستر شود اما باید که ...

درهم

در اسد و قمر از مقابله ... در ... و ... ماه
... کوید خاکستر او ... مثقال ... و نیم مثقال ...
... سه روز بخورند گزیدن سگ ... نافع بود ...
نات را خام کوفته با ... بخورند ... گزیدن همه ...
زهرناک خاصه عقرب و رتیلا را بغایت نفع کند ح
کوید سرطان نهری را چو پخته با ... آش سل و ... که
از خشکی سینه بود طب کوید کوفته ... گزیدن عقرب
بند نفع کند مجرب سراج القطرب و سروح الصنم
و ... کویند و سگ کنده کویند و آن ... بیخ است
بر شکل آدمی دست و پا و ... دارد و شاخ
از ... سر ... از زمین بیرون آمده باشد و ...
ادریس النبی علیه السلام ... درخت سلیمان بن
داود است علیه السلام که در زیر ... خود
کاشته بود ... آن خواص عجیب از ... بیخ بود
باذن الله تعالی و آن درخت مبارک ... است
است همه دردها را نافع بود خاصه صرع و فالج و لقوه
و جذام و فساد عقل و نسیان را و بیخ این درخت
بر صورت صنم ... ایستاده ... دو پا و ... ساق و
شاخ و برگ بیرون آمده ... از زمین بیرون آمده باشد و ...

او مانند برگ علیق که برنگ گویند باشد و میوهٔ او
سرخ رنگ و خوشبو بود در کوهها و باغها و زیر باشد و اگر
نرنگ درستی حیی بود سیاح او مانند عشقه بر ور بحد
چون او را اکنند باید که مریخ در خوانه خود یا شرف باشد و چو
انتها سه مریخ حمل و عقرب است و حمل بهتر بود و در مریخ
در حد سی است و بیست چهارم درجهٔ جدی بهتر باشد
تا در یکی از مثلثات خود بود اگر خوانه شرف میسر نشود
یا در حدی از حد و خود بود و شاید که رجع بود و
راجع یا محترق تحت الشعاع باشد و زهره و مشتری
ناظر بود و بیستی باید و قمر نیز نزدیک مریخ بلکه در برجی
که مریخ باید که باشد بدانکه این فقیر نسخه در اختیارات
نجوم از اقوال اکابر جمع کرده و نام آن نسخه الهامات المعبود
فی اختیارات المسعودیه نهاده و در آخر آن نسخه
خاتمه آورده و آن را کشاف المشکلات نام کرده اکثر الفاظ
و مصطلحات و رموز و اشارات مشکل را حل کرده و مشروح و
جدول و مثلثات و مشکلات نجوم انچه طالب در آن نسخه نجوم
خواهند یافت الکنون بدانکه بعضی گفته اند که کندن این صنم
بدست هر کسی که بکند بمیرد باید که بیخ باندازند که یک
روز بکند این بیخ را بیرون آورد و سگ بمیرد اما بعضی گویند که

آن صنم را اعضا سازند تمام و یک کرسینه بر ان بیخ بشکنند و ان پاره دورتر از سنگ ع

این

این قول با طلبت و سکت و بحکس المقصان حرید بعد
بدانکه آن بیخ را بیرون آورند و در لته سفید پاک بحیده
نگاه دارند برگ و شاخ و میوه و بیخ او همه نگاه دارند و هر عضو
از اعضای آن صنم را بمیوه آورند روغن گل یا روغن قلوقی
خوشبوی یا زنبق رصاص آمیخته در چشم و بینی
بالد کسی پیش سلاطین و اکابر رود او را او و نیست دارند
و هر مراد و حاجتی که داشته باشد بر آید و پیش همه کس
محبوب و مقبول گردد و بشرم او که سفید باشد و تمام
رسیده کوفته با روغن گل زن حامله در شکم و پشت
خود بالد از خوف افتادن بچه ایمن گردد با دن ابتدا
بکمرید گل او پیش از انکه شکفد و در خرقه کتان نگاه دارند
و در موسم صفت رنگ ریسمان بافته اگر خرقه را بندند و بر اطفال
مصروع صرع دفع کند و گل او کوفته بر تشنج بندند و حاجت
کنند و بر شکم مالند اسان وی در و برآید و بیخ او دود کنند
از آن موضع شیاطین و دیوان روند و بدت بدید باز نیاید
موضع بیابند و بحور ان صنم هذیان گفتن و فساد عقل از دفع
کند و ان صنم حرز عظیم المنفعت است اگر آن صنم را تمام عضو
از اعضای او شکسته بر بازو یا کمر بندد از همه آفات و بلیات
و درد و رحمت دور و از و سوفتن و غرق شدن ایمن باشد

باذن الله تعالی و بر مصروع بندند از صرع خلاص یابد و بیخ و ثمرهٔ
او اگر کله ساعیه یعنی خوره که در یک ساعت عضو
را فاسد کند و بخورد دافع بود ح گویند حبری از آن
صنم بر حکام بندند در مشتعلی خشم و غضب ایشان ساکن
کند حی گویند نباتیست در میان کتان روید و گل او مانند گل
سرخ باشد و بیخ او مانند جوز و مردم آن را خورند ف گویند قطرب
جانوریست که در شب مانند آتشی روشن باشد و بوی حوت تر
آن صنم نیز در شب مانند آتشی باشد و چوب خشک او را روشنایی
نباشد و اگر نم کنند در چوب او باز روشنایی پدید آید و
مجرب است سرخ و اسرنج نیز گویند و آن سعد آنا بیرب
سوخته است و سرد و خشک و قابض بود و در قوت نزدیک
شادنه است یا جره یا آب لسان الحمل حقنه کنند قرحه امعا را
نافع بود و در مراهم جهت سوختگی آتش نفع بلیغ کند
سعد بکافا مشک زیر زمین و تیر با تبلاق و بنبا سی مسب و سعد
مشتر گویند و آن نوعی است و بهتر آن قرنه غلیظ متصل که
پوست بیرون او دور کنند اندرون سفید خوشبوی بود
دسر گویند بیخ او بکار آید و آن گرم است در اول و خشک در
دوم رنگ نیکو گرداند و بوی دهان خوش سازد و سوده
بر آکله باشند نفع کند و در ریشها بد نفع عجیب کند

دار

و ریش دهان را نافع بود و بول و حیض براند ودج گویند
انضمام رحم و سردی آن نافع و حیض براند و خشک او سوده
بر ریش دهان و اکله مالند دفع کند ما گویند عقل زیاده و
دافع معده و مجسن لون و مسخن جگر و معده و مفید بود
و دافع بحر و عفونت دهان و منی بود سح گویند نافع استرخا
و مقوی عصب و زیاده کننده حفظ بود ن گویند
منضج ریش بود و مصلح آن خشونت است و بسیار خورد سعد خادم
آورد و نوعی از وی بود زنجبیل باید تجامد برنگ عفران
شود و مالند موی بستر دستفرجل بفارسی آبی
و بکرباینی به گویند نقلست از نبی علیه الصلوة
علیه و سلم آبی نود پیش ایشان آوردند او بوسیدند
و بر چشم و رو نهادند و گفتند خدا ما را روزی کن در دنیا
ما را و در آخرت ما را از آن محروم مکنی و فرمودند علیه الصلوة
والسلام که بخورند سفرجل بدرستی که دلها را پاک کند و دل
دل شجاعت و دلیری زیاده شود و فرزندان
با حسن و جمال زاده شوند و زنان حامله سفرجل که بخورند
بدرستی که فرزندان با خلق بر آیند سح گویند بهتر آن بزرگ
شیرین بود و آن نافع معده بود و شیرین او معتدل
بود در گرمی و سردی و ترشی سرد و قابض و گویند

منع سیل مواد از اخشا کند و قی باز دارد و خمار و تشنگی
و دو سنطاریا را نافع بود و بطبیخ او حقنه بود شقاق
مقعده و رسم را نفع کند و بوی او دماغ مرا قوت
دهد و قطع غثیان و قی کند و بسیار خوردن آن درد عصب
و قولنج و مغص تولد کند و دشوار هضم شود و مصلح آن عسل
بود مولف گوید شنیدم که در بستان زنان البته بود آبی
و عسل طلا کنند نافع بود سقمونیا و محموده نیز گویند
وان مسهل قوی بود و بهتر او صاف متخلخل بود که
زود بشکند و در آب زود حل شود رتن گوید گرم و خشک
بود در سیم و کمی او زیاده از خشک و مسهل مره صفرا و اخلاط
لزجت و جذب فضول بد از عمق بدن کند و اگر زیاده از دو
دانگ بخورند غشی و عرق خنک و کرب آورد و افراط اسهال
کند تا بکشد و شربتی از وی باشش جو بابت جواب و اصلاح آن
ضرر او است که آبی یا سیب را سر او چون سر دیگ بردارند و درون
او بیرون آورند و محموده را در اندرون آن نهند و سر او باز پوشند
و در خمیر گیرند و در زیر آتش نرم کنند تا آبی یا سیب بخته شود
بیرون آورند و محموده را از میان آن بیرون آورند و خشک کرده بکار
برند و آن را محموده مشوی گویند و آن آبی یا سیب که محموده
در وی آورده بخورند اسهال یا تشویش کند و اگر دو درم از آن آبی

وقضیب ... در آب ... آن را در ... بکشد ... بول را باز دارد

یا سیب و دو درم منفشه و یکدرم محموده مشوی کوفته اقراص
کنند و خشک کرده هر یک دانگی یکقرص بخورند بهتر از قرص منفشه
بود اصحاب تب را و صفرا و بلغم شور را از عمق بدن جذب کند
و براند و صداع و رمد و جمیع امراض صفراوی را دفع کند
گویند بیخ درخت سقمونیا برص را دفع کند سخ گویند مسود
دل و معطش است ط گوید مضر جگر ضعیف است مضر بسیار
دارد و اصلاح او مسوی کرده با انیسون و گل سرخ و آبی
خورند سقنقور بفارسی ماهی سقنقور گویند مج گوید حیوانی است
مشابه ورل و در ریگهای نیل مصر باشد و فرق میانه ورل و سقنقور
آنست که ورل در بیابان باشد و سقنقور در دریای نیل و نواحی آن
و سر ورل پهن بود و سر سقنقور باریک و کشیده و رنگ او سبز
و زرد و سفید و سیاه بود و پوست او نرم می گوید نر او دو قضیب
دارد و ماده او دو فرج مولف گوید سقنقوری دیدم نر قضیب او
دو شاخ بود بن آن یکی بود و دو خصیه داشت مثل خصیه خروس
و در همان موضع که خصیه خروس میباشد و غذاء او
در آب ماهی بود و در خشکی عضابات مج گوید از مردم ثقه
شنیدم و در کتب خواص دیدم که چون سقنقور صیاد را دید
وگریزد خود را در آب اندازد و اگر آب نیافت در بول خود غلطید
صیاد مرد و اگر صیاد پیش از وی در آب و با بول خود غلطید

سقنقور مرده صیاد سالم ماند و این از خواص غریب است و بهتر
نر او باشد که در بهار صید کرده باشند و بهتر اعضاء او ناف
و گرده و بن دم و پهلو او و گوشت شانه بود و تازه او گرم
و تر بود و نمکسود خشک و او را حرارت بیشتر و رطوبت کمتر باشد و
او که از حوالی ناف گیرند بهتر بود نمک او باید که سماهی باشد که
مثل سر سیخ زبد و بر هم خسبیده بود و اگر سفید و زرد آن باشد
قوت بد اشته باشد خصوصا که بکر بود اح گوید تنها بکار برند
بهتر از آنکه در مرکبات و شربتی از گوشت او یکمثقال تا نیم مثقال
باشد بحسب مزاج و سن و فصل و تنها خوردن او باید که با نبید
و بر سر شراب صاف کهنه یا ماء العسل یا لحمه یا نقیع مویز شیرین
یا زرده تخم مرغ نیمبرشت یا شیر بخورند و نمک او با اطعمه یا هر کدام
تا ده درم بحسب مزاج خورد و اگر با زرده تخم مرغ نیمبرشت با لحم حرکوشه
خورد باه را نفع عظیم کند و سقنقور امراض عصب سرد را نافع بود
و در تقویت باه و تزاید منی نافع عظیم است و گویند یکدرم از
حوالی گرده او با شراب بیاشامند انعاظ موسعی شود که ساکن
نگردد تا مرق عدس یا عسل یا لحم کاهو با آب بخورد کوسر گوید سقنقور جهت
باه خصیه الثعلب است مولف گوید بسیی امتحان شد دو سه بار هیچ
هیچ بهتر از خصیة الثعلب نیست خاصه که با شراب بیاشامند کوفته
وبدل سقنقور در مفاصیل فرکهب اذن آن خصی الثعلب تازه فربه

بود و قضیب گاو جوان خشک کرده سوده بوزن آن بدل
او است و نیم وزن آن تخم گزر سکر بفارسی شکر و کابلی
شکر ریزی و بهند کند گویند درس گوید با آب بخورند شکم نرم
کند و در د گرده و مثانه را نافع بود و معده را مفید و در
چشم کشند تاریکی را جلا دهد ف گوید گرمست در آخر اول و تر در
اول مقوی معده و جگر و مفتح سده جگر و شربتی ده درم بود
با روغن بادام شیرین بخورند منع قولنج کند دوم گوید با روغن گاو یا
گوسفند بخورند احتباس بول را نافع بود مجرب و ده درم شکر
و بیست درم روغن گاو تازه نیم گرم بخورند درد ناف و اندرون را
دفع کند و ریزه نی که رهنده باشد از نفاس پاک کند و بلکه حیض را
که جرب باشد شکر بمالند یا خون آلوده شود دفع کند و اگر سکته از
دفع نشود دو سه نوبت بمالند دفع کند ما گوید جهت سلب تخم
حرارت و صلاح سینه و شش که هر دو را نرم بیازد و آنچه در سینه
و شش باشد بیرون آورد و خشونت مثانه نفع کند و مجوو و مرو
را موافق بود و احتیاج بمصلح ندارد ی گوید تازه او گرم است
و کهنه گرم خشک و بدل شکر آب السوس بود با قدری سیمی
و مصلح آن بهی و طباشیر بود سکبینج صمغ نباتی است بهتر
آن باشد که بیرون او سرخ و اندرون او سفید و رنگ او صاف
کوسر گوید بهتر ادویه است در دفع فرود آمدن آب بچشم که آن را نزول

کویند و ثار یا چشم که از اخلاط باشد ودکر کوید صرع و فالج و درد
سینه و پهلو را نافع بود و تبهاء نوبت را دفع کند و با شراب
بخورند گزیدن جانوران را نافع بود لت کوید گرم و خشک بود
در سیم و مسهل بلغم لزج و رطوبات غلیظ بود و عرق النسا و بها
صل و وجع الورک و ظهر را نافع و شربتی یکدرم با ملک متقال است
ح کوید صداع سرد را تحلیل دهد و خوردن او استسقا و مغص را نافع
بود محلل جسا ر و تعقد مفاصل و سلعه است خاصه که بر سر
طلا کنند و بخورند گرم و از حب القرع را بکشد ح کوید از اد و
مبروان در امراض بارده است چرا که در او فرط حرارت غریزی فرط
و محرور را زیان دارد و بدل سکبینج ارحریت و گفته اند مثل آن جاو
شیر است و راتینج نیز بدل او است سنگ سح کوید سنگ اصلی است که
از ایلچ گیرند و آن گرم است در اول و خشک در دوم منع خون کند
و درد عصب را نافع بود عم کوید سنگ چهار نوع است سنگ
المسک است و سنگ الاکراس و سنگ الجلود و سنگ انماو
او مختلف است بحسب ترکیب او مس کوید مقوی باه و جماع و مفتح
سده بود و قاطع بوی عرق و بوی نوره بود و بدل سنگ نوزن
او بهمن سرخ است و گفته اند نصف وزن او کبابه سلیخه
هندی و کابلی کهیله گویند و آن پوست درخت است که آنرا
سلیخه گویند و آن انواع است بهتر آن بود که سرخ رنگ و عطر

داندکی ملحی و عفوصتی تمام در طعم بود و مانند قرفه پیچیده و آنکه
سیاه بود بد است و آنچه رقیق است کسلا است که عوض
سلیخه فروشند کو کر کوید گرم و خشک بود در سیم و نافع احتباس
حیض ودکر کوید مدر بول و حیض است و بخورند زهر افعی را نافع بود
و درد کرده را مفید سح کوید محلل ریاح غلیظ و مقوی احشا است
ح کوید مسخن اعضاء باطن و مفتح سده و مسقط مشیمه و جنین
مرده و زنده و بخوران رحم را از رطوبات فاسده عفن پاک کند و کو
رحم سنگ سازد و شربتی یکدرم بود و مضر امعاست و مصلح
او کثیرا و بدل سلیخه نیم وزن او دارچینی است سلق بفارسی
چغندر گویند و بیخ آن دو نوع است یکی سرخ و یکی سفید و زرد
رنگ و بهتر آن شیرین است و آن گرم و خشک بود در اول و گفته اند
مرکب القوی است و محلل و ملطف و مفتح است و آب او طلا از
کلف و داء الثعلب و ثالیل و خراز را نافع بود و بر سر مالند
شپش را بکشد سول کوید آب برگ او در شراب اندازند و
سرکه شود و اگر با سرکه اندازند بچهار ساعت شراب شود
ع کوید نیم درم غاریقون درده درم آب چغندر حل کرده بخورند
اسهال خلط لزج غلیظ کند زیاده از آنچه غاریقون کند سلخ الحیه
بفارسی پوست مار و بهندی کانچری و بترکی ییلان قیرسی
گویند و بهتر پوست مار نر است که سفید رنگ بود ودکر

کوید سرکه که بخته مضمضه کنند در دندان نفع کند کوکر کوید برگ
پخته در گوشت چکانند درد ساکن کند و مضمضه کند در د
دندان را نافع بود ف کوید پوست پخته قیروطی سازند در د ب
و مقعد را نافع بود و مارک کبر جوشانیده مضمضه کنند در د
دندان ساکن کند و چینا کند درم پوست مار پاره پاره کنند و دو درم
آرد جو خمیر و قرص ساخته در زیر خاکستر گرم کنند تا پخته شود
تا صاحب بواسیر بخورد نفع عجیب کند بواسیر ظاهر و باطن را
طس کوید بخور کند رسی که مشیمه او بالا رفته باشد و بچه در
شکم او مرده پیدا ورد مجرب سلحفاه بفارسی سنگ
پشت و بکرباسنی کاسه پشت و بشیرازی لاک پشت
و بترکی قورجاقلیق بقه و بهندی کچهوی گویند و آن بحری و بری
و نهری بود طس کوید خون بحری او با سرکه و خرگوش و زهره
بخورند گزیدن همه جانوران و سگ کسنی را که صفدع اجامی خورده
باشد نافع بود زهره او بر خناق مالند نفع کند طس کوید بحری
را بسوزند تا سفید شود و با روغن گاو بکوبند و بر خرقه مالند
و بر سرطان ریش شده نهند چرک آن پاک کند و گوشت
برویاند و دفع شود و دیگر سپید انکشت ... کوید بیضه او
سرفه اطفال را نافع بود ف کوید بحری او بگیرند و با آرد جو آمیخته
بعسل بسرشند و حبها سازند مثل فلفل مصروع هر صباح

نهار و هر شب یکی بخورند صرع را دفع کند و پیست و بار را
بخون او و اسیم مالند و وجع المفاصل و نقرس را نافع بود جم
کوید جاهای بزرگ بسیار بارد کاسه پشت او بر زمین نهند
و با بهای او شکم او بالا درخوا باشد ازاله دیگر نبار و سماق بفار
سی تتم و بتا بتی هرنیسی گویند مه کوید در پوست
او منفعت است و قوت رگ او مثل قوت اقاقیا بود و رگ
او بجوشانند تا بقوام عسل آید موافق بود انچه حفص مقعد است
و دانه او در طعام بخورند اسهال مزمن و فرحه امعا را نافع بود
وضع او در دندانی که خورده شده باشد گذارند درد ساکن کند
کوید اشتهای طعام آورد و شکم قبض کند و اسهال مزمن
صفراوی را دفع کند ع کوید در گلاب اندازند یکشب و صباح
آن گلاب را در چشم چکانند سلاق و خارش و سوزش چشم
را نافع بود و سماق و زهره را نیم کوفته با آب سرد بخورد دیگی
را که در شکم بسیج باشد و قی بسیار کند نافع عظیم بود
کوید نیم وقیه سماق را با نیم رطل آب نخیه کنند تا تمام قوت
او در آب رود و خرقه پاک در آن آب تر کنند و آن آب را
در چشم صاحب آبله چکانند در چشم او آبله بر نیاید
ع کوید سماق را با گلاب تر کنند و با آن گلاب مضمضه کنند قلاع را
نافع بود و مضر جگر سرد است و سماق و مصلح آن مصطکی است

و چشم ... سلاق ... نافع ... [illegible]

فس گوید بدل سماق بازوریست و گفته اند شاه توت نارسیده خشک بدل
اوست و بدل او حب الآس نیز گفته اند سمسم بفارسی کنجد
و بکاه کنجد و بهندی تل گویند و بهتر آن بود که دانه
او بزرگ و فربه بود و جرم او اقوی از روغن او بود در
میانه اول و تر در آخر ... گوید مضر معده بود و آنچه در
بیخ دندان بمالند بوی دهان بد کند ... گوید مفسد معده و مرخی
اعضاء باطن است با عسل خورند ضرر کمتر کند و آب برگ
جوشانیده او در موی بمالند دراز کند و سبوسه دفع کند
... گوید بریان کرده او با تخم کتان مقوی باه است ... گوید نافع بود
امراض سینه و شش و سرفه را ... گوید پوست کنده
بریان کنند غذای صالح دهد بدن را و فربه سازد ... گوید نافع
بود ضیق النفس را و ربو را اما مسقط شهوت طعام است
و بدل سمسم تخم کتان است سمانی بفارسی ورتیج و بودنه
و بخراسان کرک و کرباجی ... و بهندی باتره و بشامی
ونی گویند گوشت او معتدل است میل بگرمی ... گوید گوشت
او نر و تک گوشت ماکیان است و مولد خموس سنگ و موافق
مزاج اصحاب ناقهان سمن بفارسی جربه گوشت گویند
و آن جربه ماهی است که با پوست و گوشت ملحق باشد و بهتر
آن بود که از حیوان رسیده گیرند و گرم و تر بود شکم نرم کند

وزود

وزود هضم شود و باه را قوت دهد اما از وی بلغمی تولد کند که زود
مستحیل بصفرا نشود اندک باید خورد و مصلح آن لیمو و نمک
و زنجبیل باشد سمن بفارسی روغن گویند و بترکی یاغ و
بهندی گیو و بشامی گویند و آن از شیر گاو و غیر
و گوسفند گیرند و آن از مسکه قوی تر باشد و گرم و تر است
در اول ... گوید روغن گاو منع زهر افعی کند و بکد از وکه بدل زهر
... گوید کسی را که افعی گزد روغن گاو کهنه خورد هیچ ضرر
بوی نرسد ... گوید روغن گاو تریاق همه زهرهاست و طبع
و سینه نرم کند و منضج فضول سینه بود خاصه با
و بادام تلخ و آن تریاق زهرهاست که خورده باشند ...
گوید بر دهان خر جهت نهند فراخ سازد و حنا در روغن گاو
حب کهنه را دفع کند و ده درم روغن گاو با پنج درم شکر
بول براند مجرب و فرزجه از آن زن بردارد در ریش رحم را نفع کند
در مقعد بمالند بواسیر را دفع کند و با آب عنب الثعلب
ضماد کنند ضربان و ورم چشم را نفع کند و درد گوش را
نافع بود ... گوید روغن را ناهار لعق کنند سرفه خشک را نرم
کند و هفت شب روغن گاو را بر رو بمالند رنگ رو صاف
و نیکو و مشتعل کرده اند نبی عربی صلی الله علیه و سلم
فرموده اند که در شیر شفا است و روغن دارو است ...

بفارسی ماهی و بترکی بالیق و بهندی ماچی و بشامی ... گویند
ماهی تازه سرد و تر است در دوم و بعضی بقیاس با بعضی گرم بود مثل
کوسج و مار ماهی ... کرده او اقوی بود و بهتر آن بود که
در آب شیرین که بر سنگ ریزه باریک رود باشد ... بطی بود
در خرد و بزرگی و فربهی و لاغری و لذیذ بود و ... نشسته باشد
و جهت ترکیب با سفیداج پختن بهتر بود و آنچه با آتش بریان کنند
سبکتر باشد از آنچه بروغن بریان کنند و آنچه بی رطوبت گرد
بروغن بریان کنند بد باشد تشنگی آورد و دیر از معده بگذرد و ماهی
تازه مقوی باه بود خاصه مجرور او مرق آن تریاق زهرها بود
و او دمان آن گزیدن مار شاخ دار و سگ دیوانه را نفع بود
و ماهی نمکسود گرم و خشک بود و بهتر آن بود که زود نمکسود
کرده باشند و کهنه او بد بود سر ماهی شور که آن را ... گویند
کویند ورم ملازه و شقاق مقعد را نافع بود و اگر بسوزند
و بر گزیدن سگ دیوانه و عقرب نهند نفع کند و گوشت او
بخورند همین عمل کند و ماهی شور بلغم بگدازد و بهق سیاه و ...
آورد زیاده از تازه و مصلح ماهی سرکه و صعتر و کرویا است و بعد
از آن حلوا و روغن خورند ماهی و شیر در یک زمان نشاید خورد که
جذام و فالج تولد کند نعوذ بالله منهما سمور بترکی کیش گویند
و آن جانوریست که در ترکستان باشد و قیمت موینه او از همه

مولد

موینه زیاده بود و گرم او از همه حیوانات زیاده و موینه او
زود متغیر نشود ... گوید موینه وله در تسخین و تخفیف باد
نزدیک بود و پوشیدن پیران و سرد مزاج را موافق
است و پوشیدن سمور سینه و گرده را نافع بود والله اعلم
سنور و قط و خیتل و هره بفارسی گربه و بترکی موشک
و بهندی بلی گویند ... گوید گوشت او گرم و تر بود درد
بواسیر را نفع کند و گرده را گرم سازد و درد پشت را دفع
کند ... گوید مقاربه گربه و نفس او ذو بول و سل است ... گوید
سرگین گربه بخور کنند بار و از حشمه و جنین نفید سنجاب ...
تین گویند گرمی موینه او کمتر از سمور است و پوشیدن
آن مجرور فراخ و جوانان و کسی را که شرب مدام کند موافق
سندروس و آن صمغ زرد بود مانند کهربا بود اما از
کهربا نرم تر و اندکی تلخی دارد ... گوید گرم و خشک بود در اول قطع
بلغم معده کند و حب القرع بیرون آورد و نافع استرخاء عصب
... بود ... گوید حابس خون بود و خفقان و سبز رنگ
نفع کند و اسهال مزمن را نافع بلیغست ... گوید بعسل
بخورند بول و حیض براند و در چشم حک کنند در ملا او را آنکه
عجیب است و خون از هر عضو رود دیده شود و صندل بهندی
جر گویند سه نوعست هندی و رومی و کوهی ... گوید از دن

مورث

سرد و خشک بود رس کویند سنبل کرمست در اول و خشک
در دوم ق کویند مفتح سده سرست و مقوی معده و جگر و دمن
و مسخن همه اعضا و محسن لون یج کویند استسقا و حمی را نفع کند
سنا بکر مانه سنا مکی کویند جهته آنکه بهتر او مکی بود
سب کویند کرم و خشک بود در اول و آن مسهل مره صفرا و سودا
و بلغمست و شربتی از وی در مطبوخ از چهار درم است
تا هفت درم ق کویند وسواس سودای را نافع بود
رش کویند عطسه در آورنده بود دل را قوت دهد و سنبله
مقوی او بود و جوشانیده او بهتر از کوفته بود
و چون تنها خورند از کوفته سه درم و از جوشانیده نیم
سه درم تا هشت درم و بدل سنا مثل او قنتبن است
و گفته اند بر نصف او شاهتره سبناوج بفارسی سبنا
کویند و آن سنکیست که ملک بر جرح بندند و کارد
و استره بدان تیز کنند ن کویند بسوزید او را
بر قروح نرمی باشد دفع کند کوس کویند مجلی و مخفف و
ریشهاست غرمن را بصلاح آورد سوسن ریحان در
اول بهار کلی از زمین بیرون آید سفید و بعضی سرخ
رنگ و بعد از ان شاخ و برگ او بیرون آید و میوه او
سرخ رنگ بود و بیخ او مصمت و بیخ او سیاه و سفید

رنگ

رنگ و سرخ باشد آنچه سیاه و سرخست اگر بخورند بکشد
و طعم همه شیرین باشد و مستعمل بیخ سفید است که بیرون
و اندرون او سفید و سخت باشد و بیخ سیاه و سرخ او
خناق و کرب بکشد و او مضر معده است اس کویند کرمست
در سیم و خشک در دوم ده کویند مخفف قروح کهنه
و بیخ او را سوررنجان کویند و غیر از بیخ او در رطب
مستعملست ح کویند درد نقرس و مفاصل را نافع بود
رب کویند مسهل بلغم خام غلیظ است و دافع نقرس و مفاصل
سح کویند بهتر و نافع بر خیزریست در علل مفاصل و چون
خورند با فلفل و زیره باید خورد می کویند در دفع بواسیر
باطن نفع عجیب کند نیم درم سوررنجان را با گرده گاو کهنه
سرشته به پنبه بر دارند بواسیر باطن را دفع کند سوس
در خراسان بیخ و کرمان منکو و بترکی جلغوبه کویند
بیخ او و عصاره بیخ او مستعملست و رب السوس از بیخ
او کیرند و بیخ او ریشه ریشه و اندرون او زرد و شیرین باشد
و در خراسان بیخ و در کرمان بیخ مده کویند کوس کویند
خشونت حلق و مثانه را نافع بود و معتدل است میل
بکرمی دوس کویند بخورند به طلا نافع بود التهابات سینه و معده را
و مثانه و جکر و کرده را تشنکی بنشاند ح کویند طبیخ او سرفه

نفع کند و در مطبوخات مسهل دفع ضرر ادویه کند و بهتر
چیزیست در علاج امراض شانه و تشنکی که از کرمی و
خشکی و بلغم شور باشد سح کویند آواز صاف کند و قصبه
شش را پاک سازد و اختلاج و درد عصب را و بهتای
نرمس را نفع کند سوسن بیخ کونیست یکی سوسن سرخ و آن را
در حرف الدال ارسیم و لبوب گفته شده چهار کونیست
یکی را سوسن آزاد کویند که سفید است دوم کبود که آن را ازرق
کویند سیم آسمانی کون که برگ او زرد و کبود و سبز اندک
داشته باشد و آن را بوی سوسن قرح و بنفشه سوسن در ح
را ایرسا کویند و بیخ این سوسن را ابن سینا ایرسا کوید
چهارم زرد و دیگر که آن را خطایی کویند و شاخ او از دیگرها
بلندتر بود سوسن بستانی باشد و بهتر همه آسمانی کون
باشد و آن کرمست در اول و معتدل در خشکی و محلل و
ملطف بود و بری او کرمتر و خشکتر بود و روغن آن تسویند
کلف و غش را نافع بود و روی را پاک سازد و جلا دهد
جرب و ریش شیر و خشک ریشه را نفع کند و بستانی او
بهتر علاجیست جهته سوختن آب کرم و در دفع زنبور و کزند
جانوران را نفع کند خاصه که عقرب و بوی آن محلل فضله
دماغ بود و بیخ او مسهل آب زرد بود چون با عسل بخورند و شربتی

ازان

از بیخ او از یک مثقال تا سه مثقال بود و مضر در سر است
مصلح او کافور سح کویند سوسنی را طبع او نزدیکست
به زعفران و از ادویه قلبی و مفرحست سولوق بفارسی
بست و ترکان تلخان و بهند ستر کویند بست جو بهتر است که
با عسل بریان کنند و نخاله او کم باشد با آب انار شیرین
بخورند تریاکی معده را خشک کند و قی صفرای را زود ارد
و درد سر و غشیان ساکن کند و دفع نفخ جو قند کند بست
کندم معتدل بریان کنند و آن کرم و خشک بود و در اول در
از معده بگذرد و نفخ بسیار کند و مصلح آن قند بود
بست کنار که بعربی نبق کویند شکم قبض کند
و معده را قوت دهد بست سیب قی و غشیان صفرای را دفع
کند و شکم قبض کند و معده را قوت دهد و تشنکی بنشاند
بست انار سرد و خشک بود و ساکن صفرا و مقوی
معده و قابض شکم و اشتهای طعام آورد بست خرنوب و شجد
قابض شکم اند و مقوی معده سکنتبر رسیم نام در حرف نون
گفته شود ان شاء الله تعالی سیکران لحوب و بوصر و ماهی
زهره بفارسی ماهی زهره کویند دوسر کویند دو نوعست
یکی برگ او سفید و یک برگ او سیاه رنگ و آنکه برگ او
سفید بود دو نوعست نر و ماده و برگ ماده مانند برگ

کرم بود و درخت او کم کز زیاده باشد و آنچه نر است برگ
و ساق او باریکتر از ماده بود و آنچه برگ او سیاه بود در شاخ
سفید بود برگ او پهن تر و گل او زرد رهی رنگ باشد دوس
گوید جمیع انواع او مجفف است با جلای معتدل آب آن اکحل
کنند و درد دندان را ساکن کند و گزیدن عقرب را نافع بود و آن
ماهی زهرها را بکوبند و در آب روان ایستاده که ماهی باشد
اندازند چندانکه آب فرو ماهی زهره گیرند هر ماهی که در آن
باشد همه میت شود و بر بالا آب آیند و بدست آسان توان
گرفت حرف الشین شاه بلوط و قسطل نیز خوانند و آن
شیرین تر و بزرگتر از بلوط باشد و خشکی کمتر و بهتر رسیده
او باشد و آن معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در
اول و غذا بیشتر از دیگر حبوب دهد و سموم و درج و اسهال که از
رطوبت معده بود نفع عظیم کند و مثانه را از فضلات
بد پاک کند ج گوید در شهرها مجرب است که فربه سازد و بدن را
اما بطی الهضم است و غذا او محمود آنست و مصلح او قند بود و گو
ینده و گویند بدل شاه بلوط بلوط و خرنوب شاه ترج در گر
مان شاه تره گویند دوس گوید برگ او خرد و سیاه رنگ
مثل خاکستر و برگ او پهن و رنگ او سبز سفید رنگ و گل
او سیاه فرفیر و نبات تلخ و تر مزه مسهل سودا بود

حرف شین

و عصاره

و عصاره او روشنایی چشم زیاده کند و موی زیاده از
چشم بکند و شاه تره با صمغ بر جای موی نهند دیگر بر نیاید علی گوید
مقوی معده و مفتح سدد جگر و صاف کننده خون
و نافع لثه و عصاره تر او که خام بگیرند مواد محرق صفرایی
و سودایی براند و خون را پاک کند و نافع جگر و جرب است
و بهتر آن تازه و سبز است که تلخ باشد دم گوید شربتی در طبیخ
از پنج درم تا ده درم است و از جرم او از سه درم تا شش
درم با شیر و هلیله زرد ع گوید معده و امعا را از فضلات
محتبس پاک کند ف گوید نبات او را در آب کنند و پای
آب سر و ریش شویند شپش را بکشد و جنار العصاره
او تر کنند و در حمام بمالند حکه و جرب را دفع کند و آب طبیخ او
مضمضه کنند لثه محکم کند و حرارت دهان و زبان دفع کند
ما گوید بدل شاه تره جهت جرب و بثور کهنه نصف وزن او
سنا مکی و بلب وزن هلیله زرد است شادنج حجر الدم
بفارسی شادنه عدسی گویند و آن سنگیست
مثل عدسی و بهتر آن بود که زود بشکند دوس
گوید نرم سوده آب چنانکه در آخر کتاب سوده‌ها
گفته شود از انشاء آن با سفیده تخم مرغ حل کنند با آب
طبیخ حلبه خشونت اجفان و اورام گرم چشم را نافع بود دوس

گوشت جوت او قابض و منفخ است انجا اندک باشد زبان
و مدر را نافع و شادنه را با شراب بخورند عسر البول و افراط
حیض را نافع بود و با آب انار بن بعضی آب انار ترش و شیرین
بخورند رفتن خون را دفع کند و با اقاقیا شیاف سازند از جهت
چشم و جرب و حکه آن را نافع بود شاه اسفرم حبق در خراسان
و کابل ریحان و در کرمان شاسپرم گویند و آن گرم است در
اول و خشک در دوم محلل فضلات دماغ بود آب سرد
بر تازه او بزنند و بوی کنند تحلیل فضله دماغ مجوز دهد و سده
دماغ بگشاید و دماغ سرد را بوی آن از بخار تر کند و قلاع دفع
کند و مقوی اصحاب بود و سینه و شش را از بلغم لزج پاک
سازد و تخم او مقوی دل و مفرحست چون بخورند رطوبات معده
بگذراند شبت بترکی و بهندی سوه گویند دو گوید
گرم و خشک بود در دوم بارت بجوشانند و آن و غن
بمالند همه درد را تسکین دهد و خواب آورد و اورام صلب
نضج دهد و بسوزند تسخین و تخفیف او در سیم باشد نافع
ریشهای بود که ریم بسیار زاید و چون بر آن زود باشند ترکر
او کمتر باشد و تر زیاده دو گوید تخم او بخورند جوشانیده او
ادرار بول کند و مغص و نفخ را ساکن کند و تخم شبت سوخته
بر بواسیر ضماد کنند دفع کند اما دایم خوردن او چشم را ضعیف

کند

کند و قاطع منی بود ع گوید عصاره او نافع بود درد گو
ش سودایی را و رطوبات گوش را خشک کند ی
گوید تخم او با خربزه بخورند شیر زیاده کند ما گوید گرمیست بکو
بود در دوم و بادها را ح گوید طبیخ شبت نافع درد گرده
و مثانه بود که از باد و سده باشد شب یمانی بفارسی
زاک بلور و زمهلور و زاک ترکی و بترکی اجغ تاش گویند
و آن از کوه بچکد و بسته شود و آنچه از یمن باشد سفید
بود بزردی مایل دوس گوید انواع شب بسیار است و آنچه در
طب بکار آید سه نوع است متشقق و رطب و مدحرج متشقق تمام
بود و آن گرم و خشک بود در سیم با دردی سرکه بر هر
موضع که خون رود بمالند نفع کند و با سرکه و عسل مضمضه
کنند درد دندان متحرک را محکم سازد و با عسل قلاع را زایل کند
و چرک گوش باز دارد و با ورق انگور بنات العیل جرب
متقرح را دفع کند یک جزو شب با یک جزو نمک نافع بود
ریشهایی را که در اعضا منتشر شده باشد و با آب
در اعضا مالند شپش بکشد و سوخته آتش را نافع بود
و در بغل بمالند صنان او دفع کند و اگر زن چند کرت در آب او
نشیند بدرجه بکارت رسد و خوردن آن مفرط بود تا حدی که
بکشد اول سرفه سخت آورد و باشد که نفث الدم علاج

شیر بازه و تعقد و سکته کنند و بدل شب نک تلخ بود و کوه
نمک سیاه بود ن و بدل او بود اشنه در حرف سین ارقم
سبج گفته شده سبج بفارسی جز باویه و بترکی تقری
و بهندوی سبج گویند و بهتران بود که از خوان رسیده
گیرند و آن گرم و تر است و مختلف بود بحسب حیوانی
که از وی گیرند و رطوبت او کمتر از سمین بود و از جهت آنکه خون
بگذرانند زود تر از سمین بسته شود و پیه نافع خشونه حلق بود
و حلوا و کرده پیه نافع بود در گرده و پشت شحم الدجاج
پیه ماکیان معتدل بود خشونه و زبان و در رحم را نافع بود
شحم الاوز پیه شیر گرمتر از همه حربها بود و بقوت حرجه
تحلیل و رام و حی رابکداز د شحم المغز پیه بز قابض تر شحوم بود
و محلل و نافع بود زخش امعا و کسی که ذراریح خورده باشد
پیه بز بخورد نفع عظیم کند نبی عربی صلی الله علیه وسلم
فرموده اند که پیه چون بمعده فهتد میرویاند در ان مکان
شفا و بیرون میبرد در دراح پیه مرغ تازه با کاک پخته با خرزه
رفیق پخته خورند سوزش مثانه را نفع کنند شحم حمار الوحشی پیه
گوره خر با روغن قسط در درد پشت المنفع دهد شحم الخاریر
پیه خوک جوان رطوبت او زیاده ... هم بود و فضل او
نزدیک بز است اما ملین و نضیج دهد و زیاده از زیت و گرم

آن

آن کمتر از پیه رو یس ضماد اورام و قرحه امعا و گزیدن جانوران
و شرپنجه نافه درم بود و بدل پیه خوک پیه سنگ آبی بود
شحم الدب پیه خرس داء الثعلب و برص و شقاق را که
از سرما بود نافعست گوید پیه خرس و ربوبت اما گرم گرده
و برابر آن پیت برابر مالند موی بسیار بروباند و بر ناصور مالند
نفع کنند و مفاصل را نافع بود و بر عصب غلیظ مالند و نفع
نرم کند و بدل پیه خرس پیه پلنگ بود ف گوید پیه خرس
از داء الثعلب موی را آورد و در اطفال پیه خرس از همه آفتها
ایمن کند و حرزی عظیم بود اطفال را شحم الافعی پیه مار افعی
گرم و تر بود لی گوید موی زیاده از چشم بکنند و آن را مالند
دیگر نروید نی گوید پیه او دانکی یا دو دانک گزیدن جانوران زهر
دار را نافع بود اما پیه افعی مضر است بدل وی دافع ضرر بهل الله
شحم الثعلب پیه روباه در روغن سوسن کداخته در درد اذن
و گوش ساکن کند و در نقرس مالند نفع کند و پیه روباه
در چیزی مالند و در خانه نهند کیکان همه از انجا جمع شوند شحم الحبی
در حب بزرگ بود که قطران از وی شود و در حب خرد
خار ناک نیز باشد که قطران از وی شود و ثمره خرد مثل حب
الاس کرده باشد و اطراف مثل ثمره سرو باشد اما لیکن
خردتر از ثمره سرو د دس گوید بهتر قطران آنست که صافی

و بد بو بود و چون بچکانند بر فالج خون قطع او ببندد
و بهن شود بوس گوید مزاج هر دو درجه گرم و خشک بود
در سیم و روغن آن در جهتها که قطران بود گرم و خشک
بود در چهارم و قطران مالند گوشت نرم را زود متعفن گرداند
با ورد بخلاف دیگر ادویه که اگر گوشت متعفن سازند درد
باشد و اگر زن بر دارد قطران را بچه زنده بکشد و مرده بیرون
آورد و بر سر ذکر مالند بوقت جماع منع حمل کند و نطفه را تباه
سازد روس گوید قطران گوشت زنده بخورد و مرده را نگاه دارد
از تعفن و در اکحال کل سفید از چشم دفع کند و قوت باصره
دهد و از جراحت چشم دفع کند و با سرکه در گوش چکانند
کرم را بکشد و در سوراخ دندان نهند درد را ساکن کند
و با نمک بر گزیدن ماری که دو شاخ دارد بنهند نفع کند
و در جرب حیوانات و سگ مالند دفع کند مسی گوید در بدن
مالند از نعض سپرها ایمن شوند با گوید قطران را با بعض ادویه
بخورند گزیدن جانوران و خوردن زهرها و بادهای غلیظ و درد پاک
را نافع بود شعیر بفارسی جو و بترکی ارپه گویند و بهتر
آن بزرگ سفید فربه بود و آن سرد و خشک بود در اول
و بعضی گفته اند که سرد و تر است و پخته او خوردن بهتر از
باقلا بود و چون محلل و جلی است و با سرکه گرم کرده بر جرب

ولیکن

زخش مالند نافع بود و نقرس را نیز نفع کند و جو دا الجبر
پخته بخورند تبهای بلغمی را نافع بود و اما نفع دارد و سنگ پخته
سازند نفع او کمتر شود و ضماد دارد جو دا الجبر پخته اورام بلغمی
و گرم را بکداز اند شعر بفارسی موی و بترکی ساچ و بهندی
وال گویند جس گوید سوخته او گرم و خشک بود در سیم
و موی آدمی با سرکه ترکنند و سوده بر گزیدن سگ دیوانه
نهند در ساعت نفع کند و موی سوخته با مرداسنگ بر
جسم که جرب و حکه داشته باشد طلا کنند دفع کند
و با روغن گل در گوش چکانند درد دندان ساکن
کند شفنین بفارسی مرغیست بوتیمار و بترکی غقار
گویند ماح گوید گوشت او گرم و خشک بود خوردن
او مفلوج را نافع بود اما خواب آورد ج گوید گوشت
او حفظ زیاده کند و ذهن تیز سازد و مقوی خواص بود
شقاقل گزر بریست و آن را حیها او باغها شود منو
گوید مربای او بسیار گرم است معده و جگر را گرم کند و منی
زیاده سازد ید گوید گرم و تر بود در اول و رطوبت او
زیاده از ... است مهیج جماع و مقوی باه و محرک انعاظ
بود خاصه مربای او ج گوید گرم و تر بود در سیم شیر
زیاده کند و قوت باه دهد و حیض براند و مقوی اعضا بود و

روسی گوید در ابتداء استسقا نافع بود و منی بیفزاید و
ولذت زیاده کند و بچه فرود آورد و اختناق رحم را نافع
بود و گزیدن سگ دیوانه و جانوران که زهرناک
سرد بود نفع کند و شربتی دو درم باشد مسیح گوید تخم
او لطیف باشد و ترطیب او معتدل و مقوی روح بود
و قوت روح زیاده کند و مضر شش بود و مصلحش
سرستاد شان و نبات بود ما گوید بدل شقاقل بوزن
آن بوزیدان بود و گویند بدل او دارچینی و بعضی گفته
و گفته اند نصف وزن او زنجبیل و گویند بوزن او حب
صنوبر صغار شقایق النعمان دو نوعست بستانی و بری
گل بستانی بعضی سرخ بود میل بسفیدی و فرفیری کند
و برگ او مانند برگ گشنیز بود باریکتر و ساق او
باریک و سبز و در میان گل او سبز باشد سیاه و تخم
او مانند زیتون و بزرگتر بود و مصمت و بری او بزرگتر
از بستانی بود و برگ او پهن تر و گل او سرخ سرخ
روسی گوید همه شقایق النعمان را قوت جاذب جاد و فتاح
است بجای ... جذب بلغم کند و عصاره او دماغ را پاک
سازد و وزن بردار حیض راند و ضماد او جرب متقرح را
نفع کند ی گوید گرم و خشک بود در دوم و نبات سبز

تخم

جو تر را با گل شقایق بر موی سفید مالند سیاه سازد
ف گوید عصاره خشک کرده او بسایند با ارابان ... بخورند
درد دندانی که ناگاه پیدا شود نفع کند و ان گوید تخم شقایق
هر روز دو درم با آب خنک بخورند برص را نافع بود
سگ دوبک بفارسی نزدیک مرگ موش نیز گویند
و آن دو نوعست سفید و زرد در خمیر یا چیزی کنند که مو
ش بخورد بمیرد و هر موشی که بوی آن بموش
مرده بشنود بمیرد و بام موشان از بوی بگذارند بگریزند
و این مجربست صو گوید بخور سگ هر دو زهر قاتلست
اگر بخورند علاج آن مثل علاج رهج مفتولست اما از خور
دن سگ علاج مشکل باشد و اگر اندکی از سگ در
جراحت نهند گوشت مرده و زنده را بخورد و ماده
درد بسیار جراحت را از رگ سازد شلجم بلغت
بفارسی شلغم و بترکی ... و بهندی ستلو گویند
و آن گرم بود در دوم و تر در اول غذا بسیار دهد
و مولد منی و مقوی باه است و سینه نرم کند و بول راند
و با خردل و سرکه مقوی معده بود مسیح گوید محرک شهوت
جماع و نفاع بود شمع بفارسی موم و بترکی
و بهندی سنه گویند بهتر آن سرخ رنگ خوشبو

بود که بوی عسل دهد و آن گرم و ملین باشد و خشونت سینه
را مالیدن و بروغن بنفشه لعوق کردن نافع بود و مالیدن
موم جراحت پیکان زهردار را نافع بود ف گوید بار و غن
سوسن زرد بالند رنگ رو صاف کند و کلف را
دفع کند و دنبل النضج دهد مولف گوید موم را بر دهان جراحت
نهند و اگر پیکان باشد بجذب کند و جراحت را پاک ...
مجربست شونیز بفارسی سیاه دانه و بترکی
و بهندی کلونجی گویند نبی عربی صلی الله علیه و سلم
فرموده اند که یا علی فرشتگان استغفار کنند مر کسی را که
در خانه او شهد و زیتون و سیاه دانه دارد و در حلبه درد
هاست مگر مرگ و فرموده اند که بهترین داروها حجامت
کردن و سیاه دانه خوردن است مولف گوید آنکه سیاه
دانه گرم و خشکست در سیم قاطع بلغم و محلل ریاح باشد
و با بول کودک نابالغ کوفته و بر سر ... را ورام صلب
ضماد کنند بگدازد با سرکه و چوب صنوبر تخم ... کنند
درد دندان ساکن کنند و اگر با آب در ... کوفته ضماد کنند
بر ناف تخم گرم اندرون را بیرون آورد و سوده با ...
حب الخضر اقطره در گوش چکانند سده و باد
سرد گوش را نافع بود با سرکه و با سکنجبین بخورند

درد

درد رحم و گرده و درد دیکه نخاع را و از ... واقع شود
واقع شود ساکن کند و بر پیشانی مالند درد سر سرد را
نفع کند و سده مصفاه بگشاید و چند روز بخورند
بول و شیر و حیض براند و ما نطرون بخورند عسر النفس را نافع بود
و دو درم با آب بخورند گزیدن رتیلا را نافع بود و قاطع ...
و سردی بود و سوده با خون افعی و خون ... بر ...
بر اعضا پیسه شود مالند رنگ بگرداند روسی گوید بریان
کنند کوفته بگلاب بر ریش ساق مالند بعد از آنکه قرحه را
بسرکه شسته باشند بحال صحت باز آورد و ضماد کنند
درد مفاصل را نافع بود و خوردن آن حیض براند و بچه
مرده و زنده بیرون آورد و چشمه بفند ف گوید سیاه
دانه را هفت دانه بجوشانند و سعوط کنند در منخر کسی که یرقان
شده و چشمهاش زرد شده باشد نفع عظیم کند و زود بحال صحت
آید و مضر بود بگرده و مصلحش کثیراست و نوعی از وی هست
که خناق آورد و غشیان و علاج بقی و شیر کند و بدل سیاه
دانه صمغ زیتونست شیطرج و آن بعربی و هندی و فارسی بود
و بهتر او فارسی است وی گوید گرمست در چهارم مسیح
گوید با سرکه بر بهق و برص و جرب مالند نفع کند و بر سپرز طلا
کنند بگدازد و بدل شیطرج کبریت و گفته اند بدل او فوذنج

شیرج و شیره و دهن الحل و دهن السمسم بفارسی روغن کنجد و بشیرازیی روغن شیرجه و بهندی تیل گویند و آن گرم و تر است در آخر اول سقاق و خشونت سودائی را خوردن و طلا کردن نافع بود و با آب موبز بخورند حکه و موی و بلغم را نافع بود و ضیق النفس را نیز و منهم سموم را تخیت امام سبحی معده بود و اصلاح آن بود که کنجد را بریان کنند و روغن کشند ح گوید دهن الحل بحار روغن کنجد بود که با بو روغن کشیده باشند شیر املج امله را که در شیر بخوسانند شیر امله گویند قبض او کمتر از امله باشد و بهتر آن بود که چند روز در شیر باشد و آن سرد و خشک بود در سیم و گویند گرم و تر بود بلغم لزج پاک کند و قوت معده دهد و اشتهای طعام آورد و قطع می کند و آب رفتن دهان باز دارد و شیرینی کیفقال بود و مضر مثانه بود و مصلحان شیر تازه و عسل است شیر خشک بفارسی شیر خشت گویند گرمست باعتدال و گویند سرد است و او از ترنجبین قوی تر است و ملین او زیاده و بهتر او سفاف تازه بود شیح بفارسی درمنه و بترکی اشباق گویند و آن انواع است دوم گوید قابض است با اندک حرارتی معده معده را مضر است سیم گوید گرمست در سیم و خشک

در

در دوم تحته کنند او را تنها با کرنج بخورند کرم شکم بیرون آورد و اسهال اندک کند بولد گوید درمنه تازه را کوفته بکبرند و یک چمچه ان آب بخورند درد معده و شکم را نفع کند مجرب

حرف الصاد

حرف الصاد صابون اکثر بانها صابون گویند و آن گرم و خشک بود در چهارم شیافه از و بردارند قولنج بکشاید و خلط خام براند ف گوید با نمک برابر در حمام بمالند حکه و جرب ریش را نافع بود و با جبار ابر سخته در زانو ببندند درد ساکن کند و برخش بمالند زایل کند مجرب و بر دو غن کل بجوشانند و بر ریش سر کودکان بمالند خشک کند و بر رستنهای شهدیه مالند و هفت روز بگذارند و بعد از ان با آب گرم بشویند عظیم نفع کند و سر را بصابون در حمام بشویند تکمه و سبوسه دفع کند و آب صابون اگر بخورند بکشد علاج بقی و آب گرم کنند و بعد از قی گوشت مرغ فربه و روغن کنجد و بادام بخورانند صبر بهندی ایلوا گویند و آن سه نوعست سقوطری و عربی و سنجانی و بهتر از همه سقوطری باشد که براق و زنگ او بانند جگر و بوی او بانند زود خرد شود و بوی روغن گوسفند دهد و سنگ ریزه و ریگ در وی نباشد و عربی میانه بود و سنجانی بود و هم گرم و خشک بود در دوم سیم گوید صبر گرم بود در اول

و خشک بود در سیم و معده را موافق بود و ریشهای مشکل را نافع بود خاصه ریش مقعد و در باب کد اجته مانند و فتح سدد کند و اگر ماده جمع شده باشد بگدازاند و مسحی دو دماغ معده و مسهل صفرا بود و بلغم و رطوبت از مفاصل جذب کند و سده جگر بگشاید و ریش چشم و جرب و سلاق و درد چشم را نفع کند و رطوبت بدن و چشم خشک سازد خاصه سر و معده را از فضول که جمع شده باشد پاک سازد و ذهن صاف کند س گوید نشاید صبر را در سرما و سرد و گرما گرم خوردن و در زمان معتدل باید خورد و صبر عرق آرد و معض آورد و قوت او تا دو روز در طبعات معده باید و سقوطری صنداین بود چون بخورند بخار لطیف متصاعد بسر و دماغ شود و فضلات بلغم را پاک کند و بخار بگیرد بعد مجوف رسید از فضول پاک کند و درد و شتاب چشم زیاده کند و صبر با شیئته زیاده از شیئته اسهال کند مع گوید شستن صبر یک رطل صبر سقوطری ارم تخته ربع ریشی افتیمون و مصطکی و حبلبان و دارچینی و سلیخه و عود بلسان و سنبل و اسارون از هر سه یک درم این ادویه را با دو رطل آب شیرین بجوشانند تا نیمه باز آید و بمالند و صاف کنند و آن صبر تخته را در هاون اندازند و آن آب ادویه را در هاون

اندخته بجنبانند و از هاون آب را در طرف چینی یا گلی روی صاف کنند و آنچه در یک هاون بماند باز آن آب اندخته صاف کنند که تمام صبر از هاون با آب بیرون رود و مثل خاک در یک هاون بماند آن آب که در طرف باشد بگذارند که صبر در یک طرف جمع شود آن آب را از بالای او بریزند و صبر را بگیرند و سه درم زعفران با آن صبر تخته بگاه دارند شربتی از وی یکدرم تا دو درم و صبر که کهنه و سیاه باشد حدت او کم باشد و شیئته او زود تر از ناشسته ضعیف شود و شربتی از وی مغسول از نیم درم تا دو درم با آب گرم مسهل صفرا و سودا باشد و با ادویه از دو دانگ تا نیم درم زیاده نشاید خورد و صبر مضر امعا و جگر و مقعد بود اصلاح آن جهت امعا کتیرا و جهت جگر و مقعد مصطکی و برگ گل سرخ و مقل کنند صو گوید سجائی نشاید خورد و صبر تنها مقعد را بعلت مضر بود ف گوید با سوده با آب کنند چند روز بر بواسیر مقعد طلا کنند همه را براند از دو خشک کند و بهتر از این علاجی نیست بواسیر را مجرب و چون بواسیر مقعد روغن گل در ظرف سرب با علی کنند و زنند به ماء بر مقعد بمالند با سکین دهد و بدل صبر بوزن آن حضض بود صدف در کابل و هندی گویند و بترکی بالق قلاغ و بهتر آن

ا۲۱ خم

سفید بود که در آب شیرین باشد و سوخته او مجفف
قوی باشد و با سرکه و عسل یا شراب بسوده و سرشته
ضماد کنند قروح خبیث عفن را نفع کند و درد نقرس
و مفاصل را ساکن سازد مولف گوید صدف بر اطفال او
دندان آسان برآورد و گوشت صدف گزیدن سگ د
یوانه نفع کند و بخور او اختناق رحم را نافع بود و شیمه سرخ
آورد و سوختگی آتش را نفع کند و شربتی یک مثقال
بود ف گوید خوردن او مضر مثانه است و مصلح آن
عسل بود و بدل صدف وزغ بود صعتر بپارسی آن را
آویشه و کرمانی آبشن و ترکی کاکوتی گویند و آن دو
نوع است یکی برگ او دراز و یکی گرد و درازا قوی است
و گرم و خشک در سیم درجه و درد رگ را نافع بود
و درد دندان که از سردی و باد باشد ساکن کند چون بخایند
و طبیخ او با شراب بخورند گزیدن همه جانوران را نافع بود
و معده و جگر را قوت کند نفع کند و با سرکه بخورند سپرز
را دفع کند و حیض و بول براند و طبیخ او شکم براند و حب القرع
مرا بیرون آورد و با عسل عشمان را دفع کند و اشتهای
طعام آورد و تاریکی چشم و شب کوری که از رطوبت بود
زایل کند شربتی نیم مثقال بود و معده و امعا را از بلغم

غلیظ

غلیظ پاک کند و سرد معده و جگر را دفع کند و سده بگشاید
و قولنج و درد معده و رحم و مثانه را نافع بود و دهن را صاف
کند و خوردن و مالیدن آن گزیدن عقرب را نافع بود و صعتر
بستانی ضعیف تر از بری بود و مصلح صعتر سرکه
انگور بود صموغ جمع صمغ است و صمغ را بپارسی شکم وزد
و بشیرازی ازدو و بهندی جیر گویند جرجر گوید همه صمغها
گرم و خشک بود صمغ عربی بهتر صمغها بود و بهتر او
آنست که صاف و با جوب بود و سفید و شفاف و در
زود بگداز و در وی قبض و خشکی با عتدال است
سرفه گرم را نفع سازد و آواز صاف کند و قوت معده بدهد
و اسهال صفرایی را نافع بود و شربتی از صمغ عربی
تا دو مثقال بود و حلق و قصبه شش او سینه را نافع
بود و حدت ادویه بشکند و بدل صمغ عربی کثیرا
و گفته اند بدل او صمغ و بادام شیرین و حب الاس و گویند
شراب صندل و گلاب است ق گوید مضر سل بود و مصلح
صمغ عربی کثیرا است صمغ اجاص صمغ الوساه
را گویند به سرکه بر قوبا بمالند نفع کند مول گوید قوت او
مثل قوت صمغ عربیت اندکی ضعیف تر در چشم کشند
قوت باصره را زیاده کند صمغ زیتون بدرشایه بسقمونیا است

و رنگ او مانند یاقوت سرخ در سوراخ دندان نهند درد
ساکن کند و در مرهم اندازند جراحات را حسک کند صمغ بو
بهتر صمغ بادام بود که سفید باشد و از درخت جوان و صمغ
بادام شیرین درد حلق و سرفه و تب دق را نافع بود و فربه
سازد و صمغ بادام تلخ قابض و منضج بود و بخور زند نفث
دم را نافع بود و با سرکه بمالند و بارا دفع کند و با شراب بخورند
سرفه کهنه را دفع کند و سنگ کهنه گرده را بریزاند صمغ
سماق درد دندان که بر زند درد ساکن کند و در شیاف کنند
روشنایی چشم بیفزاید مولف گوید مقدار ارزنی
صمغ سماق در گوشه چشم نهند بامداد ناخنه و سرخی و جرب
و سلاق را دفع کند و روشنایی بیفزاید و سماق را در گلاب
تر کنند و آن گلاب را در چشم چکانند سرخی و آب رفتن
و شفیلگی چشم را نفع عظیم کند و بگداز و دابله در چشم براید صمغ
سداب گرم است در سیم و خشک در دوم نفخ را دفع
کند و اورام صلب و خنازیر را دفع کند چون با بد کی
سعوط کنند و بدل صمغ سداب حلتیت بود صمغ خطمی سرد
و تر بود تشنگی بنشاند و مره صفرا دفع کند و شکم قبض
کند صمغ سرو در قوت مثل صمغ سداب است بر ریشها مالند
خاصه ریش سر را زایل کند خواص بعض صموغ در حرف غین

الم

برسم علک گفته شود انشاء الله صندل بالکسر زبانها صندل
گویند و بهندی چندل گویند و آن دو نوع است سفید
و سرخ و بهتر سفید آن بود که زرد رنگ باشد و آن سرد
بود در سیم و خشک در دوم باج گوید درد سر و خفقان
که از تبهای گرم و مره صفرا و محرور مزاج را بعات نافع بود و با آب
عنب الثعلب یا آب طحلب یا آب حی العالم بر نقرس طلا
کنند نفع عظیم کند مسیح گوید مفرح و مقوی دلست و چون بسایند
اندک حرارتی در وی پیدا شود چنانکه آرد از طحن
و بدل صندل سفید اشنه بود و صندل سرد تر از سفید است
محلل اورام گرم و مانع مواد باشد و مالیدن آن درد سر را
نفع عظیم کند ق گوید بحی سر بود و بدل آن فوفل
است و بدل صندل سرخ صندل سفید و بدل سفید سرخ
و گفته اند بدل هر دو صندل بابونه است بوزن هر یک و گفته
اند بدل صندلین اشنه است صنوبر بپارسی درخت
جلغوزه است و تاج و کاج نیز گویند پوست او چون
بود بخورند شکم قبض کند و بر سوختگی آتش پاشند
نفع کند و بطبیخ پوست او غرغره کنند بلغم را جذب کند و برگ
او بخورند درد جگر و شش را نافع بود و کرمی که سبز در درخت
صنوبر باشد زنان آن کرم را در زیر خود دود کنند بچه و مشیمه

بیرون آورد و برگ او کوفته بر او رام گرم ضماد کنند
درد ساکن کند و در جراحتی که خون رود نافع بود و با
سرکه پخته بخورند درد دندان ساکن کند و یکمثقال برگ او با ماء
العسل بخورند امراض جگر را نافع بود و جلغوزه که ثمره آن
درخت است هر صباح بخورند از فالج ایمن گردند صوف بفارسی
پشم و بترکی یپنک و بهندی اُن گویند و بهتر آن نرم
بود و گرم و خشک است و سوخته او خشکتر صفت
آن دیگ آهنی یا سفال و بهتر سفال بود پشم را شسته
و شانه کرده در دیگ نهند و طبقی در سر دیگ نهند
که سوراخها داشته باشد و آتش کنند تا بسوزد نافع ریشها
بود و گوشت زیاده بخورد و پشم چرکناک ناسوخته بر آب
و سرکه تر کنند و با شراب و ضماد کنند بر جایی که ضرب
رسیده باشد یا استخوانها شکسته باشد نفع بلیغ کند
طمث گوید ریسمانی از پشم در گردن گاو شد بندند رام و عاجز
شود و این از خواص است حرف الضاد ضان بفارسی
میش و بترکی قاقلق و بهندی بهید گویند
گوید گوشت گوسفند غذا زیاده از گوشت بز دهد و ایجاد
رطوبت او زیاده باشد از بز و گوشت گوسفند موافق مزاجی
بود که باعتدال نزدیک باشد میل بسر در و گوشت بز

حرف الضاد

ارطب

از طب او گوشت گوسفند بزرگ بود ۱ گوید گوشت
بره را بسوزند و بر گزیدن ماران و عقرب بنهند و با شراب
بر گزیدن سگ دیوانه بنهند نفع عظیم کند ضبع العرجا
بفارسی کرگ کفتار و بترکی دلتو و بهندی ترگ گویند
گوشت او گرم و خشک بود در دوم و اگر آدمی حنظل
در دوست داشته باشد کفتار از وی بگریزد و دندان او
هر کسی که با خود دارد سگ بر وی بانگ نکند و در آب طبخ
او که با خود و شبت پخته باشند نشستن نقرس و مفاصل
بغایت نافع بود و بادهای غلیظ دفع کند و جمیع علل که در
مفاصل باشد زایل کند و مغز ساق کفتار با زیت الانفاق
بر نقرس مالند نفع عظیم کند و پوست او بر شکم زن حامله بندند
بچه نگاه دارند و پوست او در قدحی کنند و کسی که سگ دیوانه
او را گزیده باشد از آن قدح آب خورد خلاص یابد ۲ گوید
پوست پیرامون خایه او بسوزند و در زیت سحق کنند و صاحب
ابنه در دبر خود برد از وی دفع شود و ابنه حکه معده
را گویند که تا او را صماغ نکنند آن حکه تسکین نیابد و موی
پیرامون دبر و خصیه کفتار نیز همین عمل کند و اگر کفتار ماده
باشد و موی دبر و فرج او کوفته با زیت بر دبر مردی که ابنه
نداشته باشد مالند ابنه پیدا کند و این از خواص است

گویند کفتار یکسال نر باشد و یکسال ماده ضب عرب
بفارسی سوسمار و بترکی کلس گویند سرگین او بر کلف
و غش مالند و سفیدی چشم دفع کند ضرب بفارسی جوجه
و بترکی شغو آن جانوریست برابر سگ و خارهای بزرگ
بر همه اعضای او باشد مثل خار زشت و خار او سفید و سیاه
باشد و آن خار بهر چه تواند اندازد مثل تیر ۱ گوید گوشت
او گرم و خشک است بخورند نقرس را نافع بود و خون او
بر کلف مالند نفع کند صفدع بفارسی غوک و جغو و بترکی
پک و بترکی باقه و بهندی دد گویند گوشت او با زیت نمک
پخته با زهر جانوران گزیده بود نافع جذام و بسوزند
و خاکستر او بر موضعی که خون رود و رعاف را باز دارد و چون
تباشد بر گزیدن مار و عقرب بندند نافع بود و پیه او بر دندان
بندند پیدا [illegible] مفتد و صفدع بریان کشنده بود چهار
ماجون بخورد و در میان علف دندان او بیفتد و خون او با نجم
مدحرجه و قدری نوشادر در عضوی که موی پاک کنند و طلا کنند
دیگر موی بر نیاید ۲ گوید کسی را که پیکان در استخوان
او مانده مدت مدید شده که بیرون نیاید هیچ علاج صفدع
را پوست کرده بندد و در وقت [illegible] جراحت بنهند در یک شب
و روز بیرون آرد و قوت او در جذب بدرجه کمال است

واز

و از خوردن او بدن ورم کند و رنگ تیره شود و قذف
منی و پیت ده و بدترین صفادع سبز است که در بیشه یا درخت
که در و ریا باشد و علاج او قی و آب گرم و نمک کنند تا معده
از وی پاک شود بعد از آن بحمام رود و بعد از حمام
سکنجبین خورد و غذا اسفیدباج و دارچینی و شراب مثلث
نافع بود و چون از موت خلاص یابد دندانها بیفتد و اگر
صفدع زرد خورده باشد ورم در شکم و ساقین و ذرول
پیدا شود اما علاج همانست که گفته شد و گویند دل
صفدع بر کسی آویزند که تب شب داشته باشد
نافع بود حرف الطا طالیسفر مترجمه اختلاف کرده
هر کس چیزی گفته اند و اکثر تحقیق نکرده اند مولف گوید انچه
من در خراسان دیدم که مشهور بود بطالیسفر پوست درخت
او باشد دانه خرمای هندی بود اما بزرگتر برابر شش دانه
خرمای هندی باشد و در ولایت کابل یابند طالیسفر
جوز متاب گویند اما نه طالیسفر است شیخ گوید معتدل بود
در گرمی و سردی و خشک نزف دم بواسیر را نافع بود
و با سرکه پخته مضمضه کنند درد دندان و قلاع سفید را دفع
و مضر است بشش و مصلح او عسل است ۱ گوید بدل او [illegible]
سنبل الطیب است و گفته اند نصف وزن او و بهلیله

حرف الطا

[illegible]

طاووس مرغ مشهور است بعد از سه سال پرها تمام را آورد
و در سالی یکبار بچه کند و گوشت و بیضه او اسفیدباج پخته
بخورند ذات الجنب را نافع بود و مقوی باه بود و دماغ او
مرو بخورد شهوت جماع بیفزاید ابن ماسویه گوید که گوشت او غلیظ
و دیرهضم و بمزاج بد باشد باج گوید بهتر جوان او باشد و
حکماء متقدم مرغانیکه گوشت ایشان صلب بود و کشته
با پر او پخته یکساعت بعد از آن پاک کرده مهرا الحته تا
زود هضم شود ما گوید طاووس طعامی که در وی زهر
بنهند رقص و فریاد کند و طرفی که زهر در وی باشد بشکند
ه گوید زهره او با سکنجبین [illegible] آب گرم مسطون بخورد شفا
یابد و چون او با ارزن و نمک بر ریشهای که خوف آکله
باشد زایل کند گویند زهره او هر کس بخورد دیوانه
شود مجرب تباشیر بهترین آن سبک سفید باشد که
زود خرد شود سرد و خشک بود در دوم و گویند
در سیم شیخ گوید مجرب القوی است باشد کل شیح معده
را معده را قوت دهد و قلاع و سوختگی آتش را نافع بود
و شکم قبض کند و تشنگی را عظیم نفع کند و قی صفراوی باز
دارد و گرمی جگر را نافع و با برگ گل بر قلاع اطفال بپاشند
نفع کند و دندان متحرک را محکم سازد و دل را قوت دهد

و گویند

و خفقان حار دفع کند و غم و توحش و غشی و کرب و تری
معده را نفع کند و عضوی را که از حرارت ضعیف شده باشد
قوت دهد و در مزاج پس [illegible] با زعفران بخورند تفریح و تقویت
دل بهتر کند و گویند او مضر باه است ق گوید مضر شش است
و مصلح او گلاب بود و گویند مصلح او مصطکی و انیسون
بود بدل طباشیر عصاره لحیة التیس بود و گویند
بدل آن تخم خیارزه است و چهار وزن بزرقطونا و گویند بدل
آن نیم وزن آن کافور است گویند بوزن آن گل مختوم بدل
و گویند بوزن آن تخم کاسنی و نیم وزن آن صندل بود
طحلب سبزی که در آب استاده و آبها که ساکن زود
باشد و بترکی بقه تونی گویند از آبهاست جوی [illegible]
و ورم حار و حمره طلا کنند نفعی عظیم کند ی گوید او مرکب
القوی است از جوهر ارضی و مایی و هر دو خنک اند جمیع
امراض گرم را نفع کند شیخ گوید طحلب بهر عضو که خواهد
رو و طلا کنند باز دارد و طحال بفارسی سپرز و گر
باشد انسل و بترکی طلاق و بهندی تلی گویند
خاصیت آن بحسب حیوانات مختلف بود و اکثر حیوا
نات گفته شده شیخ گوید بهتر او سپرز خوک است
و با تجربه این مولد کیموس بد است و خونی سودایی

سپرز

بطی الهضم ما گوید خونی که از سپرز متولد شود سودای
و غلیظ باشد و از آن مان اکل آن نسبت امراض سودایی
حادث شود و بدتر از همه سپرز حیوانات بزرگ باشد
طرفا و اثل و [illegible] نصار بفارسی گز و گویند و بهندی
بره ابهی کرواطه در کوه شود نصار گویند در غیر کوه
اثل و طرفا نخ و شاخ او با سیر که با شراب بچه سپرز را
دفع کند و اگر زن در آن آب نشیند رطوبات فرمن
رحم را دفع کند و خاکستر چوب او همین عمل کند اگر زن بر
درد و رطوبات رحم را قطع کند و خاکستر آن بر ریشهای
تر پاشند خشک کند خاصه سوختگی آتش ید
گوید ریشها را جذام نعوذ بالله منها بسیار نافع شود طبخ
گز با مویز چند نوبت بخورد شفا یابد بعنایت الله
تعالی و در زن دیگر را نیز امتحان کرده شد تا از علاج
صحت یافت از جذام گوید دخان او رام [illegible]
و غیره را نافع بود جو گوید بخور او سه نوبت بود سپرز را
خشک کند مجرب ف گوید ثمره او که گز مازو باشد گرند
رسلا را دفع کند و دهان بخور آن دارند علق زبوک گو
که در حلق چسبیده باشد بیفتد دوسر گوید بدل ثمره
الطرفا در دارو چشم عفص کنند تر چون در کرمان ثمل

چون گویند دوسر گوید تخم او در کرمان عاقرقرحا و
او را عجم بمینباشد جه گوید دو نوع است یکی برگ او
دراز و یکی پهن برگ و از بقول تابستان بود طعم تیز
زبان را ببرد ور گوید گرم و خشک بود در مثانه سلیم
نا گوید در دهان گیرند قلاع را نافع بود اما از حد
خون انشاند و قطع شهوت جماع کند طلق و کوکب
الارض گویند و آن سنگیست براق سفید طبقه طبقه
هر چند بشکنند تنک از زر و سیم جدا شود تمر گوید
سه نوع است بحری و عافی و جبلی و اندلسی و هندی
او را صحیفه غلیظ انس گوید طلق هیچ چیز ار دلغی نرم شود
مگر با ملاس و با سنگی چند خرد با و بی در خرقه
ببندند و در آب سم گرم بجنبانند تا حل شود و از خرقه
بیرون آید بعد از آن اگر در کله آب نشیند آب را از بالای او
بریزند و طلق را خشک کنند شیخ گوید در خرون نان خطرنست
سرد بود در اول و خشک بود در دوم قابض بود
و چون سوده و آب لسان الحمل که خونیکه از سینه آید باز دارد
و خون رحم و مقعد را نیز ببندد دفعی گوید ریش اعضای مجذوم را
پاک و زایل کند باج گوید مثقال طلق سنگ گرده بریزاند اما
مضر سپرز است و مصلح او کتیرا است طلع اول ثمره نخل

نخل درخت خرما طلع گویند و قشری که بر کفری خوانند
و آنچه در اندرون قشر بود وبع گویند و بفارسی بهاری خرما
و آن سرد است در اول و خشک است در دوم تمر گویند دقیق
نخل دکر که بفارسی کشن خرما گویند مقوی باه و محرک
انعاظ است وسم گوید بسیار خوردن او درد معده و قولنج
و مصلح او شهد با زنجبیل مربا بود طیهوج بفارسی تیهو
و بترکی چیل و بشامی و ترک گویند و او از کبک خردتر
باشد و بهتر او فربه باشد که در خریف گیرند و پوست او معتدل
و موافق ناقه بود و بریان کرده او شکم قبض کند و صاحب
ریاضت را دمان اکل او مضر بود طین مختوم بفارسی گل
مختوم گویند دوسر گوید قوت او ضد ادویه قتال است اگر
از این گل خورده باشند و ادویه قتال بخورند بقی بر آرد و ضرر
نکند و گزیدن جانوران زهرناک را نافع بود وبه گویند بسیار بند
و با سرکه و روغن گل و آب خنک برآورد ام کرم طلا کنند دفع
و قطع خون کند از هر عضوی که باشند مسیح گوید از ادویه دل است
و معتدل است در گرمی و سردی و در تفریح و تقویت دل اثر
عجیب دارد و در ماقیت جمله سموم را نافع بود و روح را تیز
و تفریح و تقویت ملح کند ح گوید در زمان وبا بخورند نفعی عظیمی کند
و بهتر گل مختوم است که بر جراحتی که خون رود باشد بند کند

طین ارمنی بفارسی گل ارمنی گویند بور
گوید بهتر او آنست که رنگ او بزردی زند و زود سوده
شود مثل نوره و سنگ و ریگ نداشته باشد و آن
نافع بود رفتن شکم او خون را و ریش متعفن دهان را و مواد
که از سر بسینه ریزد نفعی عظیم کند آ گوید سرد و خشک است
در اول و خوردن و مالیدن او طاعون را نافع بود ربن گوید
بیرون آمدن پوست بو اسیر را از مقعد و حیض کسیر کند و بدل
گل ارمنی بوزن آن گل حجازی باشد طینوث بفارسی
عروسک گویند و او نوعی از ذراریح خرد است سرخ
و نقطهای سیاه داشته باشد و فعل و خاصیت ذراریح
در او موجود است طین بفارسی گل و بترکی بالجع و بهندی
میتی گویند و مجموع گلها سرد و خشک است و ساختن گل حکمت
انواع است و بهتر آن بود که بگیرند گل زرد پاک چهار فرکو
فته و بیخته و یکمن کاغذ و نیم من نمک در آب کنند و مالند تا حل
شود و چهار رنگ موی سر آدمی خرد کرده اعراض
جیده و چهار رنگ سرگین اسب بخته کرده بکدم همه را باهم بمالند
هر چند بیشتر بمالند بهتر باشد و پاره پاره جدا کنند و بنهند
تا خشک شود و بوقت حاجت با آب صاف خمیر کنند
و بکار برند حرف الظا ظلف المعز بفارسی سنبک بز گویند

حرف الظا

خاکستر او با سرکه یا شراب بر گزیدن جانوران زهرناک مالند نفعی
عظیم کند و سوخته با عسل درد مفاصل و نقرس را دفع
کند و با بول کودک بیزند و بر شکم مالند قولنج را که از بلغم
لزج باشد نافع بود ظلف التیس بفارسی پشنگ کم د
نربز خاکستر آن سوخته با عسل بخورند شب در خواب بول
نکند و در خانه دود کنند مار بگریزد طان یا سمین بر زیت
داود و درپا بانهاد تلها بروید مانند لبلاب بعضی بر بعضی
پیچیده و گل او مانند یاسمین سرخ باشد و بر شاخهای
او خار باشد مانند خار گل و اکثر با علیق روید و در علیق
سجد و بیخ او دراز و سیاه باشد و فعل او مانند خربق سیاه
بود و گرم و خشک در چهارم و بر اعضا نهند بسوزاند و در
عرق النسا ضماد کنند ریش ساخته دفع کند و چهار درم
و ربیعی از بیخ او و مقل و سکبینج از هر یک برابر چنانچه
همه دو درم باشد بخورند و از ده مجلس خلط صفرا
بر اندور بود و عسر النفس را نافع بود و بو گل و صداع سرد
و ریاح غلیظ را دفع کند و روغن گل او امراض سرد مثل فالج
و لقوه و رعشه و عرق النسا را نافع بود حرف العین
عاقر قرحا در دمشق عود القرح و به یونانی فوربون خوانند
و بهتر آن بود که تیز و محرق باشد و زبان را نخست بسوزد

حرف العین

و فربه و غلیظ بود و بشکنند اندرون او سفید باشد
و گویند بیخ طرخون رومیست و گویند کوهی نیز باشد
مولف گوید عاقرقرحا از مسعوده با آب دهان سرشته
بر ذکر بمالند قوت باه شود و لذت عظیم دهد در مجامعت
و اگر با مویزج و عسل و زنجبیل بسرشند قوت و لذت زیاده دهد
و گرم و خشک بود در سیم موافق اعضای بود که سردی
غلبه کرده و حس او باطل شده باشد و بر دندان نهند
که از سردی بود دفع کند و مفلوج و مصروع را بغایت نافع
بود و بعسل بخورند بلغم معده بکند از دو درم مزاج سرد
قوت باه دهد و تمام امراض سرد را موافق بود ن گوید
گرم و خشک بود در چهارم با سرکه بجنبه مضمضه کنند
ملازه را قوت دهد و استرخاء زبان بلغمی را دفع کند مف گوید
روغن او فالج و لقوه و استرخا را بغایت نفع کند و بیش از
مجامعت بر ذکر بمالند قوت انعاظ بیفزاید فقعی گوید با عسل
بخورد مصروع نفع عظیم کند و بدل عاقرقرحا گویند بوزنه
است گویند بدل او جهته گمان به حلق و جهت معین زنجبیل
و جهته غرغره طرخون فارسی و جهت جگر دارفلفل
و گفته اند جهته قطع بلغم و لزوجات یک و نیم وزن عاقرقرحا
مور حبت عدس بفارسی نسک و کرمانی نوسک

و بترکی ماش و بهندی ماش گویند بهترین آن سبز
رنگ بود که زود پخته شود و چون در آب کنند
سیاه شود و آن معتدل بود در گرمی و سردی اما خشک
است در دوم دسر گوید ادمان اکل او تاریکی چشم آورد
و مولد امراض سوداوی و خون غلیظ و ریاحست و دیر هضم
شود و معده و امعا و اعصاب و شش و سپرز را بد بود
مسیح گوید خون را غلیظ کند و بگذارد که در عروق
روان شود و صاحب جدری را که آبله گویند
و استسقا را نافع بود و ادمان اکل او امراض سوداوی
و سرطان و جذام آورد و با شیر نشاید خورد که درد جگر
آورد و مانع ادرار بول و حیض است و بدتر آنکه نمک او بسیار
بود و با سرکه و غوره پخته او ورم گرم را نافع بود و
دفع ضرر او گوشت بره فربه بود یا روغن بادام نبی عربی
صلی الله علیه وسلم فرموده اند که عدس بخورید بدرستی
که آن مبارکست و دل را رقیق کند و آب چشم را زیاده سازد
و بدل عدس طبیخ ماش است اما ماش را آن ضررها نیست که
در عدس گفته شد صحیح نیست عروق الصباغین و عروق
الصفر و تعلبة الخطاطیف بفارسی زرجوبه و بترکی
و بهندی هلدر گویند و آن بزرگ بود و خورد و بزرگ

او

او زرجوبه بود و زعم بعضی است که خورد او مامیران است
جوبر گوید محلل بقوت است و عصاره او نافع قوت باصره
و روشنائی چشمست و زرد چوبه را با شراب سفید و آب انیسون
بخورند یرقان را که از سده جگر باشد نفع کند و خاییدنه
درد دندان را ساکن سازد موید گوید با روغن بر عضوی که ضربه
رسیده باشد بمالند نفع عظیم کند عسل النحل شهد با کده
خته را گویند و بترکی بال و بهندی ماکیو گویند بهترین او
سفید خوش طعمست نبی عربی صلی الله علیه وسلم
گوید بدرستی که خدای تعالی عز اسمه برکت در شهد نهاده
ده و شهد شفای جمله دردها و بیماریهاست و هر که
در ماهی سه روز شربت شهد بخورد حق تعالی او را از معتاد
و هفت زحمت و علت در عصمت خود دارد و دو
از آن زحمتها فالج و جذامست و حضرت نبی علیه السلام عسل
و حلوا را دوست داشتندی جوبر گوید گرم و خشکست
در دوم باصور و ریشهای بد را نافع بود دوم گوید شهد با
تر پخته رقیق با مالند نفع کند و ورم حلق و عضله زبان
و لوزتین و خناق را نافع بود چون غرغره کنند با نمک در
گوش چکانند او از گوش دور درد را دفع کند و گرم
با روغن گل سرفه را دفع کند و بول براند و گزیدن موم را

باد یان

نفع بلیغ کند و بخورند دفع زهر عصاره خشخاش سیاه و قطر قاتل
و گزیدن سگ دیوانه کند و بهترین عسل بهاریست و بعد از آن
تابستانی و بدترین زمستانیست و در بعضی وقت عسل
بخورند بخاصیت تعصیه عقل زایل کند و عرق آرد علاج آن
و ماهی شور است خوردن و آن عسل ملح بود که زنبور از خوردن ادویه
قتال جمع کرده باشد و طعم آن عسل تیز بود و بوی آن عطسه
آورد مصحح گوید مزاج سرد و پیر از آن موافق بود مس گوید دفع
رطوبات از معده بکند و بلغمی و مرطوب را موافق بود و صفراوی
را مضر و عسل خام معده پیر را و اورام امعا را نافع بود
و اشتهای طعام آورد و غذای نیکو دهد و لقوه را دفع کند
و عسل پخته قی را نفع کند و طبع نرم سازد و با روغن کنجد
بخورد دفع ادویه قتاله که خورده باشد کند و بهتر جربت
لثه و دندان از صحت دندان نگاهدارد و لثه را قوت دهد و
عسل با سرکه ماهی یکروز مضمضه کند دندان سفید کند و صحت او
نگاهدارد و لثه را تقویت کند و بر اورام پخته شده عسل
با آرد میده نهند بگشاید و ریم را بیرون آورد ح گوید عسل
با آب بخورند سینه را پاک کند از فضول و شهوت جماع را
قوت دهد و بهترین علاجست اصحاب فالج و خدر را اعصاب را کرا
و بستان دارو و بطباط بفارسی سرخ مرد و بشیرازی

ضر

کنن

کشنه و بهندی اگروریب گویند و آن دو نوع بود
نر و ماده و بهترین سرخ بود که بسماقی زند و بستانی بهتر
از بری باشد دمن گوید سرد است در دوم و گویند خشکست
و بعضی گویند تر است قابض بود منع رفتن خون کند
و ضماد او التهاب معده را نافع بود و اورام گرم و حمره را
نفع کند و رادع مواد است و جراحات تر را نفع کند و عصاره
او در گوش چکانند کرم گوش بکشد و ریش از آن خشک
کند و درد زایل کند و زن فرزجه بردارد قطع رطوبات رحم
کند و آب آن بخورند نفث دم سینه و تقطیر بول را نافع
بود و مدر قویست و شربی از وی ده درم بود
و زر او قویتر از ماده باشد دوم گوید با شراب بخورد گزیدن
جانوران را نافع بود و مدر بقوت است و تب نوبت را
پیش از نوبت بیکساعت بخورند نفع عظیم کند و ضماد برگ
او التهاب معده را نافع و پخته کرده بر روی بندند درد دندان
ساکن کند جوبر گوید با خمیر ترش بپایک که از عضوی بعضوی دیگر
رود و در بدن منتشر شود و سایر قروح را نفع بلیغ کند
عصفر بفارسی معصفر و بخراسانی کاجیره و بترکی ایلیک
حسک دانه و بهندی کسمل گویند و بعربی قرطم نیز گویند
و قرطم در حرف قاف گفته شود جوبه گوید عصفر حار و یابس

حمره را هم

است تا عشد ال سوده با عسل بر قوبا طلا کنند دفع کند
خ ادمان اکل او معده را فاسد کند و بسر که حل کنند و بر حمره
واورام گرم مالند نفع کند عصافیر جمع عصفور است عصفور
بپارسی گنجشک و بترکی چمچق و بهندی چره گویند
و آن انواع است اهلی و کوهی و صحرایی وسر گویند آن گنجشک که در
خانهای مردم بچه کند بچه او که هنوز بر نیاورده باشد
بروغن کنجد بریان کنند بخورند باه را قوت دهد و بچه زاو بالک
بر در خانه زنبور نهند که او را بگزند و بمیرد و آماس کند
بردارند و بروغن گل بجوشانند و بوقت جماع یک قطره از آن
روغن بزیر پای مالند چندانکه خواهند جماع توانند کرد
و اگر در حال جماع بر سر بار نشینند قوت بیفزاید و اگر آن
روغن بر ذکر مالند قوت بسیار دهد و باد بار سستی را نافع
بود ج گویند سمیه مجفف و قلیل الغذا اند واشا او بدن گرم
کند و باه و انعاظ را قوت دهد خاصه مغز سر او و بچه او
موافق پیران فراج بود و مضر محرور و در خوردن احتیاط
کند که استخوان خورده نشود که معده و امعا و مقعد را ریش
کند و شوربای او شکم نرم کند و گوشت او شکم قبض کند
ح گوید مضر رطوبت مصلحت و بهتر آن بود که بروغن بادام
بریان کنند و فربه باشد و از عصافیر آنچه بر اشد نباید خورد چرا که

بعضی باشند که سمیات خورند و از خوردن گوشت ایشان
خوف هلاک بود مولف گوید نوعی از عصافیر است که ابرا
اطرغلودس و صفراغون گویند و آن از جمیع عصافیر خورد
تر باشد و اکثر در رستان پیدا شود و رنگ او زرد و خاکستری
باشد و در بالهای او و پرهای دمبی زنگ بود و منقار او باریک
و در دم او نقطهای سفید باشد و دایم در آواز و حرکت بود
و او را خاصیت عجیب است در ریزانیدن سنگ مثانه
وسر گوید اندیس کی از اندرون او بخورند سنگ را بریزاند ما
گوید اکثر در مثانه سنگ باشد دفع کند و اگر نباشد منع تولد سنگ
کند عظام جمع عظمت عظم استخوان است بپارسی و بترکی
سموک و بهندی هد گویند وسر گوید نیز مردم با استخوان
سوخته از صرع و مفاصل خلاص یافته اند استخوان کهنه بسوزد
و بر جراحات و کر و خصیه و مثل آن پاشند نفع کند ف گوید
استخوان پوسیده را بسرکه بیزند و بر سر ریزند قطع رعاف کند
و استخوان ریزه که در دیوار یا آسیا باشد سوده بگلاب بسرشند
و بر ریشها ضماد کنند نفع عظیم کند داء الثعلب سرشته از آبله
و غیره مالند دفع کند و استخوان مرده سوده بصاحب
سنگ دهند که بخورد چنانکه بداند منع کند مجرب
وعی گوید کعب البقر که را سو گویند زنده بیرون آورند

و بر زن بندند آبستن نشود بر گوید دندان کودک که
اول افتد بگیرند تا که بزمین برسد و در نقره گیرند و بر زن بر خود
آویزد آبستن نشود و استخوان مرده بر اسب آویزند هر
دردی که داشته باشد دفع شود و هر ده ناخن بچینند و
بسوزند و خاکستر آن بکسی دهند خورده در دل او محبت و الفت
پیدا شود و کله سر آدمی کهنه شسته در برج خانه
کبوتران نهند کبوتر بسیار شود و استخوان پهلوی صبغه الغر
حاکه کفتار گویند بر سر صاحب شقیقه آویزند راست
بر راست و چپ بر چپ دفع شود و در بال شتر و پس
دو استخوان است که سوراخ دارد راست او بر صاحب تب دایم
آویزند دفع شود و از هر دو بال بر آدمی و بهایم آویزند غیبا
و تعب را نفع کند وسر گوید نیش سگی که آدمی را بگیرد بگیرند
و در پاره پوست بندند و بر بازو بندند ایمن شوند از سگ
دیوانه و نیش سگ بر کودک بندند دندان او درد بیرون
آورد و باخفه دارند سگ بگزد انکس را مولف گوید استخوان
پوسیده آدمی نرم سوده اندرون ناصور بپاشند دفع
شود چند کس را این علاج کردم ناصور گوشت بر آورد
و دفع شد عفص بپارسی مازو و بترکی و بهندی ماجو
گویند و خام او را سوراخ نباشد و خرد تر باشد و پخته او

او بزرگ و سوراخدار باشد و خام اقوی بود گوهر گوید
مازو سبز در قبض اقوی بود پخته او سوده بر امراض دهن
ضماد کنند و خروج مقعد را نافع بود ودر گوید هر دو
قابض اند بسایند و بر ریشهای ضعف باشند گوشت بر آورد
و گوشت زیاده را دفع کند و رطوبات لثه و لهات را خشک
کند و قلاع را نافع بود و مازو سوخته در شراب اندازند که
خشک شود تا در سرکه و نمک قطع خون کند از هر عضو که
باشد و با طعامی ملایمی بخورند ریش روده و اسهال کهنه را
نفع عظیم کند مسیح گوید با سرکه بر قوبا مالند دفع کند ج گوید
جهت امساک سیلانات مازو را با تخم مرغ نیمبرشت با صمغ
عربی در آب حل کرده باید خورد عم گوید نرم سوده
در بینی دمند رعاف را قطع کند و بسرکه سوده سلاق
دهان را دفع کند مولف گوید آب مازو بر کاغذ چیزی نویسند
هیچ نماید آن کاغذ را در آب زاگ سیاه تر کنند آن نوشته
پیدا شود و گفته اند بدل آن زوکر مازو بود و گفته اند بدل
او نیم وزن هلیله زرد است عقیق بهندی بیلری گویند
لیکر گوید انواع است و معادن او بسیار و بهتر سرخ شفاف
و بسوزند سرد و خشک بود چشم را قوت دهد و حفقان را
نافع بود و مقوی دل است و دندان متحرک محکم کند و خام

او در انگشت باشد خصم را خشم فرو نشیند و قطع خون
کند از هر عضوی که باشد و بر دندان مالند سفید کند و جون
آمدن بیخ دندان را نافع بود و بدل عقیق زرد کهربا بود عو
بفارسی کردم و ترکی جیان و بهندی راتو گویند دو
گویند کوفته برگزیده او بندند نفع کند ف گویند خاکستر او
در چشم کشند ضعف چشم را نفع کند و بهتر او نر باشد
و نر او لاغر و خرد بود و نیش او سطبر باشد و ماده او
فربه و بزرگ و نیش او باریک و طبع همه سرد و خشک
باشد و در زیت بجوشانند و آن زیت در گوش چکانند
درد ساکن کنند ی گویند یک عقرب بگیرند در آخر ماه که
سه روز مانده باشد از ماه در شیشه کنند با روغن زیت و سر او
محکم کنند و بگذارند تا روغن قوت عقرب گیرد و در پشت
مالند درد ساکن کند و بر بواسیر ظاهر مالند حک کند
و بیفتد و عقرب مرده بر زنی بندند که بچه او دایم افتد
بچه او دیگر نیفتد باذن الله تعالی اج گویند خاکستر سوخته
او سنگ گرده و مثانه بریزاند و شربتی دانگ و نیم درم
باشد و نیم درم بخورند گزیدن مار را نفع کند مج گویند در زیت
بجوشانند و زیت را بر داء الثعلب مالند موی برویاند
مجرب عقاب بفارسی آله و ترکی برکت گویند گو

او گرم و خشک است زهره در ابتدای نزول آب در
چشم کشند نفع کند و سرگین او حیا زن را الحلیل و هو علیق
بفارسی توتک زرمی و بشاری کرنک گویند برگ او مانند
برگ گل و ثمره او مانند توت ساه باشد ج گویند برگ و شاخ
و ثمره و بیخ او همه قابض باشد برگ تر او بخایند قلاع را
دفع کند و همه ریشهای دهان را نافع بود و تمام قروح را
مفید اما ثمره او پخته باشد سرد و خشک است و خام او
بلیغ و هر دو چون خشک باشد تجفیف آن زیاده از تر باشد
و گل او در نفع مثل ثمره او باشد و بیخ او سنگ گرده بریزاند
دو گویند برگ و شاخ او بجوشانند و بمالند موی را رنگ
کند و بخورند شکم قبض کند و قاطع رطوبات رحم بود و مو
فی گزیدن مار بود که دو شاخ دارد و برگ او بخایند لثه
محکم کند و قلاع دفع سازد و ضماد برگ او نمله را از بهی …
در عضا و ریش سر را دفع کند و نتو چشم و ناخنه د
بواسیر را و خون بواسیر را نافع عظیم بود و برگ او کوفته
بر معده ضعیف مواد به او اند طلا کنند دفع کند و قوت
دهد و عصاره برگ او در آفتاب خشک کنند فعل او قوی تر
باشد و عصاره پخته او در دهان نافع بود و ثمره تمام
نارسیده علیق بخورند شکم قبض کند علک بفارسی علق

و شلم گویند ج گویند تمام انواع او گرم و خشک بود
اما مختلف است طعم او و بعضی قلیل اللطافه و بعضی کثیر اللطافه
و بعضی قابض و بعضی قابض نباشد و بهتر انواع علک مصطکی
است و آن را علک رومی گویند و بعد از آن علک البطم است
که انرا شلم بسته گویند و تحلیل او زیاده از مصطکی است
جرب را نافع بود و فضول از عمق بدن جذب کند و علک
انواع است علک صنوبر صغار و علک صنوبر کبار هر دو
تیزتر باشند از دیگر علکها گو گویند بهتر صموغ صمغ حبة
الخضرا بود و بعد از او مصطکی و بعد از مصطکی صمغ صنوبر
و همه این صموغ مسخن و ملین اند سرفه و شش و نفث
دم را نافع و پاک کننده سینه بود و لعوق کنند تنها یا
بعسل مدر بول و ملین طبع و منضج است و بهتر صموغ صاف
و براق خوشبوی بود و در شکستن نازک باشد موم بود و
مصطکی قوت شاه حبة الخضرا است ق گویند علک
الانباط و این علک درخت بسته باشد برنگ سفید کدر
و در طعم او چیزی از تلخی و آن گرم و خشک بود و در سیوم …
و درد سینه که از رطوبت باشد و بدل صمغ الانباط صمغ
البطم است سج گویند راتینج صمغ درخت صنوبر است و آن
سه نوع است یکی سیال که منعقد نشده دوم صلب است

سیوم سیم صلب است که به آتش پخته منعقد شده
باشد فند گویند راتینج در جراحات گوشت برویاند و با
ضماد ورز و جو به همه قروح را دفع کند ف گویند
با روغن نرد و اسفیداب مرهم سازند نافعی عجب بود جرا
حات مولف گویند راتینج را در کرمان شجره گویند در
… در هاون اندازند و بیخ در هاون می کوبند و در
بیخ بماند تا بیخ اندازند و نکوبند از نیم مثقال راتینج …
… و غیر … چیزی نبیند از بد جهت …
آتش و جرب و جراحتهای کهنه و نو موافق بود نفعی بلیغ کند
و گوشت نو برویاند و گوشت زیاده را منع کند والله اعلم
علق بفارسی دیوچه و زلوک و ترکی شلوک و بهندی
کوچ گویند و آن کرمیست که در چشمهای ابهای ایستا
ده می باشد و جهار پا که آب خورد در دهان او رود
و دماغ او را از دهان او بیرون نیاورند از دهان او خون رود
ان کرم را بر هر عضوی آدمی که نهند بگیرد و خون بکشد
بجای حجامت ان عضو باشد و بر سعفه و قوبا نهند خون
فاسد جذب کند ف گویند بر هر عضوی که نهند خاصه
فروج حسنه خون فاسد بکشد و در سعفه نهند خون فاسد
از اجفان بکشد و او را بسوزند و خاکستر او را … شته

برموی زیاده حبشو بعد ار کندن باشد و دفع شود مولف گوید
بر هر عضوی که ماده فاسد باشد نهند علق را تمام آن ماده را
جذب کند و دفع کند حجامتی نیکو بود اعضای ضعیف را ی و رد
و تشویش اما زبونی باشد زهرناک که بر عضوی که نهند خون
آن ماسد و شوار شد توان که آن خون او آن زلوک خطهای
زرد و نقطهای سیاه داشته باشد از ان حذر کنند عنبر آنچه بابک
کروند بند سازند اشهب گویند ماسا گوید سمکی است دابه دریا
می است و گفته اند حرزیست در قعر دریا می روید و از ادابه
دریای محیط بسیار وقتی نیکند و آن عنبر است مسیح گوید خشبه
است و محیر در پا اقوال المختلف در باب عنبر گفته اند بهتر
عنبر شحری است بعد از ان ازرق که فستقی گویند بعد از ان زرد که
خشخاشی گویند و بدتر از همه سیاهست بدانکه عنبر مقوی
جوهر روح است و اعضای رئیسه و روح را مفرح اند و معتدل
بود نسبت با مشک و بهتر عنبر سفید سنگ سست باشد
و گرم است در دوم و خشک در اول سر از انافع بود و دل و
دماغ و حواس را مفید بخورند و در معده و بادهای غلیظ که در امعاء
و سده ها نفع کند و در مفاصل رطب و ریاح غلیظ بلغمی مالند نفع کند
و در روغن مرزنگوش یا بابونه یا اقحوان حل کنند و سعوط کنند
علتی که در دماغ از بلغم غلیظ باشد و ریاح بود سر از التحلیل ...

و شمامه سازند مثل سیبی بویند آن فالج و لقوه و کزاز را
نافع بود و تقویت اعضای عصبانی کنند و اندکی با شراب بخورند
زود مست سازند و شرب نبی از وی دانگی بود و بدل
عنبر وزن دوانگ مشک بود عنب الثعلب بخراسانی
انگور گویند توره و انگور سگک و ترکی است از مرو بهندی
کولکوسو تا و بسا بی که ماحی گویند بهتر آن زرد تازه باشد
گرم بود باعتدال و خشک گویند سرد و خشک است و
گویند گرم و تر است آب آن غرغره کنند ورم زبان را نافع
بود و آب آن با اسفید از رصاص و روغن گل حمره و نمله را نافع
بود و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود سرخ گوید
عنب الثعلب را بر بدن مالند از مضرت ضبع غبار گویند
اینکه گزند و کفتار از وی ان غشی کند و اگر بر دست مالند و مار را بگیرند
مار نتواند گزند و با پشم زن بر ... قطع رطوبات رحم کند
گوید چهار وقیه آب آن خام گرفته با شکر بخورند اورام ظاهر و باطن را
نفع کند و آب آن با آب بادیان و کاسنی و کشوث از هر یک
دو وقیه جوشانیده بخورند نفع او در تحلیل اورام جگر و سپرز
و جاهایی که ما بین جگر و سپرز و معده است بهتر و زیاده تر باشد
گوید بخورند و مالند تشنگی دفع کند و آب او با اسفیدار سوختگی
آتش ضماد کنند نافع بود و آبله ریش شدن را نافع بود

و خشک سازد و کوفته بر سراطانات مالند نفع کند و تخم
او بخورند قطع احتلام کند ددر گوید کاکنج نوعی از عنب الثعلب
است میوه او را عروسک در پرده گویند دانه او در درون
پرده باشد و پرده دانه او بغایت سرخ رنگ باشد و تخم
او یرقان را بادرار دفع کند بوسر گوید قوت برگ او مثل قوت
برگ عنب الثعلب بستانی باشد و تخم او که حب کاکنج گویند
با ادویه دیگر جهت صلاح جگر و گرده و مثانه بغایت مفید بود
و مدر بول بود حس گوید کاکنج دو نوع است بستانی و کوهی
و کوهی جهت معالجه بهتر و بستانی مثل عنب الثعلب بود
ن گوید بخورند ربو و عسر النفس را نافع بود و هر روز یک مثقال حب
کاکنج فرو برند باد را و یرقان را دفع کند و زن بعد از پاکی هفت
روز هر روز هفت حب کاکنج فرو برند آبستن شود مجرب
و گفته اند بدل عنب الثعلب کاکنج است و بدل کاکنج عنب الثعلب
عنکبوت و نسج عنکبوت را ابن گیا گویند و عنکبوت را
بفارسی جولاهه و خراسانی کلاشه گرمانی کراشک و بترکی
اورمکچی و هندی ... اور گویند و آن انواع است و این
جانوریست که در خوانها و جنگلها ریسمانهای باریکتر از موی
تند و آن را عنکبوت گویند آن نسج را بر جراحات که ظاهر بدن
باشد نهند خشک کند و منع ورم کند ددر گوید از عضوی که خون

اورمکچی

ورد و نسج او ببندند منع رفتن خون کند عنصل بصل اسقیل
در حرف الف گفته شده عناب بفارسی جیلانی
گویند نبی عربی صلی الله علیه و سلم فرمودند که کسی را که
تب گرم آید عناب بخورد دفع شود و فرمودند که عناب
خون را کم کند و صفرا بنشاند و بلغم قطع کند ج گوید گرم و تر است
در وسط اول حرارت او از رطوبت زیاده است و مولد
خلط محمود و بخورند با جوشانیده آب او بخورند حدت خون را
تسکین دهد و سرفه و ربو و درد گرده را نافع بود و معده را
مضر بود و مصلح کشمش و مویز منقی باشد مسیح گوید نافع حدت
خون گرمست اما عسر الهضم و اندک غذا است علی گوید تر او بهتر از
خشک باشد و آنچه رسیده باشد طبع خشک را نرم کند و نا
رسیده او طبع را قبض کند عمر گوید تجربه شده جهت سرفه
خشک و خشونت حلق نقیع و جوشانیده او نفع بلیغ کرده
ا گوید سینه و حلق را نیک بود اما مقلل منی و مضعف
باه است و مصلح آن در شراب منقل کنند با گلاب تر کرده یا شکر
ف گوید برگ او خشک کرده سوده و بیخته را کلف مالند نفع
عظیم کند و پوست بیخ درخت او سوده با مثل او اسفید آب
بر ریشهای بلند باشند پاک سازند و تنگ شود و برگ
او بجوشانند و صاف کرده هر روز نیم رطل بخورند پنج روز

مسهل اخلاط است بدن را دفع کند مجرب مولف گوید برگ عناب را
بخایند پیش از خوردن دارو مسهل زمان و دهان را ضرر نکند
دارو را و نفرت نشود و غثیان را دفع کند و برگ او در منع فعل
از ظرخون قوی است عنب بفارسی انگور و بترکی اوزوم
و بتازی ... و هندی داک گویند نبی عربی صلی الله
علیه و سلم فرمود که حضرت حق تعالی همه روح هیچ پیغمبر را
قبض نکرد الا آنکه او را اشتهار انگور بوده است و فرموده
که بخورند مویز انگور که بلغم دفع کند و عصب سخت سازد
و ماندگی دور کند و بوی دهان خوش شود و غم را دفع کند و فرمو
دند که بهار امت من انگور و خربزه است و نقل است که حضرت
نوح علیه السلام بحضرت عزت عز اسمه از ... یعنی ...
... شکایت کردند وحی آمد بخور انگور سفید چهل و یک روز
نهار هر روز یک خوشه بخوردند شفا یافتند مسیح گوید انگور
سفید بهتر از سیاه باشد و بعد از بریدن دو روز بخورند بهتر
باشد از آنکه تازه ... و نوبت انگور گرم و خشک
وسط الاصیم بود و گوشت او گرم و تر و دانه او سرد و خشک
و انگور غذا از نیک دهد و موافق بدن است ... مانند الجیر
باشد ... رداءت و کثرت غذا و آنچه تازه بزند غذا اگر نه
دهد و نفخ کند و رسیده او ضرر کمتر از نارسیده باشد تا

گوید انگور نفخ کمتر دارد و شکم نرم کند و بدن زود فربه سازد
و قوت انعاظ زیاده کند و معده را سبک باشد و در معده
فاسد نشود مثل دیگر فواکه و خونی که از انگور متولد شود
بهتر از خرما باشد و رسیده شیرین انگور را احتیاج باصلاح
نباشد و در مزاج بسیار گرم سبکی و تب و مصلح آن سکنجبین
یا انار ترش اما اصحاب قولنج ریحی از انگور احتراز کنند با کله
... بخورد عود و آن چوبیست خوشبو که از بلاد هند
و عرب می‌آورند دیسقر گوید بخایند تا بطبیخ آن مضمضه کنند بوی
دهان خوش کند و سوده بر بدن بمالند بوی همه اعضا خوش
سازد و یک مثقال بخورند ضعف و لزوجت معده دفع
کند و با آب بخورند درد جگر و پهلو و فرجه امعا و مغص را
نافع بود دیسقر گوید عود هندی خوشبوتر باشد از ... و یک مثقال
بخورند رطوبت عفن معده را دفع کند مسیح گوید بهتر او کمند
روی است که از سقاله هند آورند بعد از آن قماری و بعد از آنها
دیگر اصناف و سمندروی ازرق صلب کثیر الماء بهتر باشد
و غلیظ که در آتش بیاض او باقی ماند و بعضی گفته اند که سیاه
بهتر از ازرق و قماری بهتر از ازرق و همه او گرم و خشک لطیف
و مفتح سده و کاسر ریاح و مقوی احشا و اعصاب و دماغ
و حواس و دل و مفرح است و عود همه بدل یکدیگر ندا اگر

حرف الغین

و اگر هیچ نوع عود نباشد بدل ایشان جهت قبض شکم صندل
زرد است و در معاجین بدل عود زعفران و دارچینی و زر
نباد از هر یک بست وزن عود حرف الغین غافت
آن نباتیست که هر سال بیرون آید یکشاخ باریک سیاه رنگ
صلب مثل چوب و برگ و شاخهای بسیار از و بروید و برگ
او متفرق و کناره برگ او مانند دندانه اره مثل برگ شاه
دانه خرد و گل او مانند گل عشقه اما لاجوردی سیر دیسقر گوید
در و قوت لطیف قطاع است جلا دهد بغیر حرارتی معلوم
مقوی و مفتح جگر است ز گوید نوعی از غافت گل ازرق دراز
دارد و برگ و شاخ او زرد رنگ بود و همه انواع او تلخ باشد
مثل صبر مفتح سده جگر و غیر جگر باشد س گوید بدل غافت
سیم وزن او اسارون و نیم وزن افسنتین است غار درختی
بزرگ باشد و برگ او دراز تر از برگ بید و ثمره او خرد
تر از بندق و پوست او سیاه و برگ او خوشبوی در عطرها بکار
برند دیسقر گوید دو نوع است یکی برگ او باریک یکی پهن برگ و هر دو
... صلب اند در آن آب نشینند امراض مثانه و رحم را نافع
بود اما حب الغار گرم تر از برگ او باشد ... گوید برگ و ثمره
او که حب الغار باشد هر دو گرم و خشک اند ...
حب الغار و پوست بیخ آن درخت را حدت و حرافت

کمتر است و مرارت و قبض زیاده سنگ گرده و مثانه بریزاند
و درد و امراض جگر را نافع بود شربتی چهار نیم دو دانگ
از وی با شراب ریحانی بخورند معی گوید حب الغار با رازیانج بخورند
درد سر و صداع بلغمی را نافع بود معی گوید ...
حب الغار خشک سوده بخورند مغص را در ساعت کند
ساکن غاریقون نجیت مانند بیخ الخدان اما متخلخل
و آن دو نوع است نر و ماده و بهتر او ماده است در وی طبقه
طبقه و نر او گرد است بغیر او طبقه طبقه و طعم او هر دو ماده
اول طعم شیرین نماید بعد از آن تلخ شود ... گوید شربتی
از غاریقون و انکیشم مثقال یا دو دانگ باشد و زیاده ازین
نشاید که در اسهال افراط کند و آنچه سخت و سیاه باشد
خوردن او روا نشاید و بهتر آن سنگ سفید متخلخل است که
رو دار عنبر باک کند چون در غربال مومالند و آنرا نشاید که
بکوبند مغربل بکار برند دیسقر گوید خوردن و مالیدن بر گزیدن افعی
و غیره از جانوران گزنده بغایت نافع بود و مفتح سده جگر
و گرده است و دافع یرقان و نافع مصروع و مسهل نقوطات
اما با تشویش ... گوید در حمیات از وی بخورند درد جگر و عسر
البول ... و گرده و ربو و یرقان و درد رحم را نافع ...
فرو برده نکنند و عقیب آن چیزی نخورند درد معده

وحب حابض را دفع کند و ثلث او بر بوساب بخورند قطع نفث
دم از سینه و آلات او کند و در گزیدن جانوران بغایت نافع
بود و غاریقون در همه دردهای باطن نافعست و در تبهای کهنه سود
سر ... پیش از نوبت بخورند تب دفع کند و در حمیّات با سرکه
بخورند دفع ضرر ادویه کشنده کند بعضی با آب بعضی با سراب
و بعضی با سکنجبین بخورند **ع** گویند دراوو به قلبی گرمست در
اول و خشک در دوم و در وی خاصیت تریاقیت است
در همه زهرها و مسهل اخلاط کدر و مقوی دل و مفرحست
و اسهال بلغم و سودا کند و دماغ و عصب را پاک سازد
و بمالند گزیدن جانوران را نفعی عظیم کند و مدر بول و نافع حیض
و تبهای کهنه و صرع و دافع اخلاط غلیظ و فساد لون است
لب گویند مسهل بلغم و صفرا بود **ع** گویند غاریقون مفرد او بخو
رند درد معده را نافع بود و پاک کند معده را از اخلاطی که در وی
ریزد و با انیسون بخورند همه دردهای باطن که از سرد باشد
دفع کند و یک شربت از وی با اندکی جند بید ستر بخورند
قولنج ثقلی و بلغمی و همه انواع قولنج را نافع عظیم بود حقنه کردن او
نیز نفع بلیغ کند و غاریقون را با اسارون برابر سرشته
با عسل دایم بخورند استسقاء زقی و طحال و بلغم را نفع کند غالیه
گویند نافع اورام صلبست و بوی غالیه مصروع را نفع کند و صداع

حرارت

سرد را نافع بود و دل را قوت دهد غبار الرحی بفارسی گرد
آسیا گویند و بر پیشانی طلا کنند منع نزول فضلات چشم
کند غبیرا بفارسی سنجد و بتر یا جلکده گویند **ددر** گویند قبض
او کمتر از غرور است **و** گویند سرد است در میانه اول
و خشک در آخر دوم غذا اندک دهد و دافع معده و قابض
بلکمست و قامع حدت صفراست که منصب شکم و اسهال
شود **ما** گویند نافع صداع بود و ثقل سنجد در شراب خورد
بگدازند که زود مست شود غراء الجلود بفارسی سریشم
و بتر کی یلم و بهندی لیتم گویند و آن گرم و خشک بود در اول
با جوز سرو برفق طلا کنند نفع کند و سریشم پوست گاومیش
بر قوبا و حرب متفرح مالند نافع بود غراء السمک سریشم ماهی
گرم و خشک بود در دوم و بهتر او سفید است و اداویه قیق
با آن بسرشند و بمالند فتق را دفع کند و با آب گرم حل کنند
و بر سوختن آتش مالند بگدازد که آبله زند و اندکی سریشم ماهی در حسو
اندازند و بخورند نفث دم را نافع بود **ف** گویند سریشم ماهی را
در ناخن سفید کش دفع کند مجرب عرب بفارسی درخت
بید گویند و آن درخت بغایت بزرگ بود **ددر** گویند قوت
ثمره و پوست و برگ عصاره او قابض است برگ سوده
او با فلفل و شراب اندیا بخورند قولنج ایلاوس را نافع بود

ازوی ؟

ومفرد او با آب منع حبل سه برگ وزن بخورند عقیم شود
غزال بفارسی آهوبره و بترکی کیبک قوزی سی گویند **ما**
گویند گوشت او بهتر از همه گوشت صیدهاست و او قوی مزاج است
اما خشکی او زیاده از تر است و گوشت او سبک و سریع الهضم است
و بریان کرده او از شکم غیر لطوح بود و همه گوشت صید
صاحب قولنج را مضر است **یح** گویند سرگین آهوبره را با سرکه
نخته ضماد کنند اورام بلغم را نافع بود حرف الفاء فادینا
و عود و صلیب نیز گویند و آن نر و ماده باشد و آنچه نر بود
ورق او مانند ورق جوز بود و بیخ او سفید و سطبر باشد
و برابر انگشت نر و آنچه ماده بود کثیر الشعب و بیخ او مانند بیخ
بلوط باشد و هفت و هشت عدد بود و بهتر او غلیظ او می
بود و آن گرم و خشک بود در دوم و گویند معتدل بود
در حرارت و در وی قبض و تحقیق با تحلیل باشد و محلل
و ملطف باشد و اما اسباب از سیره دفع کند و بر کودک
بندند تا با او صرع باشد با نشد صرع شود و با شراب بخورند
درد شکم و مثانه و گرده و یرقان را نافع بود **مج** گویند بخور
ع را بغایت نافع بود خاصه ماده او و گفته اند اگر ماهی
پاره کنند این خاصیت باطل شود و نقرس و ضرب را نافع
بود طیس گویند فاو بنارسی کاوزنیز از همه افتهای این

حرف الفاء

گویند **عم** گویند مضر معده بود مصلح آن کثیرا **اس** گوید دوست
انار و موی سمور و استخوان پای آهوبره با هم جمع کنند حاجت
فاوینا دهد و بدل آن باشد فائزه بفارسی خوش و بترکی
سحقان و بهندی جوبه گویند زنبق او را شکافند و بر جای
زنبور زنند نفعی عظیم کند و گزیدن عقرب را نیز نافع بود و بر پای
کرده کودکی که آب از دهان آورد بخورد دفع شود اما خوردن
گوشت او نسیان آورد و غثیان و معده فاسد کند
موش خشک کرده بسوزند و نرم سوده با عسل و داء الثعلب
مالند نافع بود والله اعلم فاخته گوشت او گرم و خشک
بود فالج را نافع بود **حول** گویند سرگین فاخته بر کودکی بندند
که مصروع شود شب نفع کند فالوده بفارسی پالوده
گویند آنچه از شکر سفید و نشاسته سازند با روغن بادام
با انگبین با عسل بخورند غذا از صالح بود و بدن فربه کند
و نافع حلق و سینه بود و اگر خشخاش و گلاب مالند از آن
نافع سرفه گرم و خشک بود و زکام و نزله را نفع عظیم کند
و آنچه شیره سبوس گندم و شکر سازند زود هضم شود
و آنچه بعسل سازند حرارت او زیاده بود و آنچه از خوزود و شاه
انگور سازند حرارت او کمتر از عسل باشد و باعتدال نزدیک
و بهتر است که از قند سفید یا نبات و شکر سفید سازند

فارا ... و لیس ... اصغر ... الصفویه
... با نیشکر ... او اول ...
... ؟

مجل بفارسی ترب و بترکی ترمه و بهندی مولی گویند تخم
او را قوت زیاده بود بعد از آن پوست پس برگ او پس تخم
او و بهتر او سبز تازه بود دوسر گوید گرمست در سیم و خشک
است در دوم و ترب بر اقوال از بستانی بود مولف گوید اگر
پیش از طعام بخورند هضم کند طعام را خاصه برگ او و آب برگ او
استسقا را نافع بود و اگر آب او با شراب بخورند عقرب
بگزد هیچ ضرر نکند دوسر گوید جوشانیده بخورند سرفه مزمن
و کیموس غلیظ در سینه بود دفع کند ضماد او گزندگی افعی
را نفع عظیم کند مس گوید قی آرد و نافع بود بلغم را اما بسر و دندان
و چشم مضر است سط گوید درد گرده و مثانه را نافع و مهیج باه
بود و شیر زیاده کند و چون بمالند منع گزیدن هوام کند و دفع
ضرر زهر ایشان و تخم او تریاقست و نافع سموم و اگر ترب بر عقرب
نهند بمیرد مجب گوید آب کمپاد یرقان را زایل کند و منفی [illegible]
و مقوی اخلاط بود ح گوید آب او جوشانیده نیم گرم
در گوش چکانند درد زایل کند و گرانی را نفع کند
مجرب ف گوید تره با دارند در روغن در اندرون آن کنند
و خشک در گوش چکانند درد زایل کند مجرب و اگر
چهار درم تخم شلغم در اندرون آن کنند و در خمیر گرفته در
زیر آتش کنند که خمیر پخته شود از آن ترب یک درم سه روز

متواتر

۱۰۲

متواتر بخورند سنگ گرده و مثانه را بریزاند مجرب نا
گوید عصیر ترب مستسقی را نافع بود و آب تخم سازند و با خون
فرفیون بسر گویند و آن صمغ درختی زرد رنگ مانند مر دوسر
گوید گرمتر از حلتیت است و در وی قوت لطیف محرقیت
و کهنه او را حدت کمتر باشد عز گوید گرم و خشک در چهارم
مولف گوید از جمله سموم قتال است چنانچه نیم درم بکشد نا
گوید بر گزیدن جانوران طلا کنند نفعی بلیغ کند خاصه گزیدن
سگ دیوانه را و مسهل اخلاط صفرا بود و مضر مزاج گرم و دمو
و مصلح او صمغ عربی و کتیرا و روغن بادام شیرین بود فستق
بفارسی پسته گویند و بهتر او تازه و بزرگ بستانی
بود دوسر گوید مفتح سده منقی جگر و نافع امراض سینه و شش
است مسیح گوید گرم است در آخر دوم و در وی رطوبتی است
و نافع درد جگر بود و مفرح و مقوی دل عز گوید پوست سبک
که بر بالای پوست پسته است در آب تر کنند و بخورند قطع سکسکی
و قی کند و شکم قبض کند و حرارت زیاده از بادام شیرین
و جوز است فصفصه و فصفصه و تر او را رطبه گویند بفارسی
اسپسته و بترکی [illegible] و بهندی [illegible] گویند دوسر گوید تر او ضماد
کنند بر هر عضو که باشد تسکین درد کند عج گوید مستعمل از وی
تخم و برگ است و آن و تر است تخم او شیرین و منفخ [illegible] و مقوی

باه بود و با ادویه باهی بیامیزند نفع او زیاده کند با گوید
پخته او بکوبند تا خوب مرهم شود بر روی پیچی که رعشه دارد
روزی دو نوبت ضماد کنند رعشه دفع شود و روغن فصفصه
بر رو مالیدن رعشه را دفع کند فج گوید گرم و تر است تر او شکم
نرم کند و خشک کند و سرفه و خشونت سینه را دفع کند فضه
بفارسی نقره و بترکی کمش و بهندی روپه گویند دوسر گوید
نخاله او سرد و خشک بود باعتدال مسیح گوید نخاله او با ادویه
بیامیزند خفقان را نافع بود و بخور رطوبات [illegible] و جرب و عسر البول
و حکه را نافع بود و شربت از وی دو ایکی بود و حکم او فعل
حکم با قوت بود اما از یاقوت ضعیف تر بود و گویند اگر
از نقره خوردن و دست پیاز شود و نقره از بوی گوگرد سیاه
شود و نمک سوخته سیاهی از وی برود و سیاهی او با
زیبق بر بواسیر طلا کنند نفع کند و گویند قطعه نقره مطلس
در دهان نگاه دارند تشنگی را دفع کند و مضر مثانه بود و مصلح او
عسل بود فطر سماروغ گویند و نوعی از وی را فقع و
نوعی را فقل و مجموع را کماه خوانند و بدترین آن که در [illegible]
باشد و در زیر سرگین و در زیر خم شراب نیز روید و آن [illegible]
زهر باشد و آنچه سفید بود با زهر بود و آنچه در زیر خم شراب
روید مقدار یک انگشت بخورد بیهوش شود و بوی

فطر

۱۰۳

زهر باشد و گویند کسی را که عسل و حب بود سماروغ بخو
رند نسل او منقطع شود دوسر گوید فطر سرد و تر است در سیم
حذر و سکته آورد و گاه باشد که بکشد و اگر نکشد هیضه
و عسر البول آورد و نوع کشنده او عرق و ضیق النفس و
و سرفه آورد و باشد که سم در روز بکشد و کشنده او در هوا
عفن و موضعی که گزندگان باشد و زیر درخت زیتون روید و مرو
تریاق خشک خوردن دفع ضرر او کند و سکنجبین و بوره نیز
نافع بود فطراسالیون تخم کرفس کوهی باشد که برینگ
ریسته باشد گرم و خشک است در سیم و اقوی تر از بستانی باشد و بدل
او دو وزن تخم کرفس صحرایی و بستانی بود دوسر گوید بدل او
افنین است فلفل بفارسی پلپل و بهندی مرچ گویند
و آن سیاه و سفید بود دوسر گوید بهتر فلفل سفید آن بود که
سبک باشد و گرمی او از سیاه کمتر بود و آن گرم بود در
سیم و خشک در چهارم و در کحل اندازند چشم را جلا دهد و هاضم
طعام بود و اشتها پدید کند و نافع ورم سپرز است و بول
و حیض براند و طبع نرم کند و بلغم و سودا پاک سازد و شربتی
با مثقال اما مجفف منی و مجدد جنس است و مضر گرده و مصلح او
عسل و فلفل سیاه گرم و خشک بود در چهارم بلغم دفع کند
و سخن عصب است و غذا غلیظ را لطیف کند و بول براند

ضع

وزن بعد از جماع رخو بود و طلا منع حبل کند ح گوید
فلفل را با کوکنار زرد بر ذکر مالند ذکر بزرگ شود ما گوید
هاضم طعام و کاسر ریاح و موافق مزاج سرد است و در مزاج
محرور مضر مصلح آن سرکه و ربوب ترش و آب تلخ بود و خو
رفیق پیاز بود و رنگ رو سرخ و معده را گرم کند و غذا
هضم کند و قطع غذاء غلیظ کند و سود بادام یک و بیاض
برداء الثعلب که با سرخ شود ضماد کنند موی بر آورد
ع گوید بلبل بود با روغن زیت بجوشانند و آن روغن با
فلفل مالند فالج و خدر را انفع بلیغ کند و اعضای سرد را
گرم کند و با گوشت بپزند زهومت گوشت را دفع کند
و بر هضم یاری دهد و دایم بخورند معده را نگاهدارد از قولنج و سینه
را از جمع شدن اخلاط لزج غیره گوید خوردن فلفل تاریکی چشم
دفع کند و روشنایی بیفزاید و با سرکه درد دندان را نافع بود
و بدل فلفل سیاه یک و نیم وزن فلفل سفید بود و بدل
سفید زنجبیل و گفته اند بدل فلفل نصف وزن او آکر
که بعربی ورح گویند بود فنک بترکی سلیمان
گویند حرارت موی او از سمور بیشتر بود و گرم‌تر از سنجاب
و خوشبوتر از سمور موی هاست و موافق مزاج معتدل بود
بفارسی روین و بکرمانی روناس و تهند رفینت گویند و آن بیخ

سرخ است که رنگرزان جامه بآن رنگ کنند و آن اسپانی
و بری باشد کوسر گوید مفتح سدد و مدر بول و حیض است
و نافع جگر و سپرز و بسرکه بر بهق مالند نفع کند و بعضی جهة
عرق النسا و ورد و ورک بخورند نافع است و جهة استرخاء عصب
با عسل بخورند نافع بود دوسر گوید مدر و ادر بود حیض براند و جنین
بیرون آورد می گوید گرم بود در اول و پاک کننده جگر و سپرز
و اعضاء باطن و مضر است بسرکه و مصلح او انیسون و بدل
فوه در سقنه جگر و سپرز و انزال حیض و بول بوزن او سلیخه
و دو دانگ او موی سیاه فوفل تره بود بمقدار خور بوا
و در کابل سپاری گویند عم گوید سرد و شدید القبض است
بر اورام گرم غلیظ طلا کنند نافع بود و بوی دهان خوش کند
و قوت دل بدهد و آن گوید سرخ او بهتر بود از یکدرم
تا دو درم بخورند اسهال رفع کند می گوید منع التهاب
چشم کند و حرارت و حرارت دهان را باز دارد و لثه و دندان
ان را قوت دهد و بدل فوفل بوزن آن صندل سرخ و نیم
وزن آن کبر تر فو و بفارسی بودنه گویند و آن صحرایی
و کوهی و جویبری بود و کوهی دو نوع است یکی را آجانا گویند
و گفته شده در حرف جاد دیگری را فلنعلمو و جبلی …
گویند و آن گرم و خشک است و نیم مثقال از و در چشمه بیرون …

آورد و صحرایی دو نوع است یکی مشک طرامشیر گویند
در حرف میم گفته شود انشاء الله و یک نوع دیگر باشد بوده
بود و نهری یک نوع باشد و بهترین همه جبلی خوشبویی
تازه سبز که برگ او خرد باشد و آن لطیف در غایت قوت
بود عرق براند و طبیخ او در حمام بمالند جرب و حکه دفع
کند و جذام را نافع بود و فواق را دفع کند و با عسل و نمک
بخورند فضلات معده بیرون آورد و حیض براند و مشیمه
و بچه را دفع کند و خاکستر او استرخاء لثه را نافع بود و …
سوده است با یکدرم بخورند و نافع گزیدن عقرب بود و …
او بو کنند و بخورند بچه بکشد و مضر امعا است و مصلح آن کتیرا
و بدل بودنه کوهی بودنه نهری بود دوسر گوید طبیخ بودنه او
را ادرار بول کند و عسر النفس و مغص و هیضه و ناقص را نافع
بود و چون با شیر یا شراب بخورند جمیع سموم قتال را نافع بود
کوسیر گوید ضماد کنند درد ورک و عرق النسا را نافع بود
اما بوییدن را بخور و … حیض براند و جذام را انفع بلیغ بسوزدد
کنند و ضماد او گزیدن جانور را نافع بود جهة آنکه زهر را
بسوزد و بجای داغ بود و عصیر او کرم گوش و کرم سایر جرا
حات را بکشد اما قاطع باه است بواسطه آنکه مضر است
بکر و ده مصلح آن کثیرا بود و بدل بودنه نعناع است فصل بفارسی

بوره بترکی یادیس گویند و گفته اند بول بوره هر زن
برو آرد و آبستن شود بلکه عاقر گردد یعنی هرگز نزاید
و مغز سر او زهر کشنده بخورد دیوانه شود فیروزج بفارسی
فیروزه گویند و آن سنگی است مشهور بهترین آن نشابوری است
سرد و خشک بود سوده بخورند گزیدن عقرب را نافع بود
و سوده در چشم کشند دفع غشی کند و بخفقان دل نافع …
کند و قوت دل دهد و در جمیع … کند با قوت روح زیاده شود
و گفته اند رنگ فیروزه از روغن و نمک و عرق تباه شود
مسر گوید هر جوهری را از احجار که از رنگ اصلی بگرداند …
و نگاه داشتن ناخن نباید که بد بود و گویند فیروزه ناقص
هیئت آدمی بود والله اعلم بالصواب فصل بفارسی
تیل و بهندی هاتی و بترکی فیل گویند و آن حیوانیست
مشهور دندان او را عاج گویند دوسر گوید براده عاج …
است بر و حاسن ضماد کنند درد ساکن کند و دفع شود …
گوید شاره عاج هر روز دو درم بخورند حفظ را نافع بود
و زن عاقر یعنی نازاینده هفت روز متوالی هر روز دو درم
عاج بخورد با آب و غسل بعد از آن جماع کند آبستن شود باذن
الله و براده عاج با برابر زرد سوده بر بواسیر مقعد پاشند
نفع بلیغ کند طب گوید عاج در گردن طفل بندند از دندان اطفال
براده آهن هم

ایمن کرده شی کوید فرزجه از سرکین فیل بر دارد دفع شود ابدا مر کوید در باغ ببندند عجب اسپخوان او نخور کنند کرم را دفع کند و قطعهٔ عاج بر کاو بندند در خرقه سیاه از وباء کاوان ایمن کرده و قطعهٔ عاج بر جایی که استخوان شکسته و مانده باشد بندند آسان جذب کند و بیرون آورد مولف کوید فیل از موش بسیار ترسد و بگریزد از موش حرف القاف

حرف القاف

فاقله و آن دو نوعست کبار و صغار کبار او بمقدار مقلی باشد و در اندرون او لعو و انها اخضر و مربع شکل فی کوید کرمست در اخر دوم و کبار او الذ و خوش بوی تر از صغار بود بر هضم یاری دهد و غثیان و قی و معده را نافع بود و بوست او با انارین در د جگر سرد را نافع بود و یکدرم فاقله با شکنجبین سه روز بخورند سده جگر بکشاید و فاقله صغر را هیل و خیر بوا کویند و در خاصیت او مانند کبیر باشد اما او را فلع و بوست بنا که و او الطف از کبیر بود نشف رطوبات سینه و حلق و معده کند و بر هضم یاری دهد فاقله و خیر بوا و کبابه همه بدل یکدیگرند قثاء و قند بفارسی خیار و بادرنک و بهندی خیار را ککری و بادرنک را ککر اکویند نا کوید هر دو سرد و تر است و نافع محرور مزاج و مضر مبرود و مرطوب اصلا

آن

آن در فراج سرد و تخیل ریاو کوارش کمعلی کنند قثاء الحمار بفارسی خربزه سنک و بشاهی باپندوکوند و آن بری بود در مواضع ریکناک و ویرانها شود و ثمر آن مانند خربزه بود بمقدار جوزی کوید عصارهٔ ثمر او را ابو یانی اطریون کویند حیض راند و جنین را کبد کند جون زن بر حامله و آن کرم بود در دوم با شیر ح حو کنند برقان سیاه را نافع بود و درد سر را که منضه کوند نیز نفع کند و خاصیت بیخ او مانند ثمر او بود کوس کوید عصارهٔ نبات او قطره در کوش حکانند درد را نافع بود و با سرکه پخته ربعیس ضماد کنند نفع کند و بوست بیخ او مسهل بلغم صفر است خاصه در بدل مستسقی و فرزجهٔ از عصارهٔ او وزن درم دارد حیض براند و جنین بکشد و سعوط او با شیر برقان و صداع مزمن را دفع کند س کوید بهتر ثمرهٔ او است که زرد و پخته باشد جون بکیرند از شاخ زود جدا شود و بزر کستر او بهتر و آن مسهل فضل لزج و صفرا و سودا بود لقرس و فالج و القوه و درد مفاصل و قولنج و جذر شدن دست و بار را نفع کند و عصارهٔ او که دیر ماند قوت او نقصان نابد و او را با روغن کنجد پخته ربو اسیر ظاهر مقعد طلا کنند نفع کند و او را با تخم کتان پخته ما لند بواسیر را دفع کند لا کوید بهتر آن بود که

قثاء الحمار را بدست ما لند و عصارهٔ او مکرر ندو بکوبند و شربتی از وی دو انگی بود تا نیم طسو و اصلاح ضرر او است که بوزن او صمغ عربی و نیمه وزن او شاسه با او آمیخته بخورند فب کوید طبخ و برک و بیخ او بخورند نافع جذام بود ح کوید بیخ قثاء الحمار را با مجنج بجوشانند و بر وجع المفاصل و نقرس و درد پشت بار و ضماد کنند نافع بود و اکر مداومت کنند دفع کند و اکر خورند شربتی از وی دو درست با آرد جو خلط لزج خام را در دور برد و ضیق النفس را نافع بود قرنفل بهندی لونک کویند مم کوید سلس البول و تقطیر سرد را نافع بود و رحم را کرم کند و زن بعد از طهر با حیض یکدرم قرنفل بخورد آبستن شود باذن الله تعالی و آن کرم و خشک بود در سیم و نافع احجاب سودا و قی و غثیان مصلح و مقوی دل ما کوید مشجع دل و مقوی معده و جکر و شکم و دندان و لثه بود ح کوید معده و جکر را کرم کند بر مس و قرع را دفع کند و زیتون الاسعا با رد و در استسقاء حار را نفع کند و دماغ را کرم کرده قوت دهد و نزلهٔ دایم را نافع و او از ادویه عضار رسته و مقوی ایشان و مقوی جماع بود بدل او در بعد گفته اند دو وزن او قرفه است کهربا کوید بصف وزن او جوزبوا و نصف دارچینی و کفته اند بدل او سه وزن او بود نه بسباسه بود و از اصبا در کرمانی آلبالی کویند و آن میوه است مانند آلو کشنه که زرد

کلیله

کلیله کویند اما آلی بالی چون پخته شود سیاه بود و بعضی شیرین باشد و بعضی ترش و بعضی عفص اما شیرین او کرم و تر است و در اول از معده زود بکذرد و مقوی انحاط بود مم کوید متولد خلط لزج غلیظ بود اما قطع تشنگی کند مولف کوید در کوهستان کابل نوعی از قراصیا بود که کوینه قامع صغر او و او را قع تشنگی بود و مغز دانه او مسهل است اطفال شیر خوار را و و به مغز دانه که کوفته با شیر مادر بدهند شکم او براند اکر آدمی بزرک خورد یا زده دانه خورد شکم بیراند بقدر قوت باید خورد و جس کوید حال و مثل انار و سیب و توت بود پخته او شیرین نرم بخته او ترش و خام او عفص و شیرین او زود از معده بکذرد و نفعی اندک کند و عفص صد شربت و ترش نافع معده که در وی فضلات باشد ودهم کوید تر او شکم را نرم کند و خشک او قبض قسب بفارسی کرده و بتر ساقی و بهندی توکا کویند از نبی عربی صلی الله علیه و سلم عائشه رضی الله عنها نقل کنند که فرموده اند که یا عائشه در دیکی که و بشیر انداز و با شیر پخته کن و بخور که اندوه از دل برد و دوستی چشم زیاده شود و دماغ و حفظ را قوت دهد و آب پشت بیفزاید و تن را پاک کند و در مسلمانی که خورد نوشته شود او را بهر لقمه هفتاد هزار از نیکی و محو شود هفتاد هزار از بدی و برانند

هفتاد هزار درجه بهشت و صباح هر که سکنه کند و بخورد در آن
روز او را درد سر و چشم و کوش و حلق نشود و هر که شب بخورد
آن شب او را هیچ آسیبی از دوا ایکو جذام و برص و درد باد و دیت
و پشت و سینه نرسد دوسر کوید که سرد و تر است در سیم
و پوست او بتراشند و آب او بکیرند و با روغن کل در کوش
چکانند ورم حار و درد را نافع بود و حمله کند و بر اورام
حار ضماد کنند نافع بود و خام او مضر معده بود دوم کوید
عصاره با روغن کل در درد کوش را نفع کند درد دن کند و
تر خاکستر کنند و شراب بر سازند و کرم کنند و آن شراب
بخورند اسهال خفیف کند تا کوید که طعام محرور مزاج
بود مسکن عطش و نافع تبها و اکر بت و سیر فه با
کند و با کشک جو و با ماش معتدل و روغن بادام خورند و بلغم
ببرد و مزاج را از خوردن کند و احتراز باید کرد و اکر احیانا
خورند با زیت و فلفل باید خورد و بعد از وی شراب اسطوخودوس
و مصلح او جز دل و آلکامه نیز کویند بود و به کوید
مولد بلغم خامست و نافع حرارت و یبس و موافق اصحاب صفرا
ی کوید مورث قولنج بارد است ف کوید آب کل او در چشم
کشند رمد حار را دفع کند و پوست کدو خشک برخته
بر عضوی که خون رود بپاشند خون را باز دارد و روغن تخم کدو

خرد

در درد کوش را نافع بود ح کوید جراده کدو و ورم حار ضماد کنند نفع
و روغن او بهتر ادویه است جهت خواب آوردن محموم
و مسلول قرمز در حرف الدال رسم دود قرمز
کفته شده قرطم بفارسی کاجیره و کرمانی خسک دانه
و هندی بوارسی و کل او خشک و معصفر کویند و رنگ
سرخ روشن از کل او شود و کل او عوض زعفران در طعام
اندازند و کل مانند کل زعفران باشد دوم کوید کل او بکوبند
و با مرق بعضی از مرغان بخورند شکم براند اما مضر معده بود ح
کوید تخم او بقدر درم کوفته شده بکیرند اسهال اخلاط محترق کند
و انواع جرب را نافع بود و اکر در اول اسهال یک بار بخورند
اسهال کند و شیره و ماء افتیمون نافع مالیخولیا و جدامست
ده کوید تخم او دافع ریاح و زیاده کننده منی است ح کوید قرطم
سینه پاک کند و آواز صاف کند و قولنج را نافع بود
و اسهال بلغم محترق کند و باه را قوت دهد و اکر آنکه با انجیر و
عسل بخورند صاحب جامع ابن بیطار کوید که در دیار مصر مشهور است
که مداومت خوردن روغن کاجیره مولد برص است ده کوید مغز
تخم او اسهال بلغم کند و شربتی از وی ده درست تا بیست
درم بعد از آنکه با نیم رطل آب جوشانیده باشند و صاف
کرده باشند و درم خام را سرخ بخورند قسوس و حب المساکین

بفارسی بجک کویند بر درختهای بزرک پیچد خشک کند
و آن انواع بود سفید و سیاه و غیر آن سفید را ثمره او سفید
باشد و سیاه را سیاه و بعضی با سیاهی برنک زعفران باشد
دوم کوید همه انواع تیز بود و قابض کل او را بسته بکفت بردا
رند و با شراب بخورند دو روز نهار قرحه امعا را نافع بود
و آب آن با سرکه بخورند درد سپرز را دفع کند و آب آن با روغن
کل و سرکه بر سر مالند درد سر را دفع کند و بجک سیاه اکر
بخورند بدن ضعیف کند و ذهن و عقل را ضرر کند برک بجک
با شراب پخته بخورند قروح حبشه و سوختن آتش را نفع
عظیم کند و آب آن در بینی چکانند بوی بد و عفونت بینی
را دفع کند و بر موی مالند شپش بکشد و آب آن با سرکه بخورند ببرد
کزیدن رتیلا را نافع بود دوسم کوید برک تر او را با شراب پخته
جراحات بزرک را بصلاح آورد و جراحتهای خشنه را نفاذ
و صمغ بجک شپش بکشد و موی ببرد و این بجک غیر ... است
سلاب کویند و بیخ این در زمین نباشد سم بر درخت پیچیده
شود و درخت را تمام فرو کیرد و خشک کند قسط در
کابل و سند کست و کفت کویند و آن بهترین خوشبوی
و بهترین تازه مصمت غیر متاکل سبک خشک باشد
دوسم کوید مضر بول و حیض است و نافع درد رحم خون در

فزا

فرزجها استعمال کنند و بخورند کزیدن افعی را نافع بود و با رب
و افسنتین بخورند درد سینه و کوفت عضله را نافع بود
و با شراب و عسل محرک شهوت جماع بود و با آب بخورند
حب القرع را بیرون آورد دوسم کوید اخلاط را از عمق بدن
بظاهر کشد و در طبع قسط رطوبتی نضاج هست بدان سبب
مقوی جماع بود چون با شراب بخورند ح کوید بخور او د
مع زکام بارد را نافع بود و روغن او جذام و رعشه را
مفید است ی کوید قسط سوده بر قروح تر پاشند خشک کند
طب کوید بخورند سده جکر بکشاید عم کوید قسط دو نوعست
سفید و سیاه و قسط هندی را سیاه حلو و سفید را قسط
بحری کویند و هر دو کرم و خشک اند در سیم سفت
بلغم را سیر کند و زکام را دفع کند و بخورند ضعف معده
و جکر و سرد را ایشان را نافع بود و قسط سفید را منفعت
بسیار بود و در دیار ما سر که از سرد باشد و سقوط
کند مانند باران با پخته کنند بجرها و با زطار و زناج دباغ را
و درد سر است ح کوید مقدم سر مالند نزله بارد را نفع
و دماغ را کرم کند و بخور قسط و باد نزله را نافع بود و ضماد
او اوجاع بارد را ساکن سازد که در عضله و مفاصل باشد
و روغن او همین عمل کند و روغن او در کوش چکانند در ... و کله

از سر در باشد ساکن کند و سده او بکشاید و بوده با عسل سرسه بخورند در معده و مغص و درد کرده را نافع و سنک کرده بریزاند و با سکنجبین بخورند تب ربع قدیم را نافع بود و با سرکه با عسل بر بهق و غشی و کلف مالند دفع کند و بدل قسط نک و نیمورن ان روح است و کفته اند نصف وزن او عاقر قرحا بود قصب الذریره خشک و کرم بود در دوم لطیف کننده است و در نیز ی و قبضی اندکیست ددر کویند بخورند بول و حیض راند و اکر برداند حیض راند و نخته در آب آن نشیند زمان درد رحم را نافع بود و کسی را که در کرده او علتی باشد و بعطر بول را نفع کند و بدل قصب الذریره سلیخه است قصب و یراعه بفارسی نی و بترکی قامش و بهندی نرکان و توتر کویند و آن انواع است کلک که تیر سازند و غیره و را یراعه کویند و نی باده و نی شکر که کفته شود ودر کویند نی سفید که در کنار آبها و دریا باشد و بیخ او بار یک بود بیخ او را ضماد کنند پیکان و خار و استخوان که در عضو مانده باشد جذب کند و بیرون آرد و با سرکه بمالند درد پشت و عصب را نافع بود و برک تر نی کوفته بر خمره و اورام حار نهند نفع کند و اکر کل نی در کوش رود کوش کر کند کوسر کویند برک او خنک است دارد ف کویند برک در خانه صاحب تب اندازند و آب بر آن

بکند

باشند هوای خانه خنک کند و محموم را نافع بود و قصب السکر بفارسی نی شکر و بهندی رکهار کویند و آن انواع است سفید و زرد و سیاه و بهتر او آنست که شکر سفید از و نیز شود و هر چند شکر سفید تر بهتر فی کویند نیشکر ملایم بدن است و نافع خشونت سینه و شش و حلق و مدر بول و ملین شکم و مولد نفع حو کویند کرمست با عتدال مدر بول و نافع حرقت آن و مفید سرفه بود قطن بفارسی پنبه و بترکی پامبق و بهندی کپاس و رومی کویند و در بعضی بلاد هند و غیره درخت بزرک شود مثل درخت زردالو و در بیست سال باشد و هر سال بر دهد و پنبه انواع باشد زرم و درشت و خود رنک و سفید و غیره ق کویند پنبه کرم و تر است و لباس او شدید الالتحام باشد و روغن دانه او نافع کلف و غش و جراحات حاده حاره که تر باشد ت کویند عصاره برک او نافع اسهال اطفال است ب کویند پنبه کهنه بسوزند و بر جراحت باشند در زمان خون باز دارد و دود آن زکام را نافع بود و برک خام او که خرد باشد بکسرند و بیخ او در دیک اندازند و با آب بجوشانند با قوت او بیرون آید و زن در آن آب نشیند اختناق رحم و درد باه را نافع بود و برک او با رک حرفه ضماد کنند درد مفاصل و نقرس را نافع بود مغز پنبه دانه کرم و تر است

کنند و آن قطران را با بعضی ادویه بخورند نافع خوردن زهر با و کزیدن جانوران بود و نافع ریاح غلیظ که در باطن منعقد شده باشد و درد دندان را ساکن کند و درخت قطران را اشربین کویند و در حرف شین یاد کرده خواص او کفته شده و بدل قطران کفته اند نفط است قلب و جنان و فؤاد و چنانکه بفارسی دل و بترکی یورک و بهندی رهاله کویند کوشت او صلب و بطی الهضم باشد ا کویند با خوردن و بهتر بود از خوردن احشا بار در روغن بسیار مطجنه کنند با زیت و با کامه رند با فلیفه زند با روغن کنجد یا روغن بادام ح کویند بهتر دلها دل حیوان جوان و خورد سال و آن کرمست و صلب و بطی الهضم و چون نیک هضم شود غذا بسیار دهد و بعد از خوردن زنجبیل مربا خورند قمل و قملول در حرف قاف قملول بفارسی کلن در غست و بترکی ماکو و بترکی ارغزه کویند و آن بره مشهور بود در بهار در صحرا در اشتها و غیره خورند ح کویند کرمست در اول لطف اما مولد بلغم و سده و کلف و غش و نهق را خوردن وضماد کردن نافع بود و ضماد خاصه بواسیر کویند ملین طبع و جکر و معده است و ملایم مبرود و محرور قنطوریون دو نوعست کبیر و صغیر ددر کویند برک او مانند برک جوز است و کرم بر کنار او دندانها مثل اره ساق او مثل ساق حماص ملند

سینه را پاک کند و سرفه را دفع کند قطف و سرمق نیز کویند و آن بری و بستانی بود کوسر کویند سرد است در اول و تر است در دوم و نافع اورام حار و حمره و تخم او نافع یرقان که از سده جکر بود ددر کویند اکر بخته کنند و بخورند شکم قبض نرم کند و تخم او با ماء القراطین بخورند یرقان را دفع کند ت کویند حمیات العوارض و نافع جکر کرم و محرور مزاج ع کویند تخم او از سموم قتال است و تودرم تخم قطف با آب کرم و عسل بخورند مره صفرا را بقی بیرون آورد ف کویند تخم او نرم سوده با سکنجبین یا جلاب یا کلاب یا آب بخورند سه هفته هر روز دو درم استسقا را نفع عظیم کند قطایف مشهور است ت کویند چون نان فطیر است بطی الهضم بود و آنچه بروغن جوز و مغز جوز و عسل بخورند سریع النزول و موافق مبرود و مزاج بود و آنچه بروغن بادام و شکر و نبات بخورند بسیار غذا دهد و بطی الهضم بود و سورش سنک مثانه مصلح آن انار مز و سکنجبین باشد قطران مشهور است ددر کویند در قوت اکال است و حافظ بدن زنده و حافظ ابدان مرده و در سوراخ دندان نهند دندان را بیندازد و درد ساکن کند و در هر حیوانی که بمالند شپش و کنک را بکشد ت کویند عضوی را که سرما زده باشد قطران بمالند متغص شود مح کویند اهل بابل و شام قطران معقود را اخت

کند

بمقدار دو گز تا سه گز و بسیار شاخها از یک بیخ بیرون
آید و بر سر شاخهای او مانند غوره حیحاش گرد مثل مدا
ری و رنگ گل او کحلی و ثمره او مانند قرطم در اندرون گل
مانند پشم باشد چون ثمره او پخته شود و بیخ او غلیظ صلب
دراز قدر دو گز سرخ رطوبت ناک و عصاره او تمر تک خوار
باشد و در صحرا و کوه و تل شود دوسر گوید در بیخ کبر طعوم مختلف
باشد مثل حدت و حرافت و قبض و اندک شیرینی اما حدت
و حرافت در بدن فعل حرارت کند و حیض براند و جنین مرده
بیرون آورد و درنده را فاسد کند و بیرون آورد و قبض او
فعل برودت کند جراحات ملتئم سازد و داء الثعلب را
نافع بود و شربتی از وی دو مثقال باشد اگر صاحب تب خورد
با آب باید خورد و اگر تب نباشد با شراب خورد مسک و
فسخ عضله و ضیق النفس و سرفه کهنه را نافع بود و بعضی
عصاره او را عوض حضض بکار دارند دوسر گوید بیخ کبیر دو
درم صاحب تب را با آب و غیر تب را با شراب بدهند
درد پهلو و ربو و سعال مزمن و خون بینه [?] و مغص و درد
رحم را نافع بود و اگر زن مانند فرزجه بر گیرد [?] حیض
براند و جنین بیرون آورد اما فطوریون ضعیر و دقیق نیز
گویند دیسقوریدوس [?] گوید برگ او مانند برگ سداب باشد و در

نزدیک آبها روید و ساق وار یک بوریت زیاده بود
و گل او سرخ و گل او فرفری و ثمر او مانند گندم بود
و بیخ او خرد باشد و بیخ او را انفع گفته اند و طعم نبات او
بغایت تلخ بود و تر او را انکوسند و بر جراحت کشند
قروح مزمن را دفع کند و ملتئم سازد و بجوشانند و طبیخ او
بخورند اسهال مره صفرا و کیموس غلیظ کند و باد و ورم حقنه
کنند اسهال خون کند و درد عرق النسا پاک کند
و فرزجه از وی بردارند حیض براند و جنین بیرون آورد
و بخورند درد عصب را تسکین دهد دیسقوریدوس گوید ورق نبات
او و گل و نفع بسیار است و بیخ او را انفع کم است تر او
ضماد کنند جراحات مزمن عسر الالتحام را انفع بلیغ کند و
او در مراهم بواسیر و قروح غائر را ملتئم سازد و جراحات
مرحسه [?] را دفع کند و این افضل ادویه است سده جگر
و صلابت سپرز را چون از بیرون طلا کنند و اگر بخورند
نیز نفع کند بدن [?] گوید تر او صفرا از غیر مخالطه اسهال کند
و عرق النسا را انفع کند و دو مثقال از وی در سه رطل آب
بجوشانند تا نصف بماند و صاف کرده بخورند جی
گوید اسهال مره صفرا و بلغم مخالطی کند و نافع درد مفاصل
و عرق النسا و قولنج است چون بخورند جوشانده دو

اسهال
ربع

مثقال او اگر حقنه کنند بجذام بجوشانند عیسی گوید پاک کند دماغ
و عصب را و صرع را انفع عجیب کند و بدل قنطوریون بورن
او برگ حنا و ثلث وزن او سورنجان است فیسل [?] مانند
رنگ باشد سرخ و زرد جی گوید در وادی ایمن مثل منی
از آسمان فرو آید و آن گرم و خشک است در اول دوم نافع بود
سعفه و قروح رطب که در سر و روی اطفال باشد و روغن
گل بمالند و قنبیل بران پاشند ما گوید سه بخورند حب
القرع و دیگر کرمها را بیرون آورد و شکم براند قنفذ بفارسی
خار پشت و بتر یاگرها و بهندی سیهی گویند و آن
نوعیست بری و بحری مولف گوید خارپشت کوهی را تعربا خاری [?]
گویند و بفارسی جرسه و بتر تاکشفره [?] و آن مقدار سگی
باشد و خار او قریب بدستی و زیاده و کم و بر اکثر
بدن او خار باشد و آن خارها را از بدن خود بر کسی که خواهد
اندازد مثل تیر گوشت او گرم و خشک است رعشه و مفاصل
را نافع بود و چون با وی کلف مالند دفع کند اما آن خار
پشت دیگر خرد از بری و بحری هر که با ملکه بسوزند تمام او را
خاکستر او بر جراحت پاشند گوشت زیاده بخورد و جراحت
را خشک کند و گوشت بر آن خشک کنند و بخورند جذام
و سوء مزاج و امراض کهنه و استسقا را نافع بود و

او را قوت تحلیل و تجفیف شدید است دوسر گوید جو
طعم بود بجز او و معده را مثانه [?] ملین شکم و مدر بول و
مرطوب را فربه سازد مسیح گوید گوشت بره او نافع خنازیر
و تعقد صلب و جمیع امراض عصب است و داء الفیل را
در فرانسس [?] و نافع تبهای مزمن و گزیدن هوام و بسیار
خوردن او عسر البول آورد قنب و اسیرار و ورق
الخیال و حشیش بفارسی بنگ و بهندی بهانگ گویند
مولف گوید بستانی و بری باشد و خشکی بری زیاده بود بنگ را
کوفته بر جراحت حیوانات پاشند گوشت مرده بخورد
و تازه بر رویاند دوسر گوید دانه بنگ اکل کردن منی خشک
کند و آب تخم او که تر باشد در گوش چکانند درد را
نافع بود مسیح گوید مولد خلط بد و قلیل الغذا است ف
گوید گرم است در دوم و خشک است در اول رطوبات
معده نشف کند و کرم را بکشد و آب او سقوط کند
دماغ را پاک کند عم گوید عسر الهضم و مصدع و مضر معده
است اما مدر بول نیست و مورث امراض سوداوی و جنون
قنبره و ابو الملیح بفارسی چکاوک و بتر یا ترغی گویند
و هزار دستان نیز گویند بواسطه آنکه چون از زمین
پران شود در هوا انواع آوازهای خوش دهد و آستانها

سر اند واو مانند کنجنکی زرکتر باشد و بر سر او تاجی باشد
هرهر دودر کویند کوشت او بریان کرده بخورند قولنج را نافع
بود تا کویند شوربا از او شکم نرم کند و کوشت او قبض
کند قیفهن آن صمغ درختیست در بلاد عرب بد طعم و بدبو
دودسر کویند چهار و نیم دانق با سکنجبین بخورند بدن لاغر کند
و با آب عسل بخورند حیض براند ز کوید بعضی کفته اند سپند
رومیست و بعضی کویند لک است و غلط کرده
اند چرا که صمغ بد بوی است و سندروس و لک را بوی
بد نیست اما در سه ژل من شهر سه یک فلفل دارند حرف

الکاف

الکاف کافور مشهور است سح کویند کافور انواعست
قیصوری و رباحی و آزاد و اسفرک و ازرق ع کویند بهتر
او رباحی سفید است و سرد و خشک بود در سیم
محرور و صداع صفراوی را بوی آن نافع بود اما دماغ
بوی آن قاطع شهوت جماع بود و اگر بخورند فعل او قویتر
باشد حو کویند مرد در شش مثقال کافور سه نوبت بخورند
چنانچه هضم نشد قوت جماع او منقطع شد و هرز دیگر
نکرد و بمرد تا کویند بوی کافور صداع و همه امراض سر
کرم را نافع بود اما بسیار بوییدن بخوابانید آورد و دماغ
خشک کند و خوردن آن کرده و مثانه و خصیه را سرد

کند

کند و فی مخدر باز و امراض سر سده شود خ
کویند با آب کشنیز تر سقوط کنند قطع رعاف کند سح
کویند اورام ورمهای حار و حار و فلاعه اطلا کنند نفع عظیم کند
اما کافور را ملایمتی عجیب است با جوهر روح که کرم روح
غالب باشد مقدار معتدل از او در مزاج کرم یاری دهد
روح را و تعدیل سردی کافور بمشک و عنبر کنند و تعدیل
خشکی او بروغنهای تر مثل روغن بنفشه و خیری و مانند
این و کافور تریاق سموم حار است و بدل کافور در حبس خون
افیونست و تخم سفید سک دیوانه و تباشیر و عصیر
النفس از هر کدام که باشد کاشم نباتیست در کوهها
و سایه درختها و مغاکیها شود و ساق او خرد
و باریک باشد و برک او مانند برک اکلیل الملک
و خوشبوی باشد و برکی که بر سر شاخ او باشد باریکتر از
بیشه برکها باشد و بر طرف ساق او اکلیلی باشد و در وی
تخم سیاه مضمت مانند تخم بادیان با طعم او تیز و خوشبو
و بیخ او سفید و خوشبوی و سر کویند تخم و بیخ کاشم مدر حیض
و بول و محلل نفخ است و دو سر کویند تخم و بیخ او مسخن و هاضم
غذا و موافق درد اندرون و اورام بلغم و درد معده است
وزن بیخ او بردارد حیض براند و او را بدل فلفل بکار

وعنبر

دارند دو کویند کرم و خشک است در سیم قراقر و نفخ شکم را
دفع کند و قطع رطوبت جگر کند و سده جگر بکشاید
و یکدرم با شراب بخورند کرم شکم بیرون آورد و دو
درم با شراب سستی را نافع بود و در طعام اندازند
رطوبت معده دفع کند و طعام خوش بو سازد عم
کویند بدل کاشم بوزن او زیره است و کفته اند تخم حزر بری بود
بوزن او ودو کویند بدل کاشم بوزن او زیره سفید است
کانج در حرف عین با عنب الثعلب کفته شد کبر در
کرمان کور کویند و سر کویند پوست او و بیخ او نافع بر دوایی
است سپرز را چون بخورند با سرکه و عسل و درد ورک
را نیز نفع عظیم کند و پوست بیخ او را جراحات
خبیثه ضماد کنند نفع عظیم کند و خنازیر و اورام صلب را
تحلیل دهد و ثمره او در منفعت پوست بیخ او هست اما
پوست بیخ او اقوی بود و برک و شاخ او و ثمره در قاعت
باج و ثمره او نزد یک اند دو سر کویند شاخ و برک و ثمره
او در نمک آب اندازند و بعد از آن بشویند و بخورند
شکم نرم کند اما مضر معده است و معطش و اکر کسی روز
هر روز دو درم بخورند با شراب سپرز را او دفع کند و بول براند و
اسهال خون کند ن کویند کبر کرم و خشک است در سیم

داهم

و مضر معده و سرکه پرورده بمعده ضرر نکند تا کویند کبر
تریاقیست بوی دهان خوش کند و باد دفع کند و قوت باه
زیاده کند حو کویند بو اسیر را سفاد هر که در اماق باشد و درد
بیخ کبر بو اسیر را دفع کند حون کویند کبر و کل و شاخ او نافع
سپرز است اما مضر معده است تا کویند کبر مهزل بدن است و ادمان
اکل آن مضر حشمت کمانه مفتح سده جگر و احشا و مضر بول
است و سنگ کرده را نافع بود تا کویند مجاز بول و حیض
و حلق را پاک کند سح کویند نافع قروح عفن و لثه و جلا
عینست و اگر بوقت مجامعت بخایند و با آب دهن بر ذکر
کر مالند لذت بسیار حاصل شود و کفته اند کبر
کب قویست در حرارت و برودت اما حرارت او غالبست
کبریت بفارسی کوکرد کویند و آن معدنی بود
و از آب نیز منجمد می شود و آن انواعست زرد و سفید
و کدر و سرخ و سرخ او از جواهر است ی کویند ضماد
کند با سموم حیوانات و کزیدن ایشان نرم بود و کزیدن
جانوران باشند نفع کند با عسل یا با آرد و شیر یا بطم
با بطم با صول لسرخه ضماد کنند و دفع ضرر جمیع سموم کند
و جرب و بعثر خلد و قوبا را نافع بود و با سرکه کزیدن
عقرب و تنین بحر را نفع کند و بر بدن باشند قطع عرق

کند و ما نظرون بر توس با لند نفع کند لی کویند گرم و خشک است
در چهارم برص و کلف را نافع بود لسر کویند سرخ او
صرع و سکته و درد شقیقه را چون سعوط کنند نفع کند لج
کویند کوکه در روغن کنجد یا زیت حل کنند و سر در آن بجوشانند
و موم اندک حسته مرهم سازند و مالند جرب خشک و زرد ... اعضا را نفع کند دسر کویند بدل کوکرد زرد زرنیخ زرد است
و بدل سفید سرخ کباب بهتر از کوشت بره است و ...
کباب بجوب انجیر و بید انجیر و دولی کرده و کباب غذا
زیاده از بریان تنوری دهد کبد بفارسی جگر و بترکی
بغر و بهندی کلیجه کویند و اکر خواص آن با حیوانات گفته
شده ع کویند هر جگر که باشد شرحه کنند و نمک و صمغ
عربی بر او پاشند و بریان کنند وجع المعا ... را
نافع بود لسر کویند جگر حیوانات که صلابت مولد خلط
غلیظ عسر الهضم بود دسر کویند همه جگرها گرم و تر است و مولد
خون غلیظ ما کویند جید الغذا است خاصه جگر غاز و بره
و بهترین همه جگر مرغ و خروس فربه است و مصلح همه
جگرها انجیر و دارچینی و کرویا و کشنیز خشک بود
کتان بفارسی زغر و بکرمانی کوش و بهندی ارسی کویند
و در طب هر جا که بزر مار و دهن بزر کویند مقصود تخم کتان است

کوید

حبه کویند نبات او معتدل است در کرمی و سردی و خشکی
و تری سی کویند لباس کتان سرد تر از همه لباسها
بود و خاصیت تخم او در تسمیه بزر الکتان در حرف با گفته شد
کتیرا در کرمان کتیره کویند و آن صمغ خاریست بهترین او سفید
شفاف است شیرین و آن سه نوع است سفید و سرخ و زرد
دکر کویند قوت او مانند صمغ عربیست و شکنند حدت
اسنان جاده است ... کویند کتیرا با عسل سرشته حب سازند
و در دهان نگاه دارند و آب او فرو برند خشونت حلق
و انقطاع صوت را نافع بود ج کویند سرد است در دوم
و مانع رطوبات که از سر فرود آید ن کویند حرارتی اندک
دارد و برطوبت نافع فرجه شش است در آب بخیسانند کنند و در
جسم کشند و مدو قروح چشم و بثره آن را نافع بود ع
کویند مو را دقیق جادر را غلیظ کند که بر سینه طلا کنند تشقق
مو را نافع بود و با آب و بعضی لعابها بر چشم چکانند رمد را
نافع بود و گفته اند بدل کتیرا مغز تخم کدو با صمغ عربی بود
کرفس امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت کنند از نبی
علیه صلی الله علیه و سلم که فرمودند که هر سال خضر و الیاس
پیغامبر موسم حج باتفاق بر سر چاه زمزم آیند و بخار طعام
کرفس خورند و یک شربت آب زمزم بخورند تا سال دیگر

آید و موم

کرفس
و در مصلک

ایشان را حاجت بطعام نشود و حق تعالی ایشان را باز جوان
کرداند چنانکه در اول جوان بوده اند و فرمودند که بخورند
کرفس که سدها بگشاید و دل را پاک کند و حفظ بیفزاید و جذام
و جنون و برص دفع کند بدانکه کرفس دو نوع است بستانی و
کوهی لسر کویند مدر بول و حیض است و محلل ریاح خاصه
تخم او ط کویند بگشاید شهوت باه را در مزاج مردان و زنان
ارد و بجهته آن منع کرده اند کسی که شیر دهند بخورد جوانان
بهجان شهوت باه شود شیر کم شود دوسر کویند کرفس موافق
بود با جگر کشنیز موافقست خام یا پخته بخورند ادرار بول کند
و نافع گزیدن هوام و شرب مرداسنگ است ج کرفس پخته
و خام بخورند و شاخ و برگ او هم بخورند بیخ او مدر بول است و
نافع سبر و دین و ضیق النفس و سرفه است دسر کویند گرم است
در اول سیم و خشک در وسط دوم و بعضی گفته اند گرم و
خشک است در اول دوم ج کویند برگ تر او نافع معده و جگر
سرد است و آب برگ او نافع تب و سرسام است که از بلغم
باشد تنها بخورند یا با آسیا دیان تر و تخم او قوی تر از برگ او
ط کویند دور باید بود از کرفس در جایی که عقرب باشد که
اگر کرفس خورده باشند که عقرب بگزد بمیرد و اگر عقرب
نگزد و کرفس بخورند هم بمیرد و این بخون دو اسکندر از

جالینو

جالینوس که گفت زنان زود بک ولادت کرفس خورد
چون برسند بر بدن بچه سراب و قروح عفن بود بواسطه آن
حامله و مرضعه را منع کرده اند از خوردن آنکه بچه زاید کم
عقل و احمق باشد و شیر کم کند و درین باب برگ او اولی
از تخم او باشد ط کویند تخم او مصروع را مضر بود سی کویند جگر
و مثانه و کرده را پاک کند و سده بگشاید و ریاح را
تحلیل دهد عم کویند نفس را گشاده کند و طعام را هضم کند
خ کویند تخم او کوفته برابر روغن گاو و با شکر بمالند و سه روز
بخورند شهوت جماع زیاده کند اما غذا گوشت خروس
خاصه خروس جنگی باید خورد سل کویند همه اعضا را کرفس
مقوی سموم است و سم از دو بدل رساند غی کویند برگ او کوفته
در حمام بمالند نفع کند کرم بفارسی تاک و رزد و درخت
انگور کویند دوسر کویند برگ و شاخ او کوفته ضماد کنند درد
سر را نافع بود برگ او تنها یا با سویق ضماد کنند ورم
حار معده و التهاب او را نافع بود و گزیدن افعی را نفع کند
و قضبان تاک و چوب خوشه انگور را خاکستر بگیرند و با سرکه
بر مقعد که بواسیر برون باشد ضماد کنند بواسیر دفع
شود کرنب بفارسی کرم کویند آن دو نوع است
نبطی و غیر نبطی و نبطی را کرم رومی نیز کویند دوسر کویند ضماد او

جراحات را اندمال سازد و قروح خبیثه را شفا دهد
و جمره و بثر او نمله و تقشر جلد را نفع کند و تخم کرم بخورند
کرم را بکشند دوس گوید که در تابستان و بد نفس معده
بود با شراب بخورند گزیدن افعی را نفع کند و کرم بخایند
و آب آن فشرده در انقطاع صوت سوده آواز را نفع کند
ح گوید کرم گرمست در اول و خشک در دوم و تخم او کرم
ط گوید بخورند سرفه قدیم را نفع کند و ضماد او نقرس را
نافع بود ما گوید بدن گرم گرمیست بدن گرم کند و سوز باه
گرم او شکم نرم کند و ادمان اکل آن مولد سودا و امراض
سوداوی باشد بواسیر و مالیخولیا و دوالی و سرطانات و داء
الفیل است و مضر محرور مزاجست کرات بپارسی گندنا
گویند و آن انواعست شامی و نبطی و بری و بهتر نبطی باشد
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه از نبی محمد صلی الله علیه و سلم
روایت کند که فرمودند که فضیلت گندنا بر سایر البقول
مثل فضیلت ماست بر سایر طعامها بدانکه گندنا گرم
و خشکست در سیم و گندنا شامی را چون او خورند به برگ
و بیخ او نافع قلنج بود و بول و حیض براند اما نعناع در دوم
الکیموس است و شب کوری آورد و مضر مثانه و گرده ریش
است و برگ او چون شاییده در آن آب نشینند صلابت

رحم و انضمام فم آن را نفع کند دوس گوید با کشک جو پخته فضلات
سینه را پاک کند س گوید در کتاب طعمات که کسی
دوست دارد که جماع کند و ابتدا باید بخم کند تا با شراب
خورد مولف گوید صلاح آن است که دو نوبت در آب بجو
شانند و بعد از آن در آب پیاز تر کنند و با روغن
و سرکه و ابکامه پخته بخورند بواسیر را نفع کند و کوفته از گزیدن
افعی و دیگر جانوران ضماد کنند نافع بود و سده بلغمی جگر
بگشاید و باه را قوت دهد و با عسل بخورند درد اندرون و سینه
و شش را نفع کند کرسنه بپارسی کسنک و کا یا ناجل
گویند و آن حبیست میان ماش و عدس و بیخ ماند آن
گاو را فربه کند گرم و خشکست در سیم زبهق و کلف و بثر را
طلا کنند نافع بود و با سرکه سرشته با شراب بر گزیدن افعی
و سگ دیوانه ضماد کنند نفع کند و با سرکه و افعی بر گزیدن
عقرب ضماد کنند نفع کند و او گوشت در جراحت برویاند
خاصه مقعد و طبیخ او شقاق که از سرما بود و حکه بدن
را نافع بود چون بمالند آرد او اورام صلب را نرم کند
و سوخته و نار فارسی را نافع بود دوس مولد خلط بد است
شاید خورد و اگر زیاده بخورند عوض بول خون آید و مغص کند
کند و الله اعلم کراویا و کرویا و زیره رومی نیز گویند

و قوت بهتر از زیره باشد دوس گوید گرم و خشکست در سیم
مدر بول و طارد ریاح بود ساخ و بیخ و برگ او سه نافع بود
و به گوید او غلیظ تر از زیره است و مقوی معده ما گوید با سرکه
گرم ... شعر و شکم قبض کند و با ابکامه شکم نرم کند
د... لطافت و مصلح طعمه نعناع ع گوید نافع امراض بارد
و رطوبت معده است ج گوید هر روز دو درم کرویا کوفته
در دهن گیرد و آب آن فرو برد ضیق النفس را نفع کند
و نفخ معده و درد شکم دفع کند و نافع خفقان بارد بود
و بدل کراویا نیم درم زیره و نیم درم انیسون باشد کرکس بپارسی
سکبه و بترکی انجلو و بهندی راوجبر گویند ما گوید سکبه
و رود قلیل الغذاست پست ... در است و رو
ده که جرباد بسیار باشد حرارت او زیاده بود و بهتر
آنست که با سکباج پزند و خولنجان و فلفل و ... و زیره
و گوشت الخ باشد بیا فنرند و اکثر منافع آن با حیوانات و مضار
گفته شده کرکی بپارسی کلنگ و بترکی ترنه و بهندی
کونج گویند گوشت او غلیظ و سوداوی و عسر الهضم بود ف
گوید دماغ و زهره او با روغن زنبق آمیخته سعوط کنند نسیان را
دفع کند و مغز او در چشم کشند شب کوری دفع کند و زهره
او با آب چغندر سه روز ... سعوط کنند لقوه را دفع کنند

عن گوید که زهره او بمالند جرب متقرح و برص را نفع کند
کرگدن بپارسی کرگ گویند و آن حیوانیست مانند
گاومیش بزرگ و یک شاخ دارد در میان دو چشم
و قوت او بحدیست که گویند فیل را بزند بآن شاخ و بردارد
مولف گوید گوشت او بهتر از گوشت گاومیش است و لذیذ
تر و با آتش تر پخته شود که چوب برند و از شاخ او پیاله خشن زود
و دسته کارد سازند و گویند تریاق است و اگر زهر در
پیاله شاخ او اندازند زهر را نفع پیاله جذب کند کزبره بپارسی
گشنیز و بهندی دهنیا گویند و بهتر بستانی باشد
دوس گوید مرکب القوت یعنی در وی اجزاء حار
و بارد و رطب و یابس هست و روغن خشک او که بخایند
بوی پیاز و سیر زایل کند و عصاره او با شیر زنان و سفیده تخم
سخت را تسکین دهد و با عسل مویز و با باورق گل بیخ
و عسل ضماد کنند ورم خصیه و شرا گرم و نار فارسی
را نافع بود و با آرد باقلا طلا کنند خنازیر را بگدازد
و تر او را آب بگیرند و در بینی چکانند منع رعاف کند
و آب او با شیر زنان در چشم چکانند درد را نافع بود
ح گوید تخم گشنیز مصحح و مقوی دلست خاصه بریان کرده
و بوی او منع بخار از دماغ کند و دوار را نافع بود و بسیار

خوردن تر او چشم تاریک کند و اختلاط ذهن آرد و باه را
نقصان کند حو گوید گشنیز در آب تر کنند و آب آن با
نبات بخورند قطع مغوظ کند و منی را خشک سازد و جهل درم
آب گشنیز تر کشنده است بتبرید و ضرر او بدل رسد و سده
و غشاوه جنون آورد و از همه بدن بوی گشنیز آید و علاج وی
باید که بطبیخ شبت و روغن زیت و بوره ارمنی و بعد از
فی زرده تخم مرغ نیمرشت با نمک و فلفل با مرغ و بط فربه
با نمک بسیار و فلفل و شراب کهنه صرف خورد
رز گوید بیخ او بکشد تمام و بر ران زن حامله بندند آسان
بزاید مجرب کشوث آن نباتیست که بیخ ندارد و بر زمین بر نبات
پیچد مثل ابریشم زرد و سرخ رنگ و بهتر آن باشد که بر سر خار
پیچد که خار ریکمین است پیچیده باشد وم گوید مرکب القوی
است و حرارت او در اول و یبوست در آخر دوم غالب
بر قوای دیگر و او مقوی جگر و مفتح سده و دافع معده و بیرون
آرنده فضلات عفن و عروق است و نافع تبهای قدیم و ملین
طبع بود لب گوید عصیر او با شکر طبرزد نافع یرقان است
سح گوید نافع معده است خاصه جوشانیده او و با سرکه
خورند فواق را دفع کند و کشوث و شاخ او از شکم جنین پاک
کند و مدر حیض و بول بود و نافع مغص مح گوید که تا جوشانیده

او

او بر اسهال بار دهد و جوشانیده مفتح سده بود و تخم
او همین عمل کند اما مجرور را موافق نبود و طبیخ او ماننده
نقرس و مفاصل را نفع کند و بدل کشوث سه وزن او افسنتین
رومیست کشمش و کشمش از انگور سپید دانه پیدا شود با
گوید در خاصیت مانند مویز است اما ملین و زیاده است
نون گوید او را بجوشانند در آب و صاف کنند و تخم او از
آب و بجوشانند بقوام آورد سرفه و امراض سینه را
کوکهه یعنی خارخسک
نافع بود لعب البقر بفارسی اشتالنک و بترکی
وکرمانه اشق گویند اشق کاو را بسوزند و در دندان متحرک
اندازند محکم سازد و محرک شهوه باه بود و با عسل مفرح
ولیست و بدن فربه کند و جگر را قوت دهد و شربتی مثقال
بود و در چشم کشند روشنایی بیفزاید کعک و کسماج
بفارسی کاک و نکساب گویند و در حرف کاف جیم
خبر گفته شده کلبه بفارسی کرکه و بترکی بکراو بهندی
بک گویند و خاصیت او با اکثر حیوانات گفته شده
جس گوید عسر الهضم و مولد خلط بد است ج گوید غذا ازو بد
و دشوار هضم شود خاصه گوشت حیوانات بزرگ و بهتر
کره بره و بزغاله بود با جزء او و فلفل و دار چینی خورند
کلب بفارسی سگ و بترکی ات و بهندی کتّه گویند

دکس گوید کسی را که سگ دیوانه گزیده باشد و از
آب ترسد جگر سگ دیوانه کباب کرده خورد از این بود
از ترسیدن آب جس گوید بعضی جگر سگ دیوانه تنها
خوردند و مدتی از معالجات دیگر داشتند مردند
و بعضی الحکر با ادویه دیگر خوردند خلاص شدند از موت
موی بکشند و شیر سگ با النه موی زنیا بدو اگر شیر سگ
خورند حیض مرده از شکم بیرون آورد صاحب ذخیره
گوید گوشت سگ بچه که چشم باز نکرده باشد دیوانه خورد
بهوش آید شیر ماده سگ کسی که سگ دیوانه او را
گزیده باشد بخورد خلاص یابد سح گوید بول سگ که ده روز
بگذارند تا بماند و بدان بول موی بشویند سیاه شود
کلس و نوره بفارسی آهک و بترکی و هندی چونه گویند
ملذع و داغ کنند دوس گوید از انواع سنگها و صدف نیز
گیرند و همه او ملهب و محرق است و اگر با چربی در زیت باشد
منضج و محلل دمل و ورام و جراحات است جس گوید نوره
آب نارسیده محرق عظیم بود سح گوید قطع خون از جراحات
کند و بسیار با آب بشویند و نو شدن آتش را نافع بود
کمثری بفارسی امرود و آن انواع است بهتر آن ساده امرود
بود و آن بغایت شیرین و خوش طعم بود و نازک بود

و آن

و آن معتدل بود و غذا زیاده از دیگر فواکه دهد و انواع
دیگر سرد و تر است و ترشش او شکم قبض کند خاصه
خشک او ی گوید مقوی معده بود و تشنگی بنشاند
و بعد از غذا بخورند منع صعود بخار از سر کند و بیرون از
مفر بود و مصلح آن زنجبیل مربا یا ماء العسل بود ط گوید
انچه سخت بود مبرد و مخفف و قابض سمیت و انچه
نرم و شیرین بود مسخن و مرطب و ملین شکم بود نبی علیه السلام
صلی الله علیه و سلم فرموده اند که بخورید امرود که دل را
جلا دهد و درد اندرون را ساکن کند سح گوید شاه امرود
مقوی دل و مفرح روح است ع گوید شاید بالا شاه امرود
آب سرد و طعام غلیظ خوردن کمون بفارسی زیره
گویند انواع بود و بهتر او کرمانی سیاه بود و زیره کرم
و خشکیت در سیم مقوی معده و هاضم طعام و طارد ریاح بود
دکس گوید با شراب نافع نهش هوام است و با زیت و ارد
با قلا و رم خصیه را نافع بود و قاطع رطوبات رحم بود
و سوده او بوی کنند منع رعاف کند سح گوید زیره را با نمک
بخایند و آن آب دهان را در چشمی که ناخنه و سبل زده
در سیم است
باشند حکا کنند منع جستن آن کند دیس گوید زیان کند
در سر که مدر کنند شکم قبض کند و بادهای غلیظ دفع کند

ومجفف معده بود وزن بره بارت کهنه بردارد منع کثرت
حیض کند و با نمک می‌شد و فرو برند قطع رطوبات حلق و
سیلان لعاب دهان کند و سرمی از وی دو درم بود
و مضر شکمست و مصلحش کتیرا دع گوید بسیار خوردن او
رنگ زرد کند و بدن لاغر [illegible] بدل او زره کرمانی زرهٔ
دیگر بود بوزن آن و گروهی گفته بدل زره بود بوزن آن کند
دس گوید گرمست در دوم و خشک در اول و منضج و محلل
بود بغیر قبض ددم گوید قروح عمیق را مندمل سازد
و منع رفتن خون کند از هر عضو که باشد و با شراب سفته
بلبقه نهند قروح خبیثه مقعد و سایر اعضا را نفع کند
سح گوید مقوی دل و روح و دماغست و مانع نسیان
و دوار و مانع وبا عه گوید لثه را نافع بود چون بخایند
و دندان را محکم کند و سرفه را منع کند ط گوید بخایید از
جذب رطوبات از سر کند و با ماءالشعیر بخورند زحیر را نفع
کند خی گوید قشور کندر قروح امعا و زف دست و بدل
کندر مصطکی رومی بود کندش مستعمل نخ او پست
بیرون او سیاه باشد و اندرون زرد و آن گرم در اول
چهارم و خشک در آخر سیم و خوردن آن خطر بسیار دارد
طلا کنند سنگ زهره را بکدازد و بول و حیض براند جوه گوید سوده

بو می‌کند عطسه آرد سه گوید بهق و برص را جلا دهد
سپوس سیاه و کند سرحرک گوش پاک کند و سدد
مصفات بگشاید و بدل کندش در بحور القی است
بوزن آن و ثلث وزن آن فلفل کهربا بهندی کهرور گویند
بعضی گویند صمغ جوز رومیست و شمع رنگ صاف که
بر سیحی زنند بهتر باشد مولف گوید کهربا بزن آبستن [illegible]
بچه را نگاه دارد و برص [illegible] نفع کند و با
سفیدهٔ تخم مرغ بر سوختگی آتش طلا کنند درد ساکن کند
و اگر سفیدی بر کهربا طلا کنند [illegible] کهربا دافع خون
از هر عضو که باشد عم گوید سرد و خشکست نیم مثقال با آب
سرد بخورند منع خون که از اندرون آید بکند و با مصطکی بخورند
درد معده را نافع بود مر گوید مخصوص امساک خون و جراحت
ما گوید موافق رفتن حیض و بواسیر و رفتن سکمت خوردن
آن و گویند بدل کهربا دو وزن آن گل رومیست و ثلث وزن
آن سلیخه و نصف وزن آن اسبغول بریان کرده و گفته‌اند
بدل کهربا بوزن آن سپند روسیست کوارع کراع پاچه و کوارع
جمع و بهندی پایه گویند و اکثر خواص آن با حیوانات گفته شد
دس گوید کیموس نیکو از وی حاصل شود اما غلیظ باشد
و سریع الهضم و شکم بود و با کشک جو سرفه گرم را نافع بود

بواسیر خاصه با صمع

ما گوید قلیل الغذاء و الفضولست و مولد خون لزج بود
و با سرکه و اکثر [illegible] بهرند از وجب او کم شود موافق [illegible]
و نافع تحج و رفتن خون [illegible] ف گوید خوردن پاچه نافع [illegible]
لب و زبان و بلیس جنوت حلق است

حرف اللام

لادن در کتاب عم و عنبر گویند و بهتر آن است
خوشبوی بود که زرد رنگ پاک باریک باشد و در
غش حل شود دس گوید گرمست در دوم و لطیف و نافع
امراض رحم و داء الثعلب و با روغن مورد موی را بپا دارد
ریختن نگاه دارد ددم گوید با روغن گل در گوش چکانند
درد را زایل کند و با شراب کهنه بخورند شکم قبض کند و بول
براند ح گوید لادن مسکن همه دردهاست از هر سبب که
باشد بحر با خوک حل کند و بر ورم معده و در دندان مالند
نفع کند لاژورد بفارسی لاجورد گویند مولف گوید بهتر
آن جهته تفریح و تقویت دل بدخشانی بود بواسطه جوار لعل
چرا که لعل غیر از کوهسار بدخشان نشود جای دیگر و لاجورد
جای دیگر بد بود بواسطه آنکه در جوار سرب شود مح گوید مسهل
مره سوداست و منقی اخلاط غلیظ که بخون ممتزج باشد و مانع
مالیخولیا و بواسیرست و اگر بخورند بار دارد و در سنگ بود
حیض را و بثره که در رحم باشد دفع کند و مضر فم معده بود

و مصلح آن مصطکی با حماما بود و بدل لاجورد حجر ارمنیست لبلاب
و قربوله و عشقه بفارسی پیچک و بتازی [illegible] هر شکو گویند
و نبات او نزدیک هر نبات که باشد برور بجسد و آن نبات را
خشک بیازد و عشق را از عشقه گرفته‌اند چرا که عشق نیز بر
هر که بجسد او را مرتبه فنا رساند س گوید مسهل مره صفرا بود
برفق حنین گوید شربی از آب آن جهل مثقالست یا بیت
ورم نبات و بجوشانند قوت او کم شود و لبلاب نافع قولنج
حار و محلل اورام مفاصل بود و برگ او با سرکه سپرز را
نفع کند باح گوید شربتی از وی سی درم بود با نبات بآنکه
بجوشانند و بدل لبلاب آب برگ خطمی و خبازی بود لبن
بفارسی شیر و بترکی سوت و بهندی دود گویند نبی عربی
صلی الله علیه و سلم فرموده که بر شما باد که شیر گاو بخورید
و فرموده که در شب معراج سه قدح یکی آب و یکی شیر و یکی
خمر پیش من آوردند من شیر اختیار کردم و فرموده‌اند
هر کسی که شیر خورد این دعا بخواند اللهم بارک لنا فیه
وزدنا منه م گوید از قول جالینوس که حرارت شیر بر برودت
زیاده بود و برودت نیز حرارت زیاده نباشد و در
حرارت میان بلغم و خون اما ارد و بکتر از بلغم باح گوید بهتر آن
معتدل القوام بود که بر ناخن بایستد مانند مروارید و دیگی

خام

سفید

را اصلاح کند شیرها شیر زنان است و بعد از آن شیر حیواناتی که
نزدیک بطبع آدمی باشند گوید رواج گوشت حیوانات دلالت
بر جودت و رداءت شیر ایشان کند اما شیر حیواناتی که گوشت ایشان
کریه الرائحه است مثل سگ و گرگ و یوز و شیر و غیره بد باشد
و حیواناتیکه گوشت ایشان خوشبو بود مثل گوسفند و بز
و گاو و آهو و خوک و اسب و گوره خر و باشد شیر ایشان
نیکو بود و موافق بود و شیر حیوان سیاه قویتر از سفید بود
و نیکوتر اما دیر گذرد و سفید زودتر گذرد و در بهار رطوبت
و رقت شیر زیاده بود و در تابستان ثخونت و خفاف
شیر زیاده بود و بهتر باشد بواسطه آنکه نباتیکه در تابستان
خورد او سم و اغلظ بود و حیوانیکه در بیشه چرد شیر او لطیف
بود و شکم نرم کند و آنچه در کوه چرد شیر او خشک و ابحم بود
و بهترین شیر حیوانی باشد و شیر کو جگر در بس بهتر و شیر چرک
بود بدانکه شیر مرکب از سه چیز بود جبنیه و مائیه و زبدیه
و چون از هم جدا شوند هر یک فعل خاص داشته باشند
و شیر با عسل بخورند ریشها اندرون پاک کند و نضج دهد و غذای
صالح بود بدن را و دماغ بیفزاید خاصه شیر زنان و اوا آن
بود که چون شیر بخورند نجعند و هیچ پس از آن نخورند تا بگذرد
و سر مزاج گرم و خشک را بغایت موافق بود و بهتر اوقات

نم

شیر میانه بهار بود که از همه معتدل بود در غلظت و رقت
و مائیه در روز زیاده باشد و در خزان جبنیه زیاده از مائیه
بود و در زمستان شاید خورد و شیر حیوانی اگر بیمار بود و آنکه
چهل روز از زاییدن او نگذشته باشد شاید نخورد و شیر
با نبات خوردن رنگ رو سرخ کند و فربهی آورد و جرب و حکه
و باه را نافع بود و سحج را نفع کند خاصه شیر را گرده دی گوید
منی و حفظ بیفزاید و اعیا و بعث زایل کند و هر مرض که از
کثرت جماع بود دفع کند و زیتها را نیز دفع کند و تریاق همه زهر
باشد خاصه دراریح و اگر زهر خورده باشند و شیر بخورند دفع
ضرر آن کند سے گوید بهتر علاجت شیر زنان حسک و وسواس
و غم او مضر اصحاب خفقان رطب است م گوید بدن فربه کند
و نافع امراض یابس و قوباه و دق و سل و جذام است و رطوبت
اصلی بدن را نگاه دارد ویه گوید شیر مضر معده و سر و شیر است
ط گوید شیر بد بود کسی را که سر درد داشته باشد و مضر
کسی را که در سر اسف او تخمی و دوار باشد مولف گوید شیر مضر
لثه و دندان بود و ادمان اکل آن تاریکی چشم و شب کوری و حقن رطب
رطب و سنگ گرده و مثانه و سده جگر آورد لبن حایض
شیر یکه حامله رسد لبن حایض گویند خون مسکه از دو سکر
و رش شود و بعربی محیض و بفارسی دوغ و بترکی ایران

و بهندی جایی و کورد گویند و آنچه مسکه از وی
گرفته باشند بعربی ماست و بترکی جغرات و بهندی
دهی گویند سے گوید ماست در مزاج گرم معقور باه بود
از جهت رطب و بلغم و دندان از زبان دارد اما حلق را
جام کند و وجع معده گرم را نافع بود و تشنگی بنشاند
کند لبن المبقر شیر گاو مولف گوید شیر او موافق مزاج است
چرا که مدت حمل گاو موافق مدت حمل آدمی است و حیوا
ناتیکه مدت حمل ایشان موافق مدت حمل آدمی نیست
شیر ایشان موافق ایشان نبود و دسومت و غلظ شیر
گاو زیاده باشد و غذا بیشتر از همه شیرها بود و دهن و بدن
را فربه سازد لبن المعز شیر بز معتدل بود میان شیر گاو
و حرزنه و ریش حلق و عرق النسا که از خشکی بود و غم
و سرفه و سل و بعث دم را نافع بود و دسر گوید ضرر شیر
بز از شکم و از شیرهای دیگر کمتر بود جهت آنکه اکثر نباتات
قابض خورد مسر گوید شیر بز اسهال کمتر بود از شیر
گاو بود و در باقی احوال موافق هم باشند لبن النعاج
و لبن الضان شیر میش جبنیه و زبدیه بسیار دارد
و نفث دم و قرحه شش را نافع بود و تدارک ضرر
جماع کند و قوت دهد و دماغ بیفزاید و ادویه کشنده را

دفع

دفع کند و رنگ صاف کند لبن المقاح و لبن الابل
شیر شتر جبنیه و دسومت کمتر دارد و سده بگشاید بخلاف
دیگر شیرها که ایشان سده آورند و جگر پاره کند و ضیق النفس
و ربو و سر زوما را اصفر را نافع بود و خشم و باصره را قوت
دهد ن گوید سه انواع استسقا را نافع بود و خلط بد جگر را
بگدازد و ورم صلب و بواسیر و دسله را نفع کند
و شهوت طعام و جماع را انگیزد و با نبات بخورند زنان
رنگ صاف کند و حرارت و تشنگی جگر را نافع بود و شیر
از ده درم تا یک رطل باشد و زود از معده بگذرد
و شیر شتر غذا کمتر از دیگر شیرها دهد و بدل او شیر بز باشد که
در ساعت بدوشند لبن الاتن شیر خر و سومت او کمتر بود
سرفه و سل و نفث دم و ضیق النفس و همه امراض سینه
و ریش مثانه و مجری بول را نافع بود و بدل او شیر خر
شیر زن بود و گفته اند شیر میش نیز بدل شیر خر است لبن
لطیل و لبن الرماک و لبن العرس بفارسی شیر اسب
و بترکی قمز گویند زبدیه و جبنیه کمتر دارد از معده زود بگذرد
و حیض منقطع شده براند و حقنه شیر گرم رحم پاک کند
مولف گوید زنان اتراک خورند و حقنه کنند گویند که فرج را
گرم و نرم و تنگ سازد لبن النسا شیر زنان جمل براند و با

... نافع بود

و بقره برشند و چشم شند و ... اساکن کند و سلول
بکند ما سمان زمانکه بدو شند گرم بخورند نفع کند و اگر
گویند زن حامله چون خواهد که بداند که در شکم او دختر است
یا پسر شیر او در آب دوشد اگر بر بالای آب ایستاد پسر است
و اگر در زیر آب رفت دختر است و شیر با شیح ریکی
نشاید خوردن و گوشت [illegible] بود باید که دیگر نشاید
لسان بفارسی فله و بترکی اغز و بهندی [illegible] گویند
گویند بطی الهضم بود و مصلح او غسلت [illegible] گویند
سر و تر است زود تر از سر بگذرد و سده کمتر آرد لحم
بفارسی گوشت و بترکی ایت و بهندی ماس گویند
همه گوشتها گرم و تر بود و کثیر الغذا و مولد خون اما بعضی
بهتر باشد و آنچه در شیر [illegible] و الاسن متوسط بود بهتر است
و گوشت خصی بهتر از نا خصی و گوشت زود خون شود آنکه گفته
اند مثلا که گوشت گاو میش [illegible] و حکمت آن است [illegible]
گوشتها بنود والا همه گوشتها فی الحقیقه گرم و تر است باقی
برین قیاس نبی محمد صلی الله علیه و سلم فرموده اند که
هر کسی که ترک گوشت کند و گوشت بد خوردن حرام کند او از
بهشت و فرموده اند که سید ادام در دنیا و آخرت گوشت
است و هر کسی که پیغمبرا علیه السلام جهه خوردن گوشت

طلب

طلب کرده رفت [illegible] و هر کسی که گوشت هدیه آورده
گرفته اند و رد نکرده اند فرموده اند که هر کسی که چهل روز
متوالی خورد خلق او بد شود و هر کسی که چهل روز متوالی
ترک گوشت کند عقل او کم شود و خلق او بد و فرموده اند
نبی از انبیاء از سقم و ضعف بحضرت حق جل و علا بنالید وحی
آمد بدان نبی که گوشت را با شیر بخته کن که در آن شفا و
کثیرست لحم الحملان گوشت بره بهتر گوشتها است خاصه
حولی او یعنی یکساله و آن گرم و تر است موافق ابدان معتدله
و مولد خون صالح و کثیر الغذا بود و خوردن آن مولد بلغم بود
و مصلح آن مثلث و حلواء شکر باشد و مضر صاحب
غثیان بود با شاء قابض باید بخت و گوشت سوخته او
گزندن مار و عقرب مالند نفع کند لحم النعاج گوشت میش
حرارت او کمتر از بره بود و متولد خون غیر صالح است
لحم الجدی گوشت بزغاله بهتر او ماده است فضول و کمتر است
از بره بود و سماه او بهتر و سمک و لذیذ تر باشد و سر
ازرق چشم و گوشت او معتدل بود و زود هضم شود و
موافق بود اصحاب دمل و بثور را لحم المعز گوشت بز
ماده و نر دشوار هضم بود و غذاء ردی دهد و مولد سودا بود
لحم البقر گوشت گاو بهتر جوان فربه او باشد نبی عربی فرموده اند که

گوشت گاو و لا غیر همه درد است و گوشت گاو فربه همه دارو
و گفته اند که بهترین طعامها برنج و گوشت گاو فربه است
بدانکه در بهار خوردن آن بهتر باشد و گرمی و خشکی او کمتر
بود از بز و سکباج بزند منع سیلان ماده از معده کند
و از اغذیه اصحاب کد بود و دشوار هضم شود و غذا او غلیظ
بود و از ادمان اکل آن امراض سوداوی جرب و سرطان
و قوبا و جذام و داء الفیل و دوالی و وسواس و تب ربع و
سپرز تولد کند و مصلح آن نمک الجلد و دار چینی و فلفل و زنجبیل
است لحم العجل گوشت گوساله بهتر از گاو و بز کلان است و غذا
معتدل دهد و خون صالح تولد کند و گرم و تر بود و موافق اصحاب
ریاضت لحم الغزال گوشت آهو بره بهتر گوشتها صید بود
و آن گرم و خشک است فالج و لقوه را نافع بود لحم الارنب
گوشت خرگوش گرم و خشک است و نافع امراض سرد لحم الابل
گوشت شتر غلیظ و سوداوی است و مولد تب ربع لحم الکباش
الجبلیه گوشت بز کوهی گرم و خشک بود در [illegible] و عسر البول
نافع مزاج تر بود لحم الفرس گوشت اسب در [illegible] باشند
گوشت شتر بود لحم حمار الاهلیه گوشت خر بد تر است از گوشت
شتر و غلیظ تر باشد و آن بدترین گوشتها [illegible] گوشت بدانکه
شیخ رحمه الله علیه در کتاب قانون گوید فضل گوشتها

گوشت

گوشت گوسفند است بعد از آن بز جوان و گوساله و گوشت
بزغاله را فضول کمتر از بره باشد و گوشت شیرخواره کم
شیر صالح خورد نیکو بود و آنکه شیر بد خورد بد باشد
و گوشتی که نزدیک استخوان بود الذ و افضل [illegible]
راست سبکتر و فاضلتر از چپ است و چون گوشت
و به غذای بد دهد کمتر باید خوردن و گوشت فربه شکم
نرم کند با وجود قلة غذا و گوشت سباع بدترین گوشتها است
و گوشت مرغان بزرگ و [illegible] و کلاغ و کبوتر سخت
و دشوار هضم باشد گوشت همه گنجشکان بد است و گوشت
طیور خشکتر از گوشت چهار پایان است لحیة التیس بفارسی
[illegible] گویند و آن نباتی [illegible] است همه کس خورند
گویند نافع رفتن خون حیض و [illegible] شکم و قروح امعا
بود و ضماد کنند اعضایی را که از رطوبت ضعیف شده باشد
قوت دهد و قوت او [illegible] باشد [illegible] اما قبض و تخفیف
ریش [illegible] زیادت [illegible] است و اگر بخورند [illegible] کنند اسهال
[illegible] و قرحه امعا را [illegible] خون و رطوبت [illegible] رحم را نفع کند
و بدل [illegible] و دم الاخوین است و گفته اند [illegible]
بدل او [illegible] لسان الثور بفارسی گاوزبان گویند
گویند بهتر خراسانی غلیظ است که ورق و [illegible] مانند

سوهان باشد وبروی نقطها و آن گرم وتر بود در اول و در
تفریح وتقویت دل خاصیتی عظیم دارد وخفقان و امراض
سوداوی را نافع بغایت نیکو بود و سودا را رقیق گرداند
وجوهر روح وخون دل را پاک سازد ع گوید ملین
شکم کند و بار دهد بر کند رسیدن اخلاط محرق و مسکن
وسواس و خفقان و فزع و وهم باشد و بدل لسان الثور
قرنفل بود وگفته‌اند بدل او ابریشم محرق و ثلث او بوزن
تربج وگفته‌اند حلبه نیز بدل است لسان الحمل بفارسی زبان
بره و بشیرازی بارتنگ گویند و دو نوعست بزرگ
و خرد برگ بزرگ بزرگتر بود و بهتر بزرگ تازه بود
و آن خشک است در دوم دس گوید برگ آن قابض و رادع
بود منع سیلان خون کند و اورام و شری و فارسی و
نمله و خنازیر و سوختگی آتش را نافع بود و بیخ او برگزیدن
سگ دیوانه نافع بود و بدل ورق لسان الحمل در
نفاض بستانی باشد لسان العصافیر بفارسی زبان
گنجشک گویند و آن ثمره درختیست که در کابل بشنگ
و در حیا بنفش گویند حس گوید درد وفاه را نفع کند
وسنگ گرده و مثانه بریزاند و باه زیاده کند و مقوی
شهوت جماع بود مس گوید نافع خفقان است و بدل لسان

العصافیر

العصافیر بوزن آن جوز بوا مقشر و نصف وزن او
بهمن سرخ بود لک بفارسی زبان و ترکی
تیل و هندی جب گویند شیخ گوید او مرکب از گوشت
نرم است رطوبه برودت غالب ح گوید معتدل و بسیار
لک و آن صمغ رنگ لاک است و سرخی که زنان بر
روی مالند از رنگ لاک گیرند و از لک دسته
کارد و غیره محکم سازند شیخ گوید لک فربه را لاغر کند
و نافع کند خفقان گرم و مقوی کبد و یرقان و استسقا
و درد جگر را نفع کند خوردن آن ع گوید مخفف جگر را
رطب است و اگر با سرکه چند روز بخورند بدن لاغر کند
و شربتی دو درم است با سرکه غ گوید گرم و خشک بود
در دوم مولف گوید لک غیر مغسول استعمال نباید کرد و غسل
آن چنان بود که بگیرند لک پاک کرده از چوب و نرم
بسایند و ریوند چینی و اذخر در آب بجوشانند و از آن
آب با لک بیخته در هاون اندازند و بجنبانند و بگذارند
بگذرانند و آنچه در تک هاون بماند باز از آن آب اندازند و
بجنبانند بدستهٔ هاون و باز آنچه بر بگذرانند در
ظرف پاک و همچنین کنند تا تمام لک با آن آب از زیر
بگذرد و در تک آن ظرف نشیند و دسته آن آب را از

بالای لک بریزند و لک در تک آن ظرف بماند آن لک را
خشک کرده بکار برند و آن گرم و خشک بود در دوم
خفقان و یرقان و استسقا و درد جگر را نافع بود
و سده بگشاید و معده را قوت دهد و شربتی از یک درم
تا یک مثقالست ما گوید بدل لک در نفع سده و ضعف جگر
چهار دانگ وزن آن ریوند چینی و نیم وزن اسارون و چهار
دانگ وزن آن طباشیر سفید باشد لعل گوهریست نورانیت
و درخشندگی زیاده از بیجاده بود لعل دل را شاد کند و روح
را روشن سازد و مفرح عظیمیست مولف گوید لعل از
کوهپایه بدخشان خیزد در هیچ ولایت نباشد و لعل انواعست
آتشی و پیازی و غیره و بهتر همه آتشی باشد و لعل مفرح
قوی باشد و گفته‌اند در دهان نگاه دارند دل را قوت دهد و تشنگی
بنشاند لوز حلو بادام شیرین و بهتر آن گویند تازه فربه
تازه او باشد ح گوید گرم و تر است در وسط اول بدن را غذای
اندک دهد صو گوید ثقیل و طویل المکث بود در معده ما
ند دیر است سده بگشاید و حرقه بول پاک کند و با شکر
بخورند منی بیفزاید و سینه و شش و امعا را نافع بود
و با شکر طبرزد و فانیذ بخورند مغز و دماغ را زیاده کند
و بدن فربه سازد خاصه تر او و لوز مر بادام تلخ گوید

گوید

گوید ملطف و مفتح سده جگر است و نافع درد اضلاع و سپرز
و گرده و قولنج و مانند آن و جمله درخت او را قوت مانند
قوت بادام است و بیخ درخت او را کوفته بجوشانند و بر
کلف مالند دفع کند دس گوید مغز بادام تلخ چون بمالند کلف را
پاک کند و زنان برداشته حیض براند و با عسل قروح خبیثه
را نافع بود و نمله و گزیدن سگ دیوانه را نافع بود
و بخورند درد سر ساکن کند و شکم نرم کند و بول براند و خون
آن کرده و با نشاسته گندم و نفث الدم و درد گرده و اورام
ریه حار را نافع بود مقدار خوردن با عسل یا شیر بخورند درد
جگر و سرفه را نفع کند و اگر با طعامی پخته روباه بخورد
بمیرد ح گوید بادام تلخ در سیم لوبیا و در بیخ نیز گوید
بعربی و هندی راون گویند او زود تر از ماش هضم شود
و نفخ او کمتر از باقلا بود و بهتر او سرخ کرم ناخور
ده باشد وس گوید گرم و تر است در وسط اول و سرخ او
گرمتر و بهتر از سفید و سفید او غلیظ و کثیر الرطوبه و عسر الهضمیست
شیخ گوید نفخ او کمتر از باقلاست و زیاده از ماش و زود
تر از ماش هضم شود و بیرون آید و غذا او کمتر از
ماش نباشد و نافع سینه و شش بود من گوید سرخ
او گرمیست در اول و در آب جوشانیده او بخورند خون

نعاس پاک کند و حیض براند و جنین مرده و مشیمه بیرون
آورد تا کوید کثیر النفع است و معطی و منجح و مصلح آن خرد
و سرکه و سداب و آن کامه است لولو بفارسی مروارید
و ترکان انجو و هندی موتی کویند و بهتر آن سفید مدور شفاف
باکست م کوید نافع تاریکی چشم و بیاض اوست و دندانرا
جلا دهد چون بمالند س کوید لولو معتدل بود در حرارت و برودت
و رطوبت و یبوست و بزرک او بهتر از خرد و نافع خفقان
دل و خوف و فزع و دفع سودا است و صاف کننده خون غلیظ
دل مولف کوید مروارید را بازرکه کرج فام کویند بسوزند
و نخ او پاک شود و سفید سازد و خاصیت مروارید در
تفریح دل نافع بود ج کوید مروارید در دهان نکاه دارند دل را
قوت دهد و بدل مروارید یک بوزن آن صدف صافی بود
لیمون بفارسی لیمو و کرمانی نیمول کویند و آن در قوت
مانند اترج بود مع کوید پوست او کرم است در اول دوم
و خشک در آخر دوم و آن مقوی معده و دل و شهوت
طعام بود و بوی دهان خوش کند و مصلح اخلاط بد و تریاق زهر
است که بخورند یا جانوری بکزد و لیمو را پوست باید کرد
و بعد از آن آب کرفت تا آب او خوب آید و آب او سرد و خشک
است در سیم و اکر با پوست آب کیرند حرارت پوست

برودت آب را کم کند و آب او نافع تبهای کرم و شور
و شری و دمامیل و اورام حلق و لهاه و لوزتین حلق
باشد و کاسر حدت صفرا و هیجان آنکه در جکر و معده جمع شده
باشد و کرب و تخم و غشی مفید و قاطع قی صفراوی
و مسکن صداع و دوار و سدر و خفقان که از مره
سودا باشد و موافق تبهای غب خالص و غیر خالص است

حرف المیم

آب لیمو حرف المیم مامیثا ساف مامیثا کویند
دو نوعست یکی کل او سرخ و یکی کل او زرد و بهتر آن کل
زرد است و آنرا کوهیه شیاف سازند و آن سرد و خشک
بود در اول و اورام حار و سوختن آتش را نافع بود چون
بمالند و بدل مامیثا در ادویه چشم نصف وزن آن عدس
معشر و نصف دیکر کافور و کفته اند در طلا بدل او
اقاقیا است و کفته اند دو وزن او خطمیست مازریون
دو نوعست سفید و زرد و رنک سفید را الخصی کویند
اما زرد را برک او از برک زیتون خردتر و از برک مورد بزرکتر
باشد و بفارسی هفت برک کویند و بهتر او زرد است و کرم و خشک است
در چهارم و بهق و کلف و غش طلا کنند نفع کند دو
کوید اسهال بلغم کند بخوره مازریون و دو جنس و افسنتین
با آب سرشته حب زنند و بخورند و بوقت کل باید کرفت

و بدبرا و بهتر باشد و ضرر کمتر کند و محرور مزاج و ضعیف را
نشاید خورد و در هوا کرم و بلاد کرم بسیار خوردن آن
بد باشد و مازریون سیاه و در رم آن بکشد بکرب و اسهال
سیاه او نشاید خورد و علاج آن شیر تازه که موستیم
بخورد و تریاق کل سموم بخورند و دفع ضرر آن کند بدل مازریون
در اخراج صفرا بعرا الاغر بود و در غیر آن زراوند طویل و کفته
اند و کفته اند نصف وزن او شبرم است ماش بهندی
منک کویند کوس کوید مانند باقلا بود در اکثر خواص
اما نفخ او کمتر از باقلا است و بهتر او سبز بزرک باشد دم
کوید سرد است در اول معتدل در رطوبت و یبوست اما
به پوست نزدیکتر و مقشر او بهتر و کشک او بخورد و ضماد او
در ورم اعضاء نافع بود و اکر خواهند شکم نرم کند مقشر او
با شیره تخم معصفر و روغن بادام خورند و اکر خواهند قبض کند
با پوست بکوبند و آن آب ریزند و با برک حماض و سماق
پخته بخورند سار کوید صفرا ساکن کند و باه در انقصان کند
عی کوید طین شکم و نافع سرفه و نوله و تب بود و با برکه
پخته حرب تر را نفع کند ماهی سره در حرف سین رسیم
سنکران الحوت کفته شده ماس بفارسی الماس
کویند و آن سنکیست مشهور و چهار نوع باشد یکی سفید

رنک هندی و آن مقدار باقلای یافت شود یا تقدیر کنجد
دوم باقدر و قیمت لون او نیز سفید و آن مقدار جوز یافت
شود سیم حدیدی رنک او مانند آهن و آن ثقیل تر
و وزن بیش می نماید و چهارم قبرسی است و آن را در
معادن مس مینماید و لون او مانند نقره بود و طبع
هر چهار سرد و خشک بود و سنکهای که بولاد
بر او کار نکند مانند یاقوت و یشم و لولو و عقیق و غیره
با الماس برند و سوراخ کنند و آن از سموم قاتلست کسیکه
بخورد علاج آب کرم و روغن و قی و بعد از قی شیر تازه
خورند مولف کوید هر چند الماس را بشکنند سه پهلو
شکسته شود و آتش بر او کار نکند و او همه سنکهای
سخت را بتراشد و او بغیر از سرب از هیچ چیز نشکند
مامیران کویند نوعی از زرچوبه است و آن چینی و خراسانی
بود و بهتر او چینی زرد باریک باشد پر کره و آن کرم
و خشک بود در آخر دوم سفیدی چشم و سفیدی ناخن
زایل کند و روشنایی چشم زیاده کند و معده را که خود از رکن
شده نرم است و باسرکه بر کلف مالند دفع کند و بدل مامیران
بوزن آن زرچوبه نیم و نیم وزن آن مر باشد ماالفراطن بفارسی
شراب جدیقون کویند خوس کوید قوة او مانند

شرابی است که ابو ماهی گویند سافین ماء الواطین
بکمیزند عسل جزوی آب باران کهنه شده جزوی آمیخته
در آفتاب نهند و بعضی آب چشمه با عسل بجوشانند و آنچه
بجوشانند تلیین شکم کند و قی آرد با جوشانیده او کسی
که داروی قتال خورده باشد باری بخورد ازو دفع
ضرر هر کند و آنچه جوشانیده باشند بدن را قوت دهد
سرفه و ورم گرم سینه را نافع بود ماء الرماد بفارسی
آب خاکستر گویند جرجر گوید چوب الحر بستانند و تری
بسوزند و خاکستر آن در آب اندازند و مدتی بگذارند و صاف
کنند و خاکستر تازه در آن آب اندازند چند کرت چنین کنند
و آن را نگاه دارند قوت او قریب ادویه معفنه است اما آن
آب که به دیگر خاکستر چوبها سازند قوت او تخفیف و جلاست
در قروح خبیثه نافع بود گوشت زیاده بخورد و گوشت
فاسد را دفع کند و از آب تازه گرفته باشند یک و نیم و نیم
باند با زیت بخورند جمود دم و از افتادن از جای بلند
و کوفت اعضا را نافع بود و اگر بغیر زیت خورند یک و نیم
و نیم اسهال زحیر و قرحه امعا و گزیدن رتیلا را نافع بود
الماء بفارسی آب و بترکی سو و بهندی پانی و بشامی ورک
گویند مولف گوید بهتر آبها آنست از شمال بجنوب آید و منبع
آن

آن دور بود و بوزن سبک و لطیف باشد و بر روی سنگ
آید و خوش طعم و خوش بوی باشد و چون آفتاب بر وی زند زود
گرم شود و چون سایه رسد زود سرد شود و از معده زود
بگذرد و شکم نرم کند ط گوید بهتر آبها آب باران بود خاصه
که از میغ نیکو گیرند و قطره او خرد باشد و در ماه نیسان
در کانون گیرند و آن بوزن سبکتر و شیرین‌تر باشد و سردی او
کمتر از آب چشمه بود سرفه را نافع بود و آب برف پیر
بطیع و یکت سح گوید آب برف هضم غذا کند و بدرقه او باشد
تا از عروق باریک بگذراند و با آب کار غذا با تمام رسد
اما آب مختلف شود بحسب آنچه با او آمیخته باشند و بهترین آبها
آب چشمه باشد که در زمین آزاد پاک باشد نه سنگ
بدانکه آب چشمه که در زمین چنین باشد بهتر از آن بود که
در سنگ باشد چرا که زمین جذب آنچه با آب آمیخته باشد
کند و سنگ نتواند و بهتر چشمه آنست که گشاده باشد
بر آفتاب و باد و آنچه از بلندی آید بهتر باشد و هر چند
از دورتر آید بهتر بشرط آنکه بر زمینها نیک آید و چیز بد
بآن نیامیزد و هر آب که سبکتر آن بهتر و دانستن سبکتر
آب دو نوع است یکی آنکه دو پیمانه برابر آرد و آب برکشند
هر کدام که سبکتر بهتر دوم آنکه دو قطعه جامه محلوج

برابر بکشند و بدو آب تر کنند و بگذارند تا خشک شود
و باز برکشند هر جامه که سبکتر آید آن آب بهتر اما آب
چاه و کاریز قیاس با آب چشمه بد بود و آب برف و یخ غلیظ
باشد و مردم ضعیف که گوشت اندک داشته باشند
و صاحب بواسیر و سپرز و استسقا و یرقان و ناقه را نشاید
آب سرد خوردن و بعد از جماع و حرکت سخت آب نباید
خورد که حرارت غریزی را ضعیف سازد و در شب تشنگی
سخت آب نخورند که حرارت غریزی را فرو نشاند و استسقا
آورد مگر که شب چیزی گرم خورده باشد اندکی آب خورد
و مزاج آب سرد و تر است و آب گرم بهتر از آب نیمگرم
چرا که آب که نیمگرم کرده باشند قی آورد و استسقا آرد
قی بیاورد و آب دریا گرم و تر است معده را بد بود و مسهل
بلغم و جاذب و محلل است و موافق درد عصب و شقاق که
از سرما بود و آب دریا ضماد کنند بر خونها که تحت الجلد
جمع شده باشد نفع کند و گزیدن رتیلا و عقرب و افعی را
نافع بود ماء الجبن آب پنیر گویند بفارسی صفت
گرفتن آن بگیرند شیر بز و اگر بز سرخ ازرق چشم باشد بهتر
شاو قیه و در دیگ سفال نو بجوشانند و بچوب انجیر که تازه
از درخت بریده باشند بجنبانند و چون دو سه جوش زند
بکمیز

بکمیزند او قیه سکنجبین بر آن پاشند و یک را فرود آورند
پیش آب شده باشد صاف کنند و آب صاف آن
بگیرند ماء الجبن آنست که شربتی یک رطل بغدادی که نود
مثقال می شود به نوبت دیگر و در میان هر نوبتی دو
عدد یا در ایلج نمک هندی بخورند و گاه گاه چند قدم بروند
اسهالها بر قاعده نیکوی تشویش کند و اگر اسهال نکند از
وی هیچ ضرر نشود مثل ادویه مسهل که اسهال نکنند و در
بدن بمانند انواع ضرر از وی رسیده شود اما ماء الجبن اگر اسهال
نکند جزو بدن شود و هیچ ضرر نکند و یرقان و جرب
و حکه دفع کند و با افتیمون اسهال مره سودا کند و حرارت
جگر و معده صفرا بنشاند و بهتر وقت خوردن ماء الجبن بهار است
ماء پست بترکی خرات و بهندی دهی گویند و در حرف
لام در رسم لبن حامض گفته شده ماء اللحم بفارسی آب گوشت
گویند سح گوید بهتر آنست که از گوشت گوسفند یکساله
باشد پاره پاره کنند و انبیق گیرند و در غایت قوت و منفعت
بود و ماء اللحم نافع زحیر است ضعف دل و تقویت روح
و آنچه از گوشت گوسفند یکساله و دو ساله گیرند اقوی بود
در تقویت روح و اکثر اطبای زمان ما گوشت را آنچه بسازند
و بکوبند و آب بگیرند و با گوشتی دیگر بریان کنند و بیفشارند

و آب آن بگیرند اما آنچه بقرع و انبیق گیرند بهتر است ماء الشعیر
بپارسی آب جو گویند مکر گوید آن سرد دوم رطب
و فعل آن مانند شکره جو است اما نفع آن کمتر است
ن گوید جو پوست کنده را اجلا کمتر از پوست ناکرده است
ط گوید کشک جو در امراض حاره نزد من بهتر از همهٔ
غذاها بود مسکن عطش و حرارت است و مدر بول سائ
آن و اگر امراض بلغمی بود با کرفس و بادیان و کشک جو
مولد خون صالح معتدل است و از معده و امعا زود بگذرد
و اخلاط سوخته با او مستفرغ شود ع گوید مسلول را با بر طان
نهری نفع کند ماء الورد بپارسی گلاب گویند و بهتر
آن خوشبوی لطیف است و آنچه بقرع و انبیق گیرند بهتر باشد
مولف گوید گلاب جرعه بخورند غشی را دفع کند و معده
و دل را قوه دهد و لعث و مرا نافع بود و گفته اند گلاب
گل سفید و بری می باید و گلاب سرد است در اول و معتدل
در یبوست و رطوبت مقوی دماغ و مسکن صداع حار و مقوی
تمام قوی و آلات و معده و دل است خوردن و بوی کردن
غشی زایل کند و خفقان حار را نفع کند و در چشم چکانند
زند و ورد را ساکن کند و چون بسیار در موی مالند موی را
سفید کند م گوید گلاب منع انصباب مواد از چشم کند

و دافع

و دافع مواد است که در چشم حاصل شده باشد
ماء الکمأة بپارسی آب کمه گویند و آن چیزیست سیاه
مانند مداد و بدبوی و آن از ماهی که معروفست بکمه پیدا شود
و آن ماهی در دریای چین باشد و خاصیت این آب است که
عضوی که شکسته مقدار دو حبه زیاده یا کم از این آب
بخورد آن عضو بفرمان حق جل و علا در زمان درست شود
مجبب ماء عز بپارسی بز و بترکی اجکو و هندی بکری گویند
گوشت او موافق مردم کم ریاضت است و بهتر گوشت بز
فربه است که با پیاز و نخود و جور پخته کنند ودد گوید جگر
بز را قبض زیاده از همه جگرها است دیسقوریدوس گوید سرگین بز
نافع اورام صلب خاصه ورم زانو قدیم است با آرد
جو و سرکه طلا کنند نفع کند مثلث آب انگور بود
که بجوشانند و کف بگیرند تا چهار دانگ کم شود و دو
دانگ بماند و بعضی گفته اند دو دانگ کم شود و چهار
دانگ بماند نفع آن مانند شراب انگوری باشد خون صالح
از وی پیدا شود و بر هضم غذا و قوت باه یاری دهد و مجروح
ماء البحر و رانیکو بود عروق بشوید و بدن فربه کند محلله
و مجاجم والوح و بپارسی بلیل شامی گویند و آن سه نوع است
یکی را بلیل شامی گویند و دیگری اکشنیز کوهی و یکی را تریاق

کوهی گویند و هر سه را الحم مانند هم باشند اما در نبات
و جای رستن تفاوت است نبات بلیل شامی حسنی و تخم
او نباتات تلخ بود و گل او ازرق و در سنگلاخ روید
و نبات کشنیز کوهی املس و قد و تخم او زرک از بلیل
شامی تلختر و گل او سبز خرد و در مرغزارها و دامن کوه
روید و نبات تریاق کوهی خشنه تر و گل او سفید یا
زرد و سیاه رنگ و در ریگ روید در مولف گوید بهتر
مخلصه شماکاه است از ولایت شیراز و در ولایت
کابل نیز هر سه نوع باشد و بسیار باشد هر کس که یکدرم
یا یک مثقال مخلصه بخورد زهر افعی و عقرب بروی کار نکند
در جمیع سموم ایمن باشد و اگر زهر از زهرهای نباتی و حیوانی
یا معدنی خورده باشد چون مخلصه بخورد ضرر زهر را
دفع کند و آن از جمله تریاقات شریف است مسیحی گوید
شخصی در نزول آفتاب بحمل سه روز هر روز یک مثقال مخلصه
خورده بود یا شراب در آن سال چند نوبت او را
زهر دادند کارگر نشد و دیگر نوبت دو دانگ سم الفار
دادند و افعی و عقرب او را گزید هیچ ضرر نکرد و علوم
نایل دیگرها و دادند هیچ مضرت باو نرسید تفحص کردند
در اول نزول آفتاب بحمل هر روز یک مثقال مخلصه خورده

بود

بود بسبب آن در آن سال باذن الله تعالی از جمیع سموم
سالم ماند و مار و زهر حیوانات که از ریشه کاره شود و در
حرف یا گفته شده آن بر که او زهر اندر دل او شود
مخلصه و مار افعی خورد و با و زهر در اندرون او پیدا
شود و گویند غیر از مخلصه و مار افعی چیزی دیگر کار
مخ بپارسی مغز و بترکی یلیک و هندی رنگ گویند م
گوید مغز استخوان بهتر مغز ساق گوساله و بزرگوار بود
و بعد از آن گاو و بعد از آن بز و گوسفند و آن گرم و تر
و کثیر الغذا و ملین است و در خشکی با بستان بهتر
باشد اعضای صلب را نرم کند و شقاق دست و پا را
نافع بود دیسقوریدوس گوید از مغز بز گوزن همه اورام بکار
محیض بپارسی دوغ و بترکی ایران و هندی جای
گویند و او را بر سم لبن حامض در حرف لام گفته شد
مر و بپارسی کیفچه و بترکی مرو رسک و آن
مرو رشک و نبات آن ترش نام گویند و آن انواع است
یکی خوشبو و آن را مرماحوز گویند و یکی مرو سفید و یکی
مرو تلخ ع گوید مرو سفید مفرح است و جمیع مرو محلل نفخ
و بلغم است و مفتح سده بارد و آب آن با شیر در گوش
چکانند درد را نفع کند و بطول آن جمیع بخارات و صداع

ماوردرا نفع کند و مقوی معده و مفتح سده احشا و منشف
رطوبات معده و مقوی احشا بود و مرو تلخ گرم و خشک است
و سفید معتدل در حرارت و رطوبت مولف گوید تخم مرو
سفید مفرح است و نافع خفقان و سرفه و بریان کنند و
سه مثقال جو سائیده با آب بخورند مغص و زحیر را دفع کند
و تخم لعابها را نفع تخم که لعاب داشته باشد مثل اسبغول
و مرو و غیره را شاید کوفت که تخم لعابی کوفته را از جمله
سموم داشته اند و خوردن آن مضر است و بدل مرو
گفته اند لسان الثور است مداد و مرکب بفارسی
سیاهی گویند و آن انواع سازند یک نوع که استادان
کاتب بران اعتماد کرده و پسندیده اند
صمغ دوده یکدرم صمغ عربی چهار درم مازو
دو درم زاج یمانی یعنی زاک بدکی یکدرم نبات
نرم سوده آب بقدر احتیاج اندرخته با چوب بسایند
مرکب براق خوب آید مولف گوید اگر صمغ نباشد این نوع
باید ساخت مازو و زاک یکسیر دوده یک ...
گندم ... سته را نیکو بریان کنند که سوخته شود
و مازو را نیم کوفته همه را در دیگ چوبین با آهن اندازند
و بقدر احتیاج آب اندرخته بجوشانند و دو ...

فرود

فرود آورند و بعد از آن خوب بمالند و صاف کنند
نبات سیاهی براق و خوب می آید تجربه شده اما
کتابتی که از این سیاهی کنند چند وقت از نم باید
نگاه داشت که ماند ... مرقشیشا
و حجر النور و حجر الروشنایی نیز گویند و آن مانند سنگ
سرفه بود اما انواعست ذهبی و فضی و نحاسی و سهی
و هر نوعی مشابه آن جوهر باشد که بان منسوب بود
در لون و همه او گرم و خشک است در سیم ... گوید مقوی چشم بود
با جلای اندک با سرکه سوده بر برص بمالند دفع کند و بر اطفال
آویزند نترسند و بدل مرقشیشا اقلیمیا بود و گفته اند اسرنگ
اسرب است بدل او مر ... مر در کرمان مر باد گویند
و اصح و جلیت در بلاد عرب و هند و بهترین مر تازه است
که سبک باشد و بشکند مانند ناخن چیزها در میان او
باشد و نعاته تلخ بود ... گوید گرم و خشک بود در سیم
و کرم شکم بیرون آورد و سرفه قدیم را نفع کند ... گوید
ملس الفضاء فم زهم باشد و فم رحم را بگشاید و با ... عود
سداب با ... استعمال کنند حیض براند و جنین بیفکند اندرو ...
و مقدار با قلای بخورند سرفه مزمن و عسر النفس و درد پهلو
و سینه و اسهال و قرحه امعاء را نافع بود و مقدار با قلای

یا فلفل بخورند پیش از گرفتن تب ... نفع عظیم
کند و با خمر و زیت مضمضه کنند لثه و دندان را محکم کند
و بوی دهان خوش گرداند و بر ریش سر بمالند دفع کند
... گوید درد گرده و مثانه و نفخ معده و مغص و درد رحم
و مفاصل و سموم قتال را نفع کند و بخورند گزیدن عقرب را
نفع کند ... گوید مر منع تعفن کند حتی مردن را نگاه دارد
از عفونت و ... گوید مر را در دهان نگاه دارند و آب آن
فرو برند آواز صاف کند و گرفتگی آواز دفع کند و بخورند
درد اندرون و بادها را دفع کند و بول براند و قروح مثانه و سحج
امعاء را منع کند و حیض ایستاده را براند و خوردن و حمول آن
مشیمه و جنین بیرون آورد و در بغل بمالند بوی آن دفع کند
... گوید بدل مر بوزن آن صمغ بادام تلخ بود یا قصب الذریره و
گفته اند بدل مر بنصف وزن آن فلفل سیاه است مرزنجوش
بحرف الف رسم اذان الفار گفته شده مری بفارسی
انکامه و سرکه جو گویند ... گوید گرم و خشک بود در دوم
... فرجه امعاء و وجع ورک را نافع بود اخلاط
غلیظ را براند و نفث بلغم کند و بوی دهان خوش کند و رطوبت
معده را نفع کند و گزیدن سگ دیوانه را نافع بود
... گوید انکامه عمل نمک کند الا آنکه الطف و اقوی

انکامه

انکامه شکم براند و قطع لزوجات کند و ملطف اغذیه غلیظ
است و صاحب آبله در چشم کشد در چشم آبله بر نیاید و آبله
برآمده بگدازد و با انکامه مضمضه کنند جذب بلغم کند از دماغ و
اما مضر است اصحاب بواسیر و جگر و کسی را که در سینه او
خشونت بود و انکامه مخفف بدینست مرداسنج بفارسی
مرداسنگ گویند و آن انواعست ... گوید در رصاصی
و ذهبی و فضی و مرتک بود و بهتر آن مرتک است و بعد از آن
فضی و بعد از آن رصاصی و ذهبی و همه انواع آن قابض و مسکن
و مبرد است قروح عمیق را گوشت برآورد و پر سازد و گوشت
زیاده را دفع کند و در سرکه آویزند سرکه شیرین شود
و با آهک بمالند بدن سیاه شود و بوی بغل زایل کند و کلف
دفع کند و خوردن آن نشاید چرا که بول بسته شود و نفخ
در شکم دهد و زبان ... علاج ... کند و بعد از آن
شراب و زنجبیل ... و گفته اند بدل مرداسنگ
اقلیمیا بود و گویند بدل او اسفیداج بود مرارات جمع
او است و مراده بفارسی زهره و تلخه و ... و بهترین
... همه زهره مرغ و دراج و کبک است و بهتر
... و زنگاری و لاجوردی بد بود و همه زهرها مار
... را نفع کند و طبع براند ... گوید بقوه تر از همه زهرها ...

باهان زهرها بیشتر است بعد از آن کفتار بعد از آن گاو بعد از آن
گرگ و بز و آهو بره و میش و گفته اند زهره گاو خشک کرده
و نرم سوده زنان به کار برند و زهر فرج را تنگ کند سج گوید
همه زهرها را در ابتدا نزول آب فرود آمدن بچشم نافع بود
اما بعد از منعقد شدن آب استعمال کنند و نافع تر مراد است چشم را
از جهار پایان زهره آهو باشد و از طیور کبک و از ماهیان شبوط
و زهره ماهی راعده کمتر از همه زهرها باشد زهره خارپشت
با موم سرشته زنان بر دارند جنین مرده بیرون آورد و زهره
خارپشت در چشم کشند بیاض او ببرد مسک بپارسی
مشک و بترکی اپار و بهندی کتوری گویند و بهتر آن زردی که
خوشبوی باشد و آهو مشک مانند آهوان دیگر باشد اما او
دندان پیش او مانند خوک از دهان او بیرون آمده باشد ان
گوید گرم است در دوم و خشک در سیم و به گوید بوی عرق
خوش کند و مقوی دلست تا گوید امراض بارد سر را نافع
بود عم گوید مشک نافع مشایخ و مزاج تر و امراض بارد دیر
و مفتح سده و دافع ریاح است و مرسل زردی رود و مبطل عمل
سموم و نافع خفقان و مصلح جگر است سج گوید بهتر از بالیت
حشیش و مروی سنبل او معرج و نافع توحش است ع گوید
مشک مقوی حرارت غریزیست و سعوطان احمحاح او

سکنه

سکسته را نافع بود و دماغ پاک کند داو گوید بوی او سر
طاهر طلا کنند نفع کند مولف گوید مشک را خاصیتی در کرست
در تقویت روح و شاد کردن دل و باد زهر همه زهرها و ست
عمر گوید بدل مشک در اوجاع عصب جند بادستر است
و گفته اند سه وزن مشک سنگ جینی بدل او بود و گفته اند
بدل او دو وزن مرزنگوش خشک است قسمش بپارسی
زردالو و بترکی اورک گویند بوس گوید سرد و تر است و رحم
و او بهتر از شفتالو بود و در معده مثل شفتالو فاسد شود
مسهل سودا و مولد خلط غلیظ است با گوید بحقی اکر کم
بوی دهان گویند بود زردالو بر خورد دفع شد زردالو
معده را سست سازد و حرارت ساکن کند و ادرار و قطع
صفرا و خون بود اما مفر ریاح و حشا جامض است و جوارش
کمونی و بالحواه را سعوفی کنند و دفع ضرر آن کنند و روغن دانه
او بواسیر را نافع بود و مغز دانه او عسال [illegible] او
و علاج آن مقی کنند و ربوب و اکه رسن و بعد از زردالو
آسیح باید خورد مشک طرامشیر و آن بودنه بری باشد
اگر کوفته بخورند بجای شیر از پستان او جون نا بدو آن گرم
و خشک بود در سیم و حیض و بول و خون نفاس براند
شربتی یک مثقال بود و از علت ادرار که در وی ست

گاه باشد که بول چون آب کند سا گوید سه روز هر روز نیم درم
مشک طرامشیر و سه درم تخم خربزه و ده درم مسکه
میش و بیست درم عسل بخورد بقوتی عظیم کند شهوت
جماع را و بدل مشک طرامشیر در ادرار دو وزن او علک
مر است و گفته اند بدل او اکلیل الملک است و گفته اند
شقایق است مصطکی بپارسی و رومی مو نایا مخوس
و کیه گویند و آن صمغ سفید و سیاه بود و سفید رومی
و سیاه قبطی است و سیاه را اشکر زاده بود بوس
گوید سفید او نافع اورام معده و کبد و امعا و مقعد بود ددم
گوید نافع نفث دم و سعال مزمن است چون بخورند و اگر
بخایند بوی دهان خوش کند و لثه محکم سازد ح گوید
مسخن معده و جگر بود و بخایند جذب بلغم از سر کند
ح گوید رنگ روی نیکو کند و معده را قوت دهد و ورم
لثه زایل سازد حی گوید با آب سرد بخورند رطوبات معده
براند و با آب گرم خورند اسهال بکند مصطکی الحوائل کشته
گند ور وماند و تسکین درد استخوان دهد و باد و حس
رحمی سعوط کنند صداع [illegible] را نافع بود ع گوید بوی
معده و جگر را گرم کند و سده بگشاید و درد معده با
[illegible] نفع کند و امراض بارد جگر را نفع کند و دایم بخایند

دندان

و دندان متحرک را محکم سازد و گویند مضر مثانه است
و مصلح او کثیرا و صمغ عربی و قند است و بدل مصطکی
تیموز نیان صمغ البطم است و گفته اند بدل او در تقویت
معده اذخر است و علک فارسی و گفته اند بوزن او
صمغ صنوبر و ثلث وزن او افسنتین است مقل بپارسی
ترف و بترکی قره گویند ت گوید سرد است اطفاء
حرارت کند اما نفاخ بود دم گوید سرد و خشک بود
در دوم مولد کیموس بد و مضر معده و احجاب سودا است
معات ع گوید گرم است تا دوم و تر با سیم مقوی
اعضا بود و بدل مشربه سازد و ضماد آن رحم و
شکسته شدن و کوفته شدن اعضا را نافع بود و تقراه
و تشنج را سود دارد مقناطیس بپارسی آهن
ربا گویند و آن سنگی سیاه است که زود آهن و بهتر
او است که آهن را بقوت تر جذب کند ی گوید و
کف دست [illegible] گیرند درد پا و دست را نافع بود
گوید آهن [illegible] کوفته با لثه آهن تنها و اگر جراحت
تیر شود و آهن زود بیرون باید بیرک که بیوشند با کرم کنند
و در خون [illegible] اندازند با تیر شود در آهن بودن و بر
بای ببندند نقرس را نفع کند و درد مفاصل تسکین دهد

مولف گوید آهن با آب آتش بداره چند گرم شود پاره می شود **طب** گویند کسی را که خبث الحدید خورده باشد نافع بود وریگ که دشوار برآید ودیگ بگیرد آب آن اندر و سوده وجراحتهای که از اهل سموم باشند باشند نفع کنند مقل درکرمان ملک ازرق دهند گویند آن صمغ درخت است در بلاد عرب وهند وبهترین او آنچه صاف که مانند سریشم بخاکران وزود حل شود در آب ولنو بود وخوش بوی **دیگر** گویند دو نوعیست مقل یکی صقلی ویکی عربی در تخفیف زیاده بود **با** گویند حار لین است درسیم طواعین را نافع بود **ج** گویند با سرکه بر سعفه مالند زایل کند **د** گویند محلل ورم باطن است چون با مطبوخ بخورند واگر مطبوخ حل کنند بر ظاهر بدن مالند تحلیل ورم ظاهر بدن کند وبا ادویه مسهل چاد یا بیامیزند معده از امشع کند ونافع بلغم وخر ریح است که با معار رسیده باشد **سح** گویند نافع اوجاع شکم وورم اویست ونافع سرفه مزمن وبواسیر وپاک کننده رحم است چون بخورند یک ونیم درم ثقل بیرون آورد وحیض براند ومشیمه بیرون آورد وولادت آسان کند خوردن وبرداشتن وبخور کردن وگفته اند مقل صمغ انکوسیاه است مقل **تلیح** لقاریسی ثک وترکی توز وهندی لون گویند وان انواع

اندرانی ونفطی سیاه که بوی نفط دهد وسیاه عجز نفطی ونمک عجین ونمک تلخ وبهترین نمکها نمک معدنیست مانند سنگ صاف وروشن مثل آیینه نبی صلی الله علیه وسلم فرموده اند که یا علی در طعام خوردن ابتدا بنمک کن ودر آخر هم نمک که نمک شفاییست از هفتاد مرض **دیگر** گویند نمک قابض ومحلل ومجلی بود وگوشت زیاده از رشها بخورد ودر ادویه جرب نفع دارد وورم بلغمی وحکه ونفس وقوبا وجذام را نافع بود وکاسر ریاح بود ومنع عفونت کند واخلاط غلیظ را بگدازد **وسر** گویند حارست وسرکه وعسل آمیخته با آن غرغره کنند خناق را دفع کند وبا عسل ورم لثات وقلاع را نافع بود وبا عسل وجو سوخته ضماد کنند آکله وقلاع واسترخا لثه را نفع کند وبر زخم کتان بر گزیدن عقرب مالند نفع کند وبا بوده کوهی ورد وقاگزیدن افعی را نافع بود وبا زفت ودوا با عسل برگزیدن مار شاخدار مالند سود دارد وبا سرکه وعسل دفع ضرر زهر هزار پا وزنبور کند وبا فودنج وعسل ضماد کنند وبا میل رانفخ دهد وبا سکنجبین بخورند دفع ضرر افیون وقطر وقبال کند وبا بوده وخمر اورام بلغمی را نفع دهد وگردن هنک نفع کند **ح** گویند نمک گرم وخشک است

باغذایی که پس بود مانند ماهی وسبزی وکوامیخ نمک را ساینده از حال خود بگرداند انهارا بجدیکه گرم وخشک سازد ونمک را اسهال وقی بار دهد ومرطوب را موافق بود ومردم نحیف را مضر ونمک مضمضه کنند خونی که از لثه آید قطع کند ونمک گرم گرده بر دندان نهند درد ساکن کند ونمک آب غرغره کنند بلغم را بگدازد ودماغ را پاک کند وچشم را بنمک آب تر کنند وبر جراحتی که خون رود ونهند باز دارد ونمک اندرانی در چشم کشند قوه باصره دهد وسفیدی را تنک سازد وناخنه وسبل را نافع بود **تا** گویند نمک مسهل بلغم عفن خام وسودا باشد وشربتی یک درم است وبسیار خوردن نمک محرق دم ومضعف بصر ومقلل منی ومورث حکه وجرب است **ی** گویند نمک حجر گرم وخشک در دوم ونمک تلخ در سیم وبدل نمک تلخ نیم وزن آن نوشادر است بانوره **مس** جلا دهنده وغسال است وقوه آن زیاده وکم شود بحسب درسهایی که من بروی واقع شود **حو** گویند گرمست در اول ومعتدل در رطوبت ویبوست وانچه بر درخت گز باشد سرفه را نافع بود ودر انزا اکر انگبین گویند **سی** گویند انچه بر درخت خطمی بود مثل عسل سفید که بسرخی زند وخو

درخت

درخت باد باشد نافع استرخاء معده وصفرا است چون بخورند **س** گویند چیز را با ادویه کبار سا بیمیزند جهت سیاهی نفع او در بدن مومیایی لقاریسی مومیایی گویند **دیگر** گویند از کوههایی که گیرند از اصابعقه بسیار افتد وآب باشد وان نوع رفت دهد مخلوط موی قعر مایی وده اوپسل رفت بود **مح** گویند اهل روم زرده مالند محافظت جسد مرده کنند از تغیر وتعفن ونفع او جهت شکستن اعضا مجربست **ط** گویند حبه از مومیایی با آب مرزنکوش سعوط کنند صداع بارد وفالج ولقوه وصرع را نافع بود وحبه روغن یاسمین در گوش چکانند درد ساکن کند ویک جو با روغن گل وآب غوره فتیله ساخته در گوش نهند ریش ریم را نافع بود وبا آب صغیر چو شانده مضمضه کنند ثقل زبان را دفع کند وبا آب نعنع خفقان را نافع ونا آب ملون وکردباع معده را نفع کند ویک قیراط مرزنجوشی وده داروی گل ارمنی ویک دانگ با آب عنب الثعلب ضرب وجراحت جگر ومعده را نافع بود وخناق را یک قیراط با سکنجبین نفع بلغم کند ودر دسیر زرا با آب شیر وسموم مهلک را ودخنه با عسک والحذان وگزیدن عقرب را قیراط بحس صرف بخورد وبا جره بالند نفع کند **ح** گوید

بصلاح آورد موسیاهی کسر و ولس ظاهر و باطن بدن را
وخاصیتی عجیب دهد در تسکین درد شکسته و کوفته
شده خوردن و مالیدن آن و حقنه کردن هم نفع کند
و قیراطی با شیر تازه بخورد وجع المفاصل و مثانه را نافع
بود طب گوید حار لطیف بود و درد و سکتن را
نافع بود و گویند مردی را العطش دم بود و هیچ علاج
و دفع نشد مگر موسیاهی خورد و دفع شد گ گوید
گرمست در آخر دوم و نعمه است که خشک در
اول مقوی روح و مفرح دلست و گفته اند موسیاهی
بط و روغن گنجد و موست با هم که آمیخته بودن موسیاهی
و گفته اند بدل او زرفت تر و موست از هر یک برابر موسیاهی
میعه سائله و قسم مرطری است بیرون آوردن آن چنانکه
مرزا بکوبند با اندک آب و فشرده آب را بگیرند و آن
خوشبوی باشد و قسم دوم آن باشد مر باشد و نوع دیگر
صمغ درختیست مانند درخت آبا و بهتر آن بود که
در میان آن صمغ مانند عسل بسوز خشک نشده باشد و بوی
خوش آن زمانها طولانی باشد وانچه سیاه و مانند سوس
بود بد است کوسر گوید میعه سائله مسخن و منضج و ملین
است و بخورند سرفه و زکام و نزله را نافع بود و اگر بخور

حرف النون

با بروا اندر زنان حیض براند عر گوید از میعه سائله دو مثقال
با سه وقیه آب گرم بخورند اسهال بلغم کند با شوش
و مرضا سه اسهال شکم کند ع گوید بخور میعه قطع
بوی بد شعوسه کند و نافع وبا بود حرف النون
نانخواه بفارسی جوانه گویند کوسر گوید تخم او
مسخن و ملطف و مجفف است و گرم و خشک بود
در سیم با شراب بخورند نفض و عسر البول و گزیدن
هوام را نافع بود و حیض براند حر گوید طبخ او نفخ را
تحلیل کند و بتنهایی ... را نافع و در گزیدن عقرب با سه
در زمان درد ساکن کند ما گوید قطع رحم سینه و معده کند
و طعام هضم کند و درد دل را نافع بود لبس گوید خوردن
جوانه سحن جگر و معده بود وه گوید پاک کننده گرده و مثانه است
عر گوید جوانه با خور سوخته بخورند نافع رحم بود ن گوید
جوانه مقلل شیر است و سحقه با عسل طلا کنند بر هر ورمی
که باشد و در هر موضع که باشد نفع کند و ورم را تحلیل
دهد و زن حقنه کند بجوانه رحم پاک سازد و رطوبات
عفن را خشک کند و بوی رحم خوش کند نارجیل لغات
نارگیل و جوز هندی گویند و بهندی نارپال ی گوید گرم
است در دوم و تر در اول و بهتر تازه سفید باشد مولف

گوید با شکر و شیر تازه بخورند مقوی باه بود ح گوید مولد
خلط غلیظ بود و تازه او قوت باه بیفزاید ی گوید بنه بود
و گرده و جوانان گرم کند و نافع تقطیر بول و درد مثانه
و درد پشت قدیم بود و خرم او بطی الانحدار است مصلح
آن فانید و شکر بود و ساع و مرو در احتیاج اصلاح
شیت اما مجد و بعد از آن خربزه و بوارد حامض خورد
نارنج مشهور است جه گوید پوست نارنج گرمست و دل
و بوی آن دل را قوت دهد و غثی را نافع بود ف گوید پوست
بیرون او گرم لطیف است و ترشی او بیرد د خشک بود
در سیم و تخم و رشتهای او گرم و خشکست پوست او
خشک کرده سحقه با آب گرم بخورند مغص شکم را تحلیل
دهد مجرب و پوست تر تازه او در روغن اندازند و یک
هفته در آفتاب نهند نفع روغن ناردین دهد و چون
دو مثقال از آن روغن بخورند گزیدن عقرب و همه هوام را
نافع بود و ترشی او بهار بخورند جگر ضعیف کند و معده
را سرد و اما نافع التهاب معده گرمست و ترشی او از
اسهال صفراوی ... بود و سمک را در آن اندازند بگدازد
و آن رشتها که در میان مغز و پوست بود و خشک کرده
و سحقه با شراب بخورند نافع را دویه باشد سموم قاتل

بعضی را مولف گوید دانه نارنج ربانی نافع بود گزیدن
جانوران و خوردن سموم را نارمشک و آن انار پست خرد
گیاه ... باشد گلی و رنگ آن آمیخته بسرخی و سفیدی
و زردی ... و در میان آن گلی باشد سیه رنگ آن ق
گوید آن عفص و خوشبوی باشد و در خشم ایسان شیء
و آن گرمست در اول و خشک در دوم وبه گوید قوه او مانند
قوه ناردین بود سح گوید لطیف و محلل است و معده و جگر
سرد را نافع و بدل نارمشک ربع وزن آن زنجبیل و نیم وزن
آن پوست بسه و سدس وزن آن سنبل ع گوید
نارمشک بوزن آن زهره و ثلث وزن آن قسط بحری باشد
نار بفارسی آتش و بترکی اوت و هندی آگی و نانر
گویند ف گوید آتش جوهر مفرد است فاعل در اجسام
و نافع امراض مزمنه و آن گرم و خشکست در آخر چهارم
و داغ کردن با آتش نافع همه مزاج با ماده و داغ کردن با آتش
بهتر از ادویه محرقه و سر را با آتش داغ کنند نافع رطوبه
و برودت و سقیقه مزمنه و غیر مزمنه باشد و حوالی گوش
داغ کنند از بیرون نافع سردی گوش و لقوه و سکته
و نسیان بلغمی و فالج و صرع و مالیخولیا و نزول آب چشم
و بوی بد بینی و استرخاء جفن و ناصور و شقاق لب و

باصور لیشه میرج و دوبال و خنازیر و ضیق النفس و گرفتن آواز و سرفه تر و برودت معده و جگر و اورام سپرز و گرده و استسقا رحمی و اسهال مزمن و بواسیر مقعده و خلع و عرق النسا و درد پشت و جذام و برص و اکله و بریده شدن شریان که خون از آن روان باشد همه این امراض را داغ کردن بحاجت نیکو باشد کوید داغ بطلا کردن بهتر از آهن و غیره باشد

حسک بفارسی کنار گویند و در حرف سین رسم بند گفته شود

خانه پایان بفارسی پس و بتر کی تعرو و بهند برامه گویند و آن انواعست سرخی که برروی زند و سرخی روشن و سرخی که بسیاهی زند می گوید بجامر بسوزد روغن بود و حکما حذر کرده‌اند از چیز خوردن در ظرف مس خاصه چیزهای ترش و شراب و سرکه و جز آن اما اگر مس را قلعی تازه کرده باشند جایز است در وی چیز خوردن و در پیاله مس بغیر قلعی شراب دایم خوردن داء العلل و سرطان و درد سپرز و جگر و فساد مزاج پیدا شود

نخاله بفارسی سبوس و بتر کی کیبک و بهند بوره و صلسان هم گویند گویند نخاله را حرارت کمتر و رطوبت زیاده از مغز گندم بود و قوه نخاله مانند آرد گرسنه باشد در جلا و آرد گرسنه را جلا از آرد جو زیاده بود دوم گوید

نخاله

نخاله گندم با سرکه کهنه بخته گرم بر جرب متقرح ضماد کنند دفع کند و با شراب بخته بر پستانها که سرد و روی بسته شده باشد و بر گزیدن افعی ضماد کنند نافع بود و ضماد او اورام حار را در ابتدا انفع کنند ی گوید جلای بسیار دارد و سحج اندک و آب آن بخورند سینه را جلای معتدل دهد و شکم نرم کند ح گوید خو آب سبوس نافع خشونت صدر و سینه باشد و در همه وقت و از آب آن حشوی جهه تسکین با ادویه دیگر بسازند فعل او و سلقت دهد و نخاله گندم با برگ ترب بخته بر گزیدن عقرب مالند درد ساکن کند

نرجس و تمر بفارسی نرگس گویند و بهتر آن مضیا عفیت ک گوید سار نرگس مجفف است و بیخ او عظیم دو گوید بخوزند سار نرگس را تو بیت کرده ی آن را و کوفته با عسل بر سوختگی آتش مالند نفع کند و بر مفاصل طلا کنند درد ساکن کنند ی گوید نرگس گرم است در سیم و خشک در دوم بوی آن درد سر بلغمی و سودای را نافع بود و سده سر بکشاید و زکام بارد را نافع بود گوید سار او مجفف و پاک کننده است و مثقال از او با عسل بخورند آرد و کرم دراز را بکشد و گل او معتدل و لطیف و محلل بود و بوی او الحجر و رآورد و سر آرد مس گوید بیاز او

بابونه که طلا کنند داء الثعلب را دفع کند و چهار درم باب عسل بخورند جنین مرده و زنده را بیاندازد ف گوید سار نرگس در شربان اندازند یک شبانروز و بیرون آورند کوفته بر دو کرعین نشده اما سیر در آز طلا بیرون باشد قوه عظیم دهد و فعل عجب کند و پیاز نرگس را تنها بر ذکر را [illegible] کند [illegible] کلی سفید است و درخت او [illegible] کل باشد ع گوید نافع مزاج [illegible] بود و بلغم باشد سر گوید همه نبات او بوده پاک کننده لطیف دارد و در گل او قوت زیاده است حیض براند و جنین را بکشد و بیرون آورد ه گوید در خراسان از یکدرم تا سه درم بخورند اسهال ورنج کند ی گوید گرم و خشک بود در دوم نافع عصب و کرم گوش بکشد و همه انواع درد اطبین و درد دندان را نافع و مفتح سده سنجر و نافع ورم حلق و لوزتین است می گوید دماغ را گرم کند و مان بوی آن تقویه دل و دماغ کند

نسر بفارسی کرکس و بترکی بجی گویند و این مرغ مشهور است گویند چون در پیر واز بلند شود از مشرق بمغرب پرواز کند و هم در آن روز باز کرده می گوید گوشت کرکس غلیظ تر همه گوشتها بود و مولد کیموس بد و مره سودا باشد و قریب بگوشت کلنک و زهره کرکس هفت نوبت

در

در چشم کشند و بر حوالی چشم مالند نافع نزول آب بود

نشا و انکو و لباب الحنطه و لب البر و لب قمح بفارسی نشاسته و بتر کی و بهندی نسی گویند و بهتر او آنست که از گندم سفید پر مغز سازند دوس گوید سیلان مواد چشم و قروح آن را نافع بود و بخورند قطع نفث دم کند از سینه و خشونت حلق را نافع بود کس گوید نشاسته گندم سرد و خشک بود زیاده از گندم جو گوید با زعفران بر کلف مالند دفع کند ع گوید خوش مزه شیرین او با شیر زنان با سفیده تخم مرغ بر چشم مالند سوختن و درد را نافع بود و خشونت پلک چشم را نفع پیدا کند و خشونی سازند از نشاسته و قند و روغن بادام سرفه و خشونت حلق و سینه و قصبهٔ شش را نافع بود و بریان کرده شکم قبض کند و با شیر گزیدن افعی مالند نافع بود اما غذا کمتر دهد و دیر هضم شود و سده آورد و مصلح آن شکر و عسل و شیرینی بود و بدل نشاسته کرده اسپانو و گفته‌اند از مغبولیث نشا

نحت بفارسی تراشه چوب گویند و تراشه هر درختی طبع آن درخت دارد و نشاره درخت بوده سده که مانند آن او باشد بر ریشهای تر باشند بصلاح آورد فه گوید نشاره چوب رز گرم و خشک بود با حنا بر جرب تر مالند دفع کند

نعنع بفارسی پودینه باغی و نعناع گویند و بسیاری
را قوه دهد و بهتر آن بستانی تازه بود و از خشک بهتر الا که
در سایه خشک کرده باشند بوسر گوید گرمی بقیح کمتر
از دیگر پودینها بود و در نعنع رطوبتی فضلی باشد و نعناع
محرک شهوه جماع بود و کوفته با آرد جو بر جراح و دبیل
ضماد کنند نافع بود دوسر گوید عصارهٔ او با سرکه بخورند قطع
نعث ... کند و گرم و رار باشد و برگ او با آب انار ترش
بخورند فواق و غشی و مسفنه را ساکن کند و بر پستانی اگر
شیر بسته باشد مالند ورم را دفع کند و با نمک بر گزیدن
سگ دیوانه مالند نافع بود و در ... ش از مجامعت
باخود برطلد منع آبستنی کند و معده را بغایت نیک
باشد ف گوید بخایند گند دندان او در زبان رفع کند
و بر گزیدن عقرب مالند نفعی عجب کند و ضماد برگ او کو
را بهتر دوای بود ع گوید با سرکه تحلیل نفخ معده کند
و تقویت معده و تسکین درد آن باشد جو روزن و ضماد
کردن و نعناع از ادویهٔ معوی دل و نافع خفقان و فواق است و برگ
آن با نمک اندرابا کوفته برنهند بر هر دملی که از اخلاط غلیظ
باشد بشدت رفع کند و نافع گزیدن سگ دیوانه بود
سح گوید در ادویهٔ علاج که در نعناع عطری لطیف است

وحلا

وحلاوتی بمراره و عفوصه مختلف و این معانی ماردک
بخاصیت تفریح را و حرارت او در اول دوم است
و گفته اند بدل بقیح پودینه نهری بود و الله اعلم نعام
و ظلیم اشتر مرغ و رسی گویند بوسر گوید گوشت بط
و نعام عسر الهضم و کثیر الفضولیست ما گوید گوشت او نعام
غلیظ است و مصلح او انجه مصلح گوشت بط است نفط
سیاه است و سفید مولد گوید از حجر صاوق شنود م که
نفط سفید چشمه است در روم و در خانه و در آن خوانه بمهر
پادشاه هر سال یکبار پادشاه خود بگشاید و آنچه جمع شده
باشد بردارند و قوه آن نفط بمرتبه است که قطره از آن
بر کف دست چکانند در زمان تا بتوقف از پشت دست
بگذرد از غایه لطافت و سرعت نفوذ دوسر گوید نافع
رول آب و سعد و چشم کند ح گوید آیست در چهارم
و مدر حیض و بول بود و درد ورک و لسع هوام را نافع
طب گوید نفط سفید قویتر بود فرجه از وی بر دارند کرم
مقعد را بکشد سح گوید نفط لطیف است خاصه سفید
او محلل و مفتح سده بود و نافع درد مفاصل و مسکن
مغص و ترد رحم ما گوید بدل هر دو نفط است بوزن
آن روغن بلسان و ثلث وزن آن روغن حب البلسان

معز ... اسا ... ۱۲ ... جسنده کار ... مانند مار ... عقرب

وزن آن صمغ جاوشیر سام و شمشیر گویند
مولف گوید نام بستانی نعناع و نانخواه و رکحونه بود محلل ریاح است
و تخم او با شراب بخورند قطر بول و سنگ گرده و مثانه
را نافع بود و برگ او بر گزیدن عقرب و زنبور مالند نفع کند
دوسر گوید بستانی بهتر از بری باشد ادرار بول و حیض
کند و خوردن و مالیدن آن نافع ضرر هوام و سموم باشد
سح گوید گرم و خشکست در دوم معاونت کند عفونات
و حمل شیش گویند بکشد و اورام بارد را نافع بود
و جنین مرده بیرون آورد و تخم تمام همه فعل نبات او
کند خاصه بری او ما گوید یک مثقال تمام باشکنجبین بخورد
گزندگان زنبور را نافع بود نمل بفارسی مور و ترکی قموری
گویند و هندی مور بزرگ را ماکوره و خرد را پیلی
گویند دوری گوید مور بزرگ که در گورستانها می باشد
با سرکه کوفته بر برص مالند بعد از سقیه بدن برص را دفع
کند مجرب مور بزرگ سیاه را صد عدد و ربع درم
روغن زیتون اندازند و سه هفته در آفتاب گذارند بعد از آن
بر ذکر مالند رفع انعاظ بود و عصب را سخت کند
و با آب کوفته مور بغل کنده بر بغل مالند دیگر موی نروید اگر
مداومت کند نمر بفارسی پلنگ و بتر یا قبلان

کویند

گویند بسر گوید چون او بر کلف مالند و بگذارند تا خشک
شود کلف دفع شود و خبیر با او گرم و خشکست
بمالند فالج را نفع کند ما گوید زهرهٔ او سمی قاتلست اگر
کسی بخورد امکان خلاص و علاج بدیدنت مولف گوید پلنگ
آدمی را بگزد موش نماید و بول کند چون موش بول
کند آنکس بمیرد و گویند چون بگزد جاره که موش گربه
کند سایه اندازند رسی پلنگ گزیده باشد بمیرد
کسی را که پلنگ بگزد از موش و جا دنگاه باید داشت
که البته موش بوی کند و بول بر کند و جا و سایه مراد از او
بسر گوید مغز سر پلنگ که گنده شده باشد هر کس
که بوی آن بشنود بمیرد گویند پلنگ از کله سر آدمی
بگریزد و الله اعلم نمکسود گوشت نمکسود و سیر
شاید خورد و قدید گوشت خشک و ترکی قاق گویند
بوسر گوید گوشت قاق مختلف باشد بحسب اختلاف
گوشتها و بحسب نمک او و گوشت حیوانی که تر بود
چون نمک زنند و خشک کنند حملی آن زیاده از گوشتی
باشد که در اصل مزاج خشک بوده باشد و گوشتی که
کباب کنند خشکی آن زیاده از آن کنند که در آبکه
باشد ما گوید گوشت قدید را بپوست و حرارت زیاده

بقا ... بسیر

بود و بطی الهضم باشد اگر زیره و فلفل و نانخواه با نمک
بر آن پاشند حرارت او زیاده شود و اگر کشنیز خشک
بر آن پاشند حرارت او کمتر شود و همه گوشتها قدید
غذا کمتر از گوشت تازه دهد و اصلاح قدید است که
در آب گذارند زمانی دراز و بعد از آن با حوایج رطب
مثل اسفاناخ و بقله الحمقا و سرمق و روغنها مثل
روغن کنجد و بادام و مسکه و جز آن پخته کنند اما کسی
را که رطوبت غالب باشد مثل مسمن و مرهل و غیره را
احتیاج باصلاح نباشد نوشادر بفارسی آهنک گویند
و در حرف کاف در اسم کلس گفته شده نوشادر بهتر
بهتر آن صاف مانند بلور باشد و آن دو نوع است معدنی
و عملی مح گوید گرم و خشک است در آخر سیم نافع بیاض
چشم است و در حلق و لهات افتاده محکم کند و نافع خناق
بود مولف گوید اگر آب نوشادر بر کاغذ کتابتی کنند نماند
چون آن کاغذ را بدود علک الصمغ که صمغ حچک گویند دارند الطم
آن کتابت پیدا شود و نوشادر را با زهره گاو بسایند
و زن بردارد دهنه رحم بگشاید و لذت جماع بیفزاید ف
گوید با روغن در حمام بر جرب بیوه بمالند دفع کند و
با روغن تخم مرغ بعد از تنقیه بدن بر برص مالند بعد از مداومت

دف

دفع کند تا گوید بدل نوشادر بوزن آن شب و بوزن آن
بوره و بوزن آن نمک اندرانی باشد س گوید بدل
نوشادر دو وزن آن و نیکت نواة التمر بفارسی دانه خرما
گویند در وی قبض و جلائی بود بسوزند و بپوشند در
مژه چشم مالند موی برویاند خاصه که با سنبل الطیب بهم
باشد و نواة التمر سوخته فروج بدر را نافع بود نوا الاملیح
دانه ملیله سرد و خشک است در دوم عسر البول را نافع
بود و سریع یک مقالت نیلوفر در هندی
گویند در آبهای ایستاده روید برگ او مقدار سپری
شود و گل او مانند گل خشخاش بود اما بزرگتر و در
گرمسیرها بود و بهتر او بغدادیست که گل او آسمانگون
بود گوید بیخ نیلوفر خشک کرده با شراب بخورند
اسهال مزمن و قرحه امعا را نافع بود و ضماد تخم و بیخ او
درد مثانه را نافع بود گوید تخم او مجفف است بلا لذع
شکم قبض کند و قاطع سیلان منی و دافع احتلام و مضعف
باه است سح گوید گل او مشوم است و تسکین صداع و سر
نیلوفر نافع حمیات حاده بود و اطفاء حرارت کند
و بخاصیت مقوی روح دلیست و ضرر او از برودت است و
تعدیل آن زعفران و دارچینی کنند دب گوید سرد است

در سیم و تر در دوم بحدی که از حرارت بود زایل
کند و شراب نیلوفر سرفه و درد پهلو و سینه و عطش
را نافع بود و ملین شکمست ع گوید مرطب نیلوفر
زیاده از بنفشه بود و ضرر او کمتر از بنفشه است بمعده
نیل بفارسی نیل گویند و مثل از برگ که آن را وسمه
گویند گیرند و رنگ کبود از نیل باشد دوسر گوید وسمه را
ضماد کنند در ابتدا تحلیل اورام کند و قروح خبیثه و حمره
و نمله و اکله را نافع بود نیل گرم و خشکست در دوم
مولف گوید یک درم وسمه را شب در آب کنند و بر بام نهند
و صباح صاف کرده بخورند سپرز را نفع کند تجر ع
گوید بدل نیل بوزن آن آرد جو و دو دانگ وزن آن ماش
حرف الواو وج بفارسی اگر گویند و آن نباتیست که حرف الواو
در کنار آبها روید و اگرچه آنگاه بود و بهتر آن بود که فربه
و سطبر و برگزیده باشد معده را قوه دهد و رنگ صاف کند
و باه را قوت دهد و بول براند و صلابت سپرز را نفع کند
و تخفیف رطوبات مفاصل کند دوسر گوید جوشانده
آن بخورند بول براند و درد پهلو و سینه و جگر را نافع بود
و محلل ورم سپرز است و گزیدن هوام را نافع بود
و تاریکی چشم که از رطوبت باشد جلا دهد ح گوید بخورند نافع درد

دندان

دندان و شیح است که از پیر و باشد سح گوید نافع برص
و بهق و نسخ است چون در مالیدن و عصاره آن نافع
بیاض چشم بود و درد معا و گرانی زبان را نفع کند
مولف گوید وج بهتر است که گره گره و بوییست تیز رنگ
اندرون او سفید و تلخ باشد و بر دست طفل بندند که
گاه گاه بدهان برد آب رفتن دهان را ساکن کند و معده
او را قوت دهد و سپرز را نیکو هضم کند ج گوید معده بارد را
گرم کند و بلغم که در معده بود تحلیل دهد و سخن خوان
بلغم و نافع مزاج سرد باشد او مالیدن آن عصب را
گرم کند و فالج و جذر را نفع کند س گوید خاصیت وج
طرد ریاح و مقوی معده و تقویت جگر است و بدل وج
بوزن آن زرنباد بود و دو دانگ زنجبیل ع گوید
بدل وج بوزن آن و ربع وزن آن عود قرنفل است ورد
و گل و خوچم بفارسی گل و ترکی چچک و بهندی
پل و بتازی گل گویند و ورد اسم جنس است اما یک
نوع گل سرخ را ورد گویند و بهتر گلی باشد که سرخ
تمام شکفته باشد و خوشبوی دوسر گوید گل مرکب القوی
بود و خشک او را قبض زیاده از تازه باشد و گل را
در سایه خشک کرده عصاره گل با شراب پخته کنند

در وسر وچشم وگوش را نافع بود و آب گل مضمضه
کنند لثه را نافع بود و بر معده و رحم مالند نفع کند ح گوید
سرد است در اول خشک در دوم مح گوید معده و جگر را
نفع کند و سده های جگر بکشاید ما گوید اگر گل بسیار بوید
قطع باه کند سه گوید گل مفتح بود و مسکن حرکت
صفرا و نرم شود بر قروح میان ران و بغل پاشند نفع کند
و در حمام بر اعضا پاشند بوی بدن خوش کند و در
قروح عمیق گوشت بر رویاند و طبیخ خشک او نافع غلظ
جفن بود و بعطریت ملایم جوهر روح است در مزاج
گرم و نافع غشی و خفقان گرم بود چون آب آن اندک
اندک بخورند احشا و قلاع و بثرات دهان را نافع بود
ما گوید گل مکیس ناشتا بخورند رطوبات معده زایل کند
ع گوید برگ گل تر بر چشم ضماد کنند نافع انصباب مواد
بود و خشک و تر او بجهت رطوبت بند مدر را نفع کند
و در دست تسکین دهد و خشک او بسوده در جامه خواب
صاحب آبله و حصبه پاشند آبله و حصبه را زود
خشک کند و نافع بود مؤلف گوید گل تر را کوفته آب
بگیرند و ده درم آب آن بخورند و ده دست شکم بیاورد
ورد الحمار و ورد النحاس بفارسی گل دو رو و گل رعنا

دا لم

و سرا سے گل محمه گویند و آن گل را اندرون برگ سرخ
و بیرون زرد بود ت گوید سرد و خشک بود ن گوید
مقوی اعضا و مسکن التهابها که در سر عارض شود
از بخارهای حار و آب او نافع صداع حار است ورشان
کبوتر دشتی را گویند اگرچه بزرگ بود لیکن او گوشت
او مثل گوشت کبوتر بود اما گوشت کبوتر اخف از کبوتر
و کبوتر اخف از کبوتر بچه و مصلح همه سرکه بود ورل سح
گوید نوعی از سوسمار است اما دم ورا رو سر او خرد
و گوشت او بغایت گرم باشد و در او قوت جاذبه باشد که
خار و پیکان بیرون آورد از بدن و زبل او مجرب است در
علاج سفید چشم ما گوید حب بارول را الخت بزدک
مالند ذکر را بزرگ کند و بدن خربا ورل حب بالیقعوا
ورق الخوخ برگ شفتالو باشد بر بدن مالند بوره دفع
کند و آب آن در گوش چکانند کرم را بکشد و بر ناف
طفل مالند کرم شکم را بکشد ورق الدلب برگ
چنار است و خشک بود ضماد برگ او ورم حار
زانو را دفع کند و نرم سوده بر ریشهای تر پاشند خشک
کند و برگ چنار و غبار که بر او باشد مضر حلق بود
و خفاش از برگ چنار گریزد ورق الاقاص برگ گیاه

و غلی و حبس و گوش

باشراب جوشانده بدان مضمضه کنند قطع سیلان
خلط و ملازه از حلق کند ورق البلوط سوده بر جراحت
باشند گوشت برویاند و جراحات بد را بصلاح آورد
ورق الخلاف برگ بید بود گویند آب آن بخورند صفرا را
نافع بود و مسهل صفرا محرق و بید ایست ورد لوز
گل بادام بود و مقوی دل و دماغ گرم است و بیخ الاو
جرک گوش را و جرب و سعال لب مالند نفع کند
و گر بدان موضع را شکافد و چند نوبت جرک گوش
بران نهند نفع کند وسخ گویند چرک که در حمام از بدن انسان
پیدا شود بر بواسیر و شقاق مقعد مالند نفع کند حرف الها
هاسمو شاور کابل لزوک گویند و آن نباتست که اگر زور
رسن باشد شاخ او و بالا برود و شاخ او را اوجی باشد
و او را ... باشد مثل شبرزه خرد و در غایت بد و پروار
زیر آن خربزه رگی باریک رسته و هر چند در زمین تا بالاتر
رود آن رگ باریکتر شود مثل موی و غیر از آن رگ
دیگر نباشد و آن ریشه سیاه بود و آنچ رگ اعبر که
لباس زند و درون آن بیخ سفید بود و آنچ خورند
با روغن و سرکه و آن کاهه ف گویند شاخ و بیخ او را با آب
و نمک بشویند و بعد از آن با آب پاک بشویند و خشک
کنند

حرف الها

کنند و آرد کنند و با آرد جو آمیخته با آن نهند و نان پزند و
با جیز با بخورند هفت روز بعد از آن زن خود را جماع کند
بفرمان حق جل و علا آبستن شود صاحب جمال با
هیکل و آن نان مقوی پشت بود و دل را قوه دهد و حافظ
قوی کند نبت حنطی عظیم و خام و پخته آن سرفه را نافع بود
و آنچ را در آب بجوشانند و طفلی که در راه رود و ...
سست باشد در آن آب نشانند مفاصل او محکم شود
در رود و راه رود باذن الله تعالی هندبا بقاری
سلیمان و کرمانی شانه سیر و ترسک گویند و هندی کتیات
و رکان نیز گویند حبی گویند گوشت او با آب و شبت بجه
کنند و شوربا و گوشت او بخورند قولنج را نفع کند ه گویند
چشم او در صاحب نسیان نافع بود و بر کسی که از جذام
نعوذ بالله تعالی رسید او بزند ایمن شود با او باشد
و هر کسی که چشم او با خود دارد بر خصم غالب شود و
حاجات او را ... و خون او در چشم چکانند سفیدی را
کند و اگر هندبا را کشته و در شب بر در خانه آویزند
هر کسی که در آن خانه بود از سحر و چشم زخم ایمن گردد
و خوردن گوشت او سخن را نافع بود و مردی را که بسته
باشند گشاده شود باذن الله تعالی هر سبه الحمار

راط مسوق گویند ما گویند برگ قوی تر از بستانی بود
در جمیع افعال عصاره او استسقا را نافع بود و سده
جگر بگشاید و دفع سموم کند خاصه مار و عقرب و زنبور
و تب ربع را نافع بود و ضماد او همه جانوران را نافع بود
و آب کاسنی با ریت بخورند با در هر ادویه کشیده با
نبی علیه السلام فرموده اند که هیچ روز نیست که از کاسنی
قطره از آب جنت با او نیست و فرموده اند که کسیکه
برگ کاسنی در وقت خواب کردن بخورد و یکبار آیت
الکرسی بخواند یکسال از غلبه ایمن شود ه گویند
جنار صغیر را در آب کاسنی کنند و با آن غرغره کنند
ورم حلق را نافع بود و کاسنی بستانی و صحرائی
و هر دو فاضلتر دوایست معده گرم کند و تب ربع و تبهای
بارد را نافع بود بحر گویند بهتر دواییست فساد جگر را
م گویند نافع نفث دم و تب ربع و استسقا را و ...
است و خوردن و ضماد کردن مقوی دل است و گر بدن ...
و حرارت را نافع بود و ... اکثر سموم کند
خاصه که آب او فشرده بگیرند و با زیت خوش ...
از همه ادویه کشنده خلاص ... گویند کاسنی نافع ...
بود که از ورم گرم جگر باشند و تخم او نزدیک به آب فشرده او

حرف الیا

بود اما تخم ضعیفتر باشد حرف الیا یاسمین گل سپید
گل او را یاسمن گویند و گل او سفید و زرد باشد و
نبات او شاخهای او از یک بیخ بیرون آید یا سمن
گویند سفید او خوشبوتر و بقوت تر باشد و گرم و خشک
است در اول ... م گویند مشام و افزاید سپرز را
نافع بود و مقوی دماغ بارد است ف گویند گل یاسمین
در آب بگیرند و سه روز هر روز ده درم آن آب بخورند
قطع نزف رحم کند مجرب و خشک او بموی سیاه مالند
سفید شود یاقوت مولف گوید یاقوت سه نوع است
زرد و کبود و سرخ و بهتر او سرخ رمانی است هم
بخاصیت و قیمت او را در آتش اندازند سرخی
و حسن او زیاده شود و در آتش هیچ نقصان
نکند و زرد او در آتش صبر کمتر باشد و کبود در آتش
مطلق صبر ندارد و یاقوت بخاصیت شادی آورد
و دل را قوت دهد و در دفع مضرت زهر نفع کند
و آن از جرم او نیست بخاصیت محض است چنانچه
خاصیت مقناطیس در جذب آهن چون ...
که جرم او هضم نمیشود اما چون در دهن گرم شود خون
او پیدا شود مانند کهربا که بمالند تا گرم شود جذب

کندم سفید و کوشت کوسفند یکساله پزند بقوت تر
و بهتر باشد بدن فربه کند و قوة باه بیفزاید بروغن گاو
و دوار چینی باید خورد و هریسه و انار و زنجبیل روز
نشاید خورد نبی عربی صلی الله علیه و سلم فرموده اند که
جبرئیل علیه السلام آمد و هریسه آورد از جنت و مرا
کفت یا محمد بخور هریسه که بهشت تو بخت شود و قوة
زیاده شود با عبادت حضرت حق جل و علا و اولاد که
و ابو هریره روایت کند از نبی علیه السلام که پیش از جبرئیل
شکایت کردن از علة جماع جبرئیل تبسم کرد و کفت یا محمد
بخور هریسه که در وی قوت چهل مردیست ملیله
حرف الف برسم املیلج کفته شده ملیمی در ولا
کابل مشهور است که نفع بسیار دارد و بات که
اندشا خهار او در اول کلکون بعد خوش رنک کو
لهار او از سر تا با شاخ بر قاعده بر آمده باشد و رنک
سبز املس خوش رنک باشد و چون تخم کنند رک او
باشد پوهان شود و بیخ او بکار آید هوا کوید بیخ او
بکوبانند و صاف کنند و به ان آرد و کندم کاج
بپزند و بخورند در دشت را یل کند و باه را قوة دهد
و زن بخورد حیض براند و حامله شود باذن الله تعالی و بیخ او

بخته بر و بل جراحات نهند بخته سازد و زور بکار
و بآب بیخ او جوشانیده باشند مضمضه کنند درد
دندان و لثه ساکن و محکم کند و در عضوی که سکته
باشد آرد و درست شود و بعوض معاجل انانع
ملکسوس و رق بستان او مانند شبت بود و تخم او
سیاه و سرخ شود و سه دانه داشته باشد مثل
حب البل بحث کوسر کوید مفتح سده جگر و گرده بود
حاصیح و تخم او آدمی را احتیاج بسیار است سلیوان
دودار کوید طبیخ او بخورند عسر البول و یرقان او عرق
النسار را نافع بود و با شراب بخته کزیدن رتیلا را نفع
کند و به آب مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و به
کوید کرم و تر است در اول و دوم باه بیفزاید و سده جگر
و گرده بکشاید کوید مسخن جگر و بدن و گرده بود
نقطر بولست که از سر در باشد و در دشت
را نافع بود کوید بستان او در رطوبت معتدل بود
و غذا زیاده از سایر نقول بود کوید خوردن او روشنائی
چشم زیاده کند اما ادمان خوردن آن بهم در دهار از انکه
و تخم او در آرد حیض براند هند با بعارسی کاسنی
و در کابل کشنیج کویند و آن بر و بستانی باشد و بر

کاه بهتر باشد و از بحث کفته اند که یاقوت را در دهان
نگاه دارند دل را قوت دهد چون در دهان قوة دهد چون
در دهان کرم شود خاصیت او بدید آید اما چون در حرج
با ادویه دیگر بخورند خواص او زود تر و زیاده تر ظاهر شود
مهر کوید یاقوت را در کردن بندند یا خاتم در انکشت
باشد در جایی که طاعون باشد زود از طاعون ایمن باشد
باذن الله تعالی مسیح کوید در ادویه قلبی طبع او معتدل
اما خاصیت او در تقویه و تفریح دل و مقاومت سموم
امر عظیم بود و بحدی مفرحست که در دهان نگاه دارند
فرح آورد و دل را قوت دهد کوید او مانند نظر در یاقو
احمر رنک و روسرخ دارد دوبه کوید محلل خونست تحلیل
قوی و منع جمود خون کند و هر کسی که نگین یاقوت با خود
دارد در میان خلق مهیب و عزیز باشد و یاقوت احمر
از آتش و آب و خاک مطلقا نقصان نیابد متنوع هر نباتی
از اسری کرم باشد بدن را ارش کند آنرا متنوع کویند
مثل شیرم و لاغیه و مازریون و غیره و از این نوع که
بسیار بود و همه بد باشد و اغور از متنوع شیر او بود
بعد از ان تخم و بعد از بیخ و بعد از ان برک و متنوعات
از جمله سموم است و شیر او مواد لستر د چون در

بمانند اکر مداومت کنند دیکر مو بر نیاید و بر بواسیر
مالند قطع کند و بشر متوعات بلغم و اخلاط غلیظ را با
سهال براند یعقوب بفارسی کبیک زرکویند
و کبیک را در حرف جابر سم حجل کفته شده تمام شد
مقدمه و مقاله اول از کتاب بحر الخواص در منافع و مضار
ادویه مفرده بعد ازین مقاله دوم در مرکبات می آید
ان شاء الله تعالی
تمت

بسم الله الرحمن الرحیم
حمد بحد و ثنا بعد سزا حضرت حکیم مطلق و خالق
خلق است جلت الاؤه و توالت نعماؤه که مفردات
بسیط را مرکبات محیط کرد انید و در تحت هر
یک مفردات و مرکبات که مخلوق کرد منافع
عجیب و مضار غریب مندرج کرد و درود
نامتناهی بر محرم اسرار کبریا و سرور انبیا و اولیا
محمد مصطفی و بر آل عظام و صحابه کرام او باد و بعد از حمد خدا
و درود خاتم انبیا چنین کوید کمترین کان حضرت الله
نعمة الله ابن مغیث الدین محمد ابن فخر الدین مبارکشاه

حکیم الکرمانی حرسه الله تعالی عن الحوادث زمانه
که چون مقدمه و مقاله اول در منافع و مضار ادویه
مفرده از کتاب بحر الجواهر بتمام شروع در مقاله دوم
که در کتاب است کنیم و بعد از آن مقاله سیم بیاید و بیده
الموفق والمعین تب سر و کرم ما الحمد مقاله دوم در مرکبات
و صنعت ترکیب و این مشتمل پنج باب است باب
اول در طریق اصحاب تجربه و قیاس کردن در علاج
بداروهای مفرده و مرکب باب دوم در قانون اوزان
داروهای مفرد و در داروهای مرکب باب سیم در بیان
آنکه داروها چگونه ترکیب باید کرد باب چهارم در بیان
صفت ادویه بباید شست و بو باید سوخت و بریان باید
کرد باب پنجم در ترکیب و این مشتمل بر بیست یک
فصل است فصل اول در معاجین فصل دوم در ایارجات
فصل سیم در گوارشها فصل چهارم در اطریفلات
فصل پنجم در اقراص یعنی قرص جات فصل ششم در سفوفات
فصل هفتم در اشربه فصل هشتم در مربات فصل نهم
در نقوعها و مطبوخها و بالا صول فصل دهم در حبوب
مسهل و غیر فصل یازدهم در داروهای قی فصل دوازدهم
در ادویه غرغره فصل سیزدهم در سعوطات و عطوسات

و بخورات و سعوطات و قطورات فصل چهاردهم
در اطلیه و ضمادها فصل پانزدهم در نطولات فصل شانزدهم
در ادهان فصل هفدهم در مراهم و ذرورات فصل هجدهم
در ادویه دهان و دندان و ملازه و زبان فصل نوزدهم
در داروهای چشم فصل بیستم در شیافات مسهل و غیره
فصل بیست و یکم در اوزان و مکاییل که بزبان یونانی
گفته اند باب اول در اصحاب تجربه و قیاس در
علاج کردن بدارو مفرد و مرکب بدانکه اطبا با هم
دو گروه بوده اند یکی اصحاب تجربه و دوم اصحاب قیاس
اما علم اصحاب تجربه نام داروها مفرده بوده و خاصیت
آن و این حصر تجارب ده اند و بعضی را کار داشته اند
و خاصیت او معلوم کرده اند و اصحاب قیاس پس تجربه
اول طلب اختلاف مزاج کرده اند و اختلاف بیماریها
و اختلاف اعراض که لازم بیماریها باشد و همچنین اختلاف
مزاج و خاصیت و فعل داروها مفرد و مرکب
و کیفیت و فعل هر یک در هر مزاجی و هر بیماری
و هر عضوی دانسته اند و کیفیت داروها بر چهار درجه
مقرر کرده اند یعنی گویند افیون سرد و خشک است
بچهار درجه و آلو سیاه سرد باول درجه دوم و تر

باخر درجه دوم بدین ترتیب کیفیت هر داروی
شناخته اند و از اجد بدین نوع نهاده اند و درجه
و قوه آن یاد کرده بعد از این قواعد هر گاه که بیمار مرکب
دیده اند تدبیرهای صواب و قیاسها درست
داروهای مرکب ساخته اند و بان علاجها صواب کرده
باب دوم در قانون داروهای مرکب بدانکه هر داروی
که گویند شریف است آن خواهند که با سلامت
و بی زحمت منفعت او دانکه گویند خسیس است
آن خواهند که منفعت او با گوییم از مضرت و رنج باشد
اکنون داروی خسیس را در ترکیب علاج عضو یکه
بمعده نزدیک کمتر باید کرد و داروی که بسیار
منفعت باشد و با وجود نفع شریف بود از وی
بسیارتر باید کرد خاصه در علاج عضو یکه از معده
دور باشد و هر داروی که قوه آن ضعیف باشد
و منفعت او اندک از وی مقدار معتدل باید کرد
چرا که بسبب ضعف بسیار و بسبب اندک منفعت
اندک ضعف و قوه و نفع و مضرت او مقدار معتدل
بهتر و هر داروی که قوه او و منفعت او بسیار باشد
مقدار معتدل باید کرد از جهت دو معنی یکی آنکه داروی

که سخت بقوه بود اندک باید کرد دوم داروی که
منفعت او بسیار باشد زیاده باید تا ترکیب از
منفعت او بی بهره نماند پس مقدار معتدل او
اولیتر و هر داروی که سخت قوی بود و منفعت او
او اندک مقدار وی اندک باید کرد و هر داروی که قوه
ضعیف و منفعت او بسیار مقدار بسیار باید کرد
علی الجمله هر گاه اسباب بسیار کردن همه داروها
در یک داروی باشد یا اکثر از وی بسیار باید کرد
و اگر اسباب کمتر کردن داروها در یک داروی
یا اکثر از وی مقدار اندک باید کرد و اگر کم و بیشی برابر
باشد مقدار معتدل باید کرد باب سیم در بیان آنکه
داروها را چگونه ترکیب باید کرد بدانکه داروهای مرکب
معاجین و اقراص و حبوب و مطبوخها و نقوعات
و ضمادها و اطلیه و شیافات و مراهم و آنچه بدین ماند چون
ترکیب سازند اول ادویه باید شناخت و بهتر و تازه
او گزینند و پاک کرده و آنچه باید کوفت بر سنگ زعفران
و مثل آن بسایند یا بهاون سنگ و اگر هر دو نباشند پاک
بکوبند و حریر باید بیخت و هر چند نرم تر بکوبند
در ترکیب بهتر باشد و نفع تمام تر یابد گوارشها که

وادو بر او اسهال ... بدم باده ... السوس گوید منفعت
کوارش ... بر ... ساختم و آن منفعت توقع بود نیافتم
... شدم که مزاج ... تباه شد
... گمان بردم که دارو را او
... دفع نکرد دیگر ساختم
وادویه ... و آنچه دفع بود یافتم معلوم
شد که این ... از سودن شاید و ادویه
را جدا جدا باید کوفت و بیخت و بعد از آن برشید
و صمغ ... و آنچه عصاره و صمغ باشد در شراب یا غیر
آن حل کنند تا چون مرهم شود و ادویه با آن بیخت
و بعد از آن عسل ... و ... فروهم سایند
ادویه عسل ... باید بیخت
و عسل باید که ... جدا کرده و صاف کرده و کف
بر داشته باشد و در ظرف چینی آبگینه یا سفالی که
اندرون او آبگینه باشد اندازند و مقدار چهار انگشت
کم باشد تا چون جوش و دم زند ... باشند
و مغاص ... را ... بجنبانند تا نجا
او بیرون رود و دم زند و اقراص با بوده بعصاره
که خواهد سرشت با گلاب عصاره یا گلاب را اندک

اندک بر دار و حک باشد و بکوبند با ... رسته
شود و قرص سازند و در سایه خشک کنند و از گرد
و غبار نگاه دارند و صباح و شام بر ... آن
خشک شود و تباه شود و در کتبی که در وی ...
صمغ بود از آب گلاب یا ... که گفته باشند
حل کنند و در هاون ... شود و ادویه ...
باشند و در هاون بکوبند و مطبوخ آب باندازه باید کرد
و با آتش نرم جوشانیده تا تیزی آتش قوة ادویه
باطل کند و بنفشه و افتیمون و پرسیاوشان ...
چون ادویه پخته شده باشد در ... اندازند که جوش
برآرد و فرود آورند و ... یک ساعت بگذارند
بیاساید و باید ... پاک صاف کنند و خیار
چنبر و ترنجبین را شاید که بجوشانند در آن مطبوخ
صاف کرده خیار چنبر و ترنجبین باندازند و بمالند
تا حل شود و صاف کنند و هر داروی که در مطبوخ
گداخته شود چون ... و مانند آن مقدار که ...
باشند باید انداخت و آنچه ... او گداخته نشود چون
تربد و غاریقون و غیر مقدار زیاده باید کرد مثلا
در جست نیم درم کنند در مطبوخ دو درم باید کرد باب

چهارم در تدبیر ادویه که بو باید شست و بو باید سوخت
و بریان کرد بدانکه شستن سنگها که داروی
چشم و غیره بکار آید مثل طوتیا و سادج و قلمیا و غیره
اول نرم سوده بعد از آن آب در هاون اندازند و بسایند
و آن آب را آهسته از هاون در ظرف چینی یا آبگینه
باز ریزند تا آب و آنچه از سنگها جدا شده باشد
در آن ظرف رود نخستین آب می اندازند در هاون سوده
آب را در ظرف میگذارند با غیر ریگ و آنچه قابل
... باشد ریگ هاون بماند بعد از آن سر ظرف بپوشند
و بگذارند تا آب صاف بالا آید و آن سنگها در تک
ظرف نشیند آب را آهسته از سر آن بریزند و آنچه
در تک ظرف نشسته باشد در آفتاب خشک
کنند اما از گرد نگاه دارند و مروارید و یشم و لاجورد
و بسد و لعل و غیره را چنین باید شست و آن را مغسول
خوانند بریان کردن هلیله را نرم ... در آب ...
سازند که آنها نیز گویند لثف کند بعد از آن با اندکی
زیت یا روغن گاو بجوشانند چنانکه نسوزد و ...
دارند بریان کردن تخمها را پاک کنند و سفال نو
در آتش نهند تا گرم شود از آتش بردارند و تخمها را

دران سفال اندازند و بجنبانند تا بوی تخمها برآید و
نباید که بسوزد سوختن بسد و کهربا و صدف
و غیره هر چه سوزند در کوزه سفال نو کنند گرم بردارند
و کوزه را در گل حکمت گیرند و در تنور گرم نهند یک
شب تا چنان شود که نرم توان سود و آبگینه
را در آتش نهند تا سرخ شود و در آب انجار
اندازند چند بار تا آسان شود و آسان توان سود و یا ...
و یشم و مانند این را در آتش گرم کنند و در آب ...
انجار اندازند تا توان سود سوختن سرطان سرطان را
بگیرند و وقتی که آفتاب در سرطان باشد ...
و از آب شیرین خوب و اطراف و شکم او پاک کنند
و بشویند و در کوزه نو نهند و در گل حکمت گیرند و ...
در تنور گرم نهند که آتش بیرون کرده باشند تا سوزد و
خاکستر شود و اگر در شیشه آبگینه بریان کنند بهتر از
کوزه باشد و کژدم مثل سرطان بریان کنند اما در شیشه
کوزه رطوبت او را لثف کند عمل قیروطی و موم روغن قیروطی
مرهمی را گویند که موم و روغن را بگدازند و آب نباتات
آنچه گفته باشند فشرده بگیرند و با موم روغن آمیخته مرهم
سازند اما موم روغن روغن را گرم کرده باید موم انداخت

و در تابستان ده درم روغن سه درم موم و
در زمستان دو درم موم اندازند و آنچه از ادویه در
مرهم می اندازند موم و روغن را بعد از که حل شده باشد
اندازند و اندک اندک از ادویه در هاون اندازند سه
می جنبانند تا هموار شود عمل روغنها برهم و گیاهی که
روغن آن باید از آنهم کوفته کنند و در آب ترکنند چنانکه
دو انگشت آب بالای او باشد و یک شبانه روز بنهند و بعد
از آن بجوشانند و بمالند و صاف کنند و ثلث وزن
آب روغن کنجد اندرانداخته و بآتش نرم بجوشانند تا
آب برود و روغن بماند و اگر دارو سخت باشد از آن
آب شش ساعت باید جوشانید و اگر دارو بارک
باشد دارو را با آب در شیشه کنند و دیگ پر آب کنند
و شیشه را در میان آب نهند و بجوشانند تا دارو
پخته شود صاف کنند و با روغن چنانچه گفته شد
بار در شیشه کنند و در میان آب در دیگ بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند والله تعالی اعلم **باب**
پنجم در تراکیب و آن مشتملست بر بیست یک فصل از ترا
کیب آنچه از ادویه او در اکثر بلاد یافت بود و مجرب بود
خاصیت آن آورده ام و آنچه غیر این بود که انسب و در

الحار و حصار کوشند **فصل** اول در معاجین به که
معجون فاروی سرشته را گویند والله اعلم
تریاق فاروق اگرچه ادویه تریاق فاروق کم یافت
شود در اکثر بلاد و بواسطه آن نوشتیم که باشد که
یکی از سلاطین کامکار عالم فاضل را و انچه ساختن
این تریاق شود مثل پادشاه عالم فاضل مرحوم
مغفور پادشاه شاه شجاع اسکنه الله تعالی الجنة
که این تریاق را و مس شرح ساخته تا اکنون در حرم
سلاطین آن تریاق هست اما چون هفتاد و پنج سال زیاده
است که ساخته اند کهنه شده است و قوت آن
ضعیف گشته اما قوت او هنوز بمرتبه معاجین
بزرگست اما خاصیت این تریاق است که از گزند
افعی و همه ماران و کژدم و رتیلا و سگ دیوانه خلاص
دهد و مضرت همه زهرهای کشنده را دفع کند و همه
بیماریهای سرد و سودا را زایل کند و استسقا که از سرد
باشد و خوناکه تبرید راند بسبب رطوبه و کهنه شش
و سینه و قولنج بلغمی و شبح و قروح معا که از سودا و
بلغم باشد نافع بود و درد گرده و مثانه را نافع بود
و سنگ گرده و مثانه بزاند و سده جگر و سپرز و حیض

[illegible]

بسته و گرفتن بول را بگشاید و جنین مرده از شکم بیرون
آورد و ریاح غلیظ را دفع کند و اماس صلب سپرز و جگر
زایل کند و هیضه باز دارد و حب القرع و برقان طحال
و شهوت کلبی و تب ناقص که کرم شود نفع کند و حرا
غریزی و روح را مدد کند و دل را قوت دهد و آدمی
را دلیر سازد و کسی که در حال صحت خورد و
باندازه حاجت خورد مضرت همه زهرها و امراض
وبایی از او دفع کند اما در امراض حاده و دموی
و صفرایی نشاید خورد اخلاط آن اقراص عنصل
چهل و هشت مثقالست و دسطرکوس در عهد جالینوس
از بن قرص عنصل در تریاق چهل و هشت مثقال
انداخته قرص افعی است و چهار مثقال قرص اندروخو
رون و فلفل سیاه و افیون از هر یک بیست و
چهار مثقال دارچینی و راوند دوازده مثقال بود
اما ماعیو که در زمان جالینوس مقدم اطبا بوده بیست
چهار مثقال گرده تخم شلغم دشتی و گل سرخ و سیر
که اسقوردیون گویند و رب سوس و روغن بلسان
از هر یک دوازده مثقال مر و زعفران و زنجبیل و ر
و حرک که فیطا فیلون گویند و بعضی گفته اند فطا

فیلون نخنکشت است و پودنه کوهی و فو و اسیون
و فطراساليون و اسطوخودوس و قسط و فلفل سفید
و دار فلفل و کندر و مشک طرامشیع و فقاح اذخر
و صمغ البطم و سلیخه و سنبل هندی و جعده از
هر یک شش مثقال لبنی و تخم کرفس و سیسالیوس
و تخم سپندان سعد که از احرف بابلی گویند و کما
دریوس و باکحراه و کل قیطوس و عصاره لحیة التیس
و سنبل رومی که ناردین گویند و ساذج هندی و مو
و حسطانا و تخم بادیان و گل مختوم و قلقطار سوخته
و حماما دوح و حب بلسان و هوفاریقون و فو و صمغ عربی
و قردمانا و ارمینون و اقاقیا از هر یک چهار مثقال
دو و چهار مثقال اما در نسخه سرابیون دو مثقال است
فنه و مقل الیهود و اندر نسخه دیگر قعر الیهود است
عوض مقل الیهود بود و جاوشیر و مطوریون دقیق
و زراوند کرد از هر یک دو مثقال جند بیدستر دو مثقال
و در بعضی نسخ چهار مثقال انگبین صاف ده رطل بغدادی
و شراب شیرین طیع چهار رطل بغدادی جاوشیر و فنه
و شحم رب الیوکس و افیون و عصاره لحیة التیس
و اقاقیا همه را در شراب حل کنند و روغن بلسان را

علاحده در انداخته با شراب حل کنند و ادویه کوفته و بخته
خشک که در روغن بلسان حل ساخته بمالند
و ادویه که در شراب حل کرده اند با انگبین مخته سه را
با هم بسرشند و در ظرف چینی یا نقره دار در زیر نگاه دارند
و گویند این بهترین نسخهاء تریاق فاروق است نسخهٔ
دیگر که شیخ ابو علی سینا رحمة الله علیه در کتاب قانون
آورده اند قرص عنصل که قرص اسقیل نیز گویند هست
هشت مثقال قرص افعی و قرص اندروخورون و بلبل سیاه
و افتون از هر یک بیست و چهار مثقال شراب
و گل سرخ و تخم شلغم بری و ایرسا و غاریقون
و رب السوس و روغن بلسان و دارچینی از هر یک
دوازده مثقال مرصافی و فراسیون و زعفران و دار
بلبل و زنجبیل و بودنه کوهی و قطراسالیون و قیطافون
فیالیون و ربوند چینی و قیط المر الابیض و اسطوخودوس
و بلبل سفید و مشک طرا شیع و وفاع الاذخر و
علک الانباط و لبان و سلیخه و سنبل از هر یک شش
مثقال حنطیانا و خرف ابیض و لبنی و سیالیوس
و ناردین و نانخواه و کمافیطوس و کمادریوس و فو
قفسطه ایس و ساذج هندی و افیتمون و فو و فوه و تخم

اکرفس

کرفس و تخم بادیان و طین بحیره و حاقطار مشوی
و حماما و جیوفاریقون و وج و حب بلسان و اقاقیا
و صمغ عربی و قیه و ماما از هر یک چهار مثقال زوفا
و جاوشیر فرفیه و سکبینج و قفر الیهود و قنطوریون
باریک و زراوند مدحرج و جند بیدستر از هر یک
دو مثقال و در بعضی نسخ بودنه جوبی و کیه و کتیرا و عود
فاوینا و زراوند طویل و در این نسخ از هر یک دو مثقال
آورده اند و خواجه علی سینا در کتاب قانون میفرماید
فذلک سبعون خلطا سوی العسل و العسل ضعفی
الادویة بصیر جملة ما فی الدریاق الف و اربعمائة و اربعة
و ثلثون مثقالا صفت قرص افعی بدانکه افعی آنکه
آنچه در تریاق بکار آید مار گیران گرزه گویند و ماده یا
ماده را چهار و بدان شش از دو طرف و نر از هر طرف
بگذرند اگر شش زیاده نباشد و اشقر او بهتر از سیاه و سفید
بود چرا که سیاه سخت زهرناک باشد و سفید ضعیف
باشد و اشقر معتدل بود و زهر ماده ضعیفتر از نر باشد
و ماده را فرخ و در نر دنبک بود و این را مارگیران کلفته
دم گویند و باید که جوان و تن درست باشد نشان جوانی
آن بود که حرکات او قوی و زود باشد و نشان تن درستی

قرص افعی

و قوت آن باشد که سر او نفر اشته دارد و جسم او سرخ
و دلیر باشد و پوست که شکم او و صلب باید که سرخ
آن بود که در میان و رطوبتی قوی باکثرت است و سر او
پهن باید که آن نشان قوت و دماغ او بود و در میان
فصل بهار باید گرفت و اگر بهار رسیده باشد در اول
تابستان بگیرند بهتر باشد و ماوای او در زمین پاک باید
شوره و درخت نباشد خاصه درخت بلوط و بهتر
آنکه از آب دور باشد و چون بگیرند در زمان بکشند که
نطفه و تشنه و بیمار نشود از پس و دم او چهار انگشت
ببرند و خم باید انداخت و چون بکشند اگر خون بسیار رود
بدانکه حرکت کنند نیک باشد و اگر خون کم رود و
حرکت باشد تریاق را نشاید آنکه مناسب باشد شکم او
شکافته پاک کنند و پوست کنند و آب صاف و با اندک
نمک بشویند چند نوبت و در دیگ سفال نو و یا مس
قلعی کرده اندازند و آب صاف و نمک که اندک شور
بشود و چند شاخ شبت در دیگ اندازند و باتش
نرم بجوشانند تا مهرا شود و گوشت از استخوان جدا گردد
و باید که سر دیگ پوشیده باشد بگذارد تا سرد شود
بعد از آن آب را صاف کنند و نگاه دارند و گوشت را

از

از استخوان جدا سازند و در هاون سنگ اندازند و کوفته چهار
یک گوشت نان خمیری پاک سفید که خوابیده باشد
و در نان پخته باشد با آن گوشت بکوبند و اگر با آب
احتیاج افتد از آن آب قطره قطره در هاون اندازند و کوفته
تا هموار سرشته شود بعد از آن اقراص بسازند هر
و باریک هر یکی یک مثقال و در سایه خشک کنند و از
آفتاب و نم و گرد نگاه دارند و نیک خشک کنند که
در وی نم نباشد تا تباه نشود بدانکه شبت از آن اندازند
که تحلیل کند و است فضله بد که در گوشت مار مانده
باشد تحلیل کند و نان جهت آن اندازند که رطوبت زیادتی
نشف کند و گوشت تباه نشود و بوقت قرص ساختن
دست و قرص را روغن بلسان چرب باید کردن
صفت قرص عنصل و عنصل را اسقیل نیز گویند و عنصل
پیاز کوهی است و بهتر او میانه بود نه خرد و نه بزرگ
چرا که بزرگ را رطوبت زیاده بود و خرد را یبوست
و میانه معتدل باشد و باید که رنگ ظاهر او میل بسرخی
و سفیدی داشته باشد او را سر و بن باید انداخت و در
خمیر پاک بگیرند و در تنور آب ارمیده نهند که
مثل نان پخته شود بعد از آن بیرون آورند و سرد و پاره

وارحمسر بیرون آورند و پوست او دور کنند و بکوبند
تا چون مرهم شود و بار دیگر سپند (?) سوخته بکوبند تا هموار
شود اما انزروت ماش (?) بخورد و اصل (?) تاجرو سرسبته و دیگر
هر دو برابر سرشته اند بعد ازان دست بروغن چرب
کنند و قرص سازند مثل قرص افعی و نیکو خشک
کنند نگاه دارند صفت قرص اندروخورون (?) این قرص را
نسخ مختلف است نسخه که اختیار چنین است بگیرند
دارشیشعان و اسارون از هر یک شش مثقال فقاح
اذخر دوازده مثقال قصب الذریره و سلیخه و مصطکی
هر یک شش مثقال دارچینی بیست و چهار مثقال
انجدان [illegible] بیست مثقال زعفران دوازده مثقال ادویه
کوفته و بیخته بشراب ریحانی سرشته و با شراب
مویزی و دست بروغن بلسان چرب کنند و قرص
سازند مثل قرص افعی و نیک خشک کنند نسخه چند که
در بیمارستان نیشابور بکار داشته اند دارشیشعان
و فقاح اذخر و زعفران از هر یک دوازده مثقال
قصب الذریره و فو از هر یک شش مثقال دارچینی
و حماما از هر یک بیست و چهار مثقال چنانکه گفته شد
قرص سازند یاد کردن مدت قوت تریاق و امتحان آن

بدانکه تریاق فاروق را سه مرتبه است طفلی و جوانی و پیری
بعد از شش سال برسد و آن مرتبه طفلی باشد و هر روز
قوت او در تزاید بود و در شهرهاء گرمسیر تا ده سال
و در شهرهاء سردسیر تا بیست سال و این مرتبه جوانی
باشد و در مرتبه جوانی بران قوت در شهرهاء گرم تا ده سال
و در شهرهاء سرد تا بیست سال ماند بعد ازان در شهر
هاء گرم بعد از سی سال و در شهرهاء سرد بعد از چهل
سال قوت او روی بنقصان نهد تا شصت سال و این تا [illegible]
باشد و در شهر سرد و بعد از سی سال تا چهل سال در
شهرهاء گرم مرتبه پیری باشد و بعد از پیری مرتبه معا
صین دیگر چون دوالمسک و غیران نا راند و جهت مارگزیده
و دفع مضرت زهرها تریاق جوان بقوت باید داد اما
دانستن جوانی تریاق آنست که کسی را که داروی مسهل
بدهند چون دارو بکار آید شربتی از تریاق بدهند اگر
دارو از کار باز دارد تریاق جوان و بقوت است و اگر دارو
از کار باز ندارد تریاق پیر است یا مغشوش و امتحان دیگر آنست
که بذرور را شربتی تریاق دهند و ماری گشنده بگذارند
که بذرور را بگزد و اگر بذرور نمیرد تریاق بقوت است و اگر
مرد تریاق پیر است یا مغشوش امتحان نوع دیگر آنکه

راکه زهر داده باشند تریاق بدهند اگر مضرت زهر
دفع کند جوان و تازه است و اگر نکند پیر و مغشوش است
دانستن آنکه هر کسی را [illegible] چه مقدار باید داد مارگزیده
را یک مثقال تریاق در [illegible] و قیه شراب بدهند و اگر
سگ دیوانه را یک مثقال تریاق با یک درم سرطان نهری
و چهار وقیه شراب و [illegible] گزیده را هم با شراب دهند
و رتیلا گزیده با سرکه بخورد و در سرکه حل کرده باشند
و جهت دفع مضرت زهرهاء کشنده چون افیون و شوکران
و فرفیون و ذراریح و مانند آن هم در شراب دهند و
ناقص را که گرم شود بیندرم تریاق در آب گرم دهند و
تریاق طحال را یک [illegible] سارون دهند
و استسقا را یک [illegible] دهند و ضیق
النفس را یک [illegible] یک وقیه سکنجبین عنصلی
دهند سه روز و سرفه بلغمی و درد پهلو و سینه را یک
[illegible] در ماء العسل جلاب [illegible] و سکته را در سکنجبین
عنصلی حل کرده و با [illegible] و مانند آن را با
ماء الاصول دهند و جند [illegible] ماء اللبن و درض را در ماء
العسل و قولنج در طبیخ بادیان و زیره و حب الغار را در طبیخ
فیصوم و ریح الصفرا را در طبیخ زیره و درد گرده و مثانه را

در طبیخ کرفس و اسهال خون و قروح امعا را در آب
سماق باید داد و در میضه دو دانگ با شراب سیب
و نفث الدم را در داول با سرکه ممزوج و در خنازیر با ماء العسل
و آواز باطل شده هم با ماء العسل و اگر تریاق در دهان
نگاه دارند تا بگدازد آواز باطل را نفع کند و از جهت
حیض بسته شده و بچه مرده در شکم در طبیخ سداب
با مسک خزامی [illegible] یا طبیخ و قرص باید داد در تریاق اربعه ابهل
بس از تریاق فاروق تریاق این بعضه است مضرت ها
گزدم و مار و همه جانوران زیان کار و بیماریهای سرد را
خاصه صرع آنکه ناگاه افتد و خفقان قسمه و نفخ
غلیظ [illegible] بس رالنفع عظیم کند
اخلاط آن حب [illegible] و حب الغار و زراوند طویل
و مر صاف از هر یک جزو جدا جدا کوفته و بیخته
بر کشند و همه را بخته تا عسل صاف بسرشند شربتی
یک مثقال در آب [illegible] و بعضی اطبا بجای مر قسط
کرده اند و صاحب [illegible] کمیسنگوید و در بعضی نسخ
بجوز زعفران سر آمده و [illegible] بجای زراوند طویل زراوند
مدحرج کرده اند که او از قوات تریاق ثمانیه بعد از تریاق
اربعه این را ساخته اند و منفعت این زیاده است از تریاق

اربعه اخلاط آن زراوند طویل و ریوند چینی و پوست
بیخ کبر و حب الغار و مرصافی و قسط و جنطیانا و عروق
همه را برابر کوفته و بیخته با انگبین صاف سرشته شربتی
یک مثقال تریاق الطین این تریاق مجرب است کسی اگر
زهر داده باشند یا حیوان زهرناک گزیده باشد از این تریاق
بدهند ... تا تمام بدن از زهر پاک کند و اگر کسی
باشد که زهر بخورد این تریاق بدهند و اگر کسی می‌اندیشد زهر
خورده و اگر نیافته زهر بخورده و اگر زهر در بدن نباشد
هر چند تریاق خورده شود نشاید اخلاط آن حب الغار
و گل مختوم برابر کوفته و بیخته بروغن گاو چرب کنند و بعسل
بسرشند معجون فلاسفه و این معجون را مادة الحیوة گویند
فضلات بلغمی بگدازد و هاضمه را قوت و اشتهای
طعام آورد و قوت حفظ زیاده کند و عقل بیفزاید و بدن
را قوت دهد و منی زیاده کند و باه و انعاظ القوت عظیم کند
و درد پشت و درد مفاصل و تهیگاه و سلس البول را نفع
کند اخلاط آن بلیل و دار بلیل و دار چینی و زنجبیل و آمله
و بلیله و شیطرج و زراوند مدحرج و بیخ بابونه و مغز چلغوزه
و مغز نارجیل و خصی الثعلب از هر یک یک وقیه تخم بابونه
نیم وقیه و مویز دانه بیرون کرده و پوست کرده پنبه

دفع

وقیه دارو ها کوفته و نابیخته با مویز بکوبند و نانمناک
همه دارو ها با عسل بسرشند شربتی دو درم الوشش
دارو این معجون مفرح مجرب است گونه صاف کند
و زردی رو دفع کند و بوی دهان و بوی عرق خوش
کند و جگر را نافع عظیم است پیش از طعام خوردن
جایز است معده را قوت دهد و طعام هضم کند و حرارت
غریزی و روح طبیعی را تقویت کند اخلاط آن گل سرخ
شش درم سعد پنج درم قرنفل و مصطکی و اسارون
و سنبل از هر یک سه درم قرفه و زرنب و زعفران
و بسباسه و قاقله و هال و جوزبوا از هر یک دو درم کوفته
و بیخته و یک رطل بغدادی شیر آمله را در چهار و نیم شیر
آب بجوشانند تا دو بخش برود و یکی بماند بمالند و صاف
کنند و یک من قند یا عسل با آب آمله بجوشانند تا بقوام
آید و ادویه را با آن بسرشند و بچوب بید بمالند تا نیک بسرشته
شود شربتی از یک مثقال تا دو مثقال معجون دیگر منافع
این معجون منافع الوشش دارو نزدیک است چشم روشن
کند و معده پاک کند و طبع نرم سازد و بواسیر را نافع بود
اخلاط آن بلیل و دار بلیل و هلیله سیاه و بلیله و آمله
و فیطوریون همه برابر کوفته و بیخته بروغن گاو چرب کنند

مصحح و اثبت ... شقاقل و ... مثقال حسن لسان العصافیر ... دو لحمان ... بهمن سرخ و سفید ... درونج عقرب ... از هر یک ... کاوزبان ... قاقله ... قرنفل ... مصطکی ... زعفران ... دارچینی ... عود ... از هر یک ... و ... عسل ... دو مثقال ...

و بعسل بسرشند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال تریاق
مرکب خواجه ابو علی سینا دل را و باه را قوت دهد و
نفع بسیار کند حب بلسان و قسط و مرصافی و جنطیانا
و دار چینی و بلیل سفید و عود هندی و فطراسالیون
از هر یکی پنج درم مشک ثلث پنج درم بید مشک ربع پنج درم
کوفته و بیخته بعسل بسرشند مفرح یاقوتی مرکب خواجه
ابو علی سینا وسواس و خفقان و ضعف دل
و علل مزمنه و امراض دماغ و معده و جگر و سپرز و قولنج و
درد مفاصل و تبهای کهنه را نافع بود و باه را تقویه کند
و مفرح روح و مقوی دل و منور حرارت غریزی و نافع
بسیار امراض و علل است اخلاط آن یاقوت رمانی یک مثقال
جگر یشم و عقیق از هر یکی یک درم طلا دو دانگ سیم دانگ
جواهر کوفته و زر و سیم را اندر کرده با جواهر همه را بر
سنگ کاسنند و سائیده با مهتاب شود غاریقون و قیصوم
و بلیل و زنجبیل و قرنفل و مرزنگوش از هر یک همه وزن آن
جواهر و زر و سیم بعد جواهر و زر و سیم همه را جمع کنند هر یک
از ادویه همه وزن آن همه حجر ارمنی و حجر لاجورد و یک
نقطی و درونج و بهمن سرخ و لسان الثور از هر یک
ثلث جواهر و زر و سیم و ناردین و حماما دو حیه و سادج

هندا

هندی و دار چینی و صفر و حاسا و زوفا و زره از
هر یکی ربع جواهر و زر و سیم مشک خالص دو درم
و قطراسالیوس و حجر الیهود و تخم کرفس و کندر و زعفران
و بلیل سفید از هر یک سدس وزن جواهر و زر و سیم
براده عاج ثلث جبر بعد از آن یاقوت و عقیق و یشم
را در آتش سرخ کند و در آب سرد اندازند بار بار اگر شود
و بسایند و زر را در بوته فرد اسنک آلوده چند بار
بگذارند تا زر را توان سود و سیم را در بوته قلعی باید گداخت
تا سوده شود همه را نرم و مهیا سازند و با ادویه دیگر
همه را کوفته و بیخته باد و بهمسنگ همه ادویه عسل بلیله مربا
و اقراص کنند شربتی یک مثقال معجون بزرگ این
معجون بر خاصیت مجرب است مزاج پس کند و بیماریهای
سرد و باه را غلیظ و درد و خورده شدن دندان و قولنج
و عسر البول بلغمی و سده و صلابت جگر را نافع بود و معده
را گرم کند و تخمه زایل سازد بگیرند چند سپید و فوتنج
و دار چینی و اسارون و فو و مو و دو قوا از هر یک یکدرم
مرصافی و بلیل و دار بلیل و بازرد و قط از هر یک شش
درم زعفران نیم درم بازرد و زنا بالکس بگدارند و دارو
کوفته و بیخته باهم بسرشند بعد از شش ماه بکار دارند شربتی

نیم مثقال آب گرم مفرح معتدل دل را قوة دهد و خفقان
دفع کند و باه را قوت کند گاوزبان و کهربا و مروارید و ابریشم
مسک و بهمن سفید و برگ گل سرخ و ترنج و تخم خرفه	بولیت
و ابریشم سفید مقرض همه برابر با عسل بلیله بسرشند شربتی
یک مثقال انیسانا نیا بزرگ بیماریهای جگر و سپرز و ضعف
معده بلغمی و سوداوی و باد غلیظ احشا و ورم
و قرحه امعا را که از بلغم شود و سودا باشد و سرفه بلغمی
و ضیق النفس و خون بواسیر و حیض و قی و جوع و نفث
الدم را نافع بود و اسهال بلغمی و درد گرده و مثانه را
نفع کند و منافع این با منافع فلونیا برابر است اخلاط آن
مرّ و زعفران و افیون و جندبیدستر و زرآوند و قسط
و فو و مانا و تخم خشخاش و سنبل و شاخ ... و جاوشیر ک	وغافت
پاک کرده از هر یکی جزو کوفته و بیخته با انگبین بسرشند
شربتی بعد از شش ماه نیم درم تا یکدرم در عصارهٔ
کشته یا رب سیب یا رب آبی بدهند مجوارشی که زلق
الامعاء و معده بلغمی را نافع بود نانخواه و کندر و جلنار و کوسی
که بر ظاهر پوست بلوط است همه را برابر کوفته مویز را با دانه	وبخته
بکوبند و داروها با آن بسرشند مقدار جوزی صباح و شام
بخورند مجوارش دیگر اسهال صفراوی بارد را آبی و سیب پاک

که

کرده از هر یکی نیم امرود پاک کرده چهار یک همه را
در یک سنگ آب با آن سماق بجوشانند تا پخته شود
بیرون آورند و در هاون بکوبند که ... جوین باشد
چون نرم شود و یک من شکر را با آن آب که در دیگ
مانده باشد بجوشانند و کفک بردارند و میوه ها انچه
بقوام آورند و یکوقیه طباشیر و دو وقیه عصارهٔ
برگ خشک کرده و یکوقیه تخم خاص با هم بسرشند
شربتی از سه درم تا پنج درم با آب سیر بخورند
معجون حجر الیهود پنجاه درم کوفته و بیخته با انگبین بسرشند
شربتی دو درم تا سه درم معجون عقرب سنگ گرده
و مثانه بریزاند عقرب سوخته سه و نیم درم حبطا یک
و نیم درم زنجبیل یکدرم بلبل و دار بلبل از هر یکی یک و نیم
درم کاکنج پنج درم جندبیدستر چهار درم کوفته و بیخته
با انگبین بسرشند شربتی بالغ را دو دانگ و نابالغ را نیم دانگ
در آب کرفس بخورند بعد از شش ماه که برسد معجون
حجر الیهود مخصوص سنگ گرده است و معجون عقرب
خاصه سنگ مثانه معجون ارسطوماخس امراض سینه
و قرحه آن و خون بر آمدن از سینه و امراض عضلات
سینه و آلات دم زدن و مضغه و اسهال مزمن

[illegible]

و امراض و اختناق رحم و تبهای مطول را نافع بود و مروت
... را نافع بود و دار چینی و قسط و بازرد و جند
بیدستر و افیون و بلبل سیاه و دار بلبل و میعه از هر یکی
یکوقیه و عسل دو نیم رطل بازرد را بعسل بگدازند و داروها
با آن بسرشند و در ظرف آبگینه یا نقره نگاه دارند و شربتی
یک باقلا در ماء العسل با سه قطره روغن شیر پخته بخورند معجون
ابو سلیمس معجون را فرنادریس نیز گویند جهت آنکه همه
دردها را ساکن کند افیون و زراوند ابیض از هر یکی ده مثقال
فرفیون و زعفران و سنبل و عاقرقرحا و سورنجان و قاقله
از هر یکی نیم مثقال با انگبین صاف بسرشند شربتی مردم
قوی مزاج را از دانگی تا نیم مثقال ... مردم ضعیف و کودک را
از دو جو تا دانگی دواء المسک اشترین امراض سوداوی و خفقان
تنگی نفس و صرع و فالج و لقوه و تب ربع و صرع اطفال
را نفع بود زرنباد و درونج از هر یک یکدرم مروارید
کهربا و بسد و ابریشم مقرض از هر یکی یک نیم درم عود
سرخ و بهمن سفید و قاقله و ساده هندی و قرنفل
و جند بیدستر از هر یک چهار دانگ زنجبیل و دار فلفل
از هر یک دو دانگ مسک دانگ و نیم کوفته و بیخته بعسل
بسرشند شربتی یکدرم تا یک مثقال معجون ریوند ورد

جگر

جگر و معده و امالس و صلابت آن که از ضربی و زخمی
باشد نافع بود ریوند چینی و زنجبیل و شهدانه و ورد و بیخ
انگدان و تخم کرفس و تخم بادیان و افسنتین و نانخواه از هر
یکی یکوقیه کوفته و بیخته بعسل صاف بسرشند و بعضی
شهدانه را اسفند گویند شربتی یک مثقال در ماء العسل
بخورند معجون فرفورکوس قولنج بگشاید و ریاح غلیظ و درد
ناف و شکم و نشان علل زنان حامله که از سردی
باشد همه را نافع بود فرفیون و عاقرقرحا و سنبل و زعفران
از هر یک هفت درم افیون و زراوند ابیض از هر یکی
بیست درم با انگبین سرشته بعد از شش ماه بکار برند
معجون حلتیت تب ربع مزمن و تب بلغمی و نفث
زهر گزدم و رتیلا و مانند آن را نافع بود حلتیت و فلفل
و مر صاف و برگ سداب همه برابر کوفته و بیخته با انگبین
بسرشند شربتی یکدرم جهت تب پیش از وقت
نوبت یک ساعت با سکنجبین و جهت دفع زهرها
با شراب یا ماء العسل بخورند معجون مسکه قولنج را نفع کند
مغز تخم معصفر پنجاه درم سلیخه ده درم بعاید سرشته
شربتی پنج درم معجون مسکه مرض انفع کند از فواید مولانا
قطب الدین شیرازی رحمه الله بلال سه درم ...

[illegible]

النعمان یک نیم مثقال عاقرقرحا چهار و نیم دانق چند
بیدستر دو دانق وطنو کوفته و بیخته بعسل سرشته چهار
بخش کنند و بچهار روز بخورند و در آفتاب گرم موضع
برص کشاده نشینند تا آن موضع عرق کند و زرد آب
بیرون آید و برص دفع شود باذن الله تعالی و عضوی که
برص بر آن شده صالح ماند و هیچ نقصان نکند معجون قمری رعشه
و فالج و خفقان سرد و بیماری طول دور و معده و ضیق
النفس و فواق امتلایی را نافع بود و طعام هضم کند
و معده را قوت دهد جند بیدستر و بسباسه و سلیخه
و قسط و بلبل و دارفلفل و میعه و افیون و زعفران و سنبل
از هر یک سه درم جاوشیر دو درم مشک شش دانگ
زرنباد و درونج و مروارید از هر یک یک درم و مصطکی
هفت درم جاوشیر بشراب حل کنند و میعه را با اکلیل
یکجا کنند و ادویه باقی سرشته شربتی از یک درم
تا یک مثقال معجون قمری فالج ولقوه و همه امراض بلغمی
را نفع کند و بر عضو مفلوج طلا کنند نافع بود افیون
و زراوند ابیض و جند بیدستر و فرفیون و دارچینی
و دارفلفل و سنبل و زعفران و زنجبیل همه برابر کوفته
و بیخته بعسل سرشته معجون نجاح این معجون مشهور است

دافع اکثر علل حاره و بارده نافعست هلیله کابلی و بلیله
و آمله و هلیله سیاه و سنا مکی از هر یکی پنج درم کوفته
و بیخته و دو چندان ادویه بعسل سرشته شربتی پنج درم
معجون راسن ورم صلب معده و جگر را نافع بود ریوند
چینی و زنجبیل و راسن و اسطوخودوس از هر یکی جزو تخم کرفس
و تخم بادیان و نانخواه و انیسون از هر یک جزو کوفته و بیخته
بعسل سرشته هر روز یک مثقال خورند دواء المسک
خفقان و اصلاح دل را نافع بود و دل را قوت دهد و هر دو
گرم باشد گل سرخ و طباشیر و کشنیز خشک و گهربا
از هر یکی یک جزو و مروارید ناسفته نیم جزو و مشک
خالص سدس جزو همه کوفته و بیخته با شکر طبرزد
که آن شکر را آب سیب ترش حل کرده و چند برگ
ترنج و برگ سیب اگر ترنج نباشد با شکر بجوشانند و قوام
آورده ادویه با آن سرشته معجون معدل المزاج مزاج سرد
ولقوه و فالج و برص و رعشه و خدر را دفع کند زنجبیل
و عاقرقرحا و سوسن و قسط و بلبل از هر یک ده درم
سداب خشک و حلتیت و حنطیانا و زراوند مدحرج
و شیطرج و حب الغار و جند بیدستر و خردل از هر یک
پنج درم عسل بلادر یکوفته کوفته و بیخته بعسل سرشته

شربتی یک مثقال معجون حلیاناثا ... اوامعا
و اماکن مقعد و بو... را نافع بود
هلیله کابلی ... سپیدان سفید و تخم
کندنا و تخم ... سه درم از هر یکی پنج درم مقل پنجاه درم
مقل را در آب کنند تا حل کنند و ادویه با آن سرشته
شربتی دو درم معجون جز بهر که خواجه ابو علی سینا
ساخته است مجرب مردم لاغر را فربه کند مغاث
و جوز گندم و بهمن سرخ و سفید و زرنباد و گندم و کهربا
و تخم خشخاش از هر یک سه درم همه را بکوبند و در
روغن بریان کنند بریان کردن روده و دو من نبات
گندم و نیم سیر انجیته هر روز بیست درم از این
و نیم من شیر تازه حسو سازند و با مقدار روغن گاو
بعد از بیرون آمدن حمام بخورند زود فربه شود
معجون پودینه ریاح را دفع کند و طعام را بگذارد و معده
را قوت دهد برگ پودینه و برگ سداب و بلبل و نانخواه
و زنجبیل و کرویا و کاشم و دارچینی و دارفلفل از هر
یک دو درم عسل صافی سرشته شربتی دو درم
بخورند **فصل** دهم در ایارجات اهل یونان ایارج دارو
مسهل را گویند و بعضی ایارج دارو را الهی است و این

ادویه مسهل

نام ... ... اسهال او مجرب و دارو هست
یعنی تقویت ... قدرت الهی است ایارج
لوغاذیا نسخه ... ... تخم حنظل
و غاریقون و اشق و حرمل ... و سکبینج و مقل
از هر یک ده مثقال افتیمون و بسفایج و مقل و صبر و کما
دریوس و فراسیون و سلیخه از هر یک هشت مثقال
دارفلفل و فلفل سیاه و سفید و دارچینی و زعفران و جاو
شیر و سکبینج و جند بیدستر و فطراسالیون و زراوند
طویل از هر یک چهار مثقال کوفته و بیخته سرشته نوع
دیگر لوغاذیا نسخه که مشهور است همه بیماریهای بلغمی
و سوداوی و اخلاط غلیظ و ابتداء آب فرود آمدن
بچشم و درد گلو و تنگی نفس و گرفتگی آواز و درد معده
و شکم را نافع بود و اگر جهت رحم خوردن سه قیراط
جند بیدستر اضافه این ایارج کنند و در طبیخ سداب بخورند
و اگر جهت درد پشت و گرده و خصیه خورند چهار قیراط
عصاره قثاء الحمار اضافه کنند و در طبیخ کرفس خورند
و جهت کزیدن سگ دیوانه با مکدرم سرطان نهری محرق
خورند و جهت کرم و قوبا در طبیخ شاهتره خورند اخلاط این
شحم حنظل بیست درم فراسیون و اسطوخودوس و خربق

سیاه و کمادریوس و سقمونیا و بلبل از هر یکی دو اوقیه
بصل الفار مشوی و فرفیون و صبر و دار چینی
و زعفران و حنطیانا رومی و فطراسالیون و اشق
و جاوشیر از هر یک کوفته جعده و سکبینج و مر صافی و سنبل
و اذخر و بودنه کوهی و زراوند مدحرج از هر یک
دو درم کوفته و بیخته بعسل سرشته کنند و شربتی چهار
مثقال ایارج جالینوس نسخه که مشهور است که
منافع این ایارج ارنوغاذیا و ساذریطوس بزرگ
تمام بود لطیف تر است لقوه و فالج و تشنج و وجع
مثانه و بول که بامراد آید دفع کند و اخلاط غلیظ لزج از
تن دفع کند اخلاط آن شحم حنظل و غاریقون و بصل
الفار مشوی و اشق و سقمونیا و خربق سیاه و هیوفاریقون
و فرفیون از هر یکی شانزده درم بشعاع و افتیمون
و مقل و کمادریوس و سلیخه از هر یکی هفت درم
مر و سکبینج و زراوند طویل و مدحرج و بلبل سیاه و سفید
و دار بلبل و دار چینی و جاوشیر و جندبیدستر و فطر
اسالیون از هر یک چهار درم زعفران سه درم صبر
چهار درم بعسل سرشته بعد از شش ماه شربتی چهار
مثقال ساذریطوس بزرگ این نام ملکیست که در

عهد

عهد او برساخته اند و از کتب شریف قدیمست پیش
از زمان جالینوس همه انواع سوء المزاج سرد
و تر را نفع کند و قولنج بگشاید و اسهال باریح کند
و حیض براند و نسیان و صرع زایل کند و برص و جذام
و استسقاء سرد که از ضعف جگر باشد دفع کند
و درد معده و جگر و سپرز و گرده و رحم را نافع بود وجع را
بمقدار آب شهدانه حل کرده در حلق چکانند نفع کند
لقوه را نیز نافع بود و چون خورند شربتی چهار مثقال
در طبیخ افتیمون خورند اخلاط آن صبر سقوطری پانزده درم
غاریقون هشت درم زعفران و دار چینی و وج و مصطکی
و روغن بلسان از هر یک سه درم ریوند چینی یک
و نیم درم عود بلسان و حب بلسان و فرفیون و بلبل
سیاه و سفید و دار بلبل و حنطیانا و فقاح اذخر
از هر یک دو درم قسط و کمادریوس و افتیمون
از هر یک چهار درم اسارون و سلیخه و سقمونیا
از هر یک شش درم سنبل سه و نیم درم و حماما
یکدرم کوفته و بیخته بعسل سرشته شربتی چهار
مثقال ایارج که گوید ابو علی سینا ساخته و آزموده
منافع او از ایارجات دیگر زیاده است اخلاط آن

خربق سیاه یکدرم شحم حنظل یک مثقال صبر سقوطری
پنج مثقال ملح هندی یکدرم و دو دانگ غاریقون
دو مثقال حجر ارمنی نیم مثقال گل سرخ یکدرم بلبل
سفید یک مثقال زنجبیل دو مثقال وج و حماما و حاشا
و اسارون و حب بلسان و صعتر و تخم کرفس و تخم
گزر از هر یک سه درم لسان الثور ده درم تخم شاه
سفرم و تخم فلنجمشک و تخم بادرنجبویه و تخم ریحان و نعناع
خشک از هر یکی دو درم افتیمون یک نیم درم بعسل
سرشته بعد از شش ماه بکار برند ایارج فیقرا این
ایارج مشهور است و خاصیت بسیار دارد و فیقرا
بلغت یونانی تلخ است و اصل این ایارج صبر است
بواسطه آن فیقرا گفته اند و ادویه او نه است سنبل
و سلیخه و مصطکی و اسارون و دار چینی و حب بلسان و
عود بلسان از هر یکی یکجزو صبر سقوطری دو بار
همسنگ همه داروها شربتی تمام دو درم نسخه معروف
اینست و اطبا از جهت زحمت تصرفی نموده اند
و چیزی افزوده اند یا چیزی بعوض چیزی آمیخته
اما دار چینی از بهر لطافت و منفعت احشا است
و مصطکی از جهت معده و زعفران و سلیخه از بهر تحلیل اخلاط

دوده

و قوت دادن معده است اما در صداع زعفران کمتر کنند
یا عوض زعفران گل سرخ کنند و صاحب غشیان و قی
را نیز عوض زعفران گل سرخ باید کرد و اسارون جهت
آنست که بر اسهال یاری دهد و بهر رطوبات را دفع
کند و احشا را نافع بود و گاه باشد که عوض اسارون
کبابه کنند از جهت لطافت کبابه و حب و عود بلسان
معده را قوت دهد و محلل ریح و بعضی فقاح اذخر کنند تا نضج که
از صبر پدید شود باز دارد و بعضی ایارجات را جهت
نگاه دارند و بعضی بد و همسنگ ادویه عسل سرشته
و آنچه بعسل سرشته باشد اسهال زیاده کند اما خواجه
ابو علی سینا می گوید که من صواب آن دیدم مغسول
کنم و با ماء مقل سرشتم و مقدار مقل برابر یکی جزو ایارج
باشد بعضی صبر مغسول کنند از جهت محرور را تا اسهال کمتر
کند ابو علی گوید ایارج صبر نامغسول در تب داده اند
و ضرری نکرده و اسهال ایارجات کمتر و دیرتر
باشد و گاه باشد که روز دوم اسهال کند و ایارجات
دماغ و لقوه و گرانی زبان و استرخاء اندام و اوجاع مفاصل
و قولنج را نفع عظیم کنند فصل بیست و سیم در گوارشها گوارش
داروی را گویند که طعام بگوارد گوارش عنبر کسری

گوارشها

این گوارش جهت کبری ساخته اند صاحب
ذخیره خوارزمشاهی گوید در عهد ما کسی را درد معده
بود بانواع علاج دفع نشد و باین گوارش دفع شد
اخلاط آن پوست ترنج و عود و قرنفل و کبابه و قاقله
و خیربوا از هر یک پنج درم مارمشک و انیسون و تخم کرفس
و جندبیدستر و افیون و بزر البنج ابیض و برگ بادرنجبویه
و تخم مرزنگوش و زعفران از هر یکی سه درم روغن
بلسان دو درم عنبر اشهب یک مثقال عنبر را در روغن
بلسان بگدازند و افیون در شراب حل کنند و همه را
بعسل سرشته بعد از دو ماه و بعضی گفته اند بعد از شش
ماه بکار دارند شربتی دو درم خفقان و درد معده
و بیماریهای رحم را نفع عظیم کند و پیران را موافق
گوارش عود معده و دل را قوة دهد و پیران را نفع کند
عود هندی و قرنفل و زنجبیل و ساذج هندی و قاقله
و فلنجمشک و دار بلبل از هر یکی یک مثقال عود
یکدرم بعسل سرشته شربتی دو مثقال گوارش مسک
ضعف معده و نفخ معده و امعا و بادها ببرد و خفقان
را نافع بود و دل و معده را قوة دهد و حرارت غریزی را
برافروزد مشک نیم مثقال خربوا و قاقله و قرنفل

دارچینی

و زنجبیل و دار بلبل از هر یکی دو درم دارچینی
سه درم عود هندی یک وقیه زعفران دو درم شکر
برابر همه ادویه بعسل بسرشند شربتی دو درم
گوارش زیره [illegible] معده و ناگواریدن
طعام و سوء الهضم و سستی معده را نافع بود و اشتهای
طعام آورد و غذا هضم کند و نفخ معده و امعا را دفع کند
زیره کرمانی مدبر سداب خشک بلبل و زنجبیل از هر یکی
ده استار بوره ارمنی بیست درم بعسل صاف
بسرشند نسخه دیگر زیره مدبر صد درم زنجبیل بیست
درم بلبل ده درم انیسون سی درم بوره نانی بیست
درم بعسل بسرشند نسخه دیگر زیره مدبر صد درم زنجبیل
و برگ سداب خشک از هر یکی بیست درم فلفل
ده درم نانخواه پانزده درم انیسون سی درم بعسل بسرشند
شربتی سه درم سردی معده و جشاء حامض و فتح سده
جگر را نافع بود و بادهای غلیظ را نافع بود و قولنج مزمن را
شفا دهد و معده و جگر را گرم کند گوارش ترنج ریاح را
دفع کند و طعام هضم سازد و بوی دهان خوش کند
و دل را قوة دهد پوست ترنج خشک سی درم قرنفل
و جوزبوا و دار بلبل و بلبل و خیربوا و دارچینی و خولنجان

و زنجبیل از هر یکی یک وقیه شکر سی و یک نیم بعسل بسرشند
شربتی دو درم گوارش اسقف قولنج بگشاید
و باه را قوت دهد و باد بواسیر دفع کند و درد گرده
و پهلو و پشت را نافع بود و تا باز دارد و اسقف
حکیم گفته که اسقف از ایمان خویش بیزار باشد اگر این
علل را هیچ داروی بهتر میشناسم ترسغند و سعو
نیا از هر یکی پنج مثقال بلبل و قاقله از هر یکی شش
مثقال زنجبیل و دارچینی و آمله و بسباسه و قرنفل
و جوزبوا از هر یکی یک و نیم مثقال شکر طبرزد ده
استار سحق کرده و بیخته با یکنیم وزن همه عسل بسرشند
شربتی از جهة گوارش دو درم و از جهة اسهال
چهار درم تا شش درم گوارش سماق اسهال سودائی
و صفراوی را باز دارد و معده را قوة دهد سماق پاک
کرده سی درم سب سوخته کنار کوبند و پست حب
و پست سیب و کوک بغدادی و خرنوب شامی
از هر یک ده درم رب سیب و شکر طبرزد سرشته
شربتی پنج درم گوارش سقنقور قوة باه و گرده
و گرده و قضیب را نافع بود تخم بیلبون و تخم ...
و تخم شلغم و تخم شبت و تخم انجره و تخم گندنا و تخم جرجیر

و تخم

و حبة الخضرا و لسان العصافیر و کنجد مقشر و تخم ترب
و بوزیدان سرخ و زرد و مغز چلغوزه و حب از
شاد و اصل السوس از هر یکی سه درم زنجبیل
و شقاقل و خولنجان و دار بلبل از هر یکی پنج درم و دارچینی
و جوزبوا و بهمن سرخ و سفید از هر یکی دو درم سره
سقنقور پنج درم فانید سکری برابر وزن همه داروها کوفته
و بیخته بعسل بسرشند شربتی دو درم در شیر تازه
یا مثلث یا ماء العسل بخورند گوارش زنجبیل ریاح دفع
کند و طعام بگوارد و اسهال باز دارد و معده را
نافع بود زنجبیل بیست درم و صمغ عربی و خیربوا از
هر یک ده درم قرنفل و دارچینی از هر یک پنج درم و جوز
بوا یک عدد زعفران یک درم نشاسته گندم چهل و
چهار درم شکر طبرزد یک رطل بغدادی گوارش خرنوب
کوچک اسهال باز دارد و بادها دفع کند و معده را
قوة دهد و طعام بگوارد دانه مویز بریان کرده نیم حب
الآس تشوی چهار یک خرنوب نبطی دانه بیرون
کرده و گلنار و گزمازو و نانخواه از هر یک ده درم همه را
بسرشند با شکر طبرزد گوارش شهریاران جگر سرد
و استسقا را نافع بود و شکم راند شیطرج هندی

ورنجبیل و بلبل و دار بلبل و قرفه و قاقله و خیربوا و دو از هر یکی
وسنبل و سلیخه و تخم کرفس و نانخواه و بادیان و انیسون از ده
از هر یک شش درم افتیمون و تربد از هر یک دو
درم سقمونیا بست درم شکر طبرزد بست درم
بعسل بسرشند گوارش سماق اسهال صفرا باز دارد
و معده را قوت دهد و معده را قوت دهد سماق ده
درم حب الاس یک درم نار دانه و خرنوب دانه
بیرون کرده از هر یک سه درم صمغ عربی و کلنار
از هر یک یک درم همه کوفته … بیرون کرده …
گوارش طباشیر اسهال صفرا باز دارد و تشنگی …
و تب را نافع بود سماق پاک کرده و طباشیر و گل
سرخ و تخم حماض صمغ عربی از هر یک ده درم گلنار
و عصاره لحیة التیس از هر یک هشت درم زعفران
و افیون از هر یک دو مثقال حب الاس ده درم
بشراب سیب یا شراب آبا جلاب بسرشند شربتی
چهار درم گوارش زره زره … صد درم …
چهل درم زنجبیل و بلبل و بوره ارمنی از هر یک ده درم
با نگبین بسرشند فصل چهارم در اطریفلها اطریفل
معجونی را گویند که در وی هلیلها باشد اطریفل …

در اطریفلات

معده و امعا را نافع بود و قوه باه بیفزاید و طعام را
بگوارد و مثانه را انفع کند هلیله کابلی و بلیله و امله
و بسباسه و شیطرج و شقاقل از هر یک … سودی
سرخ و سفید و تخم … سرخ و سفید و لسان العصافیر
از هر یک … کوفته و بیخته و بروغن گاو بسرشند
اطریفل کوچک معده ضعیف را قوه بدهد و رطوبه
کم کند و رنگ رو صاف کند و بواسیر را انفع کند
هلیله کابلی و بلیله و آمله همه را برابر کوفته و بیخته
بروغن گاو چرب کرده بعسل بسرشند اطریفل کشنیز
صداع و دوار را نافع بود و منع بخار کند و معده را
قوه دهد هلیله کابلی و بلیله و آمله و کشنیز خشک از
هر یکی کوفته و بیخته بروغن گاو چرب کرده بعسل
یا بکشمش بسرشند و بعضی … هلیله و بلیله
و آمله هر سه کشنیز کنند اطریفل … بر … و برص
نافع بود و موی را از سفید شدن باز دارد و بیماریهای
بلغمی را نافع بود و معده را قوه دهد هلیله کابلی بست
درم بلیله و آمله از هر یکی ده درم … کابلی …
یازده درم شیطرج سفید و زنجبیل از هر یک سه درم ساذج
هندی پنج درم اسطوخودوس و … از هر یک …

درم غاریقون شش درم کندر و مصطکی و انیسون …
و خیربوا از هر یک دو درم بلبل و دار بلبل و …
از هر یک چهار درم بسرشند شربتی از سه درم تا چهار
درم و اطریفل دیگر عرق مدینی را که رشته گویند
نافع بود و ماده این علت را از بدن پاک کند و طبع را
و چون ده روز متوالی این اطریفل بخورند عرق مدنی دفع شود
باذن الله تعالی هلیله کابلی و بلیله و آمله و زنگ … مقشر
و زنجبیل و قنبیل همه برابر … ادویه …
اطریفل مقل صاحب بواسیر را انفع کند هلیله کابلی
و بلیله و آمله همه برابر مقل همه صد وزن … مقل
را در آب گنده تاز کنند و حل ساز و با عسل …
یک جوش بدهند تا آب … شود و مقل حل
شده با عسل … ادویه کوفته و بیخته با عسل …
و بخورند فصل پنجم در اقراص قرصه معجونی را گویند
خشک خواهند کرد قرص الکواکب اطبا ما تقدم این
قرص را مبارک و عزیز داشته اند منافع این قرص
بسیار است معده ضعیف را که فضلات از اعضا قبول
کند قوه دهد تا آن فضلات را دفع کند و آروغ ترش زایل
کند و خوردن و بر پیشانی مالیدن نزله باز دارد و …

در اقراص

را اما این قرص بیامیزند و در سوراخ دندان نهند درد
و خوره را زایل کند و با آب مرزنگوش در گوش چکانند
زایل کند و در … که زهر خورده باشد یا جانور زهر
ناک گزیده با آب سداب این قرص بدهند نیک نافع
بود و با شراب آبا اسهال خون باز دارد و ریش
روده که از بلغم شور بود و ریش مثانه را نافع بود
و با رب جوز … غرغره کنند خناق … بلغمی دفع
کند … سنبل و سلیخه و گل
مختوم و پوست لفاح از هر یک چهار درم افیون
و زعفران و قسط تلخ و کوکب الارض که آنرا طلق گویند
از هر یکی پنج درم تخم … سفید و … و انیسون
و سیسالیوس و بزر البنج سفید و … و تخم کرفس
از هر یکی هشت درم … و افیون را در شراب …
حل کنند و ادویه کوفته و بیخته با آن بسرشند و قرص
ساخته در سایه خشک کنند و بعد از شش ماه بکار
دارند قرص که ذات الجنب … و بخته بسازد و نفث
و بسهولت بیاید رب السوس ده درم بنفشه خشک
ده درم نشاسته گندم و کتیرا و تخم خطمی و تخم بادیان از
هر یکی سی درم کوفته و بیخته بلعاب … و لعاب …

سه سه قرص سازند هر یکی پنج درم و هر روز
یکقرص بشراب بنفشه بخورند نافع بود قرص زرشک
امراض جگر گرم و تشنگی و زردی رنگ و درد و فساد
مزاج و سده اثرا نافع بود گوشت زرشک ده درم
تخم کاسنی و تخم خیار و تخم بادرنگ و تخم خرفه از هر یک
سه درم گل سرخ و طباشیر از هر یک پنجدرم ریوند
چینی و تخم کرفس از هر یک یکدرم سنبل نیمدرم لک
مغسول یکدرم قرص سازند هر یک مثقال هر روز
یکقرص با سکنجبین یا آب انار بخورند نوعی دیگر علاج امراض
که گفته شد بکنند آب کاسنی و عنب الثعلب
را بجوشانند و صاف کنند با آن آب کاسنی ضم کنند
و با سکنجبین بخورند قرص لوند نافع بود فراج سرد
در سل و سفیدی رنگ رو و ترهل اجفان و اطراف رد
و بعد زر تیهام مینه که سحنه فاسد شده این قرص بخورند
نفع کند سنبل و مصطکی و عصاره غافت و عصاره
افسنتین و تخم بادیان و انیسون از هر یکی دو درم ریوند
چینی ده درم قرص سازند هر یک یک مثقال هر روز
یکقرص با سکنجبین عسلی بخورند قرص گل در دمعده و رحم
اثر او ب فرمن بلغم را نافع بود گل سرخ بیست درم

سنبل و اصل السوس از هر یک ده درم ثلث
سرشته قرص سازند و در سایه خشک سازند شربتی
دو درم با سکنجبین ساده و بزوری بخورند نسخه دیگر تپهای
مرکب را نافع بود گل سرخ ده درم اصل السوس
چهار درم سنبل دو درم مصحح سرشته قرص کل مسهل
اسهال صفرا کند گل سرخ ده درم رب السوس
پنجدرم سنبل دو درم سقمونیا دو نیمدرم با جلاب
سرد بخورند شربتی دو درم نسخه دیگر عنب غیر
خالص را نافع بود و حرارت بنشاند گل سرخ عشر
درم تخم حماض چهار درم کثیرا و زعفران سنبل ریوند
چینی از هر یک یکدرم کافور دو دانگ در جرح قرص
ساخته بخورند قرص کافور سده بگشاید و تپها را
کشد بنفشه و نیلوفر و تخم خیار و طباشیر و زعفران
از هر یک دو درم ترنگبین ده درم گل سرخ سه درم
ریوند چینی و لک مغسول از هر یک دو درم کثیرا
یکدرم رب السوس دو درم قرص سازند و با سکنجبین
بخورند قرص لک تپهای جگر و سده را نافع بود
لک مغسول و فوه و انیسون و تخم خرفه و افسنتین و اسارون
و مغز بادام و قسط و دارچینی و زراوند طویل و عصاره

غافت از هر یکی جزوی و در بعضی نسخ رب السوس
و عصاره زرشک زیاده گفته اند و قرص ساخته بخورند
قرص ریوند درد جگر را نافع بود و اسهال باز دارد
ریوند چینی و لک مغسول از هر یک دو درم طباشیر
و گل سرخ از هر یک چهار درم تخم حماض پنجدرم و زعفران
نیمدرم قرص سازند و بخورند نافع بود قرص افسنتین
تپهای کهن را نافع بود و امراض مختلف را
دفع کند انیسون و اسارون و افسنتین رومی و تخم کرفس
و مغز بادام و سنبل و مصطکی همه برابر قرص سازند قرص
کبر ورم سپرز را نافع بود پوست کبر و اشق از هر یکی نخ
چهار استار تخم حنکشت و بلیلج سیاه از هر یکی شش
استار زراوند طویل سه استار اشق را بخل الخمر حل کرده
ادویه با آن بسرشند و قرص دو درم ساخته با سکنجبین
بخورند قرص غافت بیماریهای جگر و تپهای مزمن و سپرز
را نافع بود عصاره غافت و عصاره افسنتین و صبر
و پوست هلیله زرد از هر یک پنجدرم مصطکی و زعفران
از هر یک یکدرم با سکنجبین خورند قرص فوه سپرز و درد
جگر و تپهای مزمن را نافع بود فوه که روین و و ناس گویند
بفارسی و تخم کرفس زراوند مدحرج و افسنتین همه برابر

قرص سازند هر یک مثقالی با سکنجبین بزوری خورند قرص
انیسون تپهای مزمن بلغمی را نافع بود و طعام بگوارد
و ریاح غلیظ را لطیف کند انیسون و تخم کرفس و تخم بادیان
و عصاره غافت و افسنتین و فقاح اذخر و ریوند چینی
و فطراسالیون و زعفران و مصطکی از هر یکی یکدرم سنبل
و گل سرخ از هر یک دو درم قرص سازند شربتی یک
با ماء الاصول خورند قرص ارسطالیس که این قرص ساخته
گفته که چون بیمار را سه روز این قرص دادم بعد از آن شکم
سپرز او گداخته بود صلابت سپرز را بگدازد
و درد سپرز را نفع کند بلیل سفید و اشق و سنبل و اسارون
همه برابر ارسطالیس سوسن آسمانگونی باشد اشق را در سرکه
حل کنند و داروها با اشق حل کرده بسرشند و قرص سازند
شربتی دو درم با سکنجبین بخورند قرص عود مقوی
باز دارد و سعی که بسبب ضعفی که از اسهال
واقع شده باشد دفع کند و بدن را تقویت کند و قی
را منع کند عود خام و سنبل و قرنفل از هر یک یکدرم
کبابه و سک بعد آن از هر یک دو درم طباشیر سه
درم با شراب سیب و آب یا ماء اللحم خورند قرص کند
خون برآمدن سرفه و قی باز دارد کندر و دم الاخوین و

وگل سرخ وگل مختوم وشب یمانی وگلنار وصمغ عربی
از هر یک دو درم کهربا پنجدرم ساذج هندی شش
درم دار چینی وافیون از هر یک یکدرم شربتی دو
درم با عصارهٔ برگ خرفه یا عصاره بادروج خورند
قرص حب الآس ع واسهال بازدارد حب الآس وسماق
وگزمازو وگل ارمنی وبلوط ونشاسته بریان کرده
از هر یک یکدرم مقل مکی ده درم مازو وپوست انار
از هر یک پنجدرم قرص سازند قرص کهربا چون آمدن
سرفه وآمدن خون نوع اسیر واقراط حیض ع واسهال باز
دارد کهربا وبسد ومروارید وودع سوخته وشاخ
گوزن سوخته وساذج مغیول از هر یک سه درم گل
سرخ وتخم خرفه وکشنیز خشک وسماق ونشاسته
بریان کرده وصمغ عربی بریان کرده وگلنار از هر یک
پنجدرم طباشیر واقاقیا وعصارهٔ لحیة التیس از هر
یک دو درم کوفته وبیخته با نقیع گلنار قرص سازند
واگر سرفه سخت باشد بلعاب اسبغول قرص سازند
شربتی دو درم قرص مشک خفقان وغش را
نافع بود مصطکی وعود خام وقرنفل ع دار چینی وسنبل
ومشک وجوزبوا وکبابه وقاقله وپوست ترنج وبال

بوا از هر یک یکمثقال مشک وعنبر از هر یک دانگی
بشراب ریحان قرص سازند قرص طباشیر طباشیر چهار
درم مغز تخم خیار وتخم بادرنگ ومغز تخم کدو
از هر یک سه درم نشاسته وصمغ عربی وخشخاش سفید
وکتیرا از هر یک یکدرم تخم خشخاش شش درم همه را کوفته
بالعاب اسبغول قرصه یکمثقال سازند قرصی که درد معده
که از پس طعام خوردن باشد ونافی بکنند زایل شود
وچون این قرص ایل شود افیون ع تخم کرفس از هر یک
پنجدرم سلیخه ست درم مر وفلفل وحب بلسان تیر
وافیون از هر یک دو نیمدرم قرص سازند شربتی
یکدرم قرص خشخاش سرفه خشک ونزله ولعوق
زرده وسل گرم را نافع بود تخم خشخاش سفید وتخم کدو
وتخم خیار وتخم نبات دیوانه از هر یک سی درم ونشاسته
وکتیرا وصمغ عربی از هر یک پانزده درم بلعاب
اسبغول قرص سازند هر یکی سه درم روزی یک
قرص بشراب خشخاش یا ماء الشعیر خورند قرصی که سنگ
مثانه دفع کند وبول غلیظ براند ومثانه را پاک سازد
تخم خربزه یکدرم تخم کرفس پنجدرم حب القلت وحب
الصنوبر مقشر وتخم کبر از هر یک ربع درمی شربتی دو

مثقال قرص شب بول خون بازدارد شب یمانی
وشاخ گوزن سوخته وکتیرا وگل ارمنی مغیول وگلنار
وتخم خرفه همه برابر بعصاره لحیة التیس قرص سازند
قرص کاکنج قرحه کرده ومثانه را نافع بود وبول اید
وسوزش او دفع کند تخم خیار ده درم گل ارمنی و
صمغ عربی وکندر ودم الاخوین از هر یک سه درم
تخم خشخاش ومغز بادام شیرین ورب السوس
ونشاسته وکتیرا از هر یک دو درم وتخم کرفس
وکاکنج کوهی از هر یک پنجدرم افیون یکدرم بلعاب دانه
آبی یا لعاب اسبغول قرص سازند شربتی نیم درم
با شراب بنفشه مجرب است نوع دیگر قرص کاکنج تخم خیار
مقشر ده درم کاکنج سه درم تخم کرفس ع شهدانه و
گل ارمنی وصمغ عربی ودم الاخوین وبزر البنج از
هر یک دو درم افیون یکدرم شربتی سه درم
قرص دیگر که سنگ مثانه وگرده بریزاند جاکشیر
کرم بطمی که کرم رومی سرکه بند وپوست تخم ع و
حجر الیهود همه برابر با آب خشک باشد اکنون تخم نبید
قرص بنادق البزور قرحه مثانه را نافع بود مغز تخم
خربوزه ده درم مغز تخم خیار پنجدرم مغز تخم کدو شیرین

وتخم خطمی ومغز بادام شیرین ونشاسته ورب
السوس وخشخاش سفید وگل ارمنی وتخم کرفس
از هر یکی سه درم بزر البنج افیون دو درم با شراب
بنفشه خورند قرص بنفشه یکی که با سرفه باشد سود دارد
بنفشه ومغز بادام وتخم کدو شیرین ومغز تخم خیار وگل
سرخ وکتیرا از هر یک پنجدرم رب سوس وگل
ارمنی ونشاسته از هر یک سه درم مصطکی
سه مثقال سنبل یکدرم شربتی یک مثقال
با جلاب یا شکر یا کشکاب دهند قرص قرط اسهال
صفراوی که در تبهای گرم واقع شود بازدارد
قرظ وطراثیث وتخم حماض بریان کرده وبلوط همه
برابر شربتی یک مثقال با شراب آبی قرص خشخاش
سرفه ودرد سینه وخون آمدن سرفه واسهال خون
وبول خون وسوزش بول را نافع بود گل سرخ وصمغ
عربی از هر یک چهار مثقال کتیرا ونشاسته وطباشیر
ورب السوس از هر یک دو درم تخم خشخاش سفید وسیاه
از هر یک سه درم زعفران دو دانگ بلعاب دانه آبی
قرص سازند وجهت سرفه این قرص با شراب زوفا وآمدن
خون با شراب خشخاش وتب را با شراب بنفشه دهند قرص گلنار

چون ورم سر را دفع کند حب الآس بریان کرده یک
از هر یک ده درم صمغ عربی بریان کرده سه درم گل
ارمنی پنج درم طباشیر دو درم کشنیز خشک
مدبر سه درم کهربا دو درم با آب آبی قرص سازند قرص
طباشیر ممسک رفتن شکم و تب و تشنج و اسهال
صفراوی و سوختن معده را نافع بود گل سرخ
و طباشیر از هر یک ده درم تخم حماض و سماق پاک کرده
و تخم خرفه از هر یک پنجدرم جلنار دو درم صمغ عربی
یک و نیم درم قرص سازند هر یک دو درم هر روز
یک قرص با رب آبی یا رب به تنها بخورند و اگر حاجت
تر باشد در هر شربتی که یک قیراط که چهار جو است
افیون اضافه کنند و این قرص کسی را که طعام هضم
ناشده آید و طعام در معده توقف نکند و بواسیر
و دردی در شکم باشد و شکم جنبیدن و زحیر را
نفع کند نوع دیگر طباشیر و گل سرخ از هر یک یک درم
برب ریواج یا با ماشد ال بخورند نوع دیگر سماق در
گلاب تر کنند و با رب آبی بخورند زلق الامعاء و اسهال را
نافع بود فصل ششم در سفوفات و قماحات سفوف
دارویی را گویند که خشک در دهان اندازند و بخورند (در سفوفات)

بخور

سفوف طباشیر دل گرم و خفقان را نافع بود طباشیر
و گل سرخ از هر یک چهار درم کشنیز خشک ده درم
بسد و مروارید و کهربا از هر یک یکدرم عود و دانه
سیب دو درم نوع دیگر معده گرم و احشاء و جگر را
نافع بود طباشیر و گل سرخ از هر یک ده درم سماق
سه درم کشنیز خشک مدبر بریان کرده پنجدرم شربتی
سه درم با آب انار ترش خورند سفوف دیگر که اسهال
کهنه باز دارد و ناردانه و نار پوست از هر یک پنجدرم
کعک بغدادی ده درم بزر البنج ابیض و افیون از هر یک
یکدرم شربتی یکدرم سفوف دیگر که معده را نافع بود
و کرم دراز از روده پاک کند ریوند کابلی مقشر و املج
از هر یک ده درم تربد سفید کوفته و بیخته سه درم
قایند دو وزن ادویه شربتی سه درم سفوف
در وجع دل سرد و سودا و خفقان را نافع بود درونج
و لسان الثور از هر یک شش درم زرنباد سه درم
شربتی یک مثقال کوفته بیخته خورند سفوف عود
معده سرد تر را نافع بود و قلع ریاح کند و بوی
دهان خوش سازد و غذا هضم کند و قرنفل و کبابه
از هر یک پنجدرم مصطکی و سنبل از هر یکی سه درم

عود خام بست درم شکر بوزن ادویه شربتی یک مثقال
با سکنجبین عسلی خورند سفوف ارسطاطالیس که
جهة اسکندر ساخته فساد معده را و زردی روی و نسیان
را نافع بود و بدن را قوة دهد و مفرح و مقوی دل است درونج
قرفه و ساذج هندی و عود هندی و هال بوا و اسارون
و مصطکی و پوست هلیله کابلی و فرنجمشک و نارمشک
از هر یک دو جزو زیره و دارچینی و اشنه و بلیله و دار
بلیل و زنجبیل و قرنفل و جوز بوا و ناردانه از هر یک
دو جزو و مشک و عنبر از هر یک جزوی شکر سه
بار بوزن همه ادویه شربتی از یکدرم تا دو درم پیش
از طعام و بعد از طعام هم جایز است سفوف عباده
معده سرد را نافع بود و مقوی جگر ضعیف و بدن
باشد عبد الملک و حب الآس و بلوط و مصطکی و نار
پوست و برو بارزد از هر یک جزو کندر و زنجبیل
از هر یک ربع جزو شکر طبرزد بوزن همه ادویه شربتی
سه مثقال یک نصف این سفوف بخورند و گوشت بخورد
سفوف دیگر که از روی گل و از رویی چیزها برآید
کج و انگشت و غیره را دفع کند مجرب است گل سرخ ورس
از هر یک پنجدرم مصطکی و عصاره غافث و افسنتین

و ریوند چینی از هر یک ده درم قثاء اذخر
و اسارون و رب السوس از هر یک یکدرم زعفران
یک مثقال شربتی دو درم با سکنجبین خورند سفوف دیگر
حرارت جگر و خمار شراب بنشاند و قی و اسهال صفراوی
باز دارد و سکن غلبه خون دهد و کسی را که آبله بر
خواهد آمد نافع بود گل سرخ ده درم طباشیر بست درم
سماق و تخم حماض و عدس مقشر و زرشک و تخم خرفه و تخم
کوک و تخم خیار و تخم خشخاش از هر یک پنجدرم صندل
سفید دو و نیم درم کافور یکدرم شربتی سه درم با دو
وقیه شراب حماض یا شراب غوره یا شراب انار خورند
سفوف حب الرمان نافع اسهال و قی صفراوی بود
و ثقل معده و حرارت را نافع بود ناردانه ترش
بریان کرده نرم سوده مثل سه صد درم کرویا در
سرکه تر کرده و بریان کرده و کشنیز خشک سرکه
تر کرده بریان کرده از هر یکی بست درم کزمازو و خرنوب
نبطی از هر یکی ده درم سماق و جلنار از هر یکی
پانزده درم همه را نرم سوده شربتی سه درم سفوف
الطین رفتن شکم و پیچیدن و سحج را الغایة نافع بود و تخم
اسپغول و تخم خرفه و تخم لسان الحمل که جرغونه گویند

و تخم ریحان همه را برابر بریان کرده از هر یکی ده درم
صمغ عربی و گل ارمنی از هر یک سی درم و صمغ
عربی و گل ارمنی مثل گندم ریزه کنند و با تخمها
آمیخته هر صباح و شام بر آب بخورند و عدد آن
وزن ده از نار دانه یا مورد یا سماق و غوره خورند سفوف
الفلق نافع افراط اسهال داروی مسهل و رفتن
شکم و افراط باشد پوست انار و مازو از هر یک
یکدرم کندر نیم درم کفک دو درم بزر البنج ابیض
ربع درم افیون چهار جو این یک شربت است با مسه
خورند سفوف دیگر که طبع نرم کند و فضلات از
بدن فرود آورد و معده را نافع بود مصطکی جزو
و شکر دو جزو با هم کوفته شربتی چهار درم تمام
اگر یک هفته پیوسته خورده تن از فضلات پاک
کند سفوف حب الرمان اسهال صفراوی رقیق را نافع
بود و معده را قوت دهد حب الرمان و سماق کرده
نرم سوده از هر یک صد درم گل و زیره در سرکه
یکشبانروز تر کرده و خشک و بریان کرده از هر یک
ده درم خرنوب نبطی ده درم حب الآس پنجدرم تخم
گشنیز بریان کرده ده درم گلنار دو درم شربتی سه درم

بارب

[illegible]

[illegible]

با رب انار بخورند نافع بود فصل هفتم در اشربه آنکه
سکنجبین ساده شکر سفید یکمن در پاتیله کنند و سرکه
اندک اندازند و آب بقدر احتیاج و باتش نرم بجو
شانند و کف بردارند و سی و پنج درم گلاب باید انداخت
که اندک بجوشد و کف گرفته فرود آورند و اگر خواهند که
بسیار ترش باشد سرکه کمتر اندازند سکنجبین بزوری
حل کرده صاف نیم من آب صاف دو من پوست بیخ کرفس
پوست بیخ بادیان از هر یک ده درم تخم کرفس و تخم
بادیان از هر یک دو نیم درم همه را در آب سرکه و آب
اندازند یکشبانروز بگذارند بعد از آن بجوشانند تا ربع
آب برود و صاف کنند و یکمن شکر یا عسل با آتش
نرم بقوام آورند و اگر خواهند یکمثقال زعفران سوده
در آن حل کنند سکنجبین سفرجلی ساده ناقه را و اسهالی
و جشاء حامض و التهاب و ضعف معده را نافع
بود و شهوت طعام آورد و در هضم یاری دهد آب آبی
ترش و شکر طبرزد از هر یک یکجو و سرکه صاف ربع
جزوی بجوشانند تا بقوام آید و اگر حرارت کمتر باشد
و سکنجبین سفرجلی مع افاویه باید در هر یک رطل از سکنجبین
پخته باشد مصطکی و سنبل و قرنفل از هر یکی یکدرم نیم

کوفته در صره بندند و در وقت فرود آوردن
در دیگ اندازند یکدم و فرود آورند و یکدو روز بدارند تا غلیظ
شود بعد از خشک شدن صره را نیک در میان شربت
مالیده بیرون آورند و شربت را نگاهدارند سکنجبین
ریوندی ورم جگر و تبهای محرق و سرسام را نافع بود
تخم کاسنی بست درم ریوند چینی چهار درم جدا هر یک
را کوفته در صره بندند و در دو من آب بجوشانند
و صره تا سه بار اندر دو ریوند را دائم در دیگ بمالند و صاف
و بیخ اسپتار حل کرده و یکمن شکر بقوام آورند شربتی
ده درم تا پانزده درم اگر تخم کسوت و تخم شاهتره و برگ
گل سرخ از هر یکی ده درم زیاده کنند بقوت نزدیک
سکنجبین تا تشنگی بنشاند و تبهای محرقه را نافع
بود آب انار ترش و شیرین نیم من سرکه پنج استار آب
برگ ده استار گلاب یکمن شکر طبرزد یکمن بقوام
آورند شربتی بیست درم سکنجبین مسهل که اسهال
صفرا کند سرکه و انگبین با شکر بمقدار سکنجبین ساده آب
گلاب صد درم و در هر یکمن شکر چهار درم سقمونیا
و عصارهٔ غافث و عصارهٔ قثاء الحمار از هر یک چهار
درم در خرقه کتان بسته در دیگ اندازند و بمالند

باتمام

با تمام از خرقه بگذرد و بیخ بادیان و بیخ کرفس هم کوفته
از هر یک ده درم در دیگ اندازند پخته باشند که جو
شیده باشد شربتی دو درم و اگر عصارهٔ قثاء
الحمار نباشد عوض آن رب هلیله یا رب تربد کنند
اما آنچه اسهال بلغم کند سرکه عنصل یعنی سرکه که پیاز
کوهی در وی پرورده باشند از آن سرکه بقدر
احتیاج و بیخ اسپتار شیره تخم معصفر و بست درم
تربد در خرقه بسته آب بقدر احتیاج همه بجوشانند
و صاف کرده با شکر بقوام آرند شربتی ده درم
یا پانزده درم اما آنچه اسهال سودا کند افتیمون سی
درم بسفایج نیم کوفته سی درم خربق سیاه کوفته
و بیخته هر یک جدا در صره بندند و یکمن شکر و صد
درم خل و یکمن آب در دیگ اندازند و صره
بسفایج و خربق را در دیگ اندازند و بجوشانند
و هم صره را بمالند و چون نزدیک قوام رسد صره افتیمون
باندازند که جوشش اندک آید فرود آورند و صره
را بارها نیک بمالند و بیرون آورند شربتی بیست درم
شراب نفع معده را قوت دهد و اسهال باز دارد و قی
را تسکین دهد آب انار ترش و شیرین که معه تخم کوفته باشند

بپزند و عصاره نقیع نخود بجوشانند و کف بردارند
بعد از ان تخم خنبر و شکر انداخته بقوام آورند شراب
خشخاش این شراب را نافع بود و کویند سرفه و نزله
وحواسه با سرفه اند همه را دفع کند صد عدد خشخاش
که بر درخت باشد و هنوز خشک نشده باشد اما
تخم او تمام پخته باشد از نوع خشخاش صد و نیم کوفته
در مقدار آب باران یا آب چشمه صاف خوب
و غار کنند دو شبانروز و اگر نیک نرم شود یک
شبانروز دیگر بگذارند بعد از ان باتش نرم جوشانند
تا پوست و تخم همه مهرا شود و بمالند و صاف کنند
و هر دو من از ان آب یکی استار انگبین و سی استار
منضج اندازند و بقوام آورند و اقاقیا و زعفران و گل
و گلنار و عصاره لحیة التیس از هر یک یکدرم همه را
نرم سوده با آن شراب بیامیزند و اگر در سینه خلطی
غلیظ باشد عوض منضج سه انگبین باشد و اگر عسل باشد
به منضج کنند صفت منضج بگیرند انگور تمام رسیده
شیرین و دانه بیرون کنند و بمالند و آب بگیرند و در
پاتیله در دیگ و آن سر بر نهند و آن دیگ
داشت که که پاتیله تمام در گل باشد و میان آن

پاتیله اندکی کشاده که آتش در میان پاتیله در
و میان پاتیله جوشد و که پاتیله چو در گل باشد
بجوشد باتش نرم بجوشانند تا دو بخش و یکی
بخش بماند صفت مسهل سرد و یابس معده و
اثر اما نافع بود و منع قی و اسهال و غثیان کند
و غشی که حادث شود و فواق را نفع کند بگیرند آب آبی
مرو یک شبانروز بگذارند و صاف کنند از ان
آب آبی و شراب کهنه و شکر هر سه بجوشانند
برابر باتش نرم تا بقوام جلاب آید و کف بردارند
و در هر یک رطل ازین مسهل زنجبیل و سنبل و قرنفل
و قرنفل از هر یکی یکدرم مصطکی دو نیم درم کوفته در
صره بندند و در وقت غروب آورده از آن ... این
صره را در دیگ اندازند و فرو آورند و بنهند
تا خنک شود و بعد از خنک شدن صره را بیرون
بالیده بیرون آرند و این مسهل را در ظرفی چینی یا آبگینه
نگاه دارند نوع دیگر مسهل اسهال و درد معده را نافع
بود آب آبی ترش و شراب کهنه از هر یکی رطل
بجوشانند تا بقوام آید و دو مثقال مشک سوده
با آن بیامیزند جلاب ساده شکر یکمن و گلاب سه من

باتش نرم بجوشانند و کف بگیرند تا همه باز آید
فرود آورند و یک را و یکدرم زعفران سوده در آن
حل کنند بگرمی و بوقت حاجت در آب حل کرده
بیاشامند بخورند شراب امرود معده را قوه دهد و
اسهال باز دارد امرود عوض که نیم پخته باشد و تخم
بیرون کنند و بجوشانند تا مهرا شود بمالند و صاف
کنند و آن آب را باتش نرم بجوشانند تا بقوام آید
و اگر خواهند که شیرین باشد بر هر یکمن شراب امرود
نیم من شکر اندازند و بقوام آورند شراب مورد معده
قوة دهد و حیض باز دارد و انتشار الفوه کند
و در تب و اشربه بهتر از شراب مورد نباشد حب الآس
نیم کوفته بجوشانند در آب تا مهرا شود و بمالند
و عصاره صاف او بگیرند و برابر آن عصاره شکر
طبرزد در دیگ اندازند و بقوام آورند شراب گل انگبین
از گل خشک کنند طبع را بهتر نرم کند یک رطل گل و چهار
رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کنند و یک
رطل شکر بجوشانند تا بقوام آید شربتی چهل
درم تا شصت درم با آب سرد بخورند و چون عمل
کنند هر بار که قدر اسهال بخورند یکبار دیگر شکم

بیاورد ماء العسل بیماریهای سرد و درد سینه
را نافع بود عسل یک جزو آب دو جزو بجوشانند
تا همه باز آید و اگر خواهند که گرم تر باشد خولنجان و دار
چینی و زعفران کوفته و بیخته در ان حل کنند صفت
مسهل نوع دیگر شراب دینار را اسهال صفرا کند
و سده جگر و معده و دل را قوه دهد و اخلاط خام پخته
باشد و سوء القنیه و استسقا را نافع بود بکوب
بیخ کاسنی شصت درم تخم کاسنی نیم کوفته ده
برگ نیلوفر زرد ده درم تخم کشوث ده درم انیسون
حبی نیم کوفته چهار درم زرک پانزده درم برگ گل
هفت درم در سه من آب بجوشانند تا یکمن بماند
و صاف کنند تا دویست درم قند سفید بقوام
آورند شربتی بیست درم هر صباح با آب نیم گرم
بخورند و اگر بیخ برگ نیلوفر بیست و این شربت
را دینار از جهت ان گویند که ادویه ان شش
یعنی یک دینار است شراب الو و السیاه در آب
تر کنند چنانکه سه انگشت آب بالای الو باشد و از ان
بجوشانند تا الو پخته شود و بمالند و این مقدار
که اول آب انداخته بود گلاب و آب آمیخته اندازند

وصاف کرده با تیموزن الو شکر انداخته بقوام
آورند طبع را نرم کند و همه بیماریهای گرم را نافع بود و اگر
بعد آنک بقوام آید بادرالکی در ده مثقال ازین شراب
حل کرده بخورند اسهال خوب کند شراب گل نار
شکم براند و دل را قوه دهد و جگر و معده را نافع بود
برگ گل تازه دو من در دو من آب بجوشانند و صاف
کنند و باز دو من برگ گل دران آب که صاف
کرده اند اندازند و بجوشانند و باز صاف کنند و بار
برگ گل انداخته بجوشانند هر چند توان گل تازه
دران آب و بجوشانند بهتر باشد و آن آب که چند
نوبت گل دران جوشانیده اند با عسل بقوام آورند
و اگر با شکر بقوام آورند جایز است شراب جند بیدستر
پیران را مزاج سرد و تر و جگر و معده سرد را
نافع بود و طعام هضم کند و بدن را قوه دهد شراب
کهنه نخ من بعد ادویه عسل صاف یک نیم من رطل
زنجبیل و دارفلفل و هال بوا از هر یک پنج درم قرنفل
و دار بلیل از هر یک دانگی دارچینی دو دانگ و نیم عود
و بلبل و مسک از هر یک دانگ نیم عنبر اشک و عود
ادویه دیگر همه را کوفته در صره بندند و با شراب

و عسل

187

و عسل در دیک اندازند و بقوام آورند و صره را بمالند
از دیک بیرون آورند و مشک و زعفران را سوده
دران شراب حل کنند و بخورند شراب و بعوض اطریفل
ضعف جگر و سپرز و فتا دهد و درد را نافع بود
گویند و بقراطیس حکیم دایم این شراب می خورد
همه عمر تن درست بود شراب تخم بادیان و بلیل
سفید و سلیخه از هر یک چهار درم مر و افسنتین
از هر یک دو درم همه را کوفته و بخته در صره بندند
و با هفت و نیم رطل بغدادی شراب انگوری سفید
در قرابه اندازند و سر گل کنند بعد از چهل روز
بکار دارند و بعضی گفته اند بعد از شش ماه
بکار برند اما دو من عسل با آن بیامیزند شراب مسقی
بدن را فربه کند و معده و دل و باه را قوه دهد و جگر را
نافع بود و مفرح است و مقوی روح مویز منقی باشد در
زمستان سه شبانروز و در تابستان یک شبانروز
بگذارند و بعد از آن بجوشانند تا مویز پخته شود و بمالند
و صاف کنند و قرنفل و دارچینی و سنبل و عود
هندی از هر یک یک درم زنجبیل و زعفران و مصطکی
از هر یک یکدرم در صره بندند و با آب مویز باز

در دیک اندازند و بجوشانند و صره را در دیک
بمالند تا ثلث بماند یک رطل عسل صاف انجبه
بقوام آورند شربتی ده درم بعد از شش ماه پیش
از طعام و بعد از طعام بخورند شراب نیز ضعف
و خفقان معده را نافع بود و بر هضم یاری دهد برگ
تازه پنجاه درم برگ غنار از و پاک کنند و در
دو من شراب کهنه تر کنند هفت روز بعد از ان
بجوشانند سبک و صاف کنند و با یک من شکر
بقوام آورند و اگر عسل باشد شاید شربتی ده درم
شراب بهی ضعف معده و سپرز را نافع
بود و قوه هاضمه بیفزاید عود هندی و سک بغدادی
ادویه از هر یک پنج درم سنبل و قرنفل و مصطکی
و جوزبوا از هر یک دو درم نیم کوفته در صره کشاده
بندند و در یک من گلاب با آتش نرم بجوشانند
تا همه باز آید و صره را بمالند و صاف کنند و با یک من
شکر طبرزد بقوام آورند شراب مشک دماغ
را قوه دهد و امراض بلغم و سپرز را نافع بود و دل
و روح را تقویه کند عسل یک من شکر یک من آب دو من
بجوشانند تا بقوام آید و یک مثقال مشک و یک

درم

188

درم زعفران سوده در وی حل کنند شربتی سه درم
شراب لسان الثور آب گاوزبان معطر یک من آب بادر
نجبویه معطر نیم من شکر یک من عسل نیم من کف گرفته
بقوام آورند و یکدرم زعفران سوده در وی حل کنند
شربتی ده درم اگر آب لسان الثور نباشد لسان الثور
خشک را ده استار باده استار گلاب و یک من آب
بجوشانند و مالیده صاف کنند و اگر بادرنجبویه
تر نباشد آن نیز چنین کنند شراب فواکه نسخه مختصر حرارت
جگر و بلغم و صفرا نشاند و شکم نرم کند آب غوره
و نقیع سماق و آلو و عصاره زرک و نقیع تمر
هندی و عصاره حماض همه برابر و نیمه وزن همه شکر
بقوام آورند شراب افسنتین نفخ امعا را نافع
بود و قولنج باز گشاید افسنتین پنجاه درم سلیخه سه درم
تخم کرفس سی درم همه در دو من آب بجوشانند
تا ثلث بماند صاف کنند و با یک من شکر بقوام آورند
فصل هشتم در مربیات بدانکه مربا چیزی پرورده
را گویند و چیز پرورده را انجاب نیز گویند گل شکر
ساختن برگهای زرد گل سرخ بگیرند ده
درم شکر سه من ازان نیک در ظرفی یک تو گل

در مربیات

و یک پوست شکر بر بالا هم چینند و یک مشت نمک اندازند
و صباح بمالند چنانچه گل در شکر مانده شود و چهل
روز در آفتاب نهند و هر روز یکبار بکفچه چوبین
بمالند اما گل انگبین در هر ده من عسل صاف فقط
من از برگ گل اندازند و بعضی من گفته اند
خوبتر آن است که علی گوید که گل انگبین بعد از شش ماه بکار
دارند بنفشه پرورده با نخود و شکر دو جزو مثل گل
بسازند و در آفتاب نهند سرفه گرم و درد سینه
و ذات الجنب را نافع بود و سینه را نرم کند
هلیله پرورده آنچه هلیله تر در هند پرورند بهتر باشد
از آنکه خشک در جای دیگر پرورند معده را قوت دهد
و رطوبات سر و دماغ و معده را خشک کند
و سیاهی موی نگاه دارد و بوی دهان خوش کند
و بیخ دندان محکم سازد و مانع بخار دماغ بود و هلیله
کابلی بزرگ و درست آنقدار که خواهند بگیرند
و در زمین نمناک جائی حفره برند بکر و ریگ نمناک
در یک آن چاه بریزند اندکی و از بر ریگ نمناک
و هلیله یک یک بر روی آن ریگ نمناک چینند
چنانچه هلیله بر بالا هم نباشد و باز ریگ بر بالا
آن

آن هلیله پاشند چندانکه هلیله پوشیده
شود و باز هلیله بر بالای آن ریگ چینند
چنانچه گفته شده ریگ تر اندازند و هلیله تو بتو
می چینند و هر تو ریگ که بر بالای
هلیله ریزند آب در ریگ پاشند و هر روز هلیله را
از آن ریگ بیرون آورند و در ریگ تازه همانجا بدستور
ریزند تا ده روز هر روز چنین کنند اگر هلیله تر و تازه
نشده باشد باز چند روز در ریگ همان نوع کنند
تا تر و بزرگ شود بعد از آن هلیله را چند بار
بشویند و هلیله شسته را با خرما و کشک جو
در آب بسیار و آتش نرم بجوشانند تا نرم شود
و بگذارند تا سرد شود پس عسل صاف گرم
کنند و سه عسل گلاب بیامیزند و هلیله را بسوزن
بیازند و زعفران و خیربوا و دار فلفل و قرنفل
از هر یک یک مثقال دارچینی نیم مثقال مشک دانگ
نیم همه را غیر مشک نرم کوفته در حصه بندند و
با عسل و گلاب و هلیله همه را به آتش نرم بجوشانند
و حصه را دائم در دیگ بمالند چون هلیله تمام پخته
شود فرود آورند و در شبانروز بگذارند با هلیله

قوت ادویه بگیرد بعد از آن هلیله را بیرون آورند
از آن عسل و عسل صاف بیندازند در دیگ و گرم
کنند و چون عسل گرم شود هلیله را در دیگ
اندازند و اندکی که کف یکبار زند فرود آورند و مشک
را بعد با هلیله بیامیزند و در ظرف کنند باید که
دو انگشت عسل بالای هلیله باشد و هر چند
دیرتر ماند بهتر باشد زنجبیل پرورده معده سرد را
نافع بود و گرده و مثانه را نفع کند و گرم کند
و ادرار بول نافع است و تقویت باه پروردن
زنجبیل مثل هلیله است اما چون از کیخ بجو و خرما
بیرون آورند یکبار دیگر بخرما تنها بجوشانند
و در ادویه همان دارویها که هلیله است و عسل همان
نوع و بعضی زنجبیل در شراب اندازند و یک
زیاده در آفتاب نهند تا نرم شود و بیرون آورند
و در آب و عسل و ادویه بجوشانند تا پخته شود و
بیرون آورند و در عسل اندازند و اندک جوشانیده
بکار دارند و بعضی بجای شراب در گلاب تر کنند
و بهمان نوع که در شراب گفته شده بود پرورند
سیر پرورده بگیرند دانه های سیر بزرگ و پوست
کنند

جوشانند

[illegible]

کنند و یک شبانروز در شیر تازه اندازند و بعد از آن
از شیر بیرون آورند و با عسل بجوشانند تا پخته
شود و قاقله و خیربوا و زنجبیل و دارچینی از هر یک
یک درم قرنفل و دار فلفل و جوزبوا و زعفران از هر یک
نیم درم کوفته و بیخته با سیر و عسل بیامیزند و بکار برند
همه بیماریهای سرد را نافع بود و معده را از رطو
بات پاک کند و حرارت غریزی برافزاید
و مفاصل را نفع کند امله پرورده امله درست را
هفت روز در آب تر کنند و بیرون آورند و دارو
و عسل بدستور هلیله پرورند حفظ صفرا کند و دفع
امله مانند هلیله است شقاقل پرورده گرده
و مثانه ضعیف را قوت دهد و مقوی باه و مزیل درد
پشت است اگر شقاقل تازه باشد در عسل با ادویه
که گفته شده بجوشانند تا پخته شود و اگر شقاقل
خشک باشد در آب گرم تر کنند و هر روز آب
گرم تازه کنند تا نرم شود و بدستور هلیله در عسل
پزند با ادویه که گفته شد گزر پرورده سینه را
نرم کند و پشت گرم کند و درد پشت زائل سازد
و باه را قوت دهد بگیرند گزر و پوست تنک او دور

کنند وانچه در میان او سخت است دور کنند و پاره
پاره کرده در آب و عسل یکبار بجوشانند تا نیم پخته
شود و بیرون شود و با عسل دیگر و ادویه که در
سیر گفته شده بجوشانند تا پخته شود آبی پرورده
قی و اسهال باز دارد و طعام بگوارد و معده را
قوة و دهد بگیرند آبی و دانه او با پوست از درون او
پاک کنند و چهار پاره کنند و در عسل و آب پخته
کنند و بیرون آورند و با عسل دیگر بجوشانند و
داروها که در سیر گفته شده انچه بخورند پرورده
سیب و امرود همانند پرورده آبی باشد پرورده
جوز مغز جوز بگیرند و پوست تنک که بر مغز است
دور کنند و با عسل و آب بجوشانند و بیرون آورند
و با عسل دیگر اندکی بجوشانند بخورند پرورده جوز هندی
که نارجیل گویند مغز جوز هندی را پوست دور کنند
و سه روز در آب صاف هر روز تازه کنند و بعد از آن
مثل مغز جوز پرورند پروردن بادام مغز بادام را در آب
کنند و در دوشاب شیرین بجوشانند و سه روز
در دوشاب بگذارند بعد از آن بیرون آورند و با عسل
و نبات گرم و انچه موافق مزاج بجوشانند اندک و فرو
آورند

بیرون آورند و داروها که در سیر گفته شده پخته

آورند و بخورند پرفه را نافع بود و بدن فربه کند
پرورده جلغوزه درد عصب را نافع بود و مقوی
باه و مولد منی است مغز جلغوزه را مانند جوز
پرورند فصل سیم در نقعها و مطبوخها مسهل
و ماء الاصول مطبوخ هلیله مزاج مجرور را مسهل
موافق بود پوست هلیله زرد و هلیله کابلی و هلیله
سیاه از هر یک هفت درم بنفشه و گل از هر یک
پنج درم تخم کاسنی و تخم خرفه از هر یک سه درم
برگ کاسنی و برگ کرفس از هر یک یک دسته
خرد عناب و سپستان و آلو سیاه از هر یک سی
عدد و خرمای هندی پانزده درم در یک من نیم آب بجو
شانند تا نیمی بماند و صاف کنند و صد درم از این
مطبوخ با بیست درم شیرخشت در وی کداخته بخورند
مطبوخ افتیمون تب ربع را نافع بود و اسهال
سودا و بلغم کند هلیله کابلی و سیاه و بلیله و املج
و سنای مکی از هر یک پنج درم افسنتین چهار درم
افتیمون هفت درم اسطوخودوس سه درم آلو سیاه
بیست عدد و مویز دانه بیرون کرده بیست بیست
درم جوشانیده صاف کنند و در صد درم از این

مطبوخها و نقعها

از غاریقون مسهل و دوا یکی صبر و نیم درم بالنگو بطلی
حل کرده و امیخته بخورند مطبوخ شاهتره اسهال سودا
کند جرب و یرقان را و امراض جگر و سپرز را
نافع بود شاهتره بیست درم عناب و آلو سیاه
از هر یک بیست عدد و کل شکر در وی حل کرده
بخورند مطبوخ افتیمون مالیخولیا و جرب و سودا
را نافع بود هلیله کابلی و افتیمون و اسطوخودوس
و مویز دانه بیرون کرده از هر یک ده درم سنای
پنج درم سنای مکی هفت درم تربد سیم کوفته چهار
چهار درم جوشانیده صاف کنند و با نیم درم
غاریقون و یکدرم صبر بخورند نقیع البزور حیض
براند تخم خربزه هفت درم تخم کرفس و انیسون
و تخم بادیان از هر یک سه درم دو قو و فنک
و طراشیع از هر یک دو درم سنبل و حسنی
و بهار اسپند و ابهل از هر یک و نیم درم همه
نیم کوفته در شیشه کنند و یک من آب در وی
زنند و سه روز در آفتاب نهند و بعد از آن
هر صباح چهار وقیه با یکدرم روغن بید انجیر یا روغن
بادام شیرین بخورند و اگر در آفتاب نهند و بجو
شانند

شانند با سه بار آید شاید ماء الاصول نقرس و درد
مفاصل را نافع بود پوست بیخ کبر و بیخ کرفس
و بیخ بادیان از هر پوست ده درم پوست حنظل
و شطرج و نانخواه و قنطوریون و فنق و انیسون و سود
ریحان و بوزیدان و اهن سرخ از هر یک پنج درم بجوشانند
هر صباح یکوقیه با یک مثقال روغن بید انجیر بخورند
مطبوخ سورنجان وجع المفاصل و نقرس را نفع
کند هلیله زرد ده درم تربد سفید سه درم سورنجان
و تخم کاسنی و تخم کرفس و تخم بادیان از هر یک دو
درم در سیصد درم آب بجوشانند تا صد درم بما
بماند و صاف کنند و سی درم ترنگبین در وی حل
کرده بخورند نوع دیگر قوه که دو ماش گویند و بو
زیدان و سورنجان و اذخر از هر یک پنج درم
بجوشانند شربتی چهار وقیه با دو مثقال روغن بید انجیر
بخورند فصل دهم در حبوب مسهل و غیر مسهل حب
اصطمخیقون من را از اخلاط غلیظ و مواد بد و سودا
پاک کند پوست هلیله کابلی شش درم املج و افسنتین
و غاریقون و سقمونیا از هر یک سه درم انیسون و بادرون
از هر یک پنج درم ایارج فیقرا یکدرم قرنفل یکدرم فانید

در حبوب

چهار درم فانید بکدازند و ادویه کوفته و بیخته بان سرشتند
و حب سازند شربتی دو مثقال حب الذهب درد
سر و چشم را نافع بود و سر و دماغ را از مواد بد پاک کند
صبر سقوطری بیست درم بلیله زرد ده درم زعفران
و مصطکی و کثیرا و سقمونیا از هر یکی سه درم گل سرخ نیم درم
کوفته و بیخته بگلاب حب سازند شربتی یک نیم درم نسخه
دیگر حب الذهب صبر ده درم تربد مجوف تراشیده
هفت درم مصطکی و گل سرخ از هر یکی یک و نیم درم
هلیله زرد و سقمونیا از هر یک نیم درم بگلاب حل
کنند شربتی دو نیم درم تا سه درم حب قوقایا نسخه
جالینوس درد چشم و سر را نافع بود و بدن را از فضلات
پاک کند مصطکی و عصاره افسنتین و صبر و شحم حنظل همه
برابر کوفته و بیخته آفشرا الجوشانند و صاف کرده
بسرشتند شربتی یک نیم مثقال حب افتیمون سر و
دماغ را پاک کند و امراض سوداوی را نافع بود افتیمون
چهار مثقال سفایج و انزروت از هر یک سه مثقال
شحم حنظل و تربد و سقمونیا و نمک هندی و افسنتین از هر یک
دو مثقال صبر ده مثقال شربتی دو درم حب دیگر که اسهال
صفرا و بلغم با پیاها کند بلیله زرد و افتیمون و صبر از هر

دو درم سقمونیا و نمک هندی از هر یک درم زعفران
نیم درم حب سازند شربتی دو درم حب سورنجان درد
مفاصل و نقرس را که ماده آن با سوداء مرکب باشد
نفع کند و همه بدن را از اخلاط غلیظ پاک کند اجاج
فیقرا شش درم سورنجان و بوزیدان و هلیله زرد
و ماهی زهره از هر یک سه درم ربد نیست درم حرمل
سیاه دو درم شحم حنظل سه درم پاک کنند با حب
سازند شربتی سه درم حب منتن فالج و لقوه و نقرس و
مفاصل و درد پشت را نافع بود و حیض براند و باد
ها غلیظ را دفع کند سکبینج و اشق و مقل و جاوشیر و حلتیت
و تخم اسپند و شحم حنظل و صبر و تربد و انزروت همه
برابر صمغها را با آب حل کنند و ادویه را کوفته و بیخته با آن
سرشته حب سازند شربتی سه درم حب شطرج درد
سر و درد سپرز و کردن و پهلو را نافع بود و اسهال
اخلاط کند هلیله زرد ده درم صبر بیست درم
خردل سه درم شطرج بلخ نفطی و شحم حنظل از هر یک
دو درم فانید چهار درم کوفته با آب گرم حب سازند
شربتی دو درم حب فیقرا و افتیمون استرخا و فالج و لقوه
و رعشه را نافع بود و رطوبات اعصاب را جذب

گرده بیرون آورد عاریقون و شحم حنظل و فربیون
و سکبینج و مقل از هر یک درم صبر دو درم با آب کرم حب
کنند شربتی دو درم حب سکبینج درد زانو و شرین و تهیگاه را نافع
بود تخم کرفس و تخم مرار اسپند و عاریقون از هر یک پنج درم
افتیمون و سفایج از هر یک چهار درم اجاج فیقرا شش درم
با آب کاسنی حب کنند شربتی دو درم با چهار درم ماء الجبن
خورند حب افتیمون تب ربع را نافع بود هلیله کابلی
و افتیمون را کوفته و بیخته با آب بادیان سرشتند شربتی
دو درم تا سه درم هر بامداد بخورند حب بنفشه اسهال صفرا کند
بنفشه یک درم گل سرخ دانکی سقمونیا دانکی بدرم سوده
بلعاب تخم اسپغول سرشتند و این یک شربت است
حب دیگر که اصحاب ربو و حمی را نافع بود ربوس و سوس و بنفشه
خشک از هر یک یک درم عاریقون ربع یک درم یک شربتی است
حب سکبینج قولنج بگشاید شحم حنظل و سکبینج از هر یک دو درم
سقمونیا سه درم با آب سداب حب کنند شربتی از یک درم تا یک مثقال
حب عاریقون سبل و سعال و بهارها جگر را نافع بود
افتیمون و صبر از هر یک شش درم عاریقون چهار درم سقمونیا سه
درم فطراسالیون و انیسون و بسباسه و تخم کرفس و دوقو
از هر یک

از هر یک دو درم شربتی دو درم تا سه درم حب مقل بواسیر و سعال
معده را نافع بود و طبع را نرم کند و مجرب و در مواقف بود هلیله
کابلی بیست درم مقل ده درم کتیرا پنج درم انجیر را پخته کرده
آب آن بگیرند و مقل و کتیرا را در آن آب حل کنند و هلیله با آن سرشته
و حب کنند شربتی دو درم تا سه درم نسخه دیگر جهت بواسیر باز دارد
هلیله کابلی و بلیله و امله از هر یک یک جزو مقل برابر همه مقل
پاک کند با حل کنند و ادویه با آن سرشتند و حب کنند شربتی
دو نیم درم حب دیگر که کرم دراز و حب القرع را بیرون کند او در
کنبل دارو و بلبل سفید و برنگ کابلی مقشر و قنبیل و نمک هندی
از هر یک پنج درم ترمس و قسط از هر یک هفت درم
شیح ارمنی ده درم ربد سعد پانزده درم با آب ترمس بکوبند
شربتی از سه درم تا پنج درم نسخه دیگر که کرم را بکشد و بیرون
آرد تربد و قنبیل و پودینه و تربد زرد و برنگ مقشر و کنبل دارو
از هر یک دو درم و در ماها خشت درم شربتی از سه درم تا پنج
درم در مطبوخ شیح با در شیر تا در سرکه خورند نوع دیگر که کرم
بیرون آورد برنگ کابلی مقشر هفت درم برگ سنگلی
بسیار خورند نوع دیگر برنگ مقشر هفت درم ربد سعد دو درم
مویز سیاه پنج درم با مویز قرص سازند و اول سه روز هر روز
صباح ناهار شیر با شکر بخورند روز چهارم قرص در سرکه حل کرده ...

نهار بخورند همه کرمها را کشته بیرون آورد حب
الصبر کرم و حب القرع را نافع کند و بدن را از اخلاط لزج و
سوداوی پاک کند صبر و هلیله زرد از هر یک
یکدرم سقمونیا و گل سرخ از هر یک دانگ نیم کتیرا
نیم دانگ با آب کاسنی یا آب شاهتره سرشته بخورند
این یک شربت است حب السعال دق و سل را نافع
بود صمغ عربی و کتیرا و مغز دانه آبی و تخم خطمی
از هر یک سه درم مغز بادام شیرین سفید کرده و تخم
کوک و تخم خرفه و باقلا خشک مقشر و تخم خیار و بلد
از هر یک نیم درم بلعاب دانه آبی حب کنند و دایم
در دهان نگاه دارند حب السعال سرفه مقدار رشت را
نافع بود رب السوس نیم درم بلبل و مرو قرد ما با مغز
بادام تلخ و حلتیت از هر یک دو درم بماء العسل سرشته
حب ساخته در دهان نگاه دارند حب دیگر که اسهال
خونها را بازدارد ... الطرفا بنج کرمازو و از هر یک
چهار درم افیون نیم درم کوفته و بیخته با صمغ عربی
سرشته دو درم بخورند با رب آبی نسخه دیگر بلیله
ده عدد حب الآس بریان کرده بست درم دانه
انگور که از پیش که بیرون آورند درم سماق سه درم

کوم

کوفته و بیخته با آب صمغ عربی سرشته دو درم رب
حب الآس بخورند اسهال خون را دفع کند
پوست انار ترش و مازو و قشر ... دو برابر کوفته
بسرکه صاف بیخته کنند چندانکه حب توان ساخت
و نگاه دارند تا به شود و حب سازند بمقدار فلفل از
ده حب تا بیست با آب سرد بخورند حب دیگر هم
جهت دفع اسهال خون افیون یک اقاقیا دو ...
و سماق و حب الآس از هر یک چهار کوفته نرم ...
آبی سرشته یکدرم حب دیگر که اسهال
بلغم بازدارد مرو قره و افیون و خنده ...
همه برابر حب سازند بمقدار بلبل سرشته هفت تخم ...
سرد بخورند و اطفال را دو تا سه حب بمقدار قوت شان
نسخه دیگر افیون و زعفران و نجد و سنبل رومی و مرهم را
حب سازند بمقدار ... دو حب حب دیگر که
بوی دهان خوش کند و بوی بد دفع کند
و قرنفل و قرفه و جوزبوا همه برابر مشک اندکی با آب
جاق زردآلو سرشته حبها سازند مقدار نخود و دایم
در دهان نگاه دارند و تخم کرفس ... خوردن بوی بد دهان
دفع کند نوع دیگر برگ و شاخ مورد ... مورد دانه بیرون

کرده هر دو برابر کوفته نرم صباح و شام مقدار جوز بخورند
بوی دهان خوش کند و دل و گرده را تقویت کند حب دیگر
که بوی دهان خوش کند و بوی بد دفع کند جوزبوا و قرنفل
و عاقله و دارچینی و خولنجان از هر یک یکدرم کافور نیم درم
مشک دو دانگ حب سازند مثل نخود و دایم در دهان
نگاه دارند حب دیگر جهت بوی دهان عود خام و قرنفل
و مصطکی همه برابر نرم سوده حب سازند بشراب ریحان
و در سایه خشک کنند و اگر عوض شراب با آب صمغ عربی
سرشته‌اند و دایم در دهان نگاه دارند و آب او فرو برند
دهان خوش کند و معده و دل را قوه دهد فصل یازدهم در
داروهای قی داروی که بلغم بیرون آورد سنبدان
سفید دو درم بوره یکدرم کندش نیم درم نمک هندی
نیم درم کوفته بعسل سرشته این دو شربت است در صد
درم طبیخ شبت و چهل درم سکنجبین عنصلی بخورند
داروی دیگر تربد زرد و جوز القی از هر یک یکدرم
تخم ترب دو درم با عسل و طبیخ شبت بخورند نسخه دیگر
انگندر که غوره روز ... خشک کرده دو درم
کوفته در طبیخ شبت با ماء العسل بخورند داروی که سودا
دفع کند نمک هندی و تربد و بوره ارمنی از هر یک

قی

در داروی قی

دو

دو درم سنبدان سفید نیم درم کوفته و بیخته با ماء العسل
یا سکنجبین عنصلی بخورند سودا را از قی بیرون آورد فصل
دوازدهم در داروهای غرغره که دماغ پاک کند
عاقرقرحا و دار فلفل و زنجبیل و سعتر و خردل و زوفا
خشک و ایارج فیقرا همه برابر کوفته و بیخته بسرکه
عنصل ترکرده بعسل سرشته و دو درم در گلاب
یا انگامه یا سکنجبین عنصلی حل کرده غرغره کنند
نوع دیگر که صرع و لقوه و فالج را نافع بود و ...
بادی ... چهار درم نوشادر سه درم ایارج فیقرا
نیم درم در سکنجبین عنصلی یا انگامه هر کدام که باشد
حل کرده غرغره کنند نوع دیگر اماس گرم زبان را دفع
کند پوست انار ترش سوس سعتر همه برابر در آب
بجوشانند و غرغره کنند نوع دیگر اماس صلب
زبان را اکلیل الملک دو درم حلبه سی درم خرمای هندی سی
درم انجیر خشک سی عدد در یک من آب
بجوشانند تا نیمه بماند و صاف کرده غرغره کنند
نوع دیگر که ... زبان را که از بلغم بود دفع کند زنجبیل
و نوشادر و عاقرقرحا و مویزج و مرزنگوش و خردل
همه برابر کوفته نرم بعسل سرشته در انگامه حل کرده

غرغره

غرغره کنند و اگر ادویه را بجوشانند و صاف کنند
و آن آب با شکنجبین عنصلی آمیخته غرغره کنند بهتر باشد
نوع دیگر که کام و ملازه که فرو دآمده باشد نفع کند
بار درنه رشش و مازو و سماق همه برابر کوفته در شیر تازه
اندازند یک شبانه روز بعد از آن صاف کرده غرغره کنند
نوع دیگر که خناق گرم را نافع بود آب لسان الحمل
دو وقیه آب عصا الراعی و آب عنب الثعلب از هر یک
یک نیم وقیه روغن گل نیم وقیه آمیخته غرغره کنند
نوع دیگر خناق گرم را نافع بود رب شاه توت دو درم
فلوس خیار چنبر سه درم آب عنب الثعلب بیست
درم آمیخته غرغره کنند و خمیر رشش با آب انار رشش
یا آب بغرفه یا آب گشنیز هر کدام ازین ابها که باشد آمیخته
رشش غرغره کنند و آب انار رشش با روغن گل غرغره
کنند نافع بود و طبیخ عدس و سماق نیم نافع است نوع
دیگر خناقی که از سرد باشد نفع کند تخم هزار اسپند
و عاقرقرحا و خردل و تخم ترب و مرو حلبه و نطرون
و نوشادر و بلبل و بوره و رماد القطاطیف همه برابر
بعسل سرشته در گلاب حل کرده غرغره کنند نوع دیگر
که ماده خناق را آمیخته پانزده الخر خشک پنجاه درم روغن

دیگر هم در علاج خناق چون از بود علامتش مرحومه دیری کاو
دیگرباره فصد قیفال کنند نافع بود بعد از فصد طبیعت را

علاج خناق ... کلو اکر ... و بجلاب ... کنند خناق را نافع بود ... قیفال ... فصد کنند ... الخر ... آب ... خناق ... غرغره کنند ... اکر ... غرغره کنند ... حلق طلا کنند ...

کاو و اکلیل الملک از هر یک ده درم در یک نیم آب
بجوشانند تا سه باز آید صاف کرده غرغره کنند
فصل سیزدهم در سعوطات و در شمومات و بخورات
و عطوسات و قطورات بدانکه سعوط چیزی را گویند
که در بینی مالیدن شموم چیزی را گویند که بو کنند بخور
چیزی را گویند که بسوزند عطوس چیزی را گویند که
عطسه آرد قطور چیزی را گویند که در بینی و گوش
چکانند اگر بلیسه را اندازد و بمالند و در بینی و گوش
نهند ازان قطور گویند سعوطی که درد سر خشک
و گرم را نافع بود و آب کدو و روغن نیلوفر از هر یک
جزو سر و حر و آمیخته بدرون بینی رسانند سعوطی دیگر
که سده دماغ بگشاید و صداع بلغمی دفع کند غوده
چهار درم نوشادر و تربد از هر یک یکدرم کوفته
و بیخته با روغن شونیز یا روغن بادام تلخ بدرون بینی
رسانند سعوطی دیگر که در شقیقه سرد را نافع
بود روغن بادام تلخ یا روغن دانه زرد آلو تلخ آب
مرزنگوش در بینی زنند سعوطی دیگر که سکته و لقوه را
نافع بود زهره کلنگ با آب مرزنگوش در بینی
زنند و زهره کلنگ با شیر زنان هم نافع بود و زهره

سعوطات
شمومات

یک نیم درم قرنفل و قاقله از هر یک یکدرم قصب
الذریره دو درم کوفته و بیخته بلبسه بشراب تر کنند
و بلبسه را با آن دارو ها مالیده در بینی نهند قطوری که
خون از بینی باز دارد کاغذ سوخته و تخم و پوست تخم مرغ
سوخته و اقاقیا و پوست انار رشش همه برابر کوفته
و بیخته بعصاره بادروج سرشته و بلبسه ساخته در
در بینی نهند قطوری که درد گوش را از گرمی باشد
ساکن کند روغن گل دو جزو روغن بنفشه یک
جزو و خل الخمر و آب غوره از هر یک نیم جزو و برشته با آمیخته
شود و در گوش چکانند و اگر دو سه آورد که سر را
دختر داشته باشد گرم در گوش چکانند یا درد
درد ساکن کند و صندل و گلاب و کافور و اسفیدج آمیخته
تر کرده تا گوش طلا کنند نافع و در دیگر شموم که صداع
سرد را نافع بود جوز بوا و شیح و قرنفل و مرزنگوش
از هر یک مثقال سنبل چهار مثقال همه کوفته و بیخته
با سرکه سرشته بو کنند شمومی که مصروع را نافع
بود سداب و مرزنگوش و سعتر و دائم بو کنند
و اگر عاقرقرحا سوده مصروع عطسه آورد فصد
است که از صرع خلاص یابد بخوری که سده بگشاید

و دماغ را پاک سازد با جلاب که تر کنند و بر آتش
نهند و بخار ان دارند و سنبل کوفته و صندل
سفید بر آتش نهاده بخور ان دارند و گل سرخ
و شکر و برگ مورد هر یک بر آتش نهادن
و بخور ان در آتش نافع بود و اگر سده از برد
باشد عود و مشک و قسط و لادن و شونیز و چوب
گز هر کدام که باشد دود آن نافع بود بخور دیگر که
بواسیر را نافع بود بیخ کبر و بیخ کرفس و حور حنظل
و خار تر کلیجین و انکدان و ایرسا همه برابر کوفته
و بیخته بعسل بلا در سرشته و قرص سازند هر یک
مثقالی یک قرص بر آتش سر کش شد نهند و تغاری
که یکی و سوراخ داشته باشد بر بالای آتش نهند
و مقعد را بران سوراخ تغار نهند که دود آن بمقعد
رسد چند بار دود کنند بواسیر خشک سازد
بخور دیگر حب و مقل بواسیر سپند ال سفید و بیخ حنظل
و تخم هزار اسپند و اشجار و اشنان جامه و چوبی
و کنفجه سفید و انزروت همه را برابر قرص سازند
هم بران نوع و هم بران نوع دود کنند قطوری که درد
گوش گرم را نافع بود روغن گل شش درم روغن

با دو ادام شیرین سه درم حل الطیب ده درم باشی نرم بجوشانند
و با سرکه بر آورد و روغن بماند نیم گرم در گوش چکانند
قطوری دیگر درد و صعب گوش را دفع کند زهره گاو
ده درم روغن خیری شش درم بجوشانند نرم تا زهره
بر آورد و روغن بماند یک قطره در گوش چکانند قطوری
دیگر که درد گوش ساکن کند و دوی و طنین را نافع بود
برگ صنوبر و زوفای خشک و حب الغار هر سه برابر
بجوشانند با مهرانگ و آن آب نیم گرم در گوش چکانند
قطوری دیگر که درد گوش ساکن کند افیون و جندبیدستر
هر دو برابر در ده درم مسیح بجوشانند تا بقوام آید در
گوش چکانند داروی که کرم گوش بکشد برگ شفتالو
و آب برگ بودنه و آب برگ ترب از هر یکی نخدرم
جربوا سفید و بوره ارمنی و شونیز و زرنباد و افسنتین
از هر یک یکدرم ادویه خشک کوفته با آن آبها آمیخته
در آفتاب نهند که خشک شود و بسایند و در
گوش نهند داروی که خون و ریم آمدن از گوش باز
دارد عسل ده درم حل الطیب ست درم بجوشانند
و کف بگیرند و دو درم زنگار با آن آمیخته پلیته بآن
آلوده کرده در گوش نهند مجرب است فصل چهار

اطلیه وارزمید

دهم در اطلیه و اضمده طلای که صداع گرم را نافع بود
صندل سفید و سرخ و تخم کوک از هر یک سه درم
برگ نیلوفر و گل سرخ از هر یک چهار درم مامیثا
دو درم تفاح یک مثقال کوفته و بیخته بعصاره کدو
قرصها سازند و بوقت احتیاج بگلاب سوده بر جبهه
بمالند طلای دیگر درد سر گرم را ابت جو و تخم اسپغول
با آب سرخ مرد سوده و سرشته بر سر بمالند طلای دیگر
که درد و سرسام و صداع که از حرارت آفتاب باشد
ساکن کند صندل سفید ده درم افیون یکدرم اندروت
سه درم با آب کشنیز تر قرص سازند و با آب سوده بر
شقیقه بمالند طلای دیگر که در همه انواع صداع گرم
نافع بود روغن گل ده درم سرکه نخدرم در شیشه
کرده بر سر تا آمیخته شود و بر سر بمالند طلای حنظل
در سرسام سرد و سرسامها و تا مالند تا مواد از
فرود آورد و در آخر بر سر نهند تا باقی مواد
تحلیل دهد و دفع کند و پیاز عنصل تازه بسنگ
یا چوب کوفته بسرکه حل کنند و بمالند ضماد تمام
در همه انواع صداع نافع بود بابونه و بودنه و شبت
ورق خشک و سعتر همه برابر کوفته و بیخته بسرکه

عنصل با سرکه بمالند ضماد بنفشه در سرسامها و حمیات
در نهایان گشتن بیمار در سر نهند آرد جو ده درم بنفشه
ده درم کوفته و بیخته با آب بید و روغن گل و سرکه
بر سر ضماد کنند ضماد که اماس بن گوش را دفع
کند پیه بط و پیه مرغ خانگی برابر بگدازند و نخدرم
سنگ گوسفند نرم سوده با آن بر سرشند و ضماد کنند
نوع دیگر اماس بن گوش صندل و فوفل و شیاف
مامیثا و صبر و مر و زعفران همه برابر بگلاب سرشته
طلا کنند طلای که خون بینی باز دارد گلنار و اقاقیا
و عصاره لحیة التیس و صندل سفید از هر یکی سه درم
کافور دانگ و نیم سرشته بر پیشانی بمالند ضمادی که
معده سرد را نافع بود سعد و اذخر و قصب الذریره
از هر یک نخدرم سنبل و مصطکی از هر یک سه درم
همه با شراب کهنه سرشته بر معده ضماد کنند ضماد
دیگر معده را نافع بود صندل و گل سرخ و برگ
از هر یک هفت درم سک و اقاقیا و سعد و کندر
و کعک بغدادی از هر یک سه درم با آب برگ
مورد بسرشند ضماد کنند ضماد که قی باز دارد گل سرخ
و سک از هر یک سه درم نخدرم صندل سفید و رامک

از هر یک نخدرم عود سه درم زعفران یکدرم کافور
دانگی با آب برگ مورد بر معده ضماد کنند ضماد که درد
جگر را نافع بود صندل سفید شش درم بنفشه نخدرم
تخم خطمی و نیلوفر و اذخر از هر یک سه درم زعفران و کا
فور از هر یک یکدرم موم نخدرم روغن گل بقدر احتیاج
مرهم ساخته بر جگر بمالند ضماد که جگر گرم و ملتهب
را نافع بود صندلین و گل سرخ و فوفل و شیاف
مامیثا و کافور با آب عنب الثعلب و آب کاسنی بسرکه
طلا کنند ضماد که اماس جگر گرم را نافع بود عنب
الثعلب و بنفشه و تخم کوک و آرد جو و آرد عدس
و حب مخلب و سرخ مرد و برگ لسان الحمل همه برابر
کوفته بر جگر ضماد کنند ضماد که اماس جگر
سرد را نافع بود سنبل و مصطکی از هر یک دو
درم اذخر سه درم زعفران یکدرم قصب الذریره
نخدرم با آب شبت یا شراب کهنه ضماد کنند ضمادی
که سپرز سخت را نافع بود برگ سداب خشک ده
درم بودنه خشک چهار درم بوره ارمنی دو درم اقاقیا
هفت درم بوره و حل الطیب و شراب بگدازند و سداب
و بودنه با آن سرشته ضماد کنند ضماد که استسقا

۲۳
۲۳ ۲۳
گل بابونه جوشانده
با روغن بابونه و
ضماد نمایند

رقی و ابا که در حصه آمده باشد نافع بود آرد جو و سعد
و سک کو سفند خشک و بوره ارمنی و زیره همه را برابر
کوفته باب صاف سرشته برشکم و خوایه ضماد کنند
ضمادی که زلق الامعا بلغمی را نافع بود لادن و سعد و مصطکی
وادوحر و قصب الذریره و مرزنگوش از هر یکی دو درم
باب برگ مورد تر یا اب اطراف کرسرشته بر شکم ضماد کنند
ضمادی که درد بواسیر دفع کند مقل و کوپان شتر و مغز ساق
گاو و مغز دانه زرد آلو و شمعه و زرده تخم مرغ همه برابر مقل
در روغن گاو که در وی سار جوشیده باشند حل کنند و ادویه
سرشته ضماد کنند و سار نخته را در روغن گاو بریان کنند و طلا
کنند در وی بواسیر را دفع کند طلائی که بعد از تنقیه بدان مالند
جذام را نفع کند نطرون و اشق و فرفیون و گوگرد زرد و
برگ انجیر همه را برابر کوفته بسرکه در بدن مالند نوع دیگر
جذام را نفع کند زرنیخ سرخ و گوگرد زرد یازده درم قسط
هشت درم اسک شش درم برگ صنوبر و برگ
حب الغار و مسک از هر یک بیست درم زرم بخته
بعصاره جو در سرشند تا برگ جو شد انجو شانند تا مثل
مرهم شود و ادویه با آن سرشند و بمالند و بعد از آن باب
خطمی سفید و سبوس گندم بشویند یا با آبی که بنفشه

و نیلوفر و کشکجو همه کوفته محکم بشویند ضمادی که
اماس بواسیر و درد را نافع بود اکلیل الملک با کوه
تا آب بجوشد و بسه گرماسه ضماد کنند ضمادی که حیض زنان
السن را باز دارد عدس مقشر و پوست انار و رس
دمار و برگ مورد خشک از هر یکی جزوی کوفته و بیخته
بخل الخمر سرشتد و برشت زهار ضماد کنند طلائی که کوز
آنرا نافع بود اسفغول و خطمی و آرد جو و زرده تخم مرغ
و در روغن سرکه و روغن گل سرشته ضماد کنند طلائی که
نقرس مرکب را نافع بود مساث و خطمی و مر و آرد
جو و کنجد و سورنجان و روغن گل و زرده تخم مرغ را ازسه
طلا کنند طلائی که نقرس بلغمی را نافع بود مورد دانه
بیرون کرده و آرد باقلا و روغن گل همه برابر باش کام
پخته کنند و اگر باید اندکی انداز ند تا سرمه شود
و طلا کنند طلائی که همه انواع وجع المفاصل را نافع
بود بابونه و خطمی و اکلیل الملک از هر یک بیست
درم اشق و جاوشیر و مقل از هر یک ده درم نیم
کرده بز و مغز ساق گاو و عسل از هر یکی دو درم
موم بجذرم روغن گل شبت بیست درم سرکه کهنه
پنج درم حنا که رسیت سرشته طلا کنند طلائی که

ضماد
بجبهه و...
بارد قوی...
شبت قیصوم
...
از خر اکلیل الملک
...
و رفد را ب...
خو شرادو براهم
زده که شل
مرهم شود با
روغن بابونه
یا روغن بکلنج
بیکرم ضماد نمایند

همه دردها را نافع بود سبوس گندم و خطمی و بابونه و
شبت و آرد و حلبه و تخم کتان همه برابر نرم سوده
بعصاره گرم طلا کنند طلائی که درد نقرس و عرق النسا
را نافع بود و همه دردهای مفاصل را نفع کند گرم
را آب بخته کرده با زرده تخم مرغ جوشانده و در روی
سرکه طلا کنند طلائی که داء الثعلب را نافع بود و فرفیون
و نفسا و خردل سفید و حب الغار از هر یکی
شش درم گوگرد و حرق سفید از هر یکی دو درم
روغن زیت طلا کنند طلا مجرب البعع داء الثعلب را
سرخ نی سوخته و سرگین موش و خاکستر خار پشت
و پوست درو بوره و مغز بادام تلخ سوخته و حرق سفید
همه برابر نرم کرده روغن زیت سرشته آن عضو را
بخارند تا سرخ شود این طلا را بر روی برگ انجیر
مالند و بر آن عضو نهند طلا مجرب داء الثعلب
آن عضو را بسیر بمالند تا سرخ شود و عسل بمالند چند
نوبت بسیر و عسل بمالند موی بر آید طلائی که رنجش موی را
دفع کند سیاوشان و لادن و افسنتین و حب الغار
همه برابر نرم کرده روغن طلا کنند طلائی که موی را نگو
کند و نگاه دارد اخلیه و برگ مورد در آب بجوشانند تا آب

سرخ و بمالند
سرخ کنند و لادن
و سیاه کنند...
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خمیر رشتی ده درم جاشاو بوره و سرکین کبوتر
و سرکین خروس از هر یک دو درم با روغن
و خمیر رس سرشته ضماد کنند طلایی که توت
زیاده را نافع بود اینکه سعد و بومادران ده درم را
بیخ سوسن و خراطین سیاه از هر یکی ده درم زرنیخ سوخته
همه برابر روغن طلا کنند طلایی که سفیدی ناخن را دفع
کند زرنیخ سرخ و شب یمانی و گوگرد همه برابر
را در سرکه و عسل بکنند از بهر او دو سه زرنیخ سوخته بیان
بسرشند و طلا کنند طلایی که ناخن سفید گشته را اندر آرد
زرنیخ دو درم موم سپید درم روغن گل و در دیگر
از هر یکی ده درم همه را بسرشند و روزی دو بار طلا
طلایی که مضرت زهر جانوران دفع کند خند
بیدستر و سکبینج و حلتیت و سرکین کبوتر و مثل
طراثیث برابر زرنیخ سوخته روغن زیت سرشته طلا کنند
فصل یازدهم در طلوات طلا چیزی را گویند که بجمله
سر یا جای ران دارند با اندام را با آن بپوشند طلا یا گرم
گرم و نجوا با را نافع بود بنفشه و تخم کوک از هر یکی
ده درم [illegible] حشخاش و گل سرخ و نیلوفر و ترا [illegible] کدو
و بابونه از هر یک درم و کشک جو نیم کوفته پنجاه درم

وریخ مرآب بجوشانند در افتابه آهن و سر افتابه
بسته دارند تا سیم باز آید افتابه بگشایند و سر
بخار آن دارند نطولا که بیمار بهار بسیر و خشک د ماغ
نافع بود پیر دو باجه ره و بابونه و کلیل الملک و حلبه
و سنبت جوشانیده بر سر حکانند فصل شاز دهم
در ادهان جون بعضی روغنها را در ادویه مفرده
در حرف دال در سم دهن گفته شده اینجا مکرر نیاید
و در وم روغن شونیز فالج و لقوه و تشنج را نافع بود
شونیز بیت درم مغز بادام تلخ بیست درم بهم کوفته
روغن بگشند و بمالند روغن سداب ورم صلب سپرز
را تحلیل دهد و گرده و مثانه و درد پشت و استرخاء
اعصاب و اکثر امراض سرد را نافع بود روغن کنجد
ده من برگ سداب تر چهار ده وقیه اینگ باتش نرم
جوشانیده تا آب برود و روغن بماند مولف گوید دوا
روی که جهت نگاه داشتن موی است باید که چهار قوت
داشته باشد حرارت لطیف قوت جذب قوت قابضه
که انچه جذب کند نگاه دارد خاصیت این هر چهار قوت
در سعالی النعمان موجود است روغن کنجد یک رطل کل لاله
دو وقیه در شیشه ده روز در افتاب نهند

بعد

بعد از ان بکار دارند روغنی که موی را نگاه دارد
و انچه ریخته باشد بر اورد مازو و هلیله کابلی و برگ
مورد هر سه را در شراب ریحانی بجوشانند تا مهرا
شود و صاف کنند و آن آب صاف را بجوشانند
تا غلیظ شود و برابر ان آب روغن کنجد اندازند و بر
هر یک رطل روغن ده درم لادن اندخته بجوشانند تا آب
برود و روغن بماند روغن مازریون استسقا را نافع
بود و آب با سهال براند و ورم شکم بنشاند مازریون
یک رطل و ریخ رطل آب بجوشانند تا یک رطل آب بماند و صاف
کنند و سه وقیه روغن بادام با آن آب بجوشانند تا آب
برود و روغن بماند سی یک درم تا ده درم شیر شتر
عرا بخورند روغن زعفران ورم رحم و ریح بلغم را نافع
بود و حرارت غریزی را افزود زعفران و قردمانا
از هر یک شش درم مر تخدرم قصب الذریره بحکم
مر را جدا بسرکه ترکنند و قصب الذریره و زعفران
باهم بسرکه ترکنند شش روز و روز هفتم قردمانا را
یکشبانروز بسرکه ترکنند و ریخ اسمار روغن کنجد انداخته
همه را باهم بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند روغن
شاهسپرم آب شاهسپرم کوفته بگیرند یک جزو

روغن کنجد نیم جزو نرم بجوشانند تا آب برود و روغن
بماند سرستنی از یک مثقال تا سیم وقیه یا دو وقیه
بخورد آب که اندکی زیره درو ریخته باشد بخورند درد
زانو و ورد سمه پیوندها را نفع کند فصل هفدهم در مراهم
و ذرورات مرهم حنزیر را گویند که سر بسته جراحت
نباشد و ذرور چیزی را گویند که بر جراحت پاشند مرهم رسل
این مرهمیست که حواریان عیسی علیه السلام هر یکی یک
دارو اختیار کرده اند و ترکیب ساخته و چون ایشان
دوازده اند عدد ادویه نیز دوازده است اورام صلب
و خنازیر را نرم کند و ناصور صعب را بصلاح آورد
و ریشها از گوشت مرده و ریم پاک کند و گوشت تازه رویاند
مقل ارزق کندر وزراوند طویل از هر یکی یک جزو و اشق بیخ جزو
جاوشیر و مر و بهروزه از هر یکی دو جزو موم بیست جزو
و مرداسنگ چهار جزو زراوند بیست چهار جزو
زنکار دو جزو روغن زیت صد و بیست جزو صموغ را بسرکه
حل کنند و سر رود را با موم و روغن بگدازند و یکرا دویه
کوفته و بیخته بیامیزند مرهم مقل سنعاق معقعد و درد
بواسیر را دفع کند موم زرد و روغن کنجد و حب البطم و مغز
ساق گاو و کوهان شتر تازه که بمکسند داشته باشند مقل

را

را بلعاب تخم کتان حل کنند و همه را آمیخته بمالند و در
شقاق مقعد و بواسیر مجرب است مرهم سرخ که ریشها
کرم که بر سر اعضا دیگر باشد نفع کند و گوشت رویاند
مرداسنگ زرد و زرد چوبه نرم بیخته بسرکه کشته
و بروغن گل سرشته بمالند مرهم داخلیون جهاد اور
و اماس صلب را نرم کند و نافع بود مرداسنگ
زرد ده اسمار نرم سوده با چین روغن زیت و ریا ملند
کنند و نرم بجوشانند تا مرداسنگ گداخته و
روغن سیاه شود بلعاب تخم حلبه و لعاب تخم
کتان از هر یکی نیم قفیز لعاب اسبغول و لعاب
تخم خطمی از هر یک چهار یک همه را باهم بجوشانند
تا مانند موم کرم مهر اشود مرهمیکه ناسور و ریشها
بد را بصلاح اورد و گوشت مرده بخورد اندروت
یک و قیه اسیم ... وقیه بسرکه نرم سوده بعسل آمیخته
مرهم نوره سوختن اتش را نافع بود و ریشهارا خشک
سازد اهک پاره رحنبد بار بشوینید و روغن
زیت با آهک بیامیزند و بمالند تا آب برود
و روغن بماند اهک چون بهم سود مرهم سلطانی و الله
گویند مرهم سکو و آنیا نیست در جراحات گوشت

روماند و سوخته آتش را نافع بود و این مرهم را
جراحات و اکثر جراحات بکار برند جهت آسیا [illegible]
بسیار کسر [illegible] زم تر از سر به در هاون بکوبند
و بعد از آن آب خنک مر اندازند و می سایند اگر
اندک مرهم بسیار شود در [illegible] خون آمدن را نافع
کند [illegible] قلقطار گویند سوخته زم سوده
[illegible] خون باز ایستد و اگر خون بسیار آید
هر دو بازو را [illegible] محکم ببندند
حجامت [illegible] نهند طرفی که خون رود [illegible]
[illegible] و نوره سفید زم سوده با سفیده تخم مرغ
فتیله ساخته در بینی نهند [illegible]
[illegible] نعل [illegible] برابر زم سوده در
بینی نهند فصل هزدهم در دارو ها لب و دندان
و زبان [illegible] دارو [illegible] وضع کند [illegible]
زم سوده [illegible]
[illegible]
[illegible] و بالند بر لب [illegible] که در
اندرون

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شیاف ابیض [illegible] شیاف احمر [illegible]

[illegible]

[illegible]

فصل

[illegible]

[illegible]

فصل

[illegible]

و مکیال [illegible] ... نه ... مثقال ...

ورطل بغداد دوازده اوقیه و ... استار ...

رطل بغداد ... و مثقال ...

و مصر ... شانزده اوقیه ... استار ...

[illegible]

و بعضی گفته اند ... استار ... و رطل ... بعضی گفته اند

چهار رطل ... بعضی ... رطل

[illegible]

و ... اوقیه یک مثقال ... یک قیراط قیراط

چهار جو با قلا ... یونانی ... و چهار جو با قلا ...

چهل هشت جو ... دو قیراط جو ... المطلقه چهار مثقال

... بوزن ... الصحاح

تمت الکتاب ... الکتاب

بحر الخواص

[illegible]